سازمان مجاهدین خلق

پیدایی تا فرجام (۱۳۸۴-۱۳۴۴)

خلاصه دوره سه جلدی

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

بسم الله الرحمن الرحیم

سازمان مجاهدین خلق

پیدایی تا فرجام (۱۳۸۴-۱۳۴۴)

(گزیده سه جلدی)

به کوشش جمعی از پژوهشگران

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

بهار ۱۳۸۹

سازمان، مجاهدین خلق؛ پیدایی تا فرجام (۱۳۸٤-۱۳٤٤)/ گزیده سه جلد/ به کوشش جمعی از پژوهشگران [مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی]. - - تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۹.
٤۷۲ ص.: مصور: جدول.
ISBN 978-600-5786-04-0: ۳۵۰۰۰۰ ریال
فیپا.
کتابنامه بصورت زیرنویس: فیپا
حزب‌های سیاسی - - ایران - - تاریخ.
مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی
۱۳۸۹ ۲۲۰۱۸ س ۳۲م/۵/DSR۱۶۶۱ ۹۵۵/۰۸٤۰٤۵۲
کتابخانه ملی ایران ۲۰۰۲۱۳۰

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

تهران، خیابان ولی‌عصر (عج)، بالاتر از بزرگراه شهید چمران، شماره ۲۸۲۸
تلفن: ۲۲٦٦٦۷۵۸

سازمان مجاهدین خلق؛ پیدایی تا فرجام (۱۳۸٤-۱۳٤٤)

(گزیده سه جلدی)

به کوشش جمعی از پژوهشگران

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه
قیمت: ۳۵۰۰۰ ریال
شابک : ۰_ ۰٤ _ ۵۷۸٦ _ ٦۰۰_ ۹۷۸
قیمت: ۳۵۰۰ تومان

صندوق پستی ۳۲۳ _ ۱۹٦۱۵
info@ir-psri.com
www.psri.ir

فهرست مطالب

پیشگفتار

موضوع این پژوهش، بررسی و تبیین مستند تاریخچه، ایدئولوژی، مواضع و عملکرد سازمان نیمه مخفی و سیاسی- نظامی موسوم به «مجاهدین خلق ایران» است که طی بیش از دو دهۀ گذشته تاکنون در ایران عموماً با نام سازمان «منافقین» شهرت یافته و شناخته می‌شود.

این سازمان به دلایل متنوع و مختلفی از دهۀ پنجاه شمسی به بعد در بین گروه‌ها و احزاب ایران یکی از مطرح‌ترین و فعال‌ترین گروه‌ها محسوب شده است که افکار عمومی نسبت به آن توجه و حساسیت خاصی نشان می‌دهد. به نظر می‌رسد چگونگی داوری موجود دربارۀ این سازمان به شرح ذیل قابل توصیف و دسته‌بندی است:

۱ـ در فضای نیروهای روشنفکری و نخبگان با تأکید بر وجه خشونت‌ورزی و شورشگری مسلحانه در هویت و استراتژی این سازمان، غالباً نسبت به آن از موضع نفی و مخالفت سخن می‌گویند و آن را مانع تعمیق و گسترش مردم‌سالاری و اعتلای فرهنگ مدارا و گفتگو در فضای سیاسی کشور برمی‌شمرند.

۲ـ افکار عمومی اقشار مختلف مردم ضمن تقیّد به تسمیهٔ این گروه به نـام «منافقین» و قرار دادن آن در کنار صدام، عامل تجاوز خونین به کـشور و تحمیل جنگ، اعلام برائت از این گروه در شـعارهای خـود را نـوعی وظیفهٔ دینی و انقلابی می‌دانند. بسیاری از نظرسنجی‌ها به شیوهٔ علمـی نیز آشکار ساخته که در نظر اغلب مردم، «منافقین» به عنـوان گروهـی که برای دسـتیابی بـه قـدرت، خـون بیگناهـان بـسیاری را بـر زمـین ریخته‌اند، شناخته می‌شوند.

۳ـ در فضای بین‌المللی، به ویژه پس از اعلام مواضع رسمی دولـت آمریکـا در آبان ۱۳۷۳ (اکتبر ۱۹۹۴) و مواضع مشابه چند کـشور غـرب اروپـا و سپس اتحادیه اروپا مبنی بر شناسایی این سازمان به عنوان «یک گروه تروریستی که رسماً فقط مورد حمایت دولت بعثـی صـدام قـرار داشـته است»، بخـش‌هـای اصـلی نخبگـان سیاسـی و افکـار عمـومی اغلـب کـشورهای غربـی و خاورمیانـه، متـأثر از موفقیـت‌هـای دیپلماتیـک و بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران و هماهنگ با گسترش فضای جهانی ضدتروریسم در سال‌های اخیر، آن را مطرود و محکوم ساخته‌اند. حتـی اکثر گروه‌های اپوزیسیون جمهوری اسلامی در خارج کشور نیز سازمان مجاهدین را یک «فرقـه تروریـستی» بـا ایـدئولوژی خـون و خـشونت توصیف می‌کنند.

در چنین فضایی، انجام یک پژوهش علمی با تأکید بر رعایت عـدالت، انـصاف، اعتدال، اتقان، سعهٔ صدر، استناد به منـابع و اسـناد معتبـر، اجتنـاب از پـیش‌داوری و یکسونگری، حفظ بی‌طرفی علمی و نگـرش تحقیقـی و عـدم دخالـت رویکردهـای احساسی موجود دربارهٔ این سازمان ـ همراه با احترام بـه عواطـف و افکـار عمـومی مردم ـ به منظور واکاوی ابعاد گوناگون و ناگفته موضوع و پاسخ به نیاز پژوهشگران و علاقمندان اینگونه مباحث سیاسی تاریخی، ضرورتی بـیش از پـیش یافتـه اسـت. چنانکه دگرگونی‌های شگرف ارتباطی و رسانه‌ای نوین و گـردش انبـوه و روزافـزون

داده‌ها و اطلاعات در مسیرهای یکسویه و متقابـل فـن‌آوری‌هـای پیـشرفته دربـارهٔ تمامی موضوعات دانش و آگاهی بشری، اقتضائات و نیازهای جدیدی نیز در جامعـه جوان ایرانی پدید آورده‌اند. افزایش علاقمندی و اشتیاق نسل جوان و نخبگان کشور به آگاهی‌های دقیق و عمیق‌تر از رویدادهای تاریخ معاصر ایران، یکـی از آثـار ایـن تغییرات و تحولات در سپهر فرهنگی این مرز و بوم بوده است. در همین راستا پـس از انتشار مجلدات سه‌گانه و مبسوط «کتاب سازمان مجاهدین خلق پیدایی تا فرجـام (۱۳۸۴ ـ ۱۳۴۴)» و استقبال اقشار فرهیخته از آن، به منظور استفاده بیشتر همگـان از روند تحولات این گروه سیاسی- نظامی موارد مهم و اساسی مجلـدات سـه‌گانـه انتخاب و بعضاً خلاصه و در قالب یک مجلد به علاقمنـدان و دانـش‌پژوهـان عزیـز تقدیم می‌شود.

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

فصل اول

تأسیس و شکل‌گیری

□ بنیانگذاران

بنیانگذاران سازمان در سال ۱۳۴۴ عبارت بودند از:

۱ـ محمد حنیف نژاد؛

۲ـ سعید محسن؛

۳ـ عبدالرضا نیک‌بین رودسری (معروف به عبدی).

اصغر بدیع‌زادگان از سال ۱۳۴۵ وارد رهبری سازمان شد و تا سال ۱۳۴۷، در کنار سه نفر دیگر، یک کادر رهبری چهار نفره را تشکیل دادند.

پیش از آنکه نحوهٔ تأسیس سازمان بیان شود، با زندگی و ویژگی‌های بنیانگذاران آن آشنا می‌شویم.

○ محمد حنیف نژاد

محمد حنیف نژاد فرزند حمدالله در سال ۱۳۱۸ در خانواده‌ای نسبتاً فقیر در تبریز به دنیا آمد، پدرش کارمندی ساده بود و خانواده را با سختی اداره می‌کرد.از دوران مدرسه به شرکت در هیأتهای مذهبی و دسته‌های سینه‌زنی علاقه داشت و این عُلقه تا آخر با او بود.

در تبریز، از دوران متوسطه، در جلسات فردی به نام **حاج یوسف شعار**[1] شرکت

---

۱. یوسف شعار مدرس قرآن در تبریز بود. بخشی از دیدگاه‌های او متعارض با تشیع و

می‌کرد. در این جلسات، تفسیر قرآن و مباحث روز مانند بررسی مکاتبی از جمله مارکسیسم، مورد بحث قرار می‌گرفت.[۱]

در سال تحصیلی ۳۹ـ۱۳۳۸ وارد دانشگاه تهران شد و در سال ۱۳۴۲ در رشتهٔ مهندسی ماشین‌آلات کشاورزی از دانشکده کشاورزی کرج فارغ‌التحصیل شد. در دوران دانشجویی دامنهٔ فعالیت‌های مذهبی ـ سیاسی او، که از تبریز آغاز شده بود، وسعت پیدا کرد. وی نمایندهٔ دانشجویان دانشکدهٔ کشاورزی در «سازمان دانشجویان جبههٔ ملی دوم»، عضو فعال «نهضت آزادی ایران» و مسئول «انجمن اسلامی دانشجویان دانشکدهٔ کشاورزی» بود.[۲]

پس از آمدن به تهران و ورود به دانشگاه، با روحانیون[۳] آشنا به مسائل روز چون **سید محمود طالقانی، مرتضی مطهری، سید ابوالفضل زنجانی، دکتر سید محمد بهشتی، علی گلزادهٔ غفوری، علامه محمد تقی جعفری، دکتر محمدابراهیم آیتی بیرجندی، سید مرتضی جزایری و... فعالان سیاسی مذهبی چون مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سحابی، مهندس عزت‌الله سحابی، رحیم عطایی، دکتر عباس شیبانی و احمد علی‌بابایی**، که با «جبههٔ ملی دوم» همکاری داشتند و سپس «نهضت آزادی ایران» را تأسیس کردند، رابطه برقرار کرد.[۴]

در خارج از دانشکدهٔ کشاورزی در چارچوب «انجمن اسلامی دانشجویان

خلاف اجماع محسوب شده‌اند.

۱. گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

۲. یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۱۷. زندگی‌نامه مجاهدین...: صص ۸۲ـ۸۳

۳. حسین روحانی در مورد سابقهٔ انس حنیف‌نژادبا روحانیون می‌نویسد: «و باز آنچه از این دوره فعالیت محمد (دورهٔ دبیرستان در تبریز) روشن است اینکه او با طلاب جوان علوم دینی در ارتباط فعال بوده و با آنها رفت و آمد داشته و با آنها بحث و جلسه داشته است؛ به‌طوری که پدر او به هنگام ورود محمد به دانشگاه بارها گفته بود: من فکر می‌کردم تو به قم خواهی رفت و آخوند خواهی شد». یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۱۶.

۴. میثمی، سنت‌الاولین...، ج ۱: ص۱۲، و یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۱۷ نیز مطالبی آمده است.

دانشگاه تهران» بیش از دیگران کوشا بود. اما در چارچوب نهضت آزادی، فعالیت‌های وی به دلایل امنیتی همواره مخفی بود و در این ارتباط مسئولیت تشکیل حوزه‌ها و جلسات و کلاس‌های سیاسی و یا برنامه‌های اعتصاب و تظاهرات را به طور غیرعلنی بر عهده داشت.[1]

پس از دستگیری سران نهضت آزادی، در اول بهمن ماه ۱۳۴۱ ـ در آستانهٔ برگزاری رفراندوم شاهانه ـ **حنیف‌نژاد** نیز دستگیر؛ و در ۱۱ مهر ۱۳۴۲، یعنی نزدیک به پنج ماه پس از سرکوب خونین قیام ۱۵ خرداد آزاد شد.[2]

سرکوب خونین قیام ۱۵ خرداد تقریباً همهٔ فعالان سیاسی مذهبی را از ثمربخش بودن مبارزات مسالمت‌آمیز مأیوس کرد. **حنیف نژاد** خود نقل کرده است که مهندس **بازرگان** در زندان به او گفته بود: «نمی‌بینی این رژیم با آقای **طالقانی** و من و دوستانمان چه می‌کند؟ شما جوان‌ها باید فکری بکنید!»[3]

نحوهٔ تفکر سیاسی **حنیف‌نژاد** در دوران دانشجویی، متأثر از اندیشه‌ها و آثار مهندس **بازرگان** و آیةالله **طالقانی** بود؛ منتها رادیکال‌تر.[4] او اگرچه اعتقاد داشت که اسلام مکتبی حیاتبخش، زنده و جامع است، اما در عرصه نظری وامدار منابع معرفتی متفاوت و گوناگونی بود و از منابع مختلفی همچون نوحنبلی‌گری **حاج یوسف شعار**، علم‌گرایی مهندس **بازرگان**، قرآن‌گرایی به روایت **طالقانی** و تکامل‌گرایی یا تفسیر ترانسفورمیستی از قرآن به روایت **سحابی** و بالاخره مارکسیسمی عمدتاً به روایت **مائوتسه تونگ**، تأثیر پذیرفته بود. بنابراین می‌توان گفت که خاستگاه فکری و اجتماعی و تشکیلاتی سازمان مجاهدین خلق، حداقل در مراحل اولیهٔ تأسیس،

---

۱. فارسی، زوایای تاریک، ص ۷۴؛ نشریه پیکار.
۲. بازرگان، یادداشت‌های روزانه، ص ۷۸.
۳. فارسی، زوایای تاریک: ص ۲۲.
۴. بیشتر مطالبی که در مورد عقاید و تفکر حنیف‌نژاد آمده، علاوه بر منابع پراکندهٔ سازمان، از یادداشت‌های حسین روحانی: صص ۱۷ ـ ۱۹ و اسناد باقیمانده ساواک و گفت‌وگوهای پژوهشی، برگرفته شده است.

نهضت آزادی ایران بوده است. این حقیقت را بعدها از رهبران و وابستگان نهضت آزادی تأیید و تأکید کرده‌اند.[1]

بخش عمدهٔ صحبت‌های او در جلسات انجمن اسلامی و یا در بحث‌های خصوصی با دانشجویان و روحانیون نیز بر جنبه‌های سیاسی و اجتماعی مکتب اسلام و ضرورت تشکیل حکومت اسلامی تأکید داشت و به شدت به انتقاد از افراد و از جمله روحانیونی می‌پرداخت که به این مسئله توجه نکرده‌اند یا سخن و عملشان مخالف آن بوده است. در همین زمینه نیز به کار فرهنگی اصولی و تشکّل باور داشت.

از مسائلی که حنیف نژاد بر آن تأکید داشت، ارتباط دانشجویان مسلمان با روحانیون مبارز و فعّال بود. او از این افراد برای سخنرانی و روشنگری دانشجویان دعوت به عمل می‌آورد تا در مجامع گوناگون دانشگاهی، به مناسبت‌های مختلف، شرکت کنند. اقدامات و حرکت‌های انقلابی امام خمینی(ره) را بسیار مثبت تلقی می‌کرد و آن را سرآغاز تحولی جدید در حوزهٔ علمیه و نهاد روحانیت می‌دانست. در آن دوران کوشش به عمل می‌آورد تا به سهم خود، هماهنگی میان فعالیت‌های سیاسی روحانیون مبارز و نهضت آزادی و انجمن اسلامی را تقویت کند.[2]

تراب حق شناس در مورد این گونه علائق، که مهم‌ترین تجلی آن دیدار با امام خمینی(ره) در قم بود، می‌نویسد:

یکی از فعالیت‌های ما که در کنار کارهای تشکیلاتی‌مان انجام می‌دادیم، تماس با روحانیون مبارز بود که در اینجا فقط به تماس با آیةالله خمینی اشاره می‌کنم. یک بار پس از خرداد ۴۲ با مقدار [تعداد] قابل توجهی از دانشجویان انجمن اسلامی یک راهپیمایی در قم ترتیب دادیم و به منزل آیةالله خمینی،

---

۱. در این باره‌نک: بازرگان، مهدی، سرمقالهٔ روزنامهٔ میزان. ۱۳۶۰/۲/۱۲ ؛ جعفری، سازمان مجاهدین...، ص ۱۳۹؛ زوایای تاریک، ص ۲۲؛ جعفری، همان، ص ۳۰؛ و نیزنک: بولتن کمیته مشترک ضدخرابکاری ساواک و شهربانی. ۱۳۵۵، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۲. یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۱۸.

که تازه از زندان چند ماهه آزاد شده بود، رفتیم.[۱]

یکی از روحانیون مبارز، حجةالاسلام علی حجتی کرمانی، طی مقاله‌ای که در روزنامهٔ وظیفه به چاپ رسید، راهپیمایی مذکور را ـ که طلاب جوان هم در آن شرکت داشتند ـ طلیعهٔ وحدت حوزه و دانشگاه برشمرد. البته بی‌تردید این اقدام، در آن دوران، حرکتی انقلابی بود.

حنیف نژاد، به گفتهٔ حسین روحانی که فضای زمان دانشجویی و اوایل فعالیت او را تصویر کرده است، «از نظر سیاسی دیدی روشن و تیز داشت و قادر بود در مقایسه با دیگران مسائل سیاسی روز را تجزیه و تحلیل نماید. اکثر روحانیون معروف آن روز، که در ارتباط نزدیک با دانشگاه بودند و قبلاً از آنها یاد کردیم، او را به عنوان یک عنصر مسلمان آگاه و روشنفکر می‌شناختند و او را می‌ستودند.»[۲]

بعد از ۱۵ خرداد، که در آن هنگام حنیف نژاد در زندان به‌سر می‌برد، «یکی از اولین چیزهایی که به ذهنش آمده بود ایمان به فداکاری توده‌ها و تحقیر خودش بود. می‌گفت: این توده‌ها خیلی فداکارند و این ما هستیم که صلاحیتش را نداریم و دست روی نیاز اصلی‌شان نگذاشتیم؛ ما آنها را خوب بسیج نکردیم. این توده‌ها بیش از هزاران نفر در این قیام شهید داده‌اند».[۳]

حنیف نژاد، پس از اتمام تحصیل، به سربازی رفت و ۹ ماه دورهٔ خدمت سربازی را در شیراز به همراه سعید محسن (که دورهٔ سربازی‌اش را البته در جهرم می‌گذراند) و اصغر بدیع‌زادگان گذراند.

○ سعید محسن

سعید محسن فرزند سلیمان در سال ۱۳۱۸ در یک خانوادهٔ مذهبی و روحانی در زنجان به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در همانجا به پایان رساند. برای

---

۱. نشریه پیکار، ش ۷۶: ص ۱۵.

۲. یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۱۹.

۳. میثمی، سنت‌الاولین...، ج ۲: ص ۸

ادامهٔ تحصیل به تهران آمد و در سال ۱۳۴۲ از دانشکدهٔ فنی دانشگاه تهران، در رشتهٔ تأسیسات، مهندس شد. او به خاطر فعالیت‌های سیاسی دو بار به زندان افتاد. بار اول در تاریخ ۴۰/۹/۱۴ به جرم پخش تراکت و شرکت در میتینگ‌های جبهه ملی بازداشت شد؛ و بار دوم در شب اول بهمن ماه ۱۳۴۰، که فردای آن پلیس به دانشگاه حمله کرد، به عنوان عضو «کمیتهٔ دانشجویان نهضت آزادی» همراه با چند تن دیگر دستگیر شد و پس از مدتی آزاد گردید.

سعید مقلد آقای خمینی بود[۱] و ارتباط او با شخصیت‌هایی چون **طالقانی** و **مطهری** از روحانیون و **بازرگان** و **سحابی** از متفکرین غیرروحانی مسلمان، نشان‌دهندهٔ جهت‌گیری ویژهٔ او است. پس از پایان سربازی از جهرم به تهران بازگشت، مدتی به کارهای سیاسی پیشین ادامه داد و کوشید به بقایای نهضت آزادی، که سرانش در زندان بودند، سروسامانی دهد. وی به استخدام غیررسمی وزارت کشور درآمد و از سال ۴۴ ـ عملاً ـ تصدی تأسیسات وزارت کشور را بر عهده گرفت.

سعید محسن و **محمد حنیف نژاد**، از همان آغاز فعالیت‌های دانشجویی، با یکدیگر دوست و همفکر بودند. همکاری در انجمن اسلامی دانشگاه و حضور در «مسجد هدایت» و ارتباط مشترک با آیة‌الله **طالقانی**، مهندس **بازرگان**، دکتر **سحابی**، مهندس **سحابی**، **رحیم عطایی** و روحانیون مترقی و مبارز تهران و قم با دورهٔ خدمت وظیفه‌شان نیز همزمان بود. مجموعهٔ این هماهنگی‌ها و تجانس سیاسی و مذهبی باعث فعال‌تر شدن ارتباط این دو شد که سرانجام مشترکاً تصمیم به تأسیس «سازمان» گرفتند.[۲] **سعید محسن، تابع حنیف‌نژاد بود. و آدم عارف مسلکی بود.**[۳]

○ عبدالرّضا (عبدی) نیک‌بین رودسری

عبدی نیک‌بین فرزند یوسف در سال ۱۳۲۱ در خانوادهٔ یک کارمند در مشهد به

---

۱. همان، عبدالله محسن

۲. یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۲۰.

۳. گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در مشهد به انجام رساند. در سال‌های آخر دبیرستان در جلسات «کانون نشر حقایق اسلامی»، و از همانجا با مفاهیم مذهبی ـ سیاسی آشنا شد. برای ادامهٔ تحصیل به تهران آمد و در رشتهٔ ریاضی دانشکدهٔ علوم دانشگاه تهران به تحصیل مشغول شد. از همان آغاز دانشجویی به فعالیت در انجمن اسلامی پرداخت. او به همراه تراب حق‌شناس، لطف‌الله میثمی و... با ارسال طوماری برای آیةالله میلانی در مشهد از هدف‌های مقدس روحانیت به پیشوایی آیةالله‌العظمی خمینی پشتیبانی کرد.

عبدی در همین ارتباط با افرادی چون حنیف نژاد و سعید محسن آشنا شد و به تدریج، در جریان فعالیت‌های سیاسی، روابط نزدیک‌تری میان آنها ایجاد شد. او پس از دو سال تحصیل در دانشگاه، به دلیل اشتیاق به مطالعات و بررسی‌های سیاسی ـ اجتماعی، دانشکده را رها کرد و به طور تمام وقت به کار سیاسی پرداخت. میان این سه نفر جلسات و نشست‌های متعددی برقرار شد که طی آن، به مشورت و هم‌فکری دربارهٔ تحلیل اوضاع سیاسی ـ اجتماعی و شرایط نوین مبارزه پرداختند و به دلیل وحدت نظر در اغلب مسائل، نسبت به تشکیل سازمان به توافق رسیدند.

عبدی همچنین با افرادی چون آیةالله طالقانی و آیةالله مطهری و مهندس بازرگان ارتباط داشت و در جلسات آنها نیز شرکت می‌کرد، اما زاویهٔ برخورد او بیشتر، سیاسی و اجتماعی بود. به گفته میثمی «عبدی نیروی ایدئولوژیک و پرمطالعه‌ای بود.»[1] در مقطع بنیان‌گذاری سازمان، مسئولیتی در زمینهٔ مسائل اعتقادی نپذیرفت و روی مسائل اقتصادی و سیاسی کار می‌کرد. به جهت تماس با افراد نهضت آزادی، ساواک در تاریخ ۴۳/۴/۲۴ تصمیم گرفت او را دستگیر کند ولی موفق نشد. آشنایی وی با سعید محسن و محمد حنیف‌نژاد و برگزاری جلسات متعدد با آنان منجر به پایه‌گذاری سازمان مجاهدین خلق ایران گردید. همکاری وی با سازمان تا سال ۱۳۴۷ ادامه داشت، اما به علت ابتلاء به بیماری صرع از یک سو و مخالفت او با

---

۱. میثمی، از نهضت آزادی...: ص ۳۳۱.

تمرکز بر کارهای تئوریک در سازمان، کناره‌گیری نمود و یک سال بعد نیز ازدواج کرد. نیک‌بین پس از جدایی از سازمان به زندگی عادی روی آورد. ساواک در مورخه ۵۲/۱۰/۱۰ اقدام به دستگیری و بازداشت وی نمود و پس از بازجویی‌های متعدد وی را به ۱۸ ماه حبس محکوم کرد. او پس از طی دوران محکومیت، در تاریخ ۵۴/۳/۳۱ به علت عدم همراهی و همکاری با ساواک و مخالفت با مصاحبه تلویزیونی، سال دیگری را اضافه بر محکومیت در زندان بسر برد و در نهایت در تاریخ ۵۵/۵/۲۴ آزاد شد.

□ تأسیس سازمان و عضوگیری‌ها

حنیف‌نژاد، سعید محسن و عبدی نیک‌بین، در جلساتی که بین خود داشتند، به این نتیجه رسیدند که با سرکوب خونین قیام ۱۵ خرداد باید با رژیم شاه به مبارزهٔ مسلحانه برخاست و برای پیشبرد چنین مبارزه‌ای به صورت حرفه‌ای و تشکیلاتی وجود یک سازمان مسلح ضرورت دارد. با این پیش‌فرض، آنان در شهریور ۱۳۴۴ تصمیم به تشکیل چنین سازمانی گرفتند؛ و در گام اول برای تربیت اعضای آیندهٔ سازمان، به انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌های تهران و شهرستانها روی آوردند تا اعضای اولیه و احتمالی خود را از میان آنان برگزینند. مسلمان بودن، انضباط‌پذیری و داشتن خصلت‌های مبارزه‌جویانه و فداکاری از شرایط لازم در مراحل اولیهٔ عضوگیری بود.[1] از طریق انجمن‌های اسلامی تعداد قابل توجهی از دانشجویان دانشکده‌ها برای این کار معرفی شدند و به تدریج در کلاس‌های سه چهار نفره متشکل گشتند.

شیوهٔ کلی در عضوگیریِ موردی این بود که ابتدا افرادی در نظر گرفته می‌شدند؛ پس از آن در حوزه (کلاس) با مسئول مربوط در مورد شخصیت و ویژگی آن فرد و میزان صلاحیتش برای عضوگیری صحبت می‌شد و آن‌گاه به طریق ارتباط مستمر ـ

۱. یادداشت‌های حسین روحانی، صص ۱۰ و ۱۱

بجز حضور در کلاس‌ها ـ شناسایی و آزمایش می‌شد.

چند ماه با فرد، دوست نزدیک بودیم و مثلاً جاهای خطرناک می‌بردیمش که ببینیم می‌ترسد یا نه؛ و چکاپ می‌کردیم و بحث می‌کردیم. شاید چند ماه بعد از آشنایی، تازه مسئلهٔ تشکیلات را با او مطرح می‌کردیم.[1]

مسئولیت حوزه‌ها در شروع کار منحصراً بر عهدهٔ محمد حنیف‌نژادو سعید محسن بود و عبدی نیک‌بین که کمتر توان این کار را داشت، عموماً به کارهای تئوریک به خصوص در قسمت سیاسی می‌پرداخت.[2]

□ برنامه‌های آموزشی

○ آموزش‌های نظری

برنامهٔ آموزش نظری شامل چهار بخش بود:

۱ـ آموزش‌های ایدئولوژیک: متون اصلی ایدئولوژیک در درجهٔ اول عبارت بودند از *قرآن* و *نهج‌البلاغه* و سپس کتب مهندس بازرگان (از جمله *راه طی شده*، *خدا در اجتماع*، *مسئلهٔ وحی*، *عشق و پرستش*، *اسلام مکتب مبارز و مولد*) و آیة‌الله طالقانی (از جمله تفسیر *پرتوی از قرآن*) و دکتر یدالله سحابی (از جمله *انسان و تکامل* و *خلقت انسان*) و آثار آیة‌الله مطهری (از جمله *بیست گفتار*). در کنار مطالعه و بحث روی مضمون این کتاب‌ها، اولاً از یک متن دست‌نوشتهٔ حدوداً ۴۰ صفحه‌ای، که مضمون آن بیشتر با کتاب *راه طی شده* مطابقت داشت و مشترکاً توسط حنیف نژاد و سعید محسن تهیه شده بود و ثانیاً از کتاب *چهار مقالهٔ فلسفی* «مائو»، به خصوص مقالات «دربارهٔ عمل» و «تضاد»، نیز برای آموزش ایدئولوژیک استفاده می‌شد.

۲ـ آموزش‌های سیاسی ـ اجتماعی: آموزش سیاسی در درجهٔ اول مبتنی بر بحث‌هایی بود که متون اصلی آن را عبدی نیک‌بین، تهیه می‌کرد.[3]

---

۱. گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

۲. یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۱۱.

۳ سعید محسن در یکی از بازجویی‌های خود در این باره می‌گوید: چون [عبدی نیک‌بین]از

پس از مقالهٔ *مبارزه چیست*، همراه با بحث‌های مربوط بدان، سه رشته کتاب و رساله مورد مطالعه و بررسی قرار گرفت: رشتهٔ اول شامل تاریخ سیاسی ایران که از جنبش تنباکو به این سو می‌شد؛ مانند *عصر بی‌خبری و جنبش تنباکو* تألیف «تیموری»، *تاریخ مشروطهٔ ایران و تاریخ هجده سالهٔ آذربایجان* تألیف «کسروی»، *سردار جنگل* تألیف «فخرایی» و...[1] رشتهٔ دوم شامل کتاب‌هایی می‌شد که به شناخت امپریالیسم کمک می‌کردند؛ مانند *میراث‌خوار استعمار* تألیف «دکتر مهدی بهار»، *شورشگری و ضد شورشگری*، از تألیفات سازمان C.I.A که توسط نهضت آزادی خارج از کشور ترجمه شده بود و نیز کتاب‌هایی که با استناد به تاریخ انقلاب‌ها در امر تشکیلات می‌توانستند راهنمای عمل باشند؛ مانند *چه باید کرد* «لنین» ـ که مسئلهٔ «انقلابی و مبارزهٔ حرفه‌ای» در آن مطرح بود ـ[2] و برخی از رسالات «مائو» و «استالین» دربارهٔ تشکیلات.[3] رشتهٔ سوم شامل تاریخ جهان به خصوص انقلاب جهانی و مباحث مربوط به تحولات سیاسی می‌شد؛ مانند *کارنامهٔ سیاه استعمار* تألیف «هاشمی رفسنجانی»، *زندگی جمیله بوپاشا* (دختر انقلابی الجزایری)، *الجزایر و مردان مجاهد* تألیف «حسن صدر»، *جنگ شکر در کوبا* تألیف «ژان پل سارتر» و کتاب‌هایی دربارهٔ انقلاب‌های روسیه و چین مثل *زردهای سرخ* دربارهٔ انقلاب چین و *تاریخ مختصر حزب کمونیست شوروی*.[4]

لحاظ مطالعات اقتصادی نسبت به ما جلو بود من و محمد حنیف‌نژاد در این مورد از وی استفاده می‌کردیم. او تا اوایل سال ۴۶ در جریان کارهای ما بود و در بعضی از موارد تعلیماتی همفکری می‌کرد، به خصوص کتاب‌های اولیه که اغلب کتاب‌های درسی دانشکده حقوق بود وی همه را مطالعه و تجویز می‌کرد. ر.ک: پرونده سعید محسن.

۱. گفت و گوها: عبدالله محسن. گفت و گوها: عبدالله زرین کفش. یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۱۴.

۲. لنین، چه باید کرد؟: ص ۱۲۰.

۳. البته مطالعات مربوط به «تشکیلات» خود مرحلهٔ آموزشی مستقلی بود و در اینجا فقط ربط این مباحث با تاریخ مورد نظر است.

۴. گفت و گوها: پیشین. یادداشت‌های حسین روحانی: صص ۱۳ـ۱۴.

۳ـ آموزش‌های اقتصادی؛ سومین دوره در آموزش‌های اولیه سازمان آموزش‌های اقتصادی بود. این دوره آموزشی با هدف آشنا کردن فرد با مفاهیم و مباحث اقتصادی و نظام‌های اقتصادی مختلف، شناخت وضع اقتصادی جامعه ایران و سیر تطور تاریخی آن و رسیدن به الگویی از نظام اقتصادی مطلوب سازمان انجام می‌گرفت. در این زمینه نیز بنیانگذاران سازمان مفاهیم بنیادین اقتصاد سیاسی مارکسیستی را پذیرفته بودند، طبق الگوی ماتریالیسم تاریخی سیر تطور جامعه بشری را از کمون‌های اولیه به نظام‌های برده‌داری، فئودالیسم و سرمایه‌داری می‌دیدند، ولی می‌کوشیدند تا در مقابل «سوسیالیسم» نظام اقتصادی مطلوب خود را، به عنوان نظامی بدیع و کامل، عرضه کنند. این نظام اقتصادی آرمانی آمیزه‌ای از سوسیالیسم بود که بنیانگذاران سازمان بر اساس برخی آیات و روایات بر آن جامه «اسلامی» پوشانیده و به زعم خود کاستی‌های آن را برطرف کرده بودند.

۴ـ آموزش‌های تشکیلاتی ـ امنیتی؛ برای آشنایی فرد با تشکیلات و اصول حاکم بر آن، شیوهٔ حل تضادها و تعارضات درون سازمانی، برخورد و حل تضاد فرد و سیستم و... و همچنین آشنایی و اجرای ضوابط امنیتی برای داشتن کمترین اطلاعات و در صورت لزوم حفظ افراد و عناصر از تهاجم پلیس و نیفتادن آنها ـ و در نتیجه سازمان ـ در تور پلیسی و آشنایی با اهمیت مسائل امنیتی. در این بخش، دربارهٔ اصول و ضوابط و شیوه‌های کار مخفی، سیستم‌های سازماندهی مخفی و اصول تشکیلاتی نظیر اصل «سانترالیسم دموکراتیک»، اصل «رهبری جمعی و مسئولیت فردی»، اصل «انتقاد و انتقاد از خود» و آموزش داده می‌شد بحث به عمل می‌آمد. این آموزش‌ها عموماً به صورت شفاهی بود و تا مدت‌ها در این باره نوشته‌ای تدوین نشده بود.

در چارچوب همین بخش از آموزش، توسط مسئول حوزه از یکایک افراد در مورد وظایف و مسئولیت‌های آنها و مسائل امنیتی، حسابرسی به عمل می‌آمد.[1]

---

۱. شرح تأسیس: صص ۲۸ و ۳۱. یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۱۳.

○ **آموزش‌های عملی**

علاوه بر آموزش‌های تئوریک، یک دسته آموزش‌های عملی نیز برای افراد در نظر گرفته می‌شد که از آن جمله می‌توان موارد زیر را ذکر کرد:

۱ـ ورزش و کوهنوردی

۲ـ جامعه‌گردی: اعضاء برای بررسی وضع مردم و آشنایی با زندگی آنها به مناطق جنوب شهر نظیر دروازه غار، گودها، کوره‌پزخانه‌ها و... می‌رفتند؛ و با رعایت مسائل امنیتی و حفظ وضع عادی خود، با مردم تماس می‌گرفتند و با آنها از هر دری حرف می‌زدند.

۳ـ خودسازی: رهبران سازمان معتقد بودند که چون عموم اعضا از میان روشنفکران و اقشار متوسط جامعه برخاسته‌اند، صِرف مطالعه و شناخت نظری جامعه و تصمیم ایشان بر شرکت فعال در مبارزه نمی‌تواند تضمین قطعیِ پابرجا و استوار ماندن آنها بر این عقیده و حرکت باشد. از این رو لازم است تا خود نیز، تا آنجا که ممکن است، مانند مردم محروم زندگی کنند و با آنها حشر و نشر داشته باشند تا از درد آنها بهتر آگاهی یابند و احتمال جا زدن و انحراف از مبارزه در راه تأمین عدالت اجتماعی به حداقل برسد. در این مورد به خصوص، روی زندگی حضرت علی(ع) و گفته‌های ایشان از جمله نامه به «عثمان بن حُنیف» زیاد تکیه می‌شد.

مجموعهٔ آموزش‌های فوق‌الذکر حدود سه سال به طول می‌انجامید و حتی‌الامکان در عرض هم پیش می‌رفتند.[1]

---

۱. شرح تأسیس...: صص ۳۵ـ۳۶؛ با اندکی تصرف.

فصل دوم

ایدئولوژی سازمان و نخستین چالش‌ها

□ تشکیل «گروه ایدئولوژی»

در پاییز ۱۳۴۶ گروه ایدئولوژی سازمان متشکل از **محمد حنیف‌نژاد**، **حسین روحانی** و **علی میهن‌دوست** تشکیل شد. حنیف‌نژاد، علاوه بر عضویت در این جمع، وظیفه داشت با مطالعه متون اولیه‌ای که توسط گروه فراهم می‌شد، مضمون آموزش ایدئولوژی را در سازمان تدوین کند. حاصل دو سال کار مطالعاتی این عده چند کتاب بود که به ترتیب به معرفی آنها می‌پردازیم:

○ شناخت / کتاب اول ایدئولوژی

این جزوه، که نام اصلی و اولیه آن «متدلوژی» بود و بعدها به *شناخت* معروف شد، ابتدا به صورت موجز و فشرده، در حدود ۶۰ صفحه، توسط **حسین روحانی** نوشته شد؛ و در تجدیدنظر و ویرایش مجددی که در سال ۴۹ توسط **حنیف‌نژاد** روی آن صورت گرفت، تعلیقاتی مستند به *قرآن* و *نهج‌البلاغه* بدان اضافه شد.

مآخذ عمده تدوین *شناخت* عبارت بودند از کتاب‌های مارکسیستی: *اصول مقدماتی فلسفه* تألیف «ژرژ پولیت سر»، *ماتریالیسم دیالکتیک* نوشته «ژوزف استالین»، *دیالکتیک طبیعت و تاریخ: دینامیسم ـ جهش ـ تضاد* تألیف «دکتر انور خامه‌ای»، و *درباره تضاد* اثر «مائو تسه تونگ» (دون)».[1]

---

۱. تحلیلی بر تغییر...: صص ۲۹ ـ ۳۰. یادداشت‌های حسین روحانی: صص ۲۷ ـ ۲۸.

کتاب «شناخت» از آن جهت اهمیت دارد که در ادبیات سیاسی و مذهبی ایران شاید اولین اثری باشد که در آن به نحو آشکاری سعی شده است که اصول و مبانی اعتقادات اسلامی بر ایدئولوژی مارکسیستی انطباق داده شود. از همین‌رو مبنای قضاوتهای بعدی در مورد عقاید سازمان قرار گرفت.[۱]

○ **تکامل / کتاب دوم ایدئولوژی**

به دنبال تدوین *شناخت*، به عنوان متدلوژی شناسایی طبیعت و اجتماع و تاریخ، و پس از یک بحث جمعی، کتاب *تکامل* به وسیله **علی میهن‌دوست** تدوین گردید.[۲] «این جزوه نیز پس از برخورد جمع با آن و تصحیح نهایی، در درون سازمان به عنوان بخشی از آموزش ایدئولوژیک سازمان منتشر گردید.»[۳] مبنای نخستین کتاب *تکامل*، کتاب *خلقت انسان* «**دکتر یدالله سحابی**» است.

وی که در علوم طبیعی و زیستی متخصص بود و به ویژه در رشته «زمین‌شناسی» صاحب‌نظر محسوب می‌گشت، برای نخستین بار در ایران، با استناد به آیاتی از *قرآن کریم*، اصل تکامل زیستی و تکوین تدریجی موجودات را مخالف نصوص دینی نمی‌دانست.

انتشار مطالب «دکتر سحابی» واکنش‌هایی مخالف در محافل حوزوی ایجاد کرد و از جمله «علامه طباطبایی»، ابتدا به صورت خصوصی و سپس با درج نظراتش در بخشی از تفسیر معروف *المیزان*، به آرای «دکتر سحابی» خدشه وارد کرد.

جواب «دکتر سحابی» به ایرادات «علامه طباطبایی» در جزوه‌ای با عنوان *قرآن و تکامل* منتشر گردید؛ و کماکان باب این بحث گشوده ماند.

---

۱. در این باره‌نک: عنایت، اندیشهٔ سیاسی...، صص ۲۶۸ ـ ۲۶۵؛ آیت‌الله منتظری، مصاحبهٔ رادیو تلویزیونی ۱۳۵۹؛ شهید مطهری، پیرامون انقلاب...، ص ۶۵ ـ ۶۶ و ۱۶۲.

۲. شرح تأسیس...: صص ۳۸ ـ ۳۹. یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۳۴.

۳. یادداشت‌های حسین روحانی: همان صفحه.

○ راه انبیا ـ راه بشر / کتاب سوم ایدئولوژی

راه انبیا ـ راه بشر، سومین محصول گروه ایدئولوژی، پس از تکامل به صورت یکی از جزوات آموزشی درون سازمانی درآمد.

در این کتاب هماهنگی و یگانگی راه انبیا و راه بشر [مستقل از وحی] و جدایی‌ناپذیری این دو تشریح شده در عین حال نقش و رسالت انبیا با استناد به *قرآن* و *نهج‌البلاغه* مشخص گردیده است.[1]

> **سومین جزوه ایدئولوژیک تحت عنوان راه انبیا ـ راه بشر، که عمدتاً به سبک راه طی شده‌ی مهندس بازرگان تهیه شده و در آن آیات بسیار زیادی از قرآن مورد استناد و تفسیر قرار گرفته، توسط محمد حنیف‌نژاد تهیه و پس از برخورد نهایی جمع، در درون سازمان منتشر گردید.[2]**

○ مقدمه مطالعات مارکسیستی / جزوه آموزشی

از دستاوردهای گروه ایدئولوژی، کتابچه‌ای بود به نام *مقدمه مطالعات مارکسیستی*.[3]

«این جزوه به قلم سعید محسن است و علت نگارش آن، دادن دید اولیه به خواننده کتب مارکسیستی است؛ و تأکید روی این نکته که اولاً چرا ما ناگزیر از مطالعات مارکسیستی هستیم (علم مبارزه) و ثانیاً برشمردن جنبه‌های اصولی و مثبت مارکسیسم (ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیک) و ثالثاً توضیح این مطلب که این هم برای درک هرچه بیشتر ایدئولوژی اسلامی و *قرآن* است؛ و بدون مطالعه این کتب ما قادر به درک دینامیکی از *قرآن* نخواهیم بود.»[4]

---

۱. شرح تأسیس...: ص ۳۹.
۲. یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۳۴.
۳. این کتابچه در دو جلد با عنوان «چگونه قرآن بیاموزیم» و «دینامیسم قرآن»، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، توسط سازمان «با نگارش و قلم رجوی» انتشار یافت. جعفریان، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی...: ص ۳۹۵.
۴. روزنامه ابرار ۶۹/۵/۲۵: به نقل از حسین روحانی.

○ سیمای یک مسلمان (راه حسین)

در ادامه کار گروه ایدئولوژی، تحلیلی از تاریخ اسلام بعد از پیامبر(ص) و به طور خاص قیام امام حسین(ع) صورت گرفت که پس از ضربه شهریور ۱۳۵۰ و انتشار بیرونی آن، به کتاب *امام حسین* یا *راه حسین* مشهور شد ولی اسم واقعی و اولیه آن *سیمای یک مسلمان* بود.[۱] این کتاب منسوب به احمد رضایی است ولی تأکید خود سازمان این است که وی «در کارهای تحقیقاتی مربوط به این کتاب نقش مهمی بازی کرد».[۲]

نکته مهمی که علاوه بر شیوه متداول گروه ایدئولوژی، یعنی انطباق مفاهیم اسلامی با موضوعات و مفروضات مارکسیستی، در این کتاب قابل توجه است این است که تصویر ارائه شدۀ حکومت ایده‌آل به نام «حکومت اسلامی»، بیشتر با «دیکتاتوری پرولتاریا» و «سانترالیزم دموکراتیک» احزاب کمونیست شباهت دارد که به جای حزب حاکم، «متّقین» بر آن حاکمند و به نوعی سوسیالیسم گردن نهاده‌اند.

○ مارکسیسم‌زدگی دهه چهل

خودباختگی در برابر مارکسیسم یا «مارکسیسم زدگی»، عارضه‌ای بود که به خصوص در دهه‌های چهل و پنجاه شمسی، بخشی از فعالان سیاسی و اجتماعی مسلمان بدان دچار بودند.

این گونه اشخاص مجذوب دورانی بودند که جنبش‌های سیاسی و قهرآمیز مبتنی بر مارکسیسم در بسیاری از نقاط جهان در حال گسترش بود. مبارزات و انقلاب‌های مردم چین، ویتنام، کوبا و آمریکای لاتین به شیفتگان مبارزه مسلحانه الهام می‌بخشید و چهره‌ای «متفاوت» از مارکسیسم ایجاد می‌کرد. همین شیفتگی موجب شد که اعضای اولیۀ سازمان اصول تاریخی، اجتماعی و مبارزاتی مارکسیسم

---

۱. شرح تأسیس...: ص ۳۹.
۲. همان: همان صفحه.

را بی‌عیب و نقص پندارند؛ و مارکسیسم را، منهای بُعد آتئیستی و ضدخدایی آن، «علم مبارزه، تحول، انقلاب و سازماندهی» تلقی کنند و نیازمندی‌های خود را در این زمینه از آثار مارکسیستی اخذ کنند.

چکیده طرز فکری که در نوشته‌های ایدئولوژیک سازمان، پرورش و تعمیم داده می‌شد این بود که «حقیقت همان چیزهایی است که در عمل تحقق می‌یابد؛ آنچه در عمل رخ می‌دهد اصالت دارد و پراتیک روزمره یا تجربه عملی هر کس راهنمای اصلی و تنها معلم اوست».

هر چند که بنیانگذاران سازمان، با اعتقاد قلبی به وحی، سعی می‌کردند با الهام از *قرآن* به مسائل پاسخ دهند و در این کار خود صمیمی بودند ولی روشی که به کار می‌رفت، با منطق و روش شناخت *قرآن* نمی‌خواند. دیگر آموزش‌ها و دستاوردهای سازمان هم کتب مارکسیستی بودند که در آنها به نحوی دیگر منطق «اصالت عمل» و نوعی «پوزیتیویسم»[۱] القا و تبلیغ می‌شد.[۲]

□ تشکیل «گروه سیاسی»

گروه سیاسی در تکمیل مطالعات سیاسی و به دنبال تشکیل «گروه ایدئولوژی» به‌وجود آمد؛ و از چند کادر سازمانی تشکیل می‌شد که **سعید محسن** در رأس آن بود. مسئولیت گروه سیاسی، تدوین مقالات و جمع‌بندی دیدگاه‌های سیاسی سازمان بود که به عنوان اسناد آموزشی مورد استفاده اعضا و مسئولان قرار می‌گرفت.[۳]

---

۱. حجاریان در این زمینه می‌گوید: «مبنای سازمان آریستوریسیسم و پوزیتیویسم نوع بازرگان بود که او هم از اسپنسر و کنت گرفته بود و در بطن خودش تاریخیگری داشت، اما منشأ تمام دیدگاه‌های بازرگان لیبرالی است. سازمان می‌خواهد مبانی تئوریک عملش، علمی باشد و نمی‌تواند توجیه شهادت را به حور و قصور حواله بدهد. چون می‌خواست توجیهش علمی باشد، وجه اخلاقی شهادت‌طلبی را از درون ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی در می‌آورد.» نشست پژوهشی با سعید حجاریان، ص ۱۲.

۲. بحران در خط‌مشی: صص ۵۶ ـ ۵۷؛ با اندکی تصرف.

۳. شرح تأسیس...: صص ۳۰ ـ ۳۱. یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۵۳.

□ تشکیل «گروه کارگری»

گروه کارگری در سال ۱۳۴۸، به منظور کار و فعالیت در میان کارگران و جذب آنها، به وجود آمد و مرکب از سه چهار نفر بود که تحت مسئولیت **ناصر صادق** کار می‌کردند. گروه وظیفه داشت گزارش‌ها و تحلیل‌هایی درباره کارگران ایران، و همچنین شیوه کار با کارگران را تهیه کرده در اختیار سازمان قرار دهد؛ و در این روند، آموزش کارگران عضو سازمان را نیز ـ عمدتاً ـ برعهده گیرد. این گروه مدت زیادی دوام نیاورد، کار قابل توجهی ارائه نداد، و از هم پاشید؛ به خصوص در برخورد با کارگران و جذب آنها کاملاً ناموفق بود. سازمان نه در طول فعالیت این گروه و نه پس از آن، به هیچ‌وجه نتوانست کمترین جای پایی در میان کارگران پیدا کند.[۱]

□ تشکیل «گروه روحانیت»

گروه روحانیت نیز در سال ۱۳۴۸، با مسئولیت شخص **محمد حنیف‌نژاد** و عضویت **احمد رضایی** و **مصطفی جوان خوشدل** ـ و احتمالاً **جواد سعیدی** ـ به وجود آمد. مسئولیت گروه تماس با روحانیت مبارز، همکاری و همراهی با آنها، و سعی در واداشتن و سمت دادن آنان در جهت خط مشی و دیدگاه‌های سازمان بود؛ بدون آن که مسئله وجود سازمان به طور مشخص با آنها مطرح شود.

البته در سال ۴۷ با شخص آیةالله **طالقانی** مسأله تأسیس سازمان مطرح شده بود، ولی عموماً درباره وجود سازمان و موقعیت آن با کسی صحبت نمی‌شد.

در مورد افرادی از روحانیت مبارز که سازمان با آنها به طور مشخص در تماس بود، اطلاعی در دست نیست اما آنچه مشخص است، در ابتدا این ارتباط سیاسی با روحانیون برجسته‌ای مانند آقایان آیةالله **مطهری**، دکتر **بهشتی** و **هاشمی رفسنجانی** وجود نداشت. **شیخ مصطفی رهنما** و **سیداحمد طیبی شبستری** احتمالاً در جریان تشکیل سازمان بودند؛ چرا که از قبل ارتباط نزدیکی با **حنیف‌نژاد** داشتند.

---

۱. یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۵۳؛ با اندکی تلخیص.

امّا گویا با آیةالله خامنه‌ای نیز از طریق یک سمپات به نام حسن تهرانی ارتباطی برقرار شده بود و بعدها تماس‌هایی نیز با روحانیونی مانند آقای هاشمی رفسنجانی، آقای مهدوی کنی، آقای لاهوتی و آقای ربانی شیرازی، صورت پذیرفت. گروه روحانیت، علاوه بر مسئولیت برخورد و ارتباط با روحانیون مبارز، وظیفه ارتباط با بازاری‌های فعال و مبارز را زیرنظر داشت و برای این بخش گروه جداگانه‌ای به‌وجود نیامد. ارتباط با بازار عمدتاً توسط احمد رضایی صورت می‌گرفت.[۱]

□ تشکیل «گروه مطالعات روستایی»

گروه مطالعات روستایی با مسئولیت عبدالرسول مشکین‌فام در سال ۱۳۴۸ تشکیل شد. از عوامل ضرورت تشکیل گروه، به زعم تشکیلات، برنامه اصلاحات ارضی رژیم شاه و پیروزی مبارزات دهقانی در جریان انقلاب چین بود.

گروه مزبور با استفاده از منابع تئوریک موجود و با مسافرت به مناطق مختلف و آشنا شدن از نزدیک با وضع روستاهای کشور و مسائل روستایی، نتیجه تحقیقات خود را در جزواتی تحت عنوان «تحلیل روستایی» در اختیار تشکیلات قرار داد، که بعدها در تدوین استراتژی مورد توجه قرار گرفت.[۲]

از دستاوردهای گروه، رساله‌ای بود که بعدها با نام «روستا و انقلاب سفید: بررسی شرایط انقلابی روستاهای ایران» در آبان ماه ۱۳۵۱ توسط سازمان انتشار یافت.

در سرلوحه کتاب اشاره شده است که مشکین‌فام «در تهیه و تنظیم این رساله سهم بسزایی داشت».

---

۱. خلاصه پرونده‌ها...: حنیف‌نژاد، محمد ـ سعیدی، جواد ـ جوان خوشدل، مصطفی. یادداشت‌های حسین روحانی: صص ۵۳ ـ ۵۴.
۲. شرح تأسیس...: صص ۳۹ ـ ۴۰.

□ جمع‌بندی دیدگاه‌های اقتصادی[۱]

چنانکه در مباحث ایدئولوژیک ذکر شد، سازمان تحلیل ماتریالیستی تاریخ را ـ در کلیّت خود ـ پذیرفته بود و دوره‌های اجتماعی ـ تاریخی پنجگانه (کمون اولیه یا جامعه اشتراکی ـ برده‌داری ـ فئودالیسم ـ سرمایه‌داری ـ سوسیالیسم ـ و سرانجام جامعهٔ بدون طبقه) را به مثابه یک حقیقت «علمی» در همه دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها تأثیر می‌داد. بر همین اساس، اقتصاد سیاسی مارکسیسم نیز مورد قبول قرار گرفته بود و مجموعه تئوری‌های آن در کتاب *اقتصاد به زبان ساده* آموزش داده می‌شد.[۲]

انطباق مقوله نفی «استثمار» به قرائت مارکسیستی با موازین اسلامی، توسط **سعید محسن** در مقاله‌ای با عنوان *استثمار* تدوین شد و **محمود عسکری‌زاده**، با همکاری دیگر اعضای گروه ایدئولوژی، تلخیصی از اقتصاد سیاسی مارکسیسم را مدوّن کرد که ابتدا بی‌نام ـ تحت عنوان «جزوه اقتصاد» ـ در سطح سازمان و پس از ضربه شهریور ۱۳۵۰ با عنوان *اقتصاد به زبان ساده* در سطح جامعه انتشار یافت.

در جامعه ایده‌آل سازمان، مالکیت خصوصی باید از بین برود و سرمایه‌ها و تمامی وسایل تولید به مالکیت دولت درآید.

---

۱. مضمون این بخش برگرفته از این منابع است: گفت و گوها، مفاد جزوه استثمار، کتاب اقتصاد به زبان ساده، یادداشت‌های حسین روحانی: صص ۷۱ ـ ۷۳؛ با تلخیص. موارد دیگر در متن ارجاع داده شده‌اند.

۲. شرح تأسیس...: ص ۳۱. تحلیلی بر تغییر...: صص ۱۳ ـ ۱۵. در مأخذ اخیر آمده است: «جزوه اقتصاد به زبان ساده و جزوه شناخت که چکیده جهان‌بینی، ایدئولوژی، خواسته‌ها و آرمان‌های این سازمان را منعکس می‌کند، مشخصاً بر نفی استثمار طبقات انقلابی و زحمتکش جامعه، بر قبول قوانین دیالکتیکی، مبارزه اضداد، قبول مبارزه طبقاتی به عنوان قانون حرکت تاریخ و حتی قبول ماتریالیسم تاریخی (صرف‌نظر از اینکه آنها را به شکلی به جهان‌بینی مذهبی ارتباط می‌داد) تأکید دارد.»

فصل سوم

در مسیر ترسیم خط‌مشی

□ تدوین استراتژی و تاکتیک

تا سال ۱۳۴۷ به‌رغم وجود آموزش‌هایی در زمینه‌های ایدئولوژیک، سیاسی، اقتصادی و تشکیلاتی، خط مشی سازمان در قبال رژیم حاکم گنگ و مبهم بود. برای رهبری سازمان و اعضای آن، تا این زمان، روشن نبود که برای سرنگونی رژیم پهلوی ـ که هدف درازمدت و نهایی تشکیلات بود ـ چه خط‌مشی و چه شیوه و روش تاکتیکی را باید اتخاذ کرد و به کار گرفت تا دستیابی به هدف، به بهترین وجهی امکان یابد.

در ابتدای سال ۱۳۴۷، سازمان برای روشن کردن خط‌مشی مبارزاتی خود با استفاده از نظرات ۳۰ نفر از رهبران و اعضا و نظرخواهی از اعضا در حوزه‌ها به جمع‌بندی زیر رسید:

۱ـ ایران کشوری است زیر سلطهٔ امپریالیسم جهانی و در رأس آن امپریالیسم آمریکا؛ که اقتصاد آن تحت کنترل بورژوازی وابسته است. مناسبات اقتصادی حاکم، در نتیجهٔ رفرم ارضی، از سیستم «بورژوا ـ ملّاک» به «بورژوازی وابسته» تبدیل شده است.

۲ـ رفرم ارضی باعث شده که از بروز پتانسیل انقلابی در روستا جلوگیری شود؛ بنابراین شروع از روستا (نمونهٔ چین) در ایران ممکن نیست.

۳ـ رژیم ایران یک رژیم پلیسی است که همهٔ نیروهای نظامی و انتظامی آن تحت سلطهٔ پلیس سیاسی عمل می‌کنند؛ که آنها خود از سوی سازمان‌های

اطلاعاتی و جاسوسی انگلیس و آمریکا هدایت می‌شوند.

۴ـ آگاهی مردم در درجهٔ مناسبی است و دیگر گروه پیشتاز نیاز به افشای ماهیت واقعی رژیم ندارد.

۵ـ برای توده‌ای کردن مبارزه و شکستن سدّ یأس، باید جوّ پلیسی را شکست و ثبات سیاسی رژیم را از بین برد؛ و چنین کاری تنها با عملیات مسلحانه امکان‌پذیر است.

۶ـ سازمان، به اتکای ایدئولوژی توحیدی، باور دارد که سنّت‌های انقلابی و مبارزاتی «تشیع» در بسیج توده‌های مردم در امر مبارزه می‌تواند نقش بارزی ایفا کند.

۷ـ شروع مبارزه باید از «شهر» صورت بگیرد و آن گاه به «روستا» کشیده شود.

۸ـ در بردن مبارزه به روستا، باید مناطق استراتژیک انتخاب شود؛ یعنی از جهات گوناگون انسانی، طبیعی و جغرافیایی و... مناسب باشد.

۹ـ پیروزی نهایی از طریق تشکیل «ارتش آزادی‌بخش» و «جنگ چریکی روستایی» امکان‌پذیر است. سازمان، پس از بردن جنگ به روستا، باید در صدد تشکیل چنان ارتشی برآید.

۱۰ـ سازمان، در تحلیل نهایی، تضاد اصلی حاکم بر جامعه را «تضاد خلق و امپریالیسم» تشخیص می‌دهد که حل آن و پیروزی خلق تنها از طریق یک مبارزهٔ قهرآمیز توده‌ای درازمدت ممکن است. از نظر سازمان، آمریکا در رأس قدرتهای امپریالیستی قرار داشت.

این نتیجه‌گیری‌ها بیشتر تحت‌تأثیر انقلاب‌های کوبا و الجزایر و فلسطین و موج چریکی آمریکای لاتین ـ به شیوه‌ای تلفیقی ـ به دست آمده بود که البته رفرم ارضی در ایران و تغییر ساختار روابط در روستاها نیز در انتقال تز «روستا ـ شهر» به «شهر ـ روستا» تأثیر داشت؛ ولی در هر حال به تقلید از بعضی جنبش‌های مائوئیستی در

آسیای جنوب شرقی و آمریکای لاتین، «روستا» فراموش نمی‌شد![۱]

○ انقلاب‌ها و نهضت‌های آزادی‌بخش

سازمان از ابتدای تشکیل، مثل همهٔ جریان‌ها و افراد همان نسل که ـ با هر ایدئولوژی ـ در جریان مبارزه قرار داشتند و یا نسبت به مظالم امپریالیسم و رژیم شاه احساس بیزاری می‌کردند، تحت تأثیر دو جریان «کمونیستی» و «ناسیونالیستی» که هریک به نحوی در مبارزات رهایی‌بخش در سطح جهان نقش داشتند قرار گرفته بود.

انقلاب اکتبر روسیه، انقلاب چین، انقلاب ویتنام و بالاخره انقلاب کوبا نمونه‌هایی از جریان نخست بودند که سازمان به درجات مختلف تحت تأثیر فرهنگ آنها قرار داشت؛ و از آموزش‌ها و تجربیات این انقلاب‌ها در آموزش، خط‌مشی و عملکردهای خود سود می‌جست که برای نمونه می‌توان از مطالعه و آموزش کتاب‌ها و رساله‌های زیر نام برد: *چه باید کرد* (لنین) *ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی* (استالین)، *چهار مقالهٔ فلسفی*، *آموزش خود را از نو بسازیم*، *اصلاح سبک کار حزبی*، *استراتژی جنگ‌های پارتیزانی در چین*، *کتاب سرخ* (مائوتسه تونگ)، *چگونه می‌توان یک کمونیست خوب بود* (لیو شائوچی)، نوشته‌هایی دربارهٔ انقلاب ویتنام و آثار و کتبی که به انقلاب کوبا مربوط می‌شد؛ اعم از آنچه به خود کوبا و رهبر آن «فیدل کاسترو» می‌پرداخت و یا آثاری که در مورد فعالیت‌های مبارزاتی و چریکی «چه‌گوارا» در کشورهای آمریکای لاتین و به طور مشخص بولیوی نوشته شده بود؛ و نیز نوشته‌های متعدد «چه‌گوارا» و دیگر انقلابیون آمریکای لاتین مانند «کارلوس ماریگلا»، که پس از ترجمه به زبان فارسی مورد مطالعه و آموزش اعضای سازمان قرار می‌گرفت. عین تماسی که با سفارت چین در فرانسه گرفته شد، در

---

۱. شرح تأسیس...: صص ۴۳ـ۴۶. یادداشت‌های حسین روحانی: صص ۷۵ـ۷۹؛ با تلخیص و اندکی تصرف.

همان زمان با سفارتخانه‌های ویتنام و کوبا نیز صورت گرفت؛ انگیزه نیز استفاده از تجربیات انقلابی این کشورها در جهت مبارزه با رژیم شاه و نابودی آن بود. از این تماس‌ها نیز نتیجهٔ مشخصی حاصل نگردید.[۱]

در چارچوب جریانات کمونیستی باید از «عدن» و «ظفار» نیز نام برد که مورد تأیید سازمان بود.[۲]

سازمان در قطب ناسیونالیستی و میهنی، یا انقلاب‌های ناسیونالیست و حرکت‌های استقلال‌طلبانه، بیش از همه تحت‌تأثیر و هوادار انقلاب الجزایر و انقلاب فلسطین بود؛ چراکه هردو به دنیای اسلام تعلق داشت و ایدئولوژی دینی و فرهنگ اسلامی در پیدایش آنها مؤثر بود. از این‌رو سازمان تلاش می‌کرد تجربیات این دو انقلاب را، که یکی از آنها (الجزایر) به پیروزی هم منجر شده بود، مورد استفاده قرار دهد.

در سال ۱۳۴۸ کتاب *افضل الجهاد* (برترین جهاد)، که «عمّار اوزگان» یکی از کادرهای رهبری انقلاب الجزایر تألیف کرده و در آن روند انقلاب الجزایر و تاریخ آن را مورد تحلیل قرار داده بود، توسط سازمان ـ به صورت تلخیص شده ـ ترجمه شد.

---

۱. سازمان در نیمه اول سال ۱۳۵۰ از طریق سفارت چین در فرانسه کوشید با این کشور ارتباط برقرار کند تا بتواند از امکانات آن جهت آموزش نظامی افراد استفاده کند؛ که البته مورد موافقت قرار نگرفت. ر.ک: خلاصه پرونده‌ها...: بدیع‌زادگان، اصغر و باکری، علی. یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۶۵.

۲. ارتباط با «جمهوری خلق یمن جنوبی»، که پیش‌تر «جبهه آزادیبخش خلق عدن» نام داشت و «جبههٔ آزادیبخش خلق ظفار» در سال‌های بعد از ۵۰ (به خصوص ۵۲ـ۵۴) نزدیکتر شد.

فصل چهارم

تشکیلات و سازماندهی

□ الزامات آوانگارد؛ «علم مبارزه»

چنانکه بیان شد سازمان از بدو تشکیل بر این نکته که مبارزه یک علم و فن است تکیه می‌نمود؛ علم و فنی که باید همانند دیگر علوم و فنون آموخت و کسانی به طور کامل و همه‌جانبه قادر به فراگیری این علم و فن هستند که مبارزه را یک حرفه تلقی نمایند و «مبارز حرفه‌ای» باشند؛ نه اینکه مبارزه را امری حاشیه‌ای و جنبی تلقی کنند.

این دقیقاً گرته‌برداری رهبران سازمان از نظرات «لنین» در چه *باید‌کرد* بود؛ آنجا که در خصوص وظایف پیشتاز یا آوانگارد بحث می‌کند و جز در شرایط حرفه‌ای و تمام‌وقت، مبارزه را مؤثر نمی‌داند.[1]

○ اصول تشکیلات

اصول حاکم بر تشکیلات سازمان عموماً «از فرهنگ مارکسیستی و به خصوص از فرهنگ حزب کمونیست چین تأثیر می‌گرفت و تصادفی هم نبود که در ارتباط با آموزش تشکیلاتی، نوشته‌هایی در همین زمینه از «مائوتسه دون [تونگ]» و «لیوشائوچی» نظیر *اصلاح سبک کار*، [علیه] *لیبرالیسم* و *چگونه می‌توان یک کمونیست*

---

۱. لنین، چه باید کرد؟.

خوب بود، مورد استفاده و مطالعهٔ اعضا قرار می‌گرفت».[1]

اصول مورد قبول سازمان در امر تشکیلات سه اصل زیر بود که در واقع جمع‌بندی مائوئیستی از مبانی استالینی تئوری تشکیلاتی بود:

الف ـ اصل «سانترالیسم دموکراتیک»: مهم‌ترین اصل تشکیلاتی بود، که سازمان روی آن تکیه می‌کرد، «سانترالیسم» یعنی وجود مرکزیت و تمرکز رهبری در تشکیلات؛ بر طبق این اصل کلیهٔ اعضا و ارگان‌های تشکیلاتی، در سطوح مختلف، موظف به پیروی و تبعیت از مرکزیت سازمان‌اند و نیز هر ارگان تشکیلاتی موظف به تبعیت از ارگان بالاتر از خود است. واژهٔ «دموکراتیک» به معنی وجود دموکراسی در سازمان و حق اظهارنظر، پیشنهاد و انتقاد برای کلیهٔ اعضا نسبت به ارگان خود یا ارگان‌های بالاتر و رهبری سازمان و نیز برای هر ارگان نسبت به ارگان یا ارگان‌های بالاتر و رهبری است. در تئوری، دو اصل فوق لازم و ملزوم و مکمّل یکدیگرند و هر یک بدون دیگری موجب انحراف در حرکت سازمان می‌شود. وجود مرکزیت بدون دموکراسی زمینهٔ دیکتاتوری را در سازمان فراهم می‌کند. از طرف دیگر وجود دموکراسی بدون سانترالیسم و مرکزیت متمرکز، موجب نوعی لیبرالیسم و آزادی افسارگسیخته و بی‌بندوبار در تشکیلات می‌شود.

حال ببینیم در عمل چه پیش آمد؛ از زبان سه نفر ـ در رده‌ها و مسئولیت‌های مختلف ـ مفهوم «سانترالیسم دموکراتیک» و دامنه و محدودهٔ اجرایی آن را می‌خوانیم:

[۱ـ] نظرخواهی؟! ما از این حرف‌ها نداشتیم! ما در عمل سانترالیسم دموکراتیک را نداشتیم؛ چنین چیزی را نداشتیم. آن چیزی که مطرح بود این بود که نظرات از بالا به پایین می‌رفت. از پایین همیشه اطلاعات جمع می‌شد. اصولاً قبل از مقطع ۵۰ رسم نبود که نظرخواهی بشود؛ این هم به علل امنیتی بود.[2]

---

۱. یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۴۵.

۲. گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

[۲ـ] دموکراسی و این حرف‌ها نبود؛ اینها شعار است.[۱]

ب ـ اصل «انتقاد و انتقاد از خود»: بر طبق این اصل، هر یک از افراد سازمان حق دارد و حتی موظف است که در صورت مشاهدهٔ خلاف و انحراف، در هر فرد و ارگان تشکیلات ـ و در هر سطحی که باشد ـ آن را مورد انتقاد قرار دهد؛ فرد و ارگان مورد انتقاد نیز وظیفه دارد که در برابر این انتقاد پاسخ مقتضی بدهد. همچنین بر اساس این اصل، هر یک از افراد سازمان موظف است که با اشتباهات و انحرافات خود ـ چه آنها که توسط دیگران مورد انتقاد قرار گفته و چه آنها که خود بدان رسیده است ـ بدون چشم‌پوشی و اغماض برخورد کند و در صدد اصلاح و تصحیح آنها برآید.

این اصل هم در عمل سرنوشتی مانند اصل سانترالیسم دمکراتیک پیدا کرد.

ج ـ اصل «رهبری جمعی و مسئولیت فردی»: بر اساس این اصل، هر یک از افراد سازمان در قبال مسئولیت مشخصی که بر عهدهٔ او قرار دارد باید پاسخگو باشد؛ فرد نمی‌تواند با این توجیه که تصمیم‌گیری‌ها تنها به او مربوط نمی‌شود از زیر بار مسئولیت شانه خالی کند. از سوی دیگر، مسئولیت فردی بدین معنا نیست که عضو حق دارد در همهٔ موارد به طور فردی تصمیم‌گیری کند و آن را پیاده نماید. تصمیم‌گیری ـ در سطح تشکیلات ـ و به تعبیر دیگر «رهبری» باید به صورت «جمعی» باشد؛ تصمیم‌گیری فردی منجر به انحراف در تشکیلات می‌شود و زمینه‌های «رهبری فردی» و «دیکتاتوری تشکیلاتی» را فراهم می‌آورد. اِعمال «رهبری جمعی»، با در نظر گرفتن سطح تصمیم، توسط ارگان موردنظر یا ارگان‌های بالاترو، در آخر در بالاترین سطح، توسط «کمیتهٔ مرکزی» و «کنگره‌های سازمانی» صورت می‌گیرد.[۲] **البته در عمل این اصل نیز رعایت نشد و از ابتدا «رهبری فردی» حنیف‌نژاد بر دیگران سایه انداخت و بعدها به استبداد فردی رجوی منتهی گشت.**

---

۱. گفت و گوها: عبدالله محسن.

۲. یادداشت‌های حسین روحانی: صص ۴۴ـ۴۶. بررسی امکان انحراف...: فصل آموزش و تشریح.

○ سازماندهی جدید[1]

مرکزیت سازمان تا سال ۱۳۴۵ مرکّب از سه نفر بود: **محمد حنیف نژاد، سعید محسن و عبدی نیک‌بین**؛ در اواخر سال ۴۵ مرکزیت چهار نفره شد و **اصغر بدیع‌زادگان** نیز به جمع پیشین اضافه شد.

در اواسط سال ۱۳۴۷ عبدی نیک‌بین از مبارزه کنار کشید و عملاً از سازمان جدا شد. با کنار رفتن **عبدی نیک‌بین**، منحصر به سه نفر دیگر بود. با جمع‌بندی اخیر و تصمیم به تجدید ساختار سازمانی، در سال ۱۳۴۸، افراد دیگری ـ به تدریج ـ به مرکزیت سازمان افزوده شدند؛ تا آنجا که در اواخر سال ۴۸ تعداد اعضای مرکزیت به ۱۰ نفر رسید که عبارت بودند از:

۱ـ محمد حنیف نژاد ۲ـ سعید محسن ۳ـ اصغر بدیع‌زادگان ۴ـ محمود (محمد) عسکری‌زاده ۵ـ بهمن بازرگانی ۶ـ حسین احمدی روحانی ۷ـ ناصر صادق ۸ـ علی باکری ۹ـ علی میهن‌دوست ۱۰ـ نصرالله اسماعیل‌زاده(نصرالله اسماعیل‌زاده).

رده‌های سازمانی در ترکیب جدید به شرح زیر بود:

۱ـ مرکزیت؛

۲ـ شاخه‌های سه‌گانه (هر شاخه مرکّب از سه عنصر مرکزیت)؛

۳ـ حوزه‌های درجهٔ یک (مرکّب از چند کادر همه‌جانبه)؛

۴ـ حوزه‌های درجهٔ دو (مرکّب از چند عضو).

این سازماندهی بدین جهت برنامه‌ریزی شد که در صورت نفوذ و هجوم پلیس، سازمان ـ حتی‌الامکان ـ ضربه‌پذیری کمتری داشته باشد. با این مقدمات، سازمان شروع به عضوگیری کرد و از طریق پذیرفتن اعضای جدید، البته براساس معیارهای از پیش تعیین شده، در صدد توسعهٔ تشکیلات خود برآمد. از مهم‌ترین تحولات این مرحله از سازمان عضوگیری از میان زنان و دختران بود.

---

۱. گفت و گوها: بهمن بازرگانی. یادداشت‌های حسین روحانی: صص ۵۰ـ۵۲. شرح تأسیس...: صص ۲۴ـ۲۵ و صص ۴۷ـ۴۹.

○ عضوگیری زنان[1]

تا سال ۱۳۴۸ عضوگیری زنان و دختران ـ اصولاً ـ مطرح نبود؛ و شاید بتوان گفت سازمان ـ تا آن زمان ـ یک «تشکیلات مذکر» بود. در آغاز کار، به دلیل اینکه ازدواج امری وابستگی‌آور تلقی می‌شد و با دیدگاه‌های **محمد حنیف‌نژاد** ـ که «ناوابستگی خانوادگی» را تئوریزه کرده بود ـ مغایرت داشت، وارد کردن دختران و زنان اشکال بنیادی و تشکیلاتی داشت. بعدها متوجه شدند که حضور زنان، به عنوان روکش ایمنی، فوق‌العاده مؤثر است؛ چه برای پوشش خانه‌های تیمی و چه برای ارتباطات. در حالی که ساواک روی پسرها و مردان جوان حسّاس بود، یک دختر می‌توانست به راحتی مدارک را در زیر چادر حمل و نقل کند. هنوز پلیس سیاسی روی زنان و دختران جوان چادری حسّاسیت نداشت و این حسّاسیت در سال‌های بعد زیاد شد.

از این زاویه، از سال ۴۸، عضوگیری زن‌ها شروع شد؛ یک «گروه زنان» هم ایجاد شد که مسئول آن **منصور بازرگان** یکی از اعضای قدیمی بود. ابتدا **پوران بازرگان**، خواهر منصور و همسر حنیف‌نژاد و بعد **لیلا زمرّدیان**،[2] خواهر **علیرضا زمرّدیان** از عضوهای متأخر قبل از شهریور ۵۰، وارد سازمان شدند.

□ آموزش‌ها و تمرین‌های عملی

پس از تجدید سازماندهی و تثبیت استراتژی، آموزش‌های نظامی و دیگر مهارت‌های موردنیاز یک تشکیلات معتقد به مشی چریکی، ابتدا با تکیه به یک سری مطالعات نظامی و چریکی، از سال ۱۳۴۸ شروع شد و در تابستان ۱۳۴۹ شکل عملی به خود گرفت. فراگیری رانندگی با اتوموبیل و موتورسیکلت و آشنایی با فنون سرقت اتومبیل، ساختن پلاک جعلی اتومبیل و موتور و از این قبیل مهارت‌ها

---

۱. شرح تأسیس...: ص ۵۲. عضویت زنان به صورت کلی مطرح شده است. مطالب این بخش ـ عمدتاً ـ برگرفته از گفت و گوی بهمن بازرگانی است.

۲. خلاصه پرونده‌ها...: زمردیان، لیلا. زندگی‌نامه مجاهدین...: ص ۲۹.

در «دستور کار» آموزش اعضا قرار داشت.[۱]

از سال ۴۹ وارد درگیری شدیم؛ یا به قول فلسطینی‌ها وارد «اشتباه کاری» شدیم. تمرین جودو و کاراته و بدنسازی می‌کردیم. از سال ۴۹ فعالیت‌های ما یک مقدار ـ مشخصاً ـ نظامی‌تر شد؛ به دلیل اینکه تجربیات مشخص‌تر نظامی در اختیار ما قرار گرفت. مواد منفجره‌ای مثل «فولمینات جیوه» می‌ساختیم که مثلاً سه روز طول می‌کشید تا این محصول را به دست بیاوریم. باید می‌توانستیم از کمترین امکانات بیشترین بهره را بگیریم.

[...] آموزش نظامی‌مان درخانه‌های تیمی و با اسلحه‌های مشابه بود. از اسلحه‌های بادی‌ای استفاده می‌کردیم که به همان اندازه عقب‌نشینی دارند. سیبلی را انتخاب می‌کردیم و مثلاً در زیرزمین‌هایی که طولانی بود، در خانه‌های تیمی، از فواصل مختلف شلیک می‌کردیم؛ با سلاح گرم کار نمی‌کردیم.[۲]

۱. گفت و گوها: عبدالله زرین کفش.

۲. همان.

فصل پنجم

اعزام به فلسطین و پیامدها

□ طرح و مذاکره برای اعزام اعضا به فلسطین

در سال ۱۳۴۸، رهبران سازمان تصمیم گرفتند برای کسب صلاحیت نظامی برای شروع عملیات مسلحانه وارد کار شوند.

در آن شرایط امکان آموزش و آمادگی نظامی در داخل ایران، وجود نداشت. سازمان بهترین راه برای کسب آمادگی نظامی حرفه‌ای در همکاری با سازمان «الفتح» دانست؛ که مهم‌ترین سازمان سیاسی ـ نظامی فلسطین بود و به نظر می‌رسید به لحاظ ایدئولوژیک نیز بیش از دیگر گروه‌های فلسطینی با مواضع ایدئولوژیک سازمان نزدیک باشد. علاوه براین، نام فلسطین و فداییان فلسطینی در میان مردم ایران بسیار محبوب و پراعتبار بود؛ گروه الفتح نیز بواسطهٔ ملی بودنش و غیرمارکسیست بودنش و وجود عناصر مذهبی در میان اعضای آن اعتبار خاص خود را داشت.

در سال ۱۳۴۸، حسین روحانی، کادر برجستهٔ سازمان با رئیس دفتر الفتح در پاریس چند بار ملاقات کرد. اما ملاقات‌های او بی‌نتیجه ماند؛ و سازمان از طریق دفتر الفتح در قطر هدف خود را دنبال کرد و از طریق همین دفتر سرانجام نمایندگان سازمان مجاهدین خلق و سازمان الفتح در عمان پایتخت اردن ملاقات کردند. الفتح در این ملاقاتها متعهد شد که هرگونه کمکی که می‌تواند به سازمان مجاهدین خلق بدهد؛ از جمله آموزش اعضای سازمان در اردوگاههای الفتح. به دنبال همین قرار و مدارها، تعداد قابل توجهی از کادرها و اعضای سازمان، عازم اردوگاه‌های الفتح در

اردن و ـ پس از سپتامبر سیاه ۱۹۷۰ ـ لبنان و سوریه شدند.

○ **ماجرای هواپیماربایی**

همزمان با حضور هیأت نمایندگی سازمان در بیروت و عمّان، برای چند تن از اعضای سازمان، که به دلیل مشمولیت نظام وظیفه قادر به تهیه گذرنامه نبودند، شناسنامه‌های جعلی تهیه شد. تا از طریق بنادر جنوبی (بندرعباس و بندرلنگه) عازم قطر، ابوظبی یا دوبی شوند؛ در پوشش کارگر مهاجر از نمایندگان سیار سفارت ایران گذرنامه تهیه کنند و از راه هوایی به بیروت بروند. شش تن از این افراد (**سیدجلیل سیداحمدیان، محسن نجات‌حسینی، محمود شامخی، حسین خوش‌رو، کاظم شفیعیها، موسی خیابانی**) در دوبی خانه‌ای اجاره کردند و در آن ساکن شدند. ولی اندکی بعد پلیس دوبی اقدام به دستگیری آنان کرد. این حادثه منجر به ماجرای هواپیماربایی شد که در زمان خود حادثه‌ای جنجالی به شمار می‌رفت.

ماجرا از این قرار بود که این عده در بازار و بی‌مورد سوءظن پلیس دبی قرار گرفتند و دستگیر شدند. سر و وضع ژولیده و همراه داشتن پول زیاد علت سوءظن پلیس بود. در بازرسی از خانهٔ آنان نیز اسناد و مدارکی به دست آمد که سوءظن پلیس را دوچندان کرد. این عده به اتهام جاسوسی در بازداشت نگه داشته شدند؛ تا به رژیم ایران تحویل داده شوند. افراد زندانی از طریق یکی از زندانیان عادی ایران توانستند نامه‌ای برای سازمان در تهران ارسال کنند و وضعیت خود را اطلاع دهند. سازمان، تیمی از افراد زبدهٔ خود را برای پیگیری و حل مسأله به دبی اعزام کرد.

در نیمه اول شهریور ۱۳۴۹ **حسین احمدی روحانی، عبدالرسول مشکین‌فام و سیدمحمد سادات دربندی**، جداگانه وارد دوبی شدند. مسئولیت گروه به عهده حسین روحانی بود. آنان به مدت دو ماه از طرق مختلف تلاش کردند تا مانع تحویل زندانیان به دولت ایران شوند. از جمله، به کمک الفتح و شخص یاسرعرفات، موفق شدند تا از طریق یک قاضی فلسطینی درباره مدارک کشف شده و کم و کیف پرونده اطلاعاتی به دست آورند.

سرانجام در حدود نیمهٔ آبان ۱۳۴۹، این عده اطلاع پیدا کردند که یارانشان قرار است با پرواز ساعت ۸ صبح روز ۱۸ آبان ۱۳۴۹ شرکت هواپیمایی ایرتاکسی به بندرعباس انتقال داده شوند و تحویل مقامات امنیتی ایران گردند.

اعضای تیم سه نفره تصمیم به ربودن هواپیمای حامل یارانشان گرفتند. لذا با مشکلات فراوان برای پرواز ۱۸ آبان هواپیمای شرکت ایرتاکسی بلیط تهیه کردند؛ و سرانجام با اقدامی هوشمندانه در ظاهر مسافران عادی -ولی مسلح به چاقو و یک قبضه اسلحه و بنزین و ناپالم -وارد هواپیما شدند. برای آنان هواپیماربائی هم فال بود هم تماشا. از یک طرف یاران خود را آزاد می‌کردند؛ و از طرف دیگر با اقدامی که در آن روزها سخت جاذبه داشت (هواپیماربایی) اذهان را متوجه رژیم شاه و وجود مخالفان مسلح آن رژیم می‌کردند.

اندکی پس از آنکه هواپیمای دو موتوره داکوتای شرکت ایرتاکسی از زمین برخاست، اعضای تیم سه نفره سازمان با استفاده از سلاح سرد و گرم که همراه خود داشتند، کنترل هواپیما را به دست گرفتند؛ مأمورانی را که اعضای دستگیر شدهٔ گروه را همراهی می‌کردند، وادار کردند که دست آنان را باز و آنان را آزاد کنند؛ و خلبان هواپیما را نیز مجبور به تغییر مسیر به سمت بغداد کردند. هواپیما پس از یک توقف در قطر و سوختگیری، سرانجام در حدود ساعت ۳ بعدازظهر همان روز در باند فرعی فرودگاه بغداد به زمین نشست.

پس از استقرار هواپیما در باند فرودگاه بغداد، مشکین فام، فرمانده عملیات، از هواپیما خارج شد. او به اختصار مواضع خود و دوستانش و علت هواپیماربایی را برای مقامات امنیتی عراق بیان کرد و برای تحویل هواپیما و تسلیم شدن به دولت عراق اعلام آمادگی کرد. به این ترتیب، ربایندگان از هواپیما پیاده شدند و پس از تفتیش و تحویل سلاح‌ها، به سمت سالن فرودگاه هدایت شدند. در محوطه فرودگاه خبرنگاران و عکاسان اجتماع کرده بودند ولی به درخواست ایرانیان عکسی گرفته نشد و گفتگویی صورت نگرفت. برخی از نیروهای مخالف رژیم پهلوی، که اغلب از وابستگان به جبهه ملی ایران در خارج از کشور بودند، برای استقبال از هواپیماربایان

به فرودگاه آمده بودند که به درخواست سفارت ایران و ممانعت پلیس بغداد موفق به ملاقات نشدند. مأموران پلیس، با همکاری سفارت ایران در بغداد، هواپیماربایان را اعضای یک باند جاعل معرفی کردند. هواپیمای ربوده شده کمی بعد به سوی آبادان پرواز کرد.

بعدها، در سال ۱۳۵۹، حسین روحانی در مصاحبه با نشریه پیکار نحوه برخورد مقامات عراقی با گروه ۹ نفره فوق را بطور مشروح بیان کرد و روشن شد که آنان در زندان بغداد به شدت مورد شکنجه قرار گرفته‌اند.

به این ترتیب، در ۲۵ دی ۱۳۴۹ زندانیان آزاد شدند و پس از چند روز در معیت نماینده سازمان فتح عازم پایگاه‌های چریکی سازمان آزادی‌بخش فلسطین شدند.

○ تماس با امام خمینی

از فصل‌های مهم ماجرای هواپیماربایی و بازجویی و شکنجهٔ مجاهدین در عراق، مراجعه به امام خمینی(ره) در نجف اشرف و تقاضای وساطت و دخالت ایشان به منظور رهایی آنهاست.

حجةالاسلام سید محمود دعایی در مورد مراجعهٔ مجاهدین به امام می‌گوید:

> **زمانی که [روابط] رژیم شاه با رژیم فعلی عراق تیره شده بود، سه مرتبه رزمندگان ایرانی هواپیمای ایرانی را مجبور کردند که در عراق بنشیند. [...] ماهیت افراد مبهم بود؛ و خودِ مجبورکنندگان به فرود این هواپیما در بغداد، از کادرهای برجستهٔ «سازمان مجاهدین خلق» بودند. اینها به هیچ قیمت حاضر نشده بودند ماهیت و انگیزهٔ اقدامشان را افشا کنند. [...] این ۹ نفر را شکنجه کردند که ماهیت سازمان و وابستگی اینها را کشف کنند؛ و زیر شکنجه تنها چیزی که فهمیدند، اسامی واقعی افراد بود که لو رفت. یکی از آن افراد آقای موسی خیابانی بود ـ و الآن در کادر رهبری مجاهدین خلق است ـ و برجسته‌ترین چهره‌شان مرحوم رسول[1] مشکین‌فام بود که زیر شکنجه سخت مقاومت کرد و دیگری حسین روحانی بود ـ که او الآن ظاهراً عضو مرکزی**

---

۱. اصل: سعید

«سازمان پیکار» می‌باشد که ازکادرهای برجسته بود.

همزمان با فرود این هواپیما کادر مرکزی سازمان تلاش می‌کند که به نحوی از طریق حضرت امام و دیگر یاران مبارز در عراق، برای آزادی اینها کمک بگیرد؛ و مرحوم آیةالله طالقانی را سوار ماشین می‌کنند ـ در یکی ازجاده‌های اطراف تهران ـ و مسئله را مطرح می‌کنند و ایشان هم با دست مبارکشان، با مرکّب نامریی، پیامی را به امام می‌نویسند. در آن پیام، همان‌طور که خود امام فرمودند، نوشته بودند: «اِنّهم فِتیةٌ امنوا بربّهم و زِدنا هم هُدی» ـ درست سرنوشت «اصحاب کهف» ـ و ضمناً برای اینکه آن کسی که به نزد امام می‌آید مورد اعتماد باشد، دو نشانی را مرحوم طالقانی به آن فرد می‌دهند که یکی را در همان نوشته گذاشته بودند و یک نشانی را شفاهی به من [(دعایی)] می‌دهند. [...] و آن شخص سیدمرتضی (تراب)حق‌شناس بود و جهرمی است و آن موقع ایشان دانشجو بودند و من در قم بودم و ارتباطی با هم داشتیم. [...] رفتم خدمت امام، وقت گرفتم و گفتم: «فردی است که می‌شناسم و مورد اعتماد است»؛ و ایشان پیامی از سید ابوالفضل زنجانی و آیةالله طالقانی آورده بودند و در حضور امام، آن نوشتهٔ نامریی را ظاهر کرد؛ و امام در جواب فرمودند که «من باید تأمل کنم و جواب شما را بدهم». روز بعد امام در جواب گفتند که «من نمی‌توانم کاری انجام بدهم؛ چون رسماً من باید چیزی از مسئولین عراقی برای آزادی اینها بخواهم و بعداً آنها نیز چیزی از من خواهند خواست و بنده نمی‌توانم با عراقی‌ها داد و ستد را آغاز کنم»؛ و حق‌شناس هم گفت که «به امام حق می‌دهم.» و قرار شد که شخصاً ترتیبی بدهم که بتوانم با آن ۹ نفر ملاقاتی کنم و از سلامت آنها به تراب حق‌شناس خبر بدهم.

کادر مرکزی به این نتیجه رسیده بود که نباید مقاومت کنند و باید هرچه دارند بگویند تا آزاد شوند؛ یعنی اعتماد دولت عراق جلب شود تا آزاد شده از عراق خارج شوند. و می‌دانستم که تا مطمئن نشوند که سازمان دستور داده چیزی نمی‌گویند. تراب یک نشانی به من داد که به این ۹ نفر بدهم؛ و بالاخره با سماجت زیاد، وقتی ملاقات کردم که خود عراقی‌ها زیر شکنجه چیزهایی شنیده بودند؛ و از طرف دیگر سازمان آنها از طریق سازمان «الفتح» آزادی اینها را خواسته بود. من در منزل پناهیان، این ۹ نفر را ملاقات کردم، [که] مِن

جمله آقای موسی خیابانی بود. در آنجا سعی کردم که به آنها بگویم که پناهیان عنصر[ی] نااهل و نامطمئن است و این شخص «ژنرال پناهیان» جانشین «بختیار» است. این ماجرا گذشت و از عراق به سوریه رفتند و به یارانشان پیوستند.[1]

□ اعضای سازمان در اردوگاه‌های فلسطینی

پس از ورود اعضای سازمان به اردوگاه‌های فلسطینی، آنها در معیّت نمایندهٔ الفتح عازم پایگاه‌های چریکی مستقر در سوریه شدند. پایگاهی که قرار بود این عده بدانجا گسیل شوند، همان بود که در ۲۱ مرداد ۴۹ چند تن از اعضا از جمله مشکین‌فام در آن آموزش دیده بودند.[2]

پس از جنگ سپتامبر ۱۹۷۰ (معروف به «سپتامبر سیاه») و انتقال فلسطینی‌ها از اردن، از آن پس پایگاه «طرطوس» در سوریه و پایگاه «شیخ زناد» در شمال لبنان مرکز آموزش اعضای سازمان شد.[3] دوره‌های آموزشی در اردوگاه‌های الفتح به طور متوسط ۳ ماه بود اتفاق قابل توجهی که در طول این آموزش‌ها رخ داد، تیر خوردن و زخمی شدن یکی از اعضا در جریان تمرین عملیاتی بود.[4]

در جریان این دوره اقامت در لبنان و سوریه، از آنجا که لبنان مرکز بازار سیاه اسلحه در منطقهٔ عربی خاورمیانه بود، سازمان تصمیم گرفت تا حدودی که امکان داشت خود را از نظر تسلیحاتی و تدارکاتی تأمین کند. سلاح‌های تهیه شده بعداً به طرق مختلف به داخل حمل گردید. نحوهٔ ورود به ایران نیز مختلف بود؛ برخی از اعضا از طریق عادی و با هواپیما بازگشتند، اما پس از دستگیری دو تن از ایشان در

---

۱. نیکنام، نفاق یا کفر پنهان: صص ۱۳۶ـ۱۴۰. روزنامه جمهوری اسلامی، ش ۳۱۷، ۱۶ تیر ۱۳۵۹.

۲. خلاصه پرونده‌ها...: (افراد اعزام شده از جمله) سادات دربندی، سیّد محمد. شرح تأسیس...: ص ۷۲.

۳. خلاصه پرونده‌ها...: پیشین.

۴. یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۳۹. شرح تأسیس...: صص ۷۲ـ۷۵.

فرودگاه بیروت،[۱] قاچاق اسلحه از طریق شیخ‌نشین‌ها و مرز ترکیه مورد توجه قرار گرفت.[۲]

اکثر افراد اعزامی، تا قبل از ضربهٔ اول شهریور ماه ۱۳۵۰، به ایران بازگشتند؛ افرادی چون **سید احمدیان** و **ابراهیم آوخ** اندکی پس از ضربهٔ اول شهریور (از طریق ترکیه)، **محمود شامخی** یک سال پس از ضربه، افرادی مثل **حسین روحانی** و **خوشرو** حوالی سال‌های ۵۵ـ۱۳۵۴ و عناصری مثل **تراب حق‌شناس** در آستانهٔ پیروزی انقلاب اسلامی مراجعت کردند. موارد مشخص و قابل توجه در خصوص وضعیت افراد، پس از ضربهٔ شهریور، در جای خود خواهد آمد. در طول آن سال‌ها حدود ۲۲ نفر به اردوگاههای آموزشی الفتح اعزام شدند.[۳]

---

۱. در فصل نهم (ضربهٔ شهریور ۱۳۵۰) این موارد توضیح داده شده است.

۲. شرح تأسیس...: صص ۷۵ـ۷۶.

۳. خلاصه پرونده‌ها...: افراد فهرست (بجز حق‌شناس، نجات حسینی، خوشرو و یقینی). یادداشت‌های حسین روحانی: صص ۳۸ـ۳۹.

فصل ششم

ضربهٔ شهریور ۱۳۵۰

اعضای برجستهٔ سازمان در اول شهریور ماه ۱۳۵۰ ناگهان در چنگ ساواک گرفتار شدند. پلیس امنیتی رژیم، از ماه‌ها قبل، این عده را در تور تعقیب و مراقبت خود قرار داده بود. دستگیری‌های وسیع، که به صورت زنجیره‌ای ادامه یافت، از سه طریق انجام شد:

۱ـ تعقیب و مراقبت گستردهٔ ساواک.

۲ـ فعالیت‌های اداره‌های اطلاعات و ضداطلاعات شهربانی.

۳ـ اطلاعاتی که از دستگیرشدگان اخذ می‌شد.

□ زمینه‌های ضربه

در تشریح علل و زمینه‌های این ضربه، به ماه‌ها قبل باز می‌گردیم. در نیمهٔ اول سال ۱۳۵۰، در پی اصرار بخش‌هایی از تشکیلات به تعجیل در «عمل مسلحانه»، سازمان در صدد برآمد که اعضای دوره دیدهٔ خود در اردوگاه‌های فلسطینی را برای تدارک فعالیت‌های نظامی و عملیات مسلحانه به کشور باز گرداند. در جریان اجرای این تصمیم، دو اتفاق ناگوار باعث شد سازمان در تنگنا قرار گیرد.

در اول مرداد ۱۳۵۰ محسن نجات حسینی (با استفاده از گذرنامهٔ ابراهیم آوخ) و محمد یقینی، که قصد پرواز عادی از بیروت به تهران را داشتند، همراه با سلاح و

مهمات جاسازی شده، در فرودگاه بیروت دستگیر شدند.[۱] از طرف دیگر **سید محمد سادات دربندی**، از عوامل ربودن هواپیما در سال ۴۹، پس از طی آموزش‌های چریکی، در تاریخ ۳۰ تیر ماه ۱۳۵۰ از بیروت به دوبی رفت تا عازم ایران شود. وی در تاریخ نهم مرداد ماه با گذرنامهٔ جعلی به ایران باز می‌گشت ولی در مسیر هوایی بندرلنگه به بندرعباس توسط مهماندار هواپیما ـ که در جریان هواپیماربایی وی را دیده بود ـ شناسایی شد و در فرودگاه بندرعباس، در حالی که چمدانی حاوی سلاح و مهمات جاسازی شده به همراه داشت، بازداشت گردید و به تهران اعزام شد.[۲]

این اتفاقات، از یک سو سازمان را برآن داشت که سایر اعضا را یا از طریق قاچاق و مرز ترکیه (همراه با مهمّات) و یا در پوشش عادی و بدون سلاح، از طریق پروازهای رسمی به ایران بازگرداند؛ و از سوی دیگر با نزدیک شدن جشن‌های ۲۵۰۰ سالهٔ شاهنشاهی، تصمیم به انجام یک سری عملیات نظامی متمرکز و هماهنگ در جریان جشن‌ها بگیرد. بدین منظور کوشش به عمل آمد که تنگناهای تدارکاتی برطرف شود و اسلحه و مهمّات موردنیاز، از طریق منابع داخلی، تأمین شود. در چارچوب این فعالیت‌ها، سازمان تماس‌هایش را با فردی به نام **شاهمراد دِلفانی** فعّال‌تر کرد. شاهمراد دلفانی[۳] قبلاً در سال ۱۳۴۲، در ارتباط با خرید اسلحه

---

۱. برابر گزارش نمایندگی ساواک در لبنان، نامبردگان به شش ماه حبس محکوم و سپس آزاد شدند. خلاصه پرونده‌ها...: نجات حسینی، محسن ـ یقینی، محمد.

۲. البته ساواک در جریان بازجویی‌ها به اطلاعات قابل توجهی دسترسی پیدا نمی‌کند و هویت سازمان، مکتوم می‌ماند. خلاصه پرونده‌ها...: سادات دربندی، سیدمحمد.

۳. شاهمراد دلفانی فرزند شهباز در سال ۱۳۰۷ در کرمانشاه متولد شد. وی از سال ۱۳۳۱ به حزب توده پیوست و در سال ۱۳۳۸ در کرمانشاه به اتهام فعالیت در حزب توده سه ماه زندانی شد. متعاقب آن در آذرماه ۱۳۴۲ به جرم همکاری با تشکیلاتی به نام «کمیته انقلابی حزب توده» و تهیه و قاچاق اسلحه برای آن گروه بازداشت و به سه سال زندان محکوم و پس از مدتی حبس، آزاد گردید. دلفانی از بدو اولین بازداشت با ساواک و رکن دو همکاری کرده و پس از آزادی از زندان به شماره رمز ۱۰۱۴۶ با نام مستعار احمدنیا به عنوان منبع در هدف‌های کمونیستی تا سال ۱۳۵۷ همکاری می‌نمود. به نقل ساواک: «مشارالیه در سال ۱۳۵۰ با خبر دادن یک موضوع قابل توجه سبب کشف یکی ازگروه‌های وسیع خرابکار

برای گروهی به نام «کمیته انقلابی حزب توده» دستگیر شده بود. او در زندان بامنصور بازرگان آشنا شده بود و پس از آزادی نیز هر دو نفر ارتباط خود را باهم حفظ کرده بودند. شاهمراد از همان اولین دستگیری با رکن دو و ساواک به همکاری پرداخت؛ و چون سازمان مجاهدین خلق از طریق منصور بازرگان و سپس ناصر صادق، با هدف تهیه اسلحه با وی تماس گرفت، ساواک را در جریان گذاشت. از این لحظه به بعد ناصر صادق تحت مراقبت و تعقیب دقیق ساواک قرار گرفت.

○ تعقیب و مراقبت گسترده

تعقیب و مراقبت ساواک شدت بیشتری یافت و ساواک پس از تکمیل شناسایی‌ها خود را برای هجوم به سازمان آماده کرد. ساواک عجله‌ای در دستگیری افراد شناخته شده نداشت بلکه در اصل به دنبال شناسایی‌های دقیق‌تری بود تا بتواند مجموعهٔ سازمان را در تور خود بیندازد. ذهنیت‌ها و توهّمات، اعتماد بیجا به شاهمراد دلفانی، و به خصوص دست کم گرفتن ساواک و استقرای ذهنی را محور قضاوت در مورد توان رژیم قرار دادن، از عمده‌ترین علل غافلگیری سازمان بود.

سرانجام ساواک در اول شهریور ماه ۱۳۵۰، با برنامه‌ای پیچیده و حساب شده، ضربهٔ خود را فرود آورد. اغلب خانه‌های تیمی، که در مناطق مختلف تهران پراکنده بود، مورد حمله قرار گرفت. در روز نخست ۳۰ نفر و به تدریج، تا یکی دو ماه بعد، قریب ۱۲۰ نفر از اعضای سازمان به دام افتادند. «یکی از دلایل افزایش افراد دستگیر شده، به خصوص دستگیری‌های بعدی، علنی بودن افراد سازمان و غافلگیر شدن آنها بوده که، به قول معروف، ساواک آنها را اتو کشیده از پشت میز اداره بازداشت می‌کرده است. از این عده، علاوه بر عناصر مرکزی سازمان، حدود ۳۵ـ ۴۰ نفر کادر همه‌جانبه بودند و بقیه را اعضای سادهٔ سازمان تشکیل می‌دادند.»[1]

(سازمان مجاهدین خلق) در کشور گردید».

۱. یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۴۳.

▫ انعکاس دستگیری‌ها: واکنش‌های داخلی و خارجی

از عناصر رهبری سازمان و کادرهای بالا، عده‌ای در ضربات نخستین دستگیر نشدند یا در خارج از کشور به سر می‌بردند. **حسین روحانی**، **تراب حق‌شناس**، **حسین خوشرو** و **محمود شامخی** در لبنان و اروپا (فرانسه) به سر می‌بردند؛ **محمد یـقینی** و **محسن نجات حسینی** در زندان بیروت بودند؛ و در داخل کشور **محمد حنیف نژاد**، **اصغر بدیع‌زادگان** و **عبدالرسول مشکین‌فام** برجسته‌ترین کادرهای دستگیر نشده بودند که ناگهان در برابر ضربهٔ ناگهانی شهریور قرار گرفتند.

بدیع‌زادگان طی نامه‌ای به **حسین روحانی**، که در پاریس، خبر دستگیری اعضا و لیست اسامی و تعداد تقریبی آنها را برای پیگیری تبلیغاتی ارسال کرد و یادآور شد که برای این منظور از عناصر جبههٔ ملی در خارج از کشور کمک بگیرند و افزایش فشار سازمان‌های بین‌المللی را خواستار شوند.[1]

اعضای خارج از کشور سازمان اقداماتی برای جلب حمایت رسانه‌ها، گروه‌های سیاسی و حقوقی بین‌المللی مانند عفو بین‌الملل و همچنین بخش خارج سـازمان «یک جریان تبلیغاتی را در رابطه با دستگیری افراد سازمان و شکـنجه‌هایی کـه درباره آنها اعمال می‌شد به راه انداخت و از طریق روزنامه‌های مختلف، گروه‌های سیاسی خارج از کشور نظیر جبهه ملی سوم، نهضت آزادی، کنفدراسیون و... کوشش نمود...»[2]

---

۱. خلاصه پرونده‌ها...: بدیع‌زادگان، اصغر.

۲. احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: ص ۸۵.

فصل هفتم

نخستین حرکت‌ها

□ اعلام موجودیت «سازمان مجاهدین خلق ایران»

○ نامگذاری و مرزبندی

تا دی ماه ۱۳۵۰، تشکیلات هنوز هیچ سند یا اعلامیهٔ علنی که با آن شناخته شود، انتشار نداده بود. در حقیقت تشکیلات به هنگام کشف و سرکوب، در شهریور ۱۳۵۰، نامی برخود نگذاشته بود.

در دی ماه ۵۰، پرویز ثابتی طی یک مصاحبه مفصّل رادیو تلویزیونی و مطبوعاتی، اخباری از جریان ضربهٔ شهریور ۵۰ اعلام داشت و بارها، در طول مصاحبهٔ خود، از «اعضای نهضت به اصطلاح آزادی» سخن گفت![1]

در بهمن ۱۳۵۰، بخش خارج از کشور تشکیلات، تصمیم گرفت که با انتشار بیانیه‌ای هویت سازمان و اجمالی از تاریخچهٔ فعالیت آن را اعلام کند. علت این تصمیم، بیشتر از آن جهت بود که عناصر باقیماندهٔ سازمان نمی‌خواستند حاصل فعالیت‌ها و «افتخارات» آنان، دستمایهٔ استفادهٔ تبلیغاتی برای دیگران ـ به خصوص عناصر نهضت آزادی داخل و خارج کشور – قرار گیرد. اولین بیانیهٔ سازمان، در تاریخ ۲۰ بهمن ماه ۱۳۵۰، در خارج از کشور انتشار یافت و در صدر آن، برای نخستین بار عبارت معروف «به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران» قرار گرفت و نام تشکیلات نیز «سازمان مجاهدین خلق ایران» اعلام شد.

---

۱. روزنامه کیهان، ۲۶ دی ۵۰، ش ۸۵۵۳: صص ۱ و ۱۸.

متن این اعلامیه به قلم حسین احمدی روحانی بود که رهبری تشکیلات محدود خارج از کشور را بر عهده داشت.[1] در اطلاعیهٔ مزبور، تاریخچه، اهداف و موقعیت سازمان، پس از دستگیری‌های شهریور ۵۰ تبیین شده بود.

□ عملیات ناکام گروگان‌گیری پسر اشرف پهلوی

پس از ضربهٔ شهریور و پیش از دستگیری بقایای سران سازمان، طرحی در مرکزیت دوم (پس از شهریور) عنوان گردید که امید زیادی بدان می‌رفت. بر اساس اطلاعاتی که سازمان به‌دست آورده بود، محل کار و تردد «شهرام پهلوی‌نیا» فرزند جاه‌طلب «اشرف پهلوی» شناسایی گردید؛ و طرح عملیاتی آماده شد که اساس آن گروگان‌گیری پسر اشرف بود؛ تا در قبال آن، آزادی زندانیان مجاهد و فدایی خواسته شود.

«شهرام پهلوی‌نیا» ماجرا را چنین تعریف کرده است:

صبح آفتابی روز پنجشنبه اول مهرماه، مقابل دفتر خود رسیدم و هنگامی که از اتومبیل پیاده شدم، ناگهان با یک مهاجم مسلح روبه‌رو شدم. دو مرد تفنگ به دست نیز همراه این مهاجم بودند. چند ثانیه‌ای طول کشید تا من جریان اوضاع را درک کردم. مهاجمین به لحاظ تعدادشان قادر بودند مرا به داخل اتومبیل بکشانند. آنها شروع به تهدید کرده بودند.

در این مرحله، یک ماشین‌پا به مداخله پرداخت و سعی کرد مرا از اتومبیل مهاجمان بیرون بکشد. در این لحظه مهاجمان شلیک کردند و ماشین‌پا، که از ناحیهٔ شکم تیر خورده بود، شروع به فریاد زدن کرد و مهاجمان را ترساند. موقعی که توجه مهاجمان به ماشین‌پا معطوف شده بود، از ماشین بیرون پریدم. در آن زمان، عدهٔ زیادی در اطراف صحنه جمع شده بودند.[2]

ساواک تا سال‌ها نتوانست عوامل اصلی این عملیات را بشناسد. از نظر ساواک، عوامل این آدم‌ربایی عبارت بودند از: محمد حنیف‌نژاد (مسئول عملیات و مأمور بردن

---

۱. انتشار بیرونی (خارج از کشور) این اطلاعیه گسترده‌تر از پخش داخلی آن بود.

۲. روزنامه کیهان، ۵۰/۱۰/۲۶ ص ۱۹.

شهرام به داخل اتومبیل)، **عبدالرسول مشکین‌فام** (عضو مسلسل به دست)، **اصغر بدیع‌زادگان** و **محمد سیدی کاشانی** (دو عضو مسلح دیگر).

پس از دستگیری **وحید افراخته**، در سال ۱۳۵۴، او ضمن اعترافاتش فاش کرد که در جریان گروگان‌گیری، **محمد حنیف‌نژاد** حضور نداشته بلکه منظور از «محمد» **محمد داودآبادی** (مهرآئین) مربی جودو سازمان است؛ که از قضا جلسات گروه برای بحث دربارهٔ این عملیات، در منزل وی تشکیل می‌شده است.

□ دستگیری حنیف‌نژاد و...

اندکی از ماجرای گروگان‌گیری و اقدام ناکام در انفجار دکل‌ها گذشته بود که طی یک حرکت زنجیره‌ای **اصغر بدیع‌زادگان**، **حنیف‌نژاد**، **علی میهن‌دوست**، **عبدالرسول مشکین‌فام** و چندتن دیگر از عناصر مؤثر سازمان دستگیر شدند.

اکنون دیگر تردیدی باقی نمانده بود که شکست، بیش از انتظار، سنگین بوده است. چنانکه در متن گزارش‌های ساواک به چشم می‌خورد، جز عناصر ردهٔ دو سازمان، همهٔ نیروها و کادرهای مؤثر به دام افتادند.

□ «احمد رضایی» درکار احیای سازمان

در جریان سامان دادن به وضعیت بقایای مجاهدین خلق، که اغلب، به علت احتمال لو رفتن، مخفی شده بودند، **احمد رضایی** نقش عمده‌ای ایفا کرد. در این خصوص، بدون استثنا، همهٔ نیروهای مسلمان مبارز اتفاق نظر دارند.

پس از ضربهٔ شهریور، با توجه به زمینه‌هایی که به تدریج ـ ولی سریع ـ از حمایت روحانیون مبارز و اقشار مذهبی ایجاد شده بود، **احمد رضایی** نقش واقعی خود را بازیافت. ارتباط‌های وسیع و مؤثر وی سازمان را از نابودی نجات داد. **محمد محمدی گرگانی**، که در دوران پس از ضربهٔ شهریور ارتباط سازمانی تنگاتنگی با **احمد رضایی** داشته است، می‌گوید:

از شهریور ماه سال ۵۰، که من فراری شدم، با احمد [رضایی] بودم.

چریک‌های فدایی هم مثل ما فراری داشتند اما وضع‌شان فرق می‌کرد: فرق ما با آنها این بود که آنها خانه، ماشین، پول و امکانات نداشتند؛ و ما همهٔ اینها را داشتیم. احمد، سرِ قرارها که می‌آمد، صبح با وانت بود، بعدازظهر با شورلت بود و شب هم با یک ماشین دیگر می‌آمد. چرا؟ همه به دلیل همین ارتباط‌ها بود. چه کسانی می‌دادند؟ آیة‌الله منتظری، آقای هاشمی [رفسنجانی]، آقای ربّانی شیرازی و دیگران. در مورد امکانات، این افراد واقعاً سازمان را تغذیه می‌کردند.[1]

□ حمایت‌ها و همراهی‌ها

تا سال ۱۳۴۸ جز افراد معدودی مانند بهمن بازرگانی، مسعود رجوی و تقی شهرام، که بعداً نقش مؤثری در تشکیلات داشتند، نیروهای جذب شده دارای انگیزه‌های قوی اسلامی بودند؛ افرادی «تازه‌کار» با «عِرق شدید مذهبی»، که به دنبال این بودند که مبارزه‌ای را آغاز کنند. به هر حال، «انگیزه، صددرصد، مذهبی بود».[2] به تعبیر یکی از اعضای کاملاً مذهبی سازمان، در آن دوره، «صورت مسئله» این بود که افراد در درجهٔ اول آدم‌های مسلمانی بودند و این «احساس درد وحشتناک» را داشتند که باید «جواب خدا» را بدهند[3]:

«[...] من چه کار دارم که بعد از شاه چه کسی می‌خواهد بیاید؟! مهم این است که من ـ که الآن می‌میرم ـ جواب خدا و پیغمبر و ائمه را چه‌طور بدهم؛ با چه حالی از قبر در بیایم و بگویم من مسلمانم؟!»[4]

مبنای عضوگیری‌ها، تا سال ۴۸، بیشتر توجه به این انگیزه‌ها و بهره‌گیری از روابطی بود که ـ اساساً ـ در محیط‌های مذهبی شکل گرفته و انسجام یافته بود. «از سال ۴۸ سازمان افرادی را جذب کرد که چندان مذهبی نبودند؛ در حالی که تا آن

---

۱. گفت‌وگوها: محمد محمدی گرگانی.

۲. گفت‌وگوها: کریم رستگار.

۳. گفت‌وگوها: مصطفی ملایری.

۴. همان.

موقع زمینه ـ اصلاً ـ به این شکل نبود و دیدگاه سازمان این بود که افرادی باید جذب شوند که کاملاً مذهبی باشند.»[۱]

مثال روشن طیف دوم (غیرمذهبی‌ها)، **بهمن بازرگانی** است؛ که بر همین تقسیم‌بندی تأکید دارد. به گفتهٔ وی، اعضای سازمان «ریشه‌های متفاوتی داشتند». یک سری از آنها «اطلاعات مذهبی‌شان قوی بود و دین و ایمان محکمی داشتند»؛ و بقیهٔ افراد، از جمله خود وی، نه «اطلاعات مذهبی زیادی» داشتند و نه «دین و ایمان درست و حسابی»؛[۲] و باز به تعبیر خودش:

> [...] آدم‌هایی معمولی بودیم که بیشتر می‌خواستیم مبارزه کنیم. اگر در آن زمان فدایی‌ها[ی مارکسیست] من را تور کرده بودند، من «فدایی» می‌شدم؛ یعنی برایم آنچنان فرقی نداشت.[۳]

حنیف‌نژاد مثال روشنی از طیف اول است. او «از یک دوره تاریخی مخصوص خودش بیرون آمد؛ در روضه‌خوانی و مجالس مذهبی بزرگ شده بود و خودش هم نوحه‌خوان بود. همچنین، **مصطفی [جوان] خوشدل**؛ او خدا و دینش را از سازمان نگرفته بود... شخصیت‌هایی امثال **حنیف‌نژاد**، **احمد رضایی** و **علی باکری** در جای دیگری شکل گرفته بودند».[۴]

به اعتبار «تدیّن» و خلوص این طیف، که در عین وقوف به کاستی‌های مذهبیون دور از مبارزه، روابط نزدیک معنوی و عاطفی با «علما» و روحانیون داشت، جمع کثیری از اینان در خط حمایت از مجاهدین خلق قرار گرفتند. روابط عناصر متدین مزبور با روحانیت مبارز، بر نوعی «مبادله» و «موازنه» مبتنی بود و به عبارت دیگر، حسن نیت و علایق عاطفی و مذهبی طرفینی بود. بر این اساس، حمایت روحانیون ـ در آن سال‌ها ـ از مجاهدین خلق، از سرِ غفلت و بیراهه نبود بلکه آگاهانه و مسبوق

---

۱. همان.

۲. گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

۳. همان.

۴. گفت و گوها: محمدی گرگانی.

به سابقه بود.

پس از ضربهٔ شهریور ۵۰ و آگاهی دیگر روحانیون مبارز و گروه‌ها و نیروهای مسلمان انقلابی از وجود یک تشکیلات چریکی متشکل از عناصر مسلمان، جمع‌بندی و تصمیم اینان بر این امر قرار گرفت که همهٔ توان و امکانات خود را در جهت تقویت و حمایت این تشکیلات اسلامی بسیج کنند.

○ پیام سران زندانی سازمان به بازماندگان تشکیلات

محمد حنیف‌نژاد و سعید محسن، در اواسط زمستان ۱۳۵۰، متن پیامی را در زندان تدارک دیدند که بخش پایانی آن به دنبال بازرسی‌های پلیس در سلول‌های اوین مفقود شد. پیام مزبور، که با عبارت قرآنی «وَ سَیعلَمُ الّذینَ ظَلَموا ای مُنقَلَبٍ یَنقَلبُونَ» (و به زودی ظالمان درخواهند یافت که در هرکجا باشند، سرنگون خواهند شد) آغاز می‌شد، نوعی وصیت سیاسی ـ تشکیلاتی بود که به قصد امیدوار ساختن بقایای سازمان و تأکید بر ادامهٔ مبارزه نوشته شده بود. در صدر پیام آمده بود:

> **برادران! ما در شرایطی دست به تحریر این پیام می‌زنیم که دشمن خونخوار جمیع امکانات را از ما گرفته و تحت شدیدترین و وحشیانه‌ترین شکنجه‌های غیرانسانی و قرون وسطایی، ما و رفقای‌مان را برای اعدام آماده می‌کنند.[...] علی‌رغم تمام فشارها، هر طور شده، کاغذ و قلم به سلول آورده و با مشاوره‌ای کوتاه، از آنجا که به اعدام خود یقین داشتیم، پیام زیر را خطاب به برادران خود نوشتیم.[...]**
>
> **برادران! وحدت تشکیلاتی ما هر مانعی را از برابرمان برخواهد داشت؛ لذا هرگز مأیوس نشوید.**[1]

در بخش میانی پیام نیز، به استناد خبری کوچک از یک حرکت چریکی شهری، به مجاهدین خلق وعدهٔ پیروزی داده می‌شود:

> **[...] شنیده‌ایم که به عمل پرداخته و ماشین‌های پلیس را قبل از عید منفجر**

---

۱. دفاعیه مجاهد شهید...: ص ۵۹. قسمتی از دفاعیات سازمان...: ص ۱۹۲.

کرده‌اید؛ پس بدانید که پیروزی از آن ماست.[۱]

در انتهای متن به دست آمده ـ که ناقص است ـ مجدداً یادآوری شده که «وحدت تشکیلاتی را حفظ کنید. از دیگران عبرت بگیرید نه اینکه در چاه ویل اشتباهات سرنگون گردید»؛ و اشاره می‌شود که «ذیلاً شما را به رعایت اصول زیرین، که رمز بقا و کمال است، دعوت می‌کنیم»؛ و تنها یک بند از آن اصول در متن موجود باقی مانده است: «الف ـ اتخاذ موضع صادقانه در هر جا و مکانی».[۲]

در فاصلهٔ دادگاه بدوی و تجدیدنظر نظامی، محمد حنیف‌نژاد مجدداً پیامی اختصاصی ارسال کرد که از اهمیت زیادی برخوردار بود. نظر به اینکه این پیام دربردارندهٔ اولویت‌های سازمانی و مبارزاتی آن زمان از دیدگاه رهبر و بنیانگذار مجاهدین خلق است در اینجا درج می‌شود:

درود بر همهٔ رفقا

این سطور در شرایطی نوشته می‌شود که ما را از هر طرف بحرانی سخت احاطه کرده است. یک طرف، شدت ضربات کوبنده‌ای که یکی پس از دیگری به ما می‌خورد؛ و یک طرف، دستگیری‌ها و شکنجه‌های وحشیانهٔ دژخیمان و نابودی و اعدام بالاترین، پاک‌ترین، منزّه‌ترین و شجاع‌ترین فرزندان خلق ما، که انرژی فوران یافتهٔ فکر انقلابی آنها پرچم سرخ و خونین انقلاب مسلحانهٔ توده‌ای را در اهتزاز آورده است.

در این شرایط سهمگین، که از هر جهت نمونهٔ نادری از تسلط بین‌المللی امپریالیسم و صهیونیسم بر نیروی کار استثمارشوندگان می‌باشد، تنها و تنها یک چیز می‌تواند ما را از کشاکش شکست وارهانده و به سرمنزل آرمان انسانی خود، که رهایی خلق‌های اسیر است، نزدیک سازد.

انتظار دارم قبل از آنکه به بیان تنها عامل پیروزی خود که تنها ضامن پیروزی آرمان‌های ملی است بپردازم، از همهٔ رفقا و برادرانی که در جنبش مسلحانهٔ

---

۱. قسمتی از دفاعیات سازمان...: ص ۱۹۲. دفاعیه مجاهد شهید...: ص ۶۰.

۲. دفاعیه مجاهد شهید...: ص ۶۱. قسمتی از دفاعیات سازمان...: ص ۱۹۲؛ لطف‌الله میثمی دربارهٔ انتساب این متن به محمد حنیف‌نژاد و سعید محسن به دلیل نوع نثر، تردید کرده است. میثمی، آنها که رفتند: ص ۴۶۷.

ما سهیم‌اند تقاضا کنم که به خاطر حفظ نوامیس و ارزش غایی کلمات و از آنجا که پیوسته در معرض تمایلات و جملات نغزی بوده‌اند که سطور حاضر در قیاس با آنها چیزی شمرده نمی‌شود، به تشریح این نکته بپردازم که سوابق درخشان انقلابی گروه مجاهدین خلق، دستاوردهای انقلابی فراوانی را فراهم آورده که با برخورداری از آنها و درک روح مفاهیم در پس قوالب و کلمات می‌توان به خوبی در مسیر آرمان‌های انقلابی گام برداشت و آنها را با پروسهٔ خلّاق و دایمی تئوری و عمل، روز به روز، غنی‌تر و غنی‌تر ساخت. به هر حال رمز پیروزی ما در حفظ وحدت دایمی سیاسی و تشکیلاتی گروه است که در مساعی زیر متجلی می‌گردد:

۱ـ وحدت تشکیلاتی؛ ۲ـ وحدت استراتژیک؛ ۳ـ وحدت ایدئولوژیک.

به این ترتیب تنها ضامن پیروزی و حفظ دقیق اصول راجعه به وحدت است که تنها و تنها از طریق اصل:

۲ـ «انتقاد» و «انتقاد از خود» ۲ـ اصل ادامهٔ «بقای پیشتاز» حفظ می‌شود.

م ـ ح[1]

□ ملاقات نمایندهٔ سازمان با امام خمینی در نجف

برای سازمانی که قیام ۱۵ خرداد را سرآغاز تولد اندیشهٔ نوین مبارزاتی می‌دانست[2] و رهبر آن صریحاً ـ حتی ـ در بازجویی‌های خود در مورد اعزام اعضا به اردوگاه‌های فلسطینی می‌نوشت که «تصمیم گرفتیم که عده‌ای از رفقا را بنا به فتوای کلیهٔ علمای مسلمین و مخصوصاً آیةالله خمینی برای مبارزه با صهیونیسم به فلسطین بفرستیم»[3]؛ و در شرایط افزایش روزافزون اقبال و رویکرد مردم به مراجع تقلید و به خصوص شخص امام می‌دانست و دریافته بود که می‌بایست به جلب حمایت روحانیون مبارز پیرو امام بپردازد و در تشکیلات خود «گروه روحانیت»

---

۱. قسمتی از دفاعیات سازمان...: صص ۱۹۳ـ۱۹۴. دفاعیه مجاهد شهید...: صص ۶۳ـ۶۴.
۲. بازجویی سعید محسن و محمد حنیف‌نژاد
۳. پرونده محمد حنیف‌نژاد، ج ۱: ص ۲۹۰. روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: ص ۳۹۱.

تأسیس کرده بود؛ ارتباط با امام خمینی(ره) و جلب حمایت بسیار اهمیت داشت.

بعد از اولین ملاقات نماینده سازمان با امام در سال ۴۹، ملاقات حسین احمدی روحانی، یکی از رهبران و اعضای قدیمی سازمان مجاهدین خلق، با امام خمینی(ره) در بهار ۱۳۵۱ در جهت تحقق همین هدف صورت گرفت.

حسین روحانی بعدها در یک مصاحبه در مورد ملاقات خود با امام چنین گفت:

[...] دربارهٔ این ملاقات، از طرف داخل به من توصیه شد (یعنی به من و تراب حق‌شناس توصیه شد) که با امام تماس بگیرید و امام را در جریان مسائل داخل و مسائل سازمان بگذارید؛ و اگر امکان داشته باشد، ایشان اعلامیه‌ای بدهند در پشتیبانی از زندانیان در شرفِ اعدام، یعنی رهبران و مسئولین مجاهد ما. من مسئولیت این کار را به عهده گرفتم و از طریق آقای سید محمود دعایی، که آن روز سمپات ما بود، در سال ۵۱ موفق شدم که جلسات متعددی با امام داشته باشم؛ که بجز جلسهٔ اول که ایشان [= آقای دعایی] شرکت داشت برای معارفه، من در جلسات دیگر تنها بودم با امام، [که] مجموعاً هفت جلسه طول کشید. در حدود یک ماه و هر کدام [از جلسات] یک یا یک ساعت و نیم؛ و در این مدت من در زمینه‌های مختلف با امام صحبت کردم، بحث کردم.

از جمله مسائلی که در آنجا مطرح شد [و] گفتم، مسائل داخل ایران و وضع سازمان، ایدئولوژی سازمان، مبانی ایدئولوژیک سیاسی سازمان، [بود] و در همین رابطه هم دو کتاب، که در اختیار داشتم، کتاب امام حسین و جزوهٔ راه انبیاء [را] به ایشان دادم؛ و ایشان هم به طور کامل مطالعه کردند و نظراتشان را به صورت کتبی نوشتند که متأسفانه الآن این نوشتهٔ کتبی در اختیار نیست و من می‌توانم به روی نکاتی که الآن در ذهنم هست تکیه بکنم. از جمله مسائلی که ایشان، بعد از مطالعهٔ این کتاب‌ها، نظر دادند این بود:

یکی مسئلهٔ تحلیل ما از مسئلهٔ «قیامت» بود؛ که با تحلیل ما که معتقد بودیم در واقع حیات جدیدی است به دنبال حیات دنیا و به دنبال یک تغییرات کمّی که دچار تغییر کیفی می‌شود، ایشان این تحلیل را تحلیل مادی می‌دانستند و مواجه [و مخالف] با آنچه در قرآن هست. مورد دیگر مسئلهٔ «تکامل» بود؛ که ما معتقد به تکامل انواع بودیم و اصل داروین، که باز ایشان آن را مخالفِ ـ به

حساب ـ احکام قرآنی می‌دانست. از جمله مسائل دیگری که مورد بحث بود مسئلهٔ «مبارزهٔ مسلحانه» در ایران بود که می‌دانید ما در آنجا معتقد به «مبارزهٔ مسلحانهٔ چریکی» بودیم. البته آنجا «چریکی» نمی‌گفتیم؛ معتقد بودیم که یک «مبارزهٔ مسلحانه»، مبارزه‌ای است که می‌تواند توده‌ها را به مبارزه بکشاند و آمادگی مردم و جنبش برای چنین مبارزه‌ای. و امام سخت با این مسئله مخالف بودند و تأکید کردند که «من با مبارزهٔ مسلحانه مخالفم و معتقدم که تشکیلات شما نابود می‌شود و از بین می‌رود». البته این مسئله‌ای بود که ما بعدها در بخش منشعب در سال[های] ۵۶ و ۵۷ در یک مبارزهٔ ایدئولوژیک درون سازمانی به این مسئله رسیدیم. در رابطه با پیشنهاد ما برای صدور آن اعلامیه، ایشان تأکید کردند که «من هنوز لازم است که در رابطه با مواضع ایدئولوژیک سیاسی سازمان، اطلاعات بیشتری پیدا کنم و از افراد مختلف در این باره سؤال کنم» و از آنها ـ حتی ـ اسم هم بردند؛ از آقای منتظری، طالقانی و رفسنجانی و دیگران و مطهری اسم بردند. ما هم موافق بودیم و گفتیم که سعی می‌کنیم از طریق این آقایان، ما نامه‌ای برای شما بفرستیم؛ که البته گویا نامه‌هایی هم فرستادیم که ایشان تأکید کردند که این به معنی این نیست که «اگر باز هم آقایان موافق بودند، من موافق باشم یعنی تصمیم نهایی را خود من اتّخاذ خواهم کرد». به این ترتیب ایشان در آن موقع موافق با دادن چنین اعلامیه‌ای نبودند.[1]

حسین روحانی در مجموعه یادداشت‌های خود که در سال ۱۳۶۲ در زندان نوشته و به صورت کتاب نیز منتشر شده است، شرح دقیق‌تر و کامل‌تری از ملاقات‌های خود با امام ارائه نموده است.[2] از جمله اشاره می‌کند که امام به نحوه برخورد با علما و روحانیون در کتاب «*امام حسین*» نیز انتقاد داشت و آن را خلاف مصلحت دوران مبارزه و به زیان مبارزین توصیف کرده بود.[3] همچنین امام از عدم

---

۱. متن مصاحبهٔ رادیو ـ تلویزیونی حسین احمدی روحانی. به نقل از روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: صص ۴۰۳ـ۴۰۴.

۲. احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: صص ۱۳۴ ـ ۱۳۶.

۳. همان: ص ۱۳۵.

ذکر نام خدا در ابتدای دو جزوه سازمان نیز انتقاد نموده بود.[۱] ضمناً در مورد مبارزه مسلحانه نقل کرده است که امام تأکید کرد که برخلاف تصور سازمان، هنوز مردم برای حمایت و یا پیوستن به مبارزه مسلحانه آمادگی ندارند.[۲] درمورد صدور اعلامیه در حمایت از دستگیرشدگان سازمان، روحانی نوشته است که علاوه بر موضوع عدم شناخت کامل ایشان از افراد سازمان، در آن زمان «دادن اعلامیه را به ضرر حال و وضع زندانیان می‌دانستند» اما بعد از ملاقات‌ها اعلامیه‌ای در محکومیت جنایات رژیم شاه و انباشته شدن زندان‌ها از جوانان مسلمان، بدون ذکر مشخصی از سازمان، توسط حضرت امام خمینی صادر گردید.[۳]

حجةالاسلام دعایی، در تابستان ۱۳۵۹، در یک سخنرانی روشنگرانه، پس از شرح ماجرای هواپیماربایی و اعزام تراب حق‌شناس ـ نمایندهٔ سازمان ـ به نجف اشرف جهت تماس با امام خمینی(ره)، جریان ملاقات‌های مکرر حسین روحانی با امام را چنین شرح داد:

[...] امام دربارهٔ کتاب راه انبیاء ـ راه بشر فرمودند که «اینها ضمن این کتاب می‌خواهند بگویند که معادی وجود ندارد و معاد سیر تکاملی همین جهان است؛ و این چیزی است خلاف معتقدات اصولی اسلامی»؛ و باز برداشت امام این بود که «اینها بیش از آنکه تعبّد داشته باشند، تمسّک دارند؛ یعنی این مفاهیم که از نهج‌البلاغه و از قرآن گرفته می‌شود و با این شیوایی عرضه می‌شود، یک نحو وسیله هست؛ تمسّکی به آن کرده‌اند و از بُن دندان ایمان ندارند».[...] امام گفتند که «من تأیید نمی‌توانم بکنم. شما معتقد به مبارزهٔ مسلحانه هستید؛ الآن وقتش نیست؛ پیروز نخواهید شد». امّا اینکه بیایند سازمان را ـ صددرصد ـ تخطئه بکنند یا تأیید بکنند، خیر؛ تأیید نکردند و هرچه در این رهگذر فشار آمد، ایشان نپذیرفتند.[...] اینها کتاب‌های زیادی داشتند اما برای عرضه به امام و برای جلب نظر امام، فقط دوکتاب‌شان را

---

۱. همان.
۲. همان.
۳. همان: ص ۱۳۶.

آوردند؛ تکامل، اقتصاد به زبان ساده و شناخت را نیاوردند.[۱]

در نخستین موضعگیری علنی و صریح امام خمینی(ره) در مورد «سازمان مجاهدین خلق» در چهارم تیر ماه ۱۳۵۹، ایشان به ماجرای ملاقات با نمایندهٔ سازمان در نجف نیز اشاره کرد:

من در نجف بودم؛ اینها آمده بودند که مرا گول بزنند. بیست و چند روز [...] آمد در یک جایی و من فرصت به او دادم تا حرف‌هایش را بزند؛ او به خیال خودش که می‌خواهد مرا اغفال کند. مع‌الاسف از ایران هم بعضی از آقایان، که تحت‌تأثیر آنها واقع شده بودند ـ خداوند رحمتشان کند ـ آنها هم اغفال کرده بودند آنها را و آنها هم به من کاغذ سفارش نوشته بودند. بعضی از آقایان محترم از علما، آنها به من کاغذ نوشته بودند که اینها «انّهم فِتیةٌ...» قضیهٔ اصحاف کهف. من گوش کردم به حرف‌های اینها که ببینم اینها چه می‌گویند؛ تمام حرف‌هایشان از قرآن بود و از نهج‌البلاغه ـ تمام حرف‌ها! [...] این آمده بود که مرا بازی بدهد و من همراهی کنم با آنها. من هیچ راجع به [تأیید] اینها حرف نزدم. همهٔ حرف‌هایشان را گوش کردم؛ فقط یک کلمه را که گفت «ما می‌خواهیم قیام مسلحانه بکنیم»، گفتم: نخیر؛ شما نمی‌توانید قیام مسلحانه بکنید؛ بیخود خودتان را به باد ندهید.[۲]

---

۱. مدنی ، تاریخ سیاسی...، ج ۲: ص ۲۲۰. نیکنام، نفاق یا کفر پنهان: صص ۱۴۱ـ۱۴۲؛ نقل از روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۶ تیر ۱۳۵۹، ش ۳۱۷.

۲. صحیفه نور، ج ۱۲: صص ۱۹۳ـ۱۹۴. البته امام خمینی قبل از سخنان مزبور، یک بار در جمع غیرعمومی گروهی از دانشجویان در ۲۳ خرداد ۵۸ و بار دیگر در جمع محدود تعدادی از فرماندهان کمیته و سپاه خراسان در ۱۲ آبان ۵۸، جریان این ملاقات را نقل کرده بود ولی به دلیل آن که در آن دو مورد، موضوع، بازتاب مطبوعاتی و رسانه‌ای نداشت، سخنان ۴ تیرماه ۵۹ ایشان نخستین موضعگیری فراگیر علنی محسوب گردید.

فصل هشتم

ضربه‌ها و ترورها

□ دستگیری، محاکمه و اعدام مهدی رضایی

بعد از اولین سری اعدام دستگیرشدگان سازمان در ۲۹ فروردین ۵۱ که طی آن ۴ تن از کادرهای سازمان به اسامی **ناصر صادق، علی میهن‌دوست، محمد بازرگانی و علی باکری** تیرباران شدند، در تاریخ ۱۸ اردیبهشت ۱۳۵۱، پس از اینکه **مهدی رضایی**، برادر کوچک **احمد و رضا رضایی**، قراری را در ساعت ۵ بعدازظهر در میدان ژاله (شهدا) اجرا کرد، برای اجرای قراری دیگر از خیابان خورشید به طرف دروازه شمیران حرکت نمود. در اواسط همین خیابان یکی از اکیپ‌های کمیتهٔ مشترک به سرپرستی ستوان شهربانی «جاویدمند» به وی مشکوک شد. **مهدی** که وضع را عادی نیافت، در صدد فرار برآمد؛ لیکن مأموران او را تعقیب کردند و او هم به طرف آنان تیراندازی کرد. گلوله‌های وی به «ستوان جاویدمند» اصابت کرد ولی خود مهدی توسط بقیهٔ مأموران دستگیر شد.

مطبوعات رژیم نوشتند: «به دنبال انفجار بمب در مجله «این هفته» و دفتر فروش بلیت شرکت هواپیمایی بی.اُ.اِ.سی (B.O.A.C) که هفته گذشته اتفاق افتاد مأمورین انتظامی و امنیتی موفق به کشف محل اختفا و دستگیری خرابکاران شدند.»[1]

مهدی رضایی در دفاعیات خود ضمن توضیح دلایل انفجار دفتر نشریه

---

۱. روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۱/۲/۱۸: ص ۱.

مستهجن «این هفته»[۱] توسط سازمان و تأکید براینکه در آن دخالتی نداشته است، از اقدام خود برای انفجار بمب خفیف در پاسگاه راهنمایی سرچشمه که ناموفق بود، یاد کرد و ماهیت اینگونه عملیات را دفاع در برابر تهاجم رژیم شاه توصیف نمود.[۲]

سرانجام در ۱۶ شهریور ماه ۱۳۵۱ در مطبوعات اعلام شد که **مهدی رضایی**، پس از محکوم شدن به سه بار اعدام در دادگاه بدوی و تجدیدنظر نظامی، تیرباران گردید.[۳] **مهدی رضایی** به هنگام دستگیری و محاکمه ۲۰ ساله بود؛ وی در ۱۳۳۱ متولد شد. بی‌تردید **مهدی** نمایندهٔ نسلی از اعضای سازمان بود که با احساسات پاک مذهبی به این جریان جذب شده بودند. وی در آخرین دفاعیه‌اش می‌گوید:

> **هدف، لقاءالله است، یعنی رسیدن به عالی‌ترین درجات کمال و صفات الهی. هدف، فراهم آوردن چنان شرایطی است که همه انسان‌ها تحت آن شرایط به آخرین حد کمال و انسانیت برسند... هدف ما چیزی جز بهروزی خلق و در هم شکستن هرگونه روابط ظالمانه اجتماعی و اقتصادی و استوار ساختن تعالیم انقلابی اسلام درجامعه نیست.**[۴]

□ عملیات انفجاری مقارن سفر «نیکسون»؛ و اعدام بنیانگذاران سازمان

آخرین اقدامات عملی سازمان، تا پیش از سفر «نیکسون» در خرداد ۵۱، انفجار چهار بمب بود که خسارات و تلفاتی نیز به دلیل محدود بودن فضای عملیات داشت:

یک ـ انفجار بمب در دفتر شرکت هواپیمایی بریتانیا .B.O.A.C در تاریخ ۱۴ اردیبهشت ۱۳۵۱. این انفجار در ساعت چهار و پنجاه دقیقهٔ بامداد رخ داد که به رغم وارد آمدن خسارت، به کسی آسیبی نرسید.[۵]

---

۱. در مورد این نشریه ر.ک. فصلنامه مطالعات تاریخی، ش ۵: صص ۲۳۱ ـ ۲۴۹.

۲. اسناد منتشره سازمان...: صص ۷۶ ـ ۷۷.

۳. روزنامه‌های کیهان و اطلاعات، ۱۳۵۱/۶/۱۶: صص ۱ و ۳.

۴. اسناد منتشره سازمان...: ص ۸۰

۵. روزنامه کیهان، ۱۳۵۱/۲/۱۴: ص ۲.

دو ـ در همان روز، ساعت یازده و سی دقیقهٔ صبح، هنگامی که کارکنان مجلهٔ مستهجن *این هفته* مشغول به کار بودند، انفجاری در آنجا روی داد که خرابی‌هایی در پی داشت ولی کسی آسیب ندید.

سه ـ انفجار بمب در نمایشگاه آسیایی، در تاریخ ۲۷ اردیبهشت ماه همان سال؛ که در دستان فرد بمب‌گذار به نام **محمد ایگه‌ای** منفجر شد و او را کشت. تحلیل سازمان این بود که سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم، از جاذبه‌های بورژوایی همچون نمایشگاه‌ها بهره می‌گیرد تا روند وابستگی را تسریع بخشد و عمیق کند! از این رو طرح انفجار بمب در نمایشگاه، بیشتر به قصد ایجاد وحشت و انعکاس فقدان امنیت صورت گرفت.[۱]

چهار ـ انفجار یک بسته مواد منفجره، جنب کیوسک پلیس راهنمایی واقع در میدان شاه (قیام فعلی)، در عصر روز سوم خرداد ماه ۱۳۵۱. در این انفجار، یک مأمور پلیس به قتل رسید.[۲]

۵ تن از رهبران سازمان، **حنیف‌نژاد، سعید محسن، بدیع‌زادگان، عسگری‌زاده و مشکین‌فام** در چهارم خرداد ۵۱ بعد از شکنجه‌های بسیار اعدام شدند. با ورود «ریچارد نیکسون» در نهم خرداد ماه ۱۳۵۱ به تهران، سازمان چند عملیات دیگر تدارک دید که تا حدی ضربه‌های وارده را جبران نماید و مانوری سیاسی نیز تدارک کند. طی تصمیمی که از سوی مرکزیت سازمان متشکل از **رضا رضایی** و **بهرام آرام** اتخاذ شد، انجام چند انفجار کوچک و بزرگ در طول سفر رییس جمهور آمریکا پیش‌بینی گردید.

مسئولیت انجام و طراحی این برنامه به عهدهٔ **بهرام آرام** بود. انفجارهای انجام شده، که یکی از آنها به قصد کشتن یک ژنرال آمریکایی طراحی شده بود، بدین قرارند:

---

۱. روزنامه کیهان، ۱۳۵۱/۲/۲۷: ص ۲؛ این روزنامه مدعی شد که عامل بمب‌گذاری مجروح و دستگیر شده است. خلاصه پرونده‌ها...: ایگه‌ای، محمد.

۲. روزنامه‌های کیهان و اطلاعات، ۱۳۵۱/۳/۳: ص ۲.

۱ـ در ساعت پنج و چهل و پنج دقیقه روز دهم خرداد یک بمب نسبتاً قوی که در کوچهٔ جوار «ادارهٔ اطلاعات آمریکا»، واقع در خیابان صبای شمالی، کار گذارده شده بود، منفجر شد که خساراتی را نیز سبب گردید.[۱]

۲ـ ساعت هفت و بیست و دو دقیقهٔ همان روز، اتومبیل مستشاری شمارهٔ ۲ حامل ژنرال هوایی «هارولد پرایس»، در خیابان دولت (کلاهدوز) ـ نزدیک چهارراه قنات، با یک بمب هدایت شونده منفجر شد. با این انفجار ژنرال آمریکایی مجروح شد و هر دو پای خود را از دست داد. در اثر این حادثه، یک مادر و دختر نیز که در حال عبور از محل بودند، کشته شدند؛ و رانندهٔ ایرانی ژنرال آمریکایی و یک عابر دیگر نیز مجروح گشتند.[۲]

۳ـ در ساعت هشت صبح همان روز، مقارن ورود «ریچارد نیکسون» به قبر رضاشاه در شهر ری، یک بمب صوتی نسبتاً قوی که در فضای خالی پشت قبر کار گذاشته شده بود، منفجر شد و ورود «نیکسون» را قریب یک ساعت به تعویق انداخت.[۳]

۴ و ۵ ـ در بعدازظهر همان روز، دو بمب کوچک صوتی در ساختمان «انجمن ایران و آمریکا» در خیابان وزرا و ساختمان «انجمن روابط فرهنگی انگلستان» در خیابان فردوسی منفجر گردید.[۴]

در اطلاعیهٔ صادره از سوی سازمان مجاهدین خلق، در تبیین اهداف این اقدامات، نخست به انتقام اعدام مجاهدین و مبارزین اشاره شده، سپس دلیل انتخاب روز حضور «نیکسون» و وجههٔ ضدآمریکایی و ضدامپریالیستی سازمان تشریح شده بود.

---

۱. روزنامه کیهان، ۱۳۵۱/۳/۱۰: ص ۲.

۲. همان. ص ۳.

۳. متن اطلاعیه نظامی شماره ۳. شاه: دشمن خلق...: صص ۳۹ـ۴۰. روزنامه کیهان، ۵۱/۳/۱۰.

۴. شاه: دشمن خلق...: ص ۴۰. متن اطلاعیه نظامی شماره ۳.

□ ترور سرتیپ طاهری؛ ناهمخوانی عمل و نتیجه

در روز یکشنبه ۲۲ مرداد ۱۳۵۱، حدود ساعت ۷ صبح، «سرتیپ سعید طاهری» فرمانده سابق گارد شهربانی و عوامل کشتار ۱۵ خرداد و رئیس کمیته مشترک ضد خرابکاری مقابل منزلش هنگامی که مشغول آماده کردن اتومبیل خود برای حرکت بود، هدف پنج گلولهٔ **علیرضا سپاسی آشتیانی** قرار گرفت و در دم جان سپرد. کلاه و اسلحهٔ کمری دسته عاج او، که پس از کشتار ۱۵ خرداد از سوی شاه به وی هدیه شده بود، به عنوان غنیمت برده شد. در این عملیات **محمد مفیدی** رانندهٔ موتور بود و **محمدباقر عباسی** نیز مسلحانه از منطقهٔ عملیات حفاظت می‌کرد. بجز **بهرام آرام**، بقیهٔ عوامل این عملیات، از اعضای گروه «حزب‌الله» بودند که در آن زمان در چارچوب سازمان مجاهدین خلق فعالیت می‌کردند.

در اعلامیه منتشره در مورد این ترور از جمله اتهامات سرتیپ طاهری مشارکت در بازداشت مرجع مسلمانان آیت‌الله خمینی بود.

○ ضربه‌های پی‌درپی، پس از ترور

در همان روزِ ترور «سرتیپ طاهری»، **بهرام آرام** مسئول نظامی سازمان در ساعت ۱۰ صبح قراری با **مفیدی** و **عباسی** داشت تا نتایج عملیات را بررسی کند. محل قرار خیابان آب منگل واقع در خیابان ری بود. یک پاسبان راهنمایی، که در آن حوالی بود، به طرزی ناشیانه به سوی این سه نفر آمد و اظهار داشت که به آنها ظنین است و می‌خواهد بازرسی‌شان کند.

بهرام آرام ناگهان اسلحهٔ خود را کشید و دو گلوله به شکم آن مأمور راهنمایی و رانندگی شلیک کرد، که به مرگ وی منتهی شد.

جمع سه نفری **آرام، مفیدی و عباسی**، پس از این حادثه پراکنده شدند. **آرام و مفیدی** به سمت شرق گریختند؛ **مفیدی** موفق شد در همان لحظات نخست، یک سرنشین موتور را پیاده کند و موتور او را سوار شود و بگریزد. **بهرام آرام**، که قصد گرفتن یک موتور دیگر را داشت، با مقاومت صاحب آن که فردی به نام حسین

درویش بود روبه‌رو شد؛ که در نتیجه مورد اصابت گلولهٔ آرام قرار گرفت و کشته شد.[۱]

عباسی به سمت غرب محل حادثه گریخت؛ ولی در همان آغاز راه با برخورد به پیت حلبی ـ که یک نجار برای جلوگیری از فرار وی پرتاب کرده بود ـ به زمین خورد؛ وی در همان حال، گلوله‌ای به سمت آن نجار شلیک کرد که وی را زخمی نمود. کسبهٔ محل و شاگرد مغازه‌ها به روی عباسی ریختند و دست و پای او را با طنابی که از یک نانوایی آوردند، محکم بستند. طبق اظهار اهالی محل و نیز گفتهٔ خود عباسی، هرچقدر وی فریاد می‌کرد که «ما به خاطر شما مردم مبارزه می‌کنیم»، گوش شنوایی نمی‌یافت و حتی مردم از ضرب و شتم او دست نمی‌کشیدند. سرانجام پلیس سررسید و عباسی را از مردم تحویل گرفت.[۲]

محمدباقر عباسی، پس از دستگیری، به کمیتهٔ مشترک برده شد و توسط «ناصر خدایاری» (بازجو و شکنجه‌گر ساواک) و «علی نقی نیک‌طبع» (بازجو و شکنجه‌گر اطلاعات شهربانی) مورد بازجویی و شکنجه قرار گرفت. جریان ترور و عوامل آن برای پلیس روشن شد ولی به دلیل اطلاع سازمان از دستگیری عباسی و مقاومت نسبی وی، کسی در سر قرار یا در خانهٔ سازمانی به دام نیفتاد.

برای دستگیری محمد مفیدی، که ساواک و دیگر عوامل کمیتهٔ مشترک نیز روی او حسّاسیت داشتند، ردّی توسط عباسی به دست آمد. وی از قهوه‌خانه‌ای در خیابان گرگان، میدان ثریا نام برد که گاهی مفیدی بدانجا سر می‌زد و پاتوق اضطراری وی بود. قهوه‌خانهٔ مزبور مورد مراقبت مأموران رژیم قرار گرفت و سرانجام مفیدی به دام افتاد.

در جریان بازجویی‌های توأم با شکنجهٔ محمد مفیدی، مشخصات اجمالی خانه‌ای در حوالی میدان خراسان به دست آمد که مفیدی با چشم بسته توسط مصطفی جوان خوشدل بدانجا برده شده بود. مفیدی به دلیل روحیهٔ کنجکاوانه‌اش

---

۱. خلاصه پرونده‌ها...: عباسی، محمدباقر؛ مفیدی، محمد.

۲. همان. گفت و گوها: مسعود حقگو؛ با اندکی تصرف.

توانسته بود حدود تقریبی خانه را حدس بزند. در حملهٔ پلیس به خانهٔ مزبور، که پس از چند ساعت جست و جو کشف شد و متعلق به «کبیری‌ها» بود، **محمود شامخی**، که در آنجا به‌سر می‌برد، با سیانور خودکشی کرد و **خوشدل** که موفق به خودکشی نشد، دستگیر گردید. مرگ **شامخی** عضو مرکزیت و دستگیری **خوشدل** ضربهٔ سنگینی به سازمان بود که تا مدت‌ها جبران نشد. افراد دیگری نیز در ارتباط با **مفیدی** دستگیر شدند که عبارت بودند از: دکتر **عباس شیبانی** (شوهر خواهر **مفیدی**) و همسرش؛ **مهدی افتخاری**، دانشجوی دانشکدهٔ فنی، که از سمپات‌های علنی **مفیدی** به شمار می‌رفت؛ و **علی زرکش یزدی**، که به واسطهٔ **قاسم باقرزاده** (شوهرخواهرش) ـ از عناصر سمپات سازمان در اروپا ـ نسبت به سازمان گرایش پیدا کرده و توسط **افتخاری** با **مفیدی** مرتبط شده بود.[1]

سرانجام **محمد مفیدی** و **محمدباقر عباسی** در مهر ماه ۱۳۵۱ اعدام شدند. بعدها شایع شد که **عباسی** مارکسیست بوده است؛ پس از پیروزی انقلاب نیز «سازمان پیکار در راه آزادی طبقهٔ کارگر» نام وی را در لیست «شهدا»ی خود ثبت و اعلام کرد[2] و ادعایی هم از طرف مجاهدین خلق، علیه پیکار، ابراز نشد. با این همه، آخرین سند مکتوب مربوط به **عباسی** خلاف این شایعه و ادعا را می‌رساند.[3]

○ انفجارهای بهمن ۱۳۵۱

پس از مدت‌ها رکود عملیاتی، در طول ماه‌های بهمن و اسفند ۱۳۵۱، سلسله انفجارهایی توسط سازمان صورت گرفت. این انفجارها از دو روز قبل از برگزاری میتینگ‌های رژیم در سالگرد رفراندوم شاه در چهارم، ششم و هفتم بهمن انجام شد:

الف) شامگاه روز چهارشنبه چهارم بهمن ۵۱ بمب‌های ساعتی نسبتاً نیرومندی

---

۱. خلاصه پرونده‌ها...: ذیل همین اسامی.

۲. نشریه پیکار، مهر ماه ۱۳۵۸.

۳. متن وصیت‌نامه محمدباقر عباسی.

در چند نقطه منفجر شد و خساراتی به بار آورد:

۱ـ در ساعت هشت و چهل و پنج دقیقهٔ بعدازظهر، بمبی در ساختمان سازمان برنامه واقع در حوالی میدان بهارستان منفجر شد که منجر به شکستن پنجره‌ها و درهای ورودی شیشه‌ای آن گشت.

۲ـ در ساعت نُه شب، بمبی در ساختمان کمپانی «کالای تجارتی فیروز» واقع در خیابان جیحون ـ متعلق به «ثابت پاسال» سرمایه‌دار بهائی و صاحب پپسی‌کولا ـ منفجر شد که در و پنجره‌های آن را درهم شکست.

۳ـ در ساعت نه و پنج دقیقهٔ شب، بمب دیگری در ساختمان نمایندگی کمپانی رادیو ـ تلویزیونی «آر.تی.آی» R.T.I آمریکا واقع در خیابان جیحون ـ که باز به «ثابت پاسال» تعلق داشت ـ منفجر شد و خساراتی به بار آورد.

۴ـ در ساعت نه و ربع همان شب، بمبی در دفتر نمایندگی شرکت هواپیمایی «پان امریکن» واقع در نبش خیابان ویلا منفجر شد و خسارات زیادی را موجب گشت.

ب) صبحگاه روز جمعه ششم بهمن ۵۱ بمب‌های ساعتی دیگری در چند نقطه منفجر شد که خساراتی را در پی داشت:

۱ـ در ساعت هشت صبح، بمبی که در ساختمان محل شرکت‌های بازرگانی کمپانی‌های نفتی (شل ـ لاوان ـ فلات قاره و...) در خیابان بلوار کارگذاری شده بود، منفجر شد و خساراتی به بار آورد.

۲ـ در ساعت هشت و ده دقیقهٔ صبح، در ساختمان دفتر «شرکت مس سرچشمه» بمبی منفجر شد که خسارات قابل توجهی در پی داشت؛ از جمله دیوار ساختمان فرو ریخت و علاوه بر اینکه کلیهٔ شیشه‌های در و پنجره‌ها شکست، شیشه‌ها و در و پنجره‌های یکی از ساختمان‌های اطراف نیز آسیب دید.

۳ـ در ساعت هشت و نیم صبح، بمبی در جوار ساختمان کلانتری ۹ واقع در میدان بهارستان منفجر شد و خساراتی به بار آورد.

۴ و ۵ ـ دو بمب آتش‌زا در ساعت شش صبح همین روز در سینماهای پولیدور و رادیوسیتی منفجر شد که منجر به آتش‌سوزی در این سینماها گشت و تعدادی از صندلی‌های سالن‌های دو سینما را از بین برد.

ج) شامگاه روز شنبه هفتم بهمن ۵۱ یک بمب صوتی در کافه تریای هتل انترناسیونال واقع در سیدخندان منفجر شد که تلفاتی نداشت ولی اتباع خارجی مقیم هتل را وحشت‌زده کرد.[۱]

۱. نشریه پیام مجاهد، ش ۹، اسفند ۱۳۵۱: صص ۱ و ۵.

فصل نهم

پایانی بر یک آغاز

□ فرار «تقی شهرام» از زندان ساری

ساعت یک و سی دقیقه بامداد روز ۱۵[1] اردیبهشت ۱۳۵۲ **تقی شهرام**، یکی از اعضای زندانی سازمان، به اتفاق **حسین عزتی کمره‌ای**، زندانی عضو گروه مارکسیستی «ستارهٔ سرخ» و یک افسر شهربانی به نام ستوان یکم **امیرحسین احمدیان چاشمی**، که در زندان ساری خدمت می‌کرد، از زندان جدیدالتأسیس و مدرن ساری فرار کردند.

تقی شهرام از اعضای سازمان بود که طی ضربهٔ شهریور ۱۳۵۰ دستگیر شد و در همان دادگاهی که **ناصر صادق**، **علی باکری**، **محمد بازرگانی** و **علی میهن‌دوست** در آن به اعدام محکوم شدند، به ۱۰ سال حبس محکوم گردید. مسئول تشکیلاتی وی، در هنگام دستگیری، **علی باکری** و چندی هم **رضا باکری** بود.

در زندان از تقی شهرام و **حسین عزتی**، یادداشت‌هایی به دست پلیس افتاد که موضوع آن، تدارک یک اعتصاب در زندان بود؛ به همین جهت این دو تن از تهران به زندان نوساز و مجهّز ساری انتقال یافتند. قبل از تبعید، از ادارهٔ زندان‌ها نامهٔ محرمانه‌ای برای زندان ساری ارسال شد؛ و حکایت از آن داشت که «آنها زندانیان شدیداً اخلال‌گر و اعتصاب راه بیندازی هستند که محیط زندان‌ها را به هم می‌زنند

---

۱. در اسناد ساواک، گزارش شهربانی تاریخ فرار را ۱۵ اردیبهشت ذکر کرده ولی ساواک در گزارش خود ۱۴ اردیبهشت را تاریخ فرار قرار داده است.

[و] آرام نمی‌گیرند. شدیداً مراقب آنها باشید که فرار نکنند؛ روحیهٔ مقاومت‌شان را بشکنید و...»[۱]

ستوان احمدیان اهل شاهی (قائم‌شهر) بود و پس از پایان دورهٔ دانشگاه پلیس، به عنوان افسر نگهبان در یک کلانتری شروع به کار کرد. بعد از دو سال اشتغال در کلانتری، در اوایل سال ۵۰، به سمت افسر نگهبان در زندان ساری به کار گمارده شد.[۲]

تقی شهرام و حسین عزتی، پس از ورود به زندان ساری، با ستوان احمدیان طرح دوستی ریختند، وی را با خود همراه کردند و پس از چندماه فرار خویش را عملی ساختند.

در این عملیات تعداد ۲۲ قبضه سلاح کمری رولور «اسپرینگ فیلد» آمریکایی، ۹۰۰ تیر فشنگ کالیبر ۳۸، یک دستگاه بی‌سیم دستی، چهار عدد دست‌بند و یک عدد پابند ربوده و به غنیمت برده شد.[۳]

جمع فراریان نخست به سمت شاهی (قائم‌شهر) حرکت کردند؛ و احمدیان در آنجا، ضمن آخرین دیدار با پدرش، اتومبیل فرار را تعویض می‌کند.[۴] در مسیر ساری به تهران، حسین عزتی از جمع جدا می‌شود تا به دوستان و یارانش بپیوندد. پس از ورود به تهران، دومین اتومبیل فرار را نیز در خیابان خورشید دروازه شمیران رها می‌کنند؛ که پس از چهار روز کشف می‌شود.[۵]

تقی شهرام در اواخر سال ۱۳۴۸ توسط موسی خیابانی عضوگیری شده بود. وی در جریان کارهای مطالعاتی سازمان، استعداد زیادی از خود نشان داد. احتمالاً در جریان همین کارهای مطالعاتی به مارکسیسم روی آورد. نظر به مطالعات وسیع

---

۱. گفت و گویی با امیرحسین احمدیان: صص ۲۵ ـ ۲۶.
۲. همان، ص ۷.
۳. نشریه پیام مجاهد ش ۱۶، آبان ۱۳۵۲، ص ۴.
۴. خلاصه پرونده‌ها...: احمدیان، امیرحسین.
۵. نشریه پیام مجاهد، ش ۱۶، آبان ۱۳۵۲: ص ۴.

تئوریکش در زندان، مأموریت نگارش و تکمیل دفاعیات هم پرونده‌هایش به او واگذار شد. دفاعیات ناصر صادق، علی میهن‌دوست و بهمن بازرگانی از کارهای او بود. به ویژه اصطلاح در جامعه توحیدی بدون طبقات، ـ که بعدها به «جامعهٔ بی‌طبقه توحیدی» معروف شد، برای اولین بار در متن دفاعیهٔ ناصر صادق به کار رفت که شهرام مدعی بود خودش آن را ابداع کرده است.

تقی شهرام در زندان با علیرضا شکوهی رهبر گروه «ستاره سرخ» و حسین عزتی از اعضای آن گروه آشنا و دمخور شد و با کمک آنها مطالعات مارکسیستی خود را تکمیل کرد.

حسین عزتی به دلیل تسلطش برادبیات مارکسیستی، تأثیرات تئوریک زیادی روی تقی شهرام گذاشت. شخص دیگری که روی تقی شهرام تأثیر زیادی گذاشت، مصطفی شعاعیان بود.

عبدالله زرین‌کفش، از عناصر مرکزی سازمان که سالیانی را با تقی شهرام زندگی کرده، می‌گوید: «فکر می‌کنم تقی [شهرام] دانش مارکسیستی خودش را بعد از مصطفی شعاعیان از طریق این شخص [عزتی] تکمیل کرده بود». به گفتهٔ زرین‌کفش: «تقی غرور خاص داشت و به چیزی کمتر از رهبری قانع نبود».[1]

شهرام پس از فرار از زندان، باتوجه به کمبود افراد واجد شرایط و حس جاه‌طلبی شدیدش، به سرعت به مرکزیت سازمان راه یافت. حضور شهرام در مرکزیت سازمان، به مرگ آشکار و رسمی هویت و ظاهر اسلامی سازمان انجامید.

پیش از این مصطفی شعاعیان، که خود مارکسیست و شاید آموزندهٔ مارکسیسم به شهرام بود، این مرگ را پیش‌بینی کرده بود. «... [مجاهدین] بجای اسامی مارکس و انگلس و یا لنین از نام محمد و علی استفاده می‌کنند و در اصل با ما فرقی ندارند و بهترین مسئله در تحلیل نهایی، اعتقاد به مالکیت است که اینها ندارند و من **یقین دارم که بهترین چهره‌ها و انقلابی‌ترین آنها بزودی در جریان حوادث از بهترین**

---

۱. گفت و گوها: عبدالله زرین کفش

کمونیست‌ها خواهند بود.»[1]

□ ترور سرهنگ لوئیس هاوکینز

به دنبال دستگیری‌های گسترده‌ای که از اسفندماه ۱۳۵۱ تا اردیبهشت ماه ۱۳۵۲ صورت گرفت و در پی فرار موفق **تقی شهرام** از زندان ساری، رهبری سازمان ـ و عمدتاً **رضا رضایی** ـ تصمیم گرفت جوّ مأیوس کننده و زیر ضربه را بشکند و با انجام یک عمل نظامی، افکار عمومی را متوجه ادامهٔ موجودیت فعّال خویش کند. بدین منظور، پس از شناسایی‌های جزیی، قرار شد که یک سرهنگ آمریکایی ساکن خیابان وزرا ترور شود. تا زمان عمل و پس از آن (یعنی تا انتشار روزنامه‌های روز بعد) برای هیچ یک از اعضا و مسئولان سازمان، نام این سرهنگ و سمت وی مشخص نبود.

ترور توسط **علیرضا سپاسی آشتیانی** (ضارب) و **وحید افراخته** (رانندهٔ موتور سیکلت) صورت گرفت. اسلحه‌ای که برای این عملیات انتخاب شده بود، یکی از سلاح‌هایی بود که **تقی شهرام** و ستوان **احمدیان** از زندان ساری ربودند. پیش از این، معمول چنین بود که اعلامیهٔ ترور از قبل آماده می‌شد تا در محل عملیات نیز توزیع و پخش شود؛ لیکن در مورد اخیر، چون هویت مقتول مشخص نبود، تصمیم گرفته شد که پس از اعلان رژیم، اعلامیهٔ عملیات چاپ و پخش شود.

مطبوعات، فردای روز ترور گزارش‌های تفصیلی و مصور این عملیات را منتشر ساختند.

خبر مطبوعات آشکار ساخت که سمت وی معاونت ادارهٔ مستشاری آمریکا در ایران بوده است. متن اعلامیهٔ سازمان، تحت عنوان «اطلاعیهٔ سیاسی ـ نظامی شمارهٔ ۱۶» در سالگرد ۱۵ خرداد انتشار یافت و در انتهای اطلاعیه، در یک کادر کوچک، نوشته شده بود: «۱۵ خرداد ۵۲ برابر با دهمین سالگرد جنایت خونین

---

۱. پرونده شعاعیان، ص ۲۹۶

شاه».[1]

در این اطلاعیه همچنین اشاره شده بود که «کیف دستی پر از مدارک و اطلاعات» سرهنگ هاوکینز به دست سازمان افتاده است.

□ خودکشی رضا رضایی

○ مهلک‌ترین ضربه، پس از شهریور ۵۰

رضا رضایی، به دفعات، به منزل مهدی تقوایی واقع در یکی از کوچه‌های خیابان غیاثی، رفت و آمد داشت. در نیمه شب ۲۵ خرداد ماه ۱۳۵۲، که مأموران کمیته مشترک، به طور ساده، برای دستگیری مهدی تقوایی به در خانه او مراجعه کردند، رضا رضایی در ایوان خانه مشغول خوردن شام (نان و پنیر و هندوانه) بامهدی و همسرش ناهید بود؛ زنگ در که به صدا درآمد، همسر مهدی تقوایی به پشت در رفت و در جواب سؤال شوهرش که چه کسی دم در است، با صدای بلند پاسخ داد: «چیزی نیست؛ ساواکی‌ها هستند.» به محض شنیدن صدای ناهید، رضا خود را به پشت‌بام رساند و از آنجا به کوچه پشت خانه پرید؛ که پای وی نیز در این حادثه شکست. او کشان کشان خود را به داخل خیابان غیاثی رساند و در زیر یک اتومبیل فولکس واگن مخفی شد.

مأموران که صدای دویدن و پریدن را شنیده بودند، به داخل خانه هجوم بردند و یکی از آنها خود را به پشت‌بام رساند و گلوله‌ای هوایی شلیک کرد. یک پاسبان، که در منطقه مشغول گشت بود، با شنیدن صدای گلوله، به سمت صدا دویدن آغاز کرد. رضا رضایی، به تصور اینکه او را یافته‌اند، با شلیک یک گلوله به سر خود، به زندگی خود پایان بخشید.

---

۱. اطلاعیه سیاسی ـ نظامی شماره ۱۶.

فصل دهم

تجدید سازماندهی، برای سلطهٔ تشکیلاتی

□ مرگ رضا رضایی، تسریع دگردیسی فکری

در بهار و تابستان ۱۳۵۲، قبل از کشته شدن رضا رضایی و در ارتباط با اختلافاتی که در داخل سازمان و مرکزیت آن ـ و عمدتاً در مورد عدم پیشرفت کارهای سازمان ـ وجود داشت، گروه‌هایی تحت عنوان «جمع‌های بررسی و تصمیم» تشکیل شد که وظیفهٔ بررسی اوضاع سازمان و مشکلات آن و اتخاذ راه‌حل‌هایی را برای خروج از بحرانی که در سازمان پدید آمده بود، بر عهده داشت.

دو جلسه از این جمع‌ها در دوران حیات رضا رضایی تشکیل شد و پس از کشته شدن او و وقفه‌ای که دست داد، باز به کار خود ادامه داد.[1] این جمع‌ها ـ تقریباً ـ در اواخر سال ۱۳۵۲ به کار خود پایان داد و خط‌مشی مرحله‌ای سازمان را تحت عنوان «مبارزهٔ ایدئولوژیک درونی، کادرسازی و تجدید آموزش کادرها» مشخص نمود.

ترکیب مرکزیت نیز، که پس از رضا رضایی از بهرام آرام و تقی شهرام تشکیل می‌شد، با پیوستن شریف واقفی به آن، کامل شد.[2] سازماندهی تشکیلات در آن زمان در سه شاخهٔ مشخص متمرکز شد، به این ترتیب که هر یک از عناصر مرکزیت در رأس یک شاخه قرار گرفت. وظایف این شاخه‌ها هنوز چندان تفکیک شده نبود؛ شاخه‌های تحت مسئولیت تقی شهرام و بهرام آرام بیشتر وظایف آموزشی و سیاسی

---

۱. گفت و گوها: عبدالله زرین‌کفش و احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: صص ۹۲ و ۱۱۰ ـ ۱۱۱ و ۱۱۸.

۲. همان. نیز پرونده حسین روحانی، ج ۳: ذیل «جمع‌های بررسی و تصمیم».

را به عهده داشتند؛ و شاخهٔ **شریف واقفی** مسئولیت مشخص‌تر سازماندهی فعالیت سازمان در کارخانه‌ها را ـ که در آن زمان تازه به طور متشکّل شروع شده و جدّی گرفته شده بود ـ عهده‌دار بود.[1]

ترکیب خانه‌های مرکزی، که هر یک از سه عضو مرکزیت در یکی از آنها حضور داشت، بدین قرار بود:

شاخهٔ سیاسی: تقی شهرام، طاهرهٔ میرزا جعفر علاف (مریم)، عبدالله زرین‌کفش و علیرضا سپاسی آشتیانی.

شاخهٔ نظامی: بهرام آرام، سیمین صالحی، محمد ابراهیم (ناصر) جوهری و لطف‌الله میثمی (میثمی بعدها به این جمع پیوست).

شاخهٔ کارگری: مجید شریف واقفی، لیلا زمردیان، وحید افراخته و محمد یزدانیان.

این ترکیب، تقریباً تا اواسط نیمهٔ دوم سال ۱۳۵۳ دوام داشت؛ البته بجز شاخهٔ نظامی که با حادثهٔ ۲۷ مرداد ۵۳ (انفجار بمب در توالت یک مسجد در دست **ناصر جوهری** و انفجار بمب در خانهٔ مرکزی که منجر به زخمی شدن **میثمی** و **سیمین صالحی** گردید و هر سه نفر اینها دستگیر شدند) ضربه دید.[2]

□ اولین تصفیهٔ فیزیکی در سازمان

○ ترور جواد سعیدی[3]

محمد جواد پورسعیدی (حلاج نسب) فرزند غلامحسین در سال ۱۳۱۱ در یزد متولد شد. **جواد سعیدی** در سال ۱۳۴۵ توسط **محمد حنیف‌نژاد** عضوگیری شد.

در طول دوران فعالیت خود ـ تا ضربهٔ شهریور ـ با افرادی چون **حنیف‌نژاد**، دکتر **محمد میلانی** و **احمد رضایی** ارتباط داشت و چون در بازار تهران به کسب مشغول بود،

---

۱. گفت‌وگوها: عبدالله زرین‌کفش.

۲. پرونده حسین روحانی، پرونده جواد قائدی: ذیل «مرکزیت و شاخه‌ها».

۳. اطلاعات درباره سعیدی پس از انقلاب و به‌خصوص بعد از ضربه به پیکار تکمیل شد.

در گروه بازار و روحانیت، فعالیت داشت و از محورهای مردمی جریان سازمان به شمار می‌رفت.[1] پس از ضربهٔ شهریور، سعیدی مخفی شد و تحت مسئولیت احمد رضایی و سپس محسن فاضل قرار گرفت. منزل مخفی و سازمانی سعیدی اولین پایگاهی بود که رضا رضایی، پس از فرارش، در آنجا مستقر شد و بیش از دو ماه در آنجا ماند. شاید اولین رگه‌های مخالفت سعیدی با سازمان، بعد از برخوردهای مکرّر با رضا پدید آمده باشد.[2] پس از چند ماه سکوت در این مورد، جسته و گریخته گزارش‌هایی دالّ بر اظهارنظرهای انتقادآمیز سعیدی به سازمان و اعضای آن، به مرکزیت می‌رسید. در اواخر زمستان ۱۳۵۱ در نشستی که رضا رضایی عضو مرکزی و رهبر سازمان نیز در آن حضور داشته وگویا نشست به دعوت وی تشکیل شده بود.

براساس شواهد و قراین قطعی ـ مسئلهٔ اعدام سعیدی، که قبل از آن نیز در مرکزیت مطرح شده بود، مورد اتفاق گرفت و تصویب شد. اطلاع دقیقی از محل زندگی او در دست نبود و به همین جهت محسن فاضل و علیرضا سپاسی آشتیانی، که هر دو در آن زمان از کادرهای درجهٔ یک سازمان ـ بلافاصله پس از مرکزیت ـ بودند، موظف می‌شوند وی را بیابند و ترور کنند.[3] سعیدی، در طول نزدیک به یک سال و نیم ـ از زمان جدایی تشکیلاتی تا پاییز ۵۲، در قم زندگی می‌کرد. در آنجا، با کمک یکی از روحانیون مرتبط با وی (حجةالاسلام رضوانی) به لباس روحانیت درآمد و با نام مستعار «سید حسن تقوی» زندگی مخفی اختیار کرد. تا اینکه در شهریور ماه ۱۳۵۲، زمانی که ماه‌ها از کشته شدن رضا رضایی می‌گذشت و مرکزیت سازمان مرکب از تقی شهرام، بهرام آرام و مجید شریف واقفی بود، یکی از اعضای سازمان به نام مهدی موسوی قمی به مرکزیت گزارش داد که «فردی با لباس روحانی، در خانه‌ای

---

۱. شروع فعالیت‌های سیاسی خلیل دزفولی از طریق آشنایی با سعیدی و تقوایی در جلسات «مکتب جعفری» و «مکتب المهدی» بود. خلاصه پرونده‌ها...: فقیه دزفولی، محمدعلی «خلیل».

۲. اظهارات وحید افراخته مندرج در پرونده جواد سعیدی.

۳. پرونده جسین روحانی : ذیل ترور جواد سعیدی.

در قم، مشاهده شده است که به نظر می‌رسد مخفی باشد؛ چون اغلب اوقات در خانه به سر می‌برد و دیده شده است که گاهی لباس شخصی نیز می‌پوشد». در آن زمان اگر کسی در شرایط اختفا و زندگی غیرعادی به‌سر می‌برد، وابستگان سازمان موظف بودند وضعیت وی را گزارش نمایند تا در صورت امکان وصل شود.

مرکزیت با بررسی گزارش مزبور، احتمال داد که این شخص، جواد سعیدی باشد. بدین منظور، محسن فاضل برای شناسایی به قم رفت و هویت وی را تأیید کرد.[۱] پس از ملاقاتی ظاهراً تصادفی، فاضل به سعیدی پیشنهاد کرد: «حالا که تو نمی‌خواهی با ما کار کنی، می‌توانیم وسایل اعزام تو را به خارج از کشور فراهم کنیم»؛ و قرار شد که سعیدی، برای مذاکرات نهایی، به تهران بیاید و در یک خانهٔ سازمانی با مسئولان به مذاکره بنشیند.

در تاریخ ۱۶ مهر ماه ۱۳۵۲ **محسن فاضل** با سعیدی در تهران ملاقات نموده او را به **بهرام آرام** تحویل داد و بهرام هم وی را به خانه‌ای در خیابان حشمت‌الدوله هدایت کرد. طبق اظهارات **وحید افراخته** و **سیمین صالحی** و با جمع‌بندی مجموعهٔ اطلاعات و قراین، **جواد سعیدی** در زیرزمین خانهٔ مزبور مورد اصابت گلوله‌ای از سوی یکی از اعضای مرکزیت با نام مستعار «علی» (**بهرام آرام**) قرار گرفت و پس از آنکه جسدش در یک کیسهٔ برزنت پیچیده شد، به داخل اتومبیلی که بهرام آرام در آن بوده و رانندگی‌اش به عهدهٔ سیمین صالحی بوده منتقل گردید. جسد به اطراف سرخه‌حصار، اول جادهٔ آبعلی، برده و سوزانده شد و در چند نقطه دفن گردید.[۲]

تنها گناه سعیدی آن بود که دیگر نمی‌خواست در سازمان عضویت داشته باشد؛ و مسئولان سازمان احتمال می‌دادند که وی ممکن است دستگیر شود و شاید در بازجویی‌ها اطلاعاتی از سازمان به پلیس و ساواک بدهد.[۳]

---

۱. اظهارات برادر جواد سعیدی در دادگاه تقی شهرام. خلاصه پرونده‌ها...: سعیدی، جواد.
۲. متن اظهارات سیمین صالحی، خلاصه پرونده‌ها...: صالحی، سیمین.
۳. وحید افراخته، اعترافات، خلاصهٔ پرونده‌ها ؛ پرونده جواد قائدی، ص ۱۴۹ .

فصل یازدهم

روند تغییر ایدئولوژی

□ مراحل مارکسیست کردن اعضا

○ مغالطهٔ «مبارزهٔ ایدئولوژیک»

رهبری مارکسیست شدهٔ سازمان تصمیم گرفت که روند دگردیسی عقیدتی خود را ـ با صرفه‌جویی بیشتر نسبت به «زمان» ـ در سطح کادرها و اعضا تعمیم دهد. از همان نخست، به ارادهٔ **تقی شهرام**، نوعی تقسیم کار صورت گرفت: نگارش متون آموزشی یکی از اعضای سازمان به نام و القای کتبی شبهات را **شهرام** خود به عهده گرفت؛ و اجرای عملی و گام به گام تغییر ایدئولوژی به **ناصر جوهری** محوّل گردید.

باتوجه به ارتباط محدود **شهرام** با اعضا و بدنهٔ سازمان، عملاً **جوهری** بازوی فکری و اجرایی او در روند دگردیسی بود. برخلاف **بهرام آرام**، **جوهری** از توان و اقتدار لازم برای برخورد تئوریک و نظری برخوردار بود و پس از **تقی شهرام**، نخستین فرد از اعضای سازمان بود که مارکسیست شد.[1] این نکته را یادآور شویم که روند «مارکسیست شدن» کادرهای بالای سازمان با روند «مارکسیست کردن» دیگر اعضا متفاوت بود. کادرهای بالا، ضمن مباحثاتی که **تقی شهرام** به راه می‌انداخت ـ تقریباً ـ در همان پاییز ۵۲ مارکسیست شدند.

برای مارکسیست کردن اعضا، با کارگردانی **ناصر جوهری**، از شگردهای مختلفی استفاده می‌شد:

---

۱. خلاصه پرونده‌ها...: جوهری، محمدابراهیم (ناصر).

○ تخلیهٔ روانی

در این مرحله، مسئول با ظرافت و به تدریج، حسّاسیت‌های مذهبی، به خصوص حسّاسیت‌ها و وسواس‌های عبادیِ اعضا (یا عضو) را ابتدا کم می‌کرد و بعد از بین می‌برد.

برای مثال، پس از یک نشست ناگهان اظهار می‌کرد که نمازش قضا شده؛ و پس از چند بار تکرار، کاری می‌کرد که اعضا از او توضیح بخواهند؛ و او در جواب می‌گفت که به جای آن (ادای به موقع نماز) کارهای مثبت انجام دادیم ـ مثلاً کار تئوریک مفید کردیم ـ و ضمناً قضای نماز را هم می‌خوانم! بعداً اعضا را به نوبت، در منگنهٔ زمانی خاصّی قرار می‌داد؛ به حدی که نتوانند ـ مثلاً ـ نماز ظهر و عصر را بخوانند.[1]

○ قطع آموزش‌های مذهبی و مطالعات اسلامی

از ابتدای شکل‌گیری سازمان، گهگاه ولی به‌طور مستمر، مطالعهٔ *قرآن* و *نهج‌البلاغه* و بحث‌های ـ به اصطلاح ـ تفسیری و یا مطالعات فردی روی این متون وجود داشت؛ و از جمله وظایف مسئول، کار تفسیری و توضیحی در این موارد بود. اما در وضعیت جدید سازمان، با طرح این موضوع که «ما در کلیّت امر، اسلام و *قرآن* و *نهج‌البلاغه* را پذیرفته‌ایم ولی در مورد متون مربوط به مبارزه، ضعف داریم»، به تدریج آموزش‌های مذهبی ـ در مقاطعی ـ حذف و بعد به طور کلی قطع گردید.[2]

○ جایگزینی متون مارکسیستی

همزمان با قطع آموزش‌ها و مطالعات مذهبی، آموزش متون مارکسیستی ـ که متون قدیمی و بعضاً جدید بود ـ جای بیشتری را اشغال کرد. در این دوره، آموزش ـ

---

۱. اظهارات خلیل دزفولی. برای آگاهی بیشتر ← تهرانی، ساخت روانی و جامعه شناسانه سازمان...: صص ۱۴۰ـ۱۴۱.

۲. مقدمهٔ بیانیه اعلام مواضع... . خلاصه پرونده‌ها...: جوهری، محمدابراهیم (ناصر). نیز ← اظهارات علی خدایی‌صفت مندرج در تحلیل آموزشی...: صص ۱۵۰ـ۱۵۵.

عمدتاً ـ روی کتاب‌های *چه باید کرد* (لنین)، *تاریخ مختصر حزب کمونیست شوروی* (تصویب و تقریر استالین)، *مسائل لنینیسم* (استالین) و برخی جزوه‌های مربوط به چین و ویتنام متمرکز شد و تقریباً تمام اوقات فراغت اعضا را پر کرد.[۱]

○ طرح شبهات به وسیلهٔ «جزوهٔ سبز»

از همان اوایل پاییز ۵۲، تقی شهرام سلسله مقالات و یا ـ صرفاً ـ طرح سؤالات و شبهاتی را به قصد سست کردن اعتقاد اسلامی اعضا، در نشریهٔ داخلی سازمان (که همهٔ اعضا موظف به مطالعه و آموزش آن بودند) آغاز کرد. چون اولین جزوه‌ای که این مقالات در آن چاپ شد، به دلیل کمبود کاغذ سفید تحریر، روی کاغذ سبز تجارتی چاپ شد، به «جزوهٔ سبز» معروف گردید[۲] و نشریات بعدی نیز ـ به رغم تفاوت رنگ کاغذ ـ بدین نام خوانده شدند![۳] شهرام در این جزوه‌ها سؤالاتی را همراه با توضیحی مختصر مطرح می‌کرد که حتی در افراد قوی‌تر مذهبی نیز خلجان و تردید ایجاد می‌نمود.

○ اعلام مارکسیسم

مسئول، پس از طی مرحله به مرحلهٔ رهنمودهای مرکزیت و در صورت احساس وجود زمینهٔ مستعد در عضو (که معمولاً تحصیل حاصل بود)، به وی اظهار می‌داشت که «سازمان مارکسیست شده و تو هم باید تصمیم بگیری». نتیجه معلوم بود و اغلب اعضا می‌پذیرفتند که از مرکزیت تبعیت کنند و مارکسیست شوند. در واقع، از مدت‌ها پیش، عضو موردنظر عملاً مارکسیست بوده و فقط به تصریح مسئول خویش نیاز داشته است![۴]

---

۱. تحلیلی بر تغییر و تحولات...: صص ۱۸ـ۲۲؛ با تلخیص.
۲. یادداشت‌های تقی شهرام در دادستانی انقلاب. خلاصه پرونده‌ها...: ابرازی، محمدحسن.
۳. خلاصه پرونده‌ها...: ابرازی، محمدحسن؛ فقیه دزفولی، محمدعلی (خلیل).
۴. تهرانی، ساخت روانی و جامعه‌شناسانه سازمان...: صص ۱۴۰ـ۱۴۱.

فصل دوازدهم

بازنگری تشکیلات

□ حضور پررنگ‌تر زنان و تحکیم سلطهٔ شهرام

از مسائل عمده‌ای که پس از تغییر ایدئولوژی، هم توسط ساواک بدان دامن زده می‌شد و هم در سطح جامعه و از طریق خانواده‌های مذهبی مرتبط با مجاهدین خلق مورد تأیید قرار می‌گرفت، وضع نامطلوب «جایگاه زنان در سازمان مجاهدین خلق» بود. سازمان مزبور، در ابتدای تشکیل و تا سال ۱۳۵۰، سازمانی بیشتر «مذکّر» و «مردانه» بود و حضور زنان کمرنگ‌تر بود. همسران و بستگان نزدیک مجاهدین خلق (به علت اینکه اعضای متأهّل معدود بودند) یا نمی‌دانستند که آنها در چه جریانی قرار گرفته‌اند و یا اطّلاع جزیی داشتند؛ و هیچ یک به طور کامل در متن قضایا قرار نداشتند. پس از ضربهٔ شهریور ۵۰، به تدریج که مسئلهٔ تهیهٔ خانه‌های امن تیمی مطرح شد، موضوع عضویت دختران و زنان به صورت جدی پیش آمد؛ ولی به‌طور مشخص، از آغاز دورهٔ حاکمیت رضا رضایی، در سطحی محدود، عضوگیری آنها آغاز شد. در آن دوره، به دلیل شرایط سخت خودسازی که در آن اوایل و تا یکی دو سال پس از شهریور ۵۰ وجود داشت، مسئلهٔ ازدواج اعضا نیز ـ به طور کلی ـ در دستور کار سازمان قرار نداشت. جریان «انحصار ازدواج در سطح مرکزیت و کادرهای بالا» از همین دوره آغاز شد؛ و در شرایطی که اکثریت قریب به اتفاق اعضای سازمان ازدواج نکرده و در تنگنای عاطفی و اخلاقی قرار داشتند، **رضا رضایی با لیلا زمرّدیان ازدواج کرد.**

در دوره‌ای که مرکزیت و سازمان ترکیبی جدید یافت و به خصوص سلطهٔ تقی

شهرام بر تشکیلات محقّق شد، مسئلهٔ عضوگیری دختران و زنان، به مثابه برنامه‌ای جدی و اساسی مورد توجه قرار گرفت. دلایل این امر بدین قرار بود:

۱ـ داشتن پوشش و محمل مناسب جهت خانه‌های تیمی، عملیات شناسایی و نیز کنترل امنیت قرارها؛

۲ـ یکدست کردن نسبی ترکیب جنسیتی سازمان؛

۳ـ رقابت با چریک‌های فدایی؛

۴ـ حل مشکل جنسی کادرها و اعضای تشکیلات؛ به خصوص پس از روند تغییر ایدئولوژی که عملاً به صورت انحصار ازدواج تشکیلاتی در دست مسئولان باقی ماند؛ و همین امر، در سال‌های ۵۶ـ۱۳۵۵ از معضلات روند انتقادی به «مرکزیت خودکامه» از سوی دیگر اعضا و به خصوص کادرهای خارج از کشور گردید.[۱]

در مورد نحوه و چگونگی عضوگیری زنان، مرکزیت به این دو معیار رسیده بود:

الف ـ عضوگیری از زنان و دخترانی که نسبت خانوادگی نزدیکی با اعضای سازمان به ویژه زندانیان و اعدامیان داشتند؛

ب ـ عضوگیری از آن دسته زنان و دخترانی که اعضای سازمان، به طور مستقیم، در خصوص آنها شناسایی کرده و بدان‌ها اعتماد نموده بودند.

در قسمت اول، تعداد نسبتاً قابل ملاحظه‌ای ـ به تدریج ـ عضوگیری شدند که معروف‌ترین آنها عبارت بودند از: **لیلا زمرّدیان** (خواهر **علیرضا زمرّدیان**، عضو زندانی سازمان)؛ **پوران بازرگان** (همسر سابق **محمد حنیف‌نژاد** ـ خواهر **منصور بازرگان** عضو زندانی سازمان)؛ **حوری بازرگان** (همسر **لطف‌الله میثمی** و خواهر **منصور بازرگان**)؛ **فاطمهٔ امینی** (همسر **منصور بازرگان** ـ خواهر **عبدالله امینی**، که توسط **پوران بازرگان** به سازمان معرفی شده بود)؛ **صدیقهٔ رضایی** (خواهر **احمد، رضا و مهدی رضایی**)؛ **بتول فقیه دزفولی** (خواهر **خلیل فقیه دزفولی**، که پس از دستگیری برادرش مخفی شد).[۲]

---

۱. یادداشت‌های وحید افراخته.

۲. خلاصه‌ها: ذیل همین اسامی.

در قسمت دوم، چون شناسایی مبنای عضوگیری بود، معاشرت‌های بیشتری را برای اعضا ایجاب می‌کرد. وضعیت ارتباطی گروه طوری نبود که به راحتی بتوانند از دانشجویان و فرهنگیان عضوگیری کنند. از سوی دیگر، سازمان در صدد نخبه‌گزینی نیز نبود بلکه بنا به همان معیار، صِرف داشتن اطمینان به فرد و تشخیص اینکه برای زندگی مخفی و مبارزه آماده است، کفایت می‌کرد. در این مورد، شیوه‌ای توسط مرکزیت مارکسیست شده و به ویژه با ابتکار **بهرام آرام**، اعمال شد که در مواقع مکرّر و موارد متعدد، بحران‌زا و فاجعه‌بار شد. اعضای سازمان، به طور معمول، هر کدام با خانواده‌های یکی دو سمپات آشنا بودند. در روند ارتباط اعضا با سمپات‌ها، فرضاً یک کاسب یا کارمند که بر مبنای اعتقاد و ایمان اسلامی خود با یکی از عضوهای سازمان ارتباط فعّال داشت، همهٔ زندگی‌اش را در اختیار آن عضو می‌گذاشت. روابط این‌گونه سمپات‌ها با اعضا، معمولاً بر این محورها قرار داشت:

۱ـ کمک‌های مالی مستمر می‌کردند؛

۲ـ اطلاعات جمع‌آوری شده را در اختیار عضو قرار می‌دادند؛

۳ـ عضو را در اوقات و زمان‌های مختلف در خانهٔ خود جای می‌دادند؛ خانهٔ آنها علاوه بر یک مخفیگاه مناسب، گهگاه حالت خوابگاه و محل استراحت داشت؛

۴ـ در خانهٔ خود، با کمک افراد دیگر سازمان یا به تنهایی، جاسازی‌هایی برای اختفای مدارک، اسلحه و دیگر تدارکات، تعبیه می‌کردند؛

۵ـ در شرایط و جوّ مناسب و مساعد، به عنوان پشتوانهٔ تبلیغاتی سازمان عمل می‌نمودند.

وقتی یک عضو به خانهٔ سمپات خود می‌رفت، در واقع، عضو آن خانواده شمرده می‌شد و نزدیک‌ترین روابط عاطفی را با همهٔ اعضای خانواده برقرار می‌ساخت. این روابط ـ در اغلب موارد ـ خالصانه و بی‌شایبه بود ولی همان‌گونه که خواهیم دید، خیانت و ریب به تدریج جای این خلوص و صفا را گرفت؛ و آن هم از زمانی شروع شد که در شرایطی خاص، عضو، بیش از آنکه با سمپات خود مرتبط باشد، وقت بیشتری را با خانوادهٔ او صرف می‌کرد. ابتدای این قضیه، مقارن آغاز خانه‌گردی‌های اعضا در

آذر ماه ۱۳۵۳ بود که مصایبی را به دنبال داشت. در آن وضع اختناق‌آمیز، بیشتر اعضا، روزها و شب‌های بسیاری را بناچار در خانه‌های سمپات‌ها می‌گذراندند. ارتباط‌های داخلی سازمان به حداقل رسیده بود و گاهی یک عضو تا بیش از دو ماه، شبانه‌روز، در خانهٔ متعلق به سمپات خود مقیم بود. در آن زمان، بیشتر اعضا روند تغییر ایدئولوژی را طی کرده مارکسیست شده بودند؛ لیکن سمپات‌ها بی‌خبر بودند و اعضا را در مراعات عبادات و ظواهر شرعی مشاهده می‌کردند؛ بنابراین جایی برای هیچ‌گونه نگرانی نبود. ضمن این اقامت‌ها و روابط، اعضای مخفی سازمان، خواه ناخواه، مقداری کار سیاسی و تبلیغی روی همسران سمپات‌ها انجام می‌دادند؛ که به طور معمول تأثیر زیادی بر جای می‌گذاشت. به گونه‌ای که دیدگاه سیاسی و گاه ایدئولوژیک یک زن، دیگر سازگاری و تناسبی با دیدگاه‌های سیاسی و اعتقادی شوهر در آن زمینه‌ها نداشت؛ و به قول **تقی شهرام**، «ممکن بود زن یک دوره دیالکتیک خوانده باشد ولی شوهر هنوز در بند دعای توسل باشد»![1]

پس از اینکه این وضعیت از سوی مرکزیت سازمان بررسی گردید، تصمیم گرفته شد که زنان و همسران سمپات‌ها، در صورت صلاحیت، عضوگیری شوند؛ و چون عضوگیری آنها تناسبی با زندگی مشترک‌شان نداشت، می‌باید از شوهرانشان جدا می‌شدند. اجرای این امر چندان آسان نبود و به طرق و تاکتیک‌هایی، که طبق رهنمود مسئولان توسط اعضا به‌اجرا در می‌آمد، عملی می‌گردید.

□ اعزام چند تن ازکادرها به خارج؛ تمهید رهبری بلامنازع تقی شهرام

پس از اینکه روند تغییر ایدئولوژی نتیجهٔ مطلوب داد و اغلب کادرهای درجهٔ یک و دو سازمان مارکسیست شدند، مرکزیت تصمیم گرفت که چندتن از اعضا را به خارج از کشور اعزام نماید. کادرهای مهم خارج از کشور، در آن زمان، عبارت بودند از:

۱ـ **حسین احمدی روحانی**، مسئول سازمان در خارج از کشور؛

---

۱. یادداشت‌های تقی شهرام، مندرج در پرونده فاطمه فرتوک‌زاده.

۲ـ **سیّد مرتضی (تراب) حق‌شناس**، از کادرهای همه جانبۀ سابق و رابط خاورمیانه و اروپا؛

۳ـ **محمد یقینی**، مسئول سازمان در لبنان؛

۴ـ **حسین خوشرو**، رابط خاورمیانه با هند و پاکستان.[1]

مرکزیت جدید، که **تقی شهرام** عملاً در رأس آن قرار داشت، بنا به یادداشت‌های حسین روحانی، از اعزام این افراد اهداف زیر را دنبال می‌کرد:

الف) تسرّی روند تغییر ایدئولوژی، از داخل به خارج از کشور؛

ب) حلّ مشکلات عمده‌ای که سلطه‌طلبی برخی از کادرها ـ و در رأس آنها **علیرضا سپاسی آشتیانی** ـ ایجاد کرده بود؛

ج) حل مشکلات عاطفی و اخلاقی دو تن از اعضا؛

د) کاستن اختیارات **حسین احمدی روحانی**، که مرکزیت جدید به طعنه او را «شیخ حسین» لقب داده بود؛

ه) فعّال‌تر کردن بخش خارجی سازمان؛ با تأکید بر کمرنگ نمودن حضور و نفوذ عناصر نهضت آزادی خارج از کشور.

افراد انتخاب شده، تا اوایل زمستان ۵۳ به خارج اعزام شدند. اسامی افراد اعزامی بدین شرح است:

امیرحسین احمدیان، محسن فاضل، پوران بازرگان، علیرضا سپاسی آشتیانی و سیدمجتبی علایی طالقانی.

---

۱. وقتی سخن از سازمان در خارج از کشور و یا لبنان به میان می‌آید، ممکن است این تصور پیش آید که تشکیلاتی عظیم در آن سوی مرزها مشغول فعالیت بوده است. حقیقت این است که در هر یک از این نقاط، افرادی معدود (گاهی دو نفر) به سر می‌بردند که عضو سازمان بودند؛ مسئولیت اینان بیشتر ارتباط فرهنگی و تبلیغاتی با جمع‌های دانشجویی و احیاناً رابطۀ اطلاعاتی و تدارکاتی با کشورهایی مثل یمن جنوبی و سازمانی مثل الفتح بود.

فصل سیزدهم
تسریع در خشونت

□ دومین تصفیهٔ فیزیکی سازمان؛ قتل و شکنجهٔ «مرتضی هودشتیان»

مرتضی هودشتیان در سال ۱۳۳۰ متولد شد. وی از هنرستان صنعتی تهران در رشتهٔ برق دیپلم گرفت. وی استعداد خارق‌العاده‌ای در زمینهٔ الکترونیک داشت. در فاصلهٔ سال‌های ۱۳۵۱ تا تابستان ۱۳۵۳ عضو علنی سازمان مجاهدین خلق بود و تحت مسئولیت مجید **شریف واقفی** قرار داشت. در بررسی مدارک به‌دست آمده، از جمله نوشته‌های **شریف واقفی** که در منازل تیمی افراد دستگیر شده در سال ۱۳۵۴ کشف شده، چنین برمی‌آید که **هودشتیان** با **عبدالرّضا منیری جاوید** ـ متخصص الکترونیک سازمان ـ در ارتباط بوده و در زمینهٔ مورد علاقه‌شان همکاری داشته‌اند.

ابتکارات **مرتضی هودشتیان** در زمینهٔ الکترونیک، امتیازی به سازمان داد که تا مدت‌ها از ضربه‌پذیری مصون ماند. وی اولین فردی بود که با آوردن یک دستگاه رادیو با طول موج باند پلیس، بی‌سیم‌های کمیته را گرفت و با راهنمایی کردن دیگر اعضا زمینهٔ ساختن رادیوهای دیگری را با این طول موج فراهم نمود. از دیگر ابتکارات **هودشتیان**، ساختن سیستم «تله کوماند» (فرمان از راه دور) بود که آن را به دیگر اعضایی که با وی ارتباط داشتند آموزش داد.[1]

مرتضی هودشتیان، با اخذ مأموریت از سوی سازمان در اواخر تابستان ۱۳۵۳ با

---

۱. خلاصه پرونده‌ها...: هودشتیان، مرتضی؛ مبتنی بر تحقیقات ساواک از وحید افراخته و عبدالرضا منیری جاوید. نوری، روشنفکری وابسته در ایران...: ص ۶۶.

گذرنامهٔ عادی به پاریس و از آنجا به لندن رفت. در آنجا با افراد سازمان تماس گرفت و توسط آنها به بغداد، که در آن موقع پایگاه موقتی متعلق به سازمان در آنجا قرار داشت و برخی از اعضای خارج از کشور در آن به‌سر می‌بردند، اعزام شد. وی مدت کوتاهی پس از رسیدن به بغداد، جهت گذراندن دورهٔ آموزش نظامی به اردوگاه «الفتح» در بغداد فرستاده شد. در آنجا با توهّم عناصر دیگر سازمان، مورد سوءظن قرار گرفت[۱] و به روایت حسین روحانی، محسن فاضل، از اعضای سازمان، که به تازگی از ایران آمده بود، هودشتیان را بازجویی کرد. نظر به اینکه هودشتیان اطلاعات تئوریک و سیاسی چندانی نداشت، در صحبتهایش سوءظن را بیشتر کرد. قرار شد اعضای سازمان با تلفن با ایران ارتباط برقرار کنند و دربارهٔ هودشتیان از سازمان تحقیق کنند. اما امکان تماس تلفنی مستقیم میان تهران و بغداد وجود نداشت و این کار ۲۴ ساعت وقت می‌گرفت. به هر حال محسن فاضل بقیهٔ اعضا را قانع کرد که هودشتیان را شکنجه کنند؛ او را آنقدر با کابل زدند که بیهوش شد و اندکی بعد درگذشت. «فردای آن روز که تلفن زده شد، معلوم گردید که وی از هواداران سازمان بوده ولی... از مسائل سازمانی اطلاع چندانی نداشته است... تاریخ دقیق این جریان روز دهم آبان ماه سال ۱۳۵۳ می‌باشد»[۲]. وحید افراخته نیز روایتی کاملاً مشابه از این ماجرا دارد. او توضیح داده است که «قاتلین [هودششتیان] شرح جنایت‌شان را برای داخل می‌نویسند. از داخل جواب برمی‌گردد که شما یک عنصر بسیار با ارزش فنی گروه را کشته‌اید. جواب، تنها یک «انتقاد از خود» است...»[۳]

□ حادثهٔ ۲۷ مرداد ۱۳۵۳ و تبعات آن

در مرداد ۱۳۵۳، طبق تصمیم مرکزیت سازمان قرار شد چند انفجار برای

---

۱. نوری، روشنفکری وابسته در ایران...: ص ۶۶. خلاصه پرونده‌ها...: همان.
۲. یادداشت‌های حسین روحانی: صص ۱۳۲ ـ ۱۳۳؛ نوری، روشنفکری وابسته در ایران...، صص ۶۶ ـ ۶۷.
۳. روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳، ص ۴۲۴ نقل از پرونده افراخته، ص ۱۴.

سالگشت کودتای انگلیسی ـ آمریکایی ۲۸ مرداد تدارک شود. این مهم به عـهدهٔ خانهٔ شمارهٔ ۲ مرکزیت واقع در خیابان شیخ هادی گذارده شد. در این خـانه، کـه موقعیتی استراتژیک و بس مناسب داشت، افراد زیر استقرار داشتند:

۱ـ **بهرام آرام**، عضو مرکزیت و سرشاخهٔ نظامی سازمان؛

۲ـ **محمد ابراهیم (ناصر) جوهری**، معاون **بهرام** در شاخهٔ نظامی؛

۳ـ دکتر **سیمین صالحی**، همسر **بهرام**؛

۴ـ **لطف‌الله میثمی**.

بمب‌ها در این خانه ساخته می‌شد و دوتای آن قرار بود توسط **ناصر جوهری** و عضو تحت مسئولیتش **ابراهیم داور** در حوالی مخبرالدّوله کار گذارده شود. دو بـمب دیگر هم تهیه شد و توسط **جوهری** به دو تن دیگر از اعضای تحت مسئولیتش، **خلیل دزفولی** و **مرتضی (آرش) کاشانی**[1]، تحویل داده شد تا آن دو بمب نیز در همان حوالی و نزدیک سفارت انگلیس کار گذاشته شود.

نزدیک غروب روز ۲۷ مرداد ۱۳۵۳، موقعی کـه **ناصر جوهری** و **ابراهیم داور** در دستشویی مسجدی واقع در اول خیابان ظهیرالاسلام ـ نزدیک میدان بهارستان ـ مشغول زمان‌گذاری یکی از بمب‌ها بودند، بمب در دست **ناصر جوهری** منفجر شد و او را به شدت زخمی کرد. وی که احتمال دستگیری خود را می‌داده است، اسلحهٔ رولور «اسپرینگ فیلد» خود را به **ابراهیم داور** تسلیم کرده یک اسلحهٔ «استار» ساده از او گرفت و **داور** را فراری داد. **جوهری** خون‌آلود به خیابان آمد و با اتومبیلی، خود را به بیمارستان سینا رساند و دقایقی بعد، در حالی تحویل مأموران کمیتهٔ مشترک شد که از ناحیهٔ هر دو دست زخمی بوده است (نیمی از انگشتان هر دو دستش قطع شده و پردهٔ یکی ازگوش‌هایش نیز پاره شده بود).

تقریباً همزمان با این اتفاق، هنگامی کـه **لطف‌الله میثمی** و **سیمین صالحی** ـ در

---

۱. مرتضی کاشانی از کادرهای مارکسیست شده بود که در سال ۱۳۵۴ طی تصادفی در جادهٔ کرمان ـ زاهدان کشته شد. خلاصه پرونده‌ها...: کاشانی، مرتضی.

غیاب بهرام و جوهری ـ مشغول تنظیم دو عدد از بمب‌ها بوده‌اند، یکی از آنها منفجر شد. میثمی بیهوش و مجروح به گوشه‌ای افتاد و سیمین که از ناحیهٔ یکی از چشم‌ها مجروح شده بود، پس از آنکه به سرعت اسناد و مدارک موجود در خانه را آتش زد، یک اسلحهٔ رولور به دست گرفت و با پای برهنه از خانه خارج شده رو به جنوب خیابان شیخ هادی شروع به دویدن کرد. تلاش وی برای اینکه بتواند یکی از اتومبیل‌های در حال عبور را متوقف کند، به نتیجه نرسید و در نزدیکی خیابان سپه توسط یک درجه‌دار بازنشستهٔ ژاندارمری و با کمک مردم عادی دستگیر شد. با محاصرهٔ خانه توسط پلیس، میثمی نیز به بیمارستان شهربانی منتقل و در واقع دستگیر گردید. در این حادثه سیمین صالحی یکی از چشم‌های خود را از دست داد و میثمی نیز از ناحیهٔ هر دو چشم به کلی نابینا شد و یک دست ـ از مچ ـ و شنوایی یک گوش خود را هم از دست داد. هر دو نفر دستگیر؛ و با اوجگیری انقلاب اسلامی همراه با عدهٔ زیادی از زندانیان سیاسی آزاد شدند.

○ چند انفجار، مقارن دیدار «کی‌سینجر» از ایران

در روز سه‌شنبه هفتم آبان ماه ۱۳۵۳، در آستانه ورود وزیر خارجهٔ آمریکا، «کی سینجر» و گشایش باب جدیدی از روابط مبتنی بر وابستگی بیشتر، بین رژیم شاه و دولت آمریکا، مجاهدین خلق چند انفجار همزمان علیه مؤسسات و شرکت‌های آمریکایی و ایرانی ـ آمریکایی صورت دادند؛ که عبارت بودند از:

۱ـ انفجار در دفتر شرکت I.T.T؛ کارتل بین‌المللی تلگراف و تلفن. آشکار بودن نقش آی.تی.تی، در توطئهٔ کودتا علیه «سالوادور آلنده»، رییس جمهور مردمی شیلی و تحکیم سلطه آمریکا توسط «ژنرال پینوشه»، در این انتخاب نقش داشته است.

۲ـ انفجار در دفتر «شرکت کشت و صنعت ایران و آمریکا» متعلق به «هاشم نراقی» سرمایه‌دار معروف.

۳ـ انفجار در دفتر شرکت واردکننده ماشین‌آلات کشاورزی آمریکایی «جان ـ

دیر»[۱]

تقارن این انفجارها با سفر «هنری کی‌سینجر»، ساواک را دستپاچه کرد؛ و حادثهٔ محلهٔ «عودلاجان» که طی آن غلامرضا سلطانی جهرمی در یک مواجهه تصادفی با مأموران مواد مخدر یک افسر پلیس به نام «ستوان دژم» را مقتول افسر دیگری را زخمی کرده و می‌گریزد[۲] نیز نگرانی‌ها را بیشتر دامن می‌زد. طرح «خانه‌گردی» در تهران به دنبال این وقایع به اجرا درآمد.

□ انتشار مقالهٔ «پرچم» در سطح سازمان

سرانجام در آذر ماه ۱۳۵۳ تقی شهرام مقاله‌ای به صورت نشریهٔ داخلی تهیه کرد، که در واقع جمع‌بندی نهایی «جزوه‌های سبز» بود. عنوان مقاله این بود: پرچم *مبارزهٔ ایدئولوژیک را برافراشته‌تر سازیم*؛ که به «پرچم» معروف شد. در این نشریهٔ داخلی، با اشارهٔ صریح به مارکسیست شدن اکثر اعضای سازمان، دلایل این تغییرات برشمرده شده بود که عمده‌ترین آن چنین بود:

۱ـ ضربه‌هایی که بر سازمان، به ویژه در شهریور ۵۰، وارد شد و روشی که مرکزیت پیش از ما (یعنی رضا رضایی) در پیش گرفته و سازمان را از تحرک بازداشته بود، از اندیشه‌های ایده‌آلیستی و مذهبی ریشه می‌گرفت.

۲ـ ما نمی‌توانستیم هم به اصول مارکسیستی چون دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی، معتقد باشیم و هم «وحی» و... را بپذیریم. این «دوالیسم» و «التقاط» باید شکسته می‌شد.

۳ـ مذهب دست و پای ما را بسته بود و به دلیل تکیه‌گاه‌های اخلاقی بی‌مورد و ایده‌آلیستی‌اش جلوی تحرّک و دینامیسم تشکیلات را می‌گرفت.

۴ـ با عناصر و پدیده‌های بازدارنده مبارزه خواهیم کرد و...

---

۱. نشریهٔ خبری، ش ۴، ۱۳۵۳/۹/۲. نشریه پیام مجاهد، ش ۲۷، بهمن ماه ۱۳۵۳: ص ۱. از این سه انفجار، تنها خبر انفجار در آی.تی.تی در روزنامه کیهان مورخ ۱۳۵۳/۸/۸ درج شد.

۲. نشریه پیام مجاهد، ش ۲۵ آذر ماه ۱۳۵۳: صص ۷ و ۸

«پرچم» در واقع گام نخست اعلام رسمی ایدئولوژی جدید در سطح سازمان بود؛ که علاوه بر تبیین دگردیسی عقیدتی و بریدن از مذهب، موقعیتی مناسب برای سرکوب رقبای تشکیلاتی شهرام بود. در بخش‌هایی از این مقاله، علیرضا سپاسی آشتیانی (بدون ذکر نام) به شدت مورد انتقاد واقع شده و با القاب متداول باند مرکزیت مورد حمله قرار گرفته بود. ناگفته نماند که این حملات ربطی به ایدئولوژی نداشت و صرفاً مقابلهٔ تشکیلاتی بود؛ چراکه از ماه‌ها پیش، سپاسی نیز به روند تغییر ایدئولوژی گردن نهاده و مارکسیست شده بود.[1]

□ ملاقات با روحانیون حامی سازمان

○ اعلام خصوصی تغییر ایدئولوژی / قطع حمایتهای مردمی

مرکزیت مارکسیست شده در طول اواخر پاییز تا زمستان ۱۳۵۳ تصمیم گرفت که قبل از عمل نظامی یا در حین آن، تماس‌هایی را با شخصیت‌های روحانی متنفّذ و هوادار سازمان برقرار کند؛ و در این تماس‌ها به آنها اعلام نماید که سازمان مارکسیست شده است. تصوّر مرکزیت این بود که بدین طریق، از موضع قدرت، خواهد توانست تداوم حمایت آنها و یا دست کم سکوت‌شان را به دست آورد. اما هیچیک از روحانیون تسلیم این جریان نشدند و اعلام کردند که حمایتهای خود را از جریان مارکسیستی قطع خواهند کرد. آیة‌الله طالقانی، آیة‌الله دکتر بهشتی، حجة‌الاسلام هاشمی رفسنجانی و حجة‌الاسلام لاهوتی از روحانیونی بودند که سازمان قصد داشت با آنان، در این مرحله، تماس گیرد. جزییات مستند تماس با دکتر بهشتی و آقای لاهوتی در دست نیست ولی ـ تقریباً ـ تفصیل جریان ملاقات با آیة‌الله طالقانی و حجة‌الاسلام هاشمی رفسنجانی منتشر شده است.

---

۱. نشریهٔ داخلی، آذر ۱۳۵۳. نیز فشرده مقاله «پرچم» مندرج در ضمایم بیانیه اعلام مواضع...

□ ترورهای سازمان (اسفند ۱۳۵۳ تا خرداد ۱۳۵۴)

○ رفع موقت بحران‌های درونی و بیرونی

در برابر شکستی که در چالش با روحانیون نصیب سازمان شد و همین‌طور بحران و خطر قابل پیش‌بینی انشعاب و دوپارگی سازمان، حرکت‌های نظامی می‌توانست ـ هرچند به‌طور موقت ـ امتیازاتی را ارزانی مرکزیت سازمان بنماید. همچون گذشته، طرّاحی عملیات نظامی به عهدهٔ **بهرام آرام** گذاشته شد. پس از شناسایی دقیق، ترور این افراد در برنامه قرار گرفت:

۱ـ «سرتیپ رضا زندی‌پور»، رییس کمیتهٔ مشترک ضد خرابکاری؛ در تاریخ ۲۷ اسفند ۱۳۵۳ در خیابان فرح شمالی (سهروردی)

۲ـ «سرهنگ شفر» و «سرهنگ ترنر»، افسران اطلاعاتی دایرهٔ مستشاری آمریکا در ستاد ارتش؛

۳ـ کنسول فرهنگی و مطبوعاتی سفارت آمریکا.

فرماندهی اجرایی سلسله عملیات مزبور به عهدهٔ ورزیده‌ترین فرد شاخهٔ نظامی، یعنی **وحید افراخته**، گذارده شد. او نیز شروع به انتخاب نفرات مناسب برای انجام این برنامه‌ها کرد. به رغم اختلافات شدید و غیرقابل حلّی که با **مرتضی صمدیهٔ لباف** داشتند، چنین برآورد کردند که حضور وی در این ترورها ـ به خاطر تسلط و زیرکی‌اش ـ می‌تواند تضمین‌کنندهٔ موفقیت باشد. صمدیّهٔ لبّاف شرکت در ترور «سرتیپ زندی‌پور» را پذیرفت ولی به دلایلی ـ که خواهد آمد ـ از شرکت در سایر برنامه‌ها سر باز زد.

□ توطئه هولناک ساواک؛ قتل ۹ زندانی در تپّه‌های اوین

ضربات متعدد دوگروه چریکی به دستگاه امنیتی رژیم[1]، مسئولان ساواک را به

---

۱. حساسیت دستگاه امنیتی رژیم بیشتر روی ترور عناصر امنیتی بود؛ ولی به هر حال چهار ترور را ـ با تأکید روی سه مورد آن ـ در نظر داشتند که در زمستان ۵۳ رخ داده بود: نیک طبع ـ شهریاری ـ نوروزی (چریک‌های فدایی)، زندی‌پور (مجاهدین خلق).

فکر انتقام انداخت. در روزنامه‌های پنجشنبه ۳۱ فروردین ۱۳۵۴ اعلام شد که در روز پنجشنبه ۲۹ فروردین:

... نُه زندانی در حین فرار کشته شدند.

این زندانیان در حین جا به جایی آنها از یک زندان به زندانی دیگر اقدام به فرار نمودند که همگی کشته شدند. نام‌های این افراد به شرح زیر است:

۱ـ محمد چوپان‌زاده ۲ـ احمد جلیل افشار ۳ـ عزیز سرمدی ۴ـ بیژن جزنی ۵ـ حسن ضیاء ظریفی ۶ـ کاظم ذوالانوار ۷ـ مصطفی جوان خوشدل ۸ـ مشعوف کلانتری ۹ـ عباس سورکی.[1]

انتشار این خبر نوعی اعلام خطر و هشدار به گروه‌های چریکی بود تا بدانند که رژیم در برابر هر مورد ترور، حداقل دو نفر را به قتل می‌رساند. در آخرین روزهای حیات رژیم شاهنشاهی، سرپرست پیشین پزشکی قانونی در نامه‌ای به روزنامه **کیهان**، این واقعیت را پیش کشید که چرا نُه نفری که ساواک مدعی بود به هنگام فرار کشته شده‌اند، از جلو تیر خورده بودند. این اولین بار بود که به طور رسمی و از زبان یک مقام مسئول درباره این جنایت رژیم تردید و سئوال مطرح می‌شد. اما حقیقت ماجرا پس از فروپاشی رژیم و از سوی **بهمن نادری‌پور** معروف به **تهرانی**، یکی از جلادان دست‌اندرکار آن ماجرا، در دادگاه انقلاب اسلامی فاش شد. به گفته وی این نُه نفر ابتدا به زندان اوین منتقل می‌شوند و سپس در روز ۲۹ فروردین با مینی‌بوس به تپه‌های اطراف زندان اوین برده می‌شوند و در آنجا این زندانیان را، در حالی که دست‌ها و چشم‌هایشان بسته بود، از مینی‌بوس پیاده کردند و همه را در یک ردیف روی زمین نشاندند... «عطارپور» یک قدم جلوتر آمد و شروع به سخنرانی کرد. محتوای سخنرانی «عطارپور» این بود که گفت:

«همان طور که دوستان و رفقای شما همکاران و رفقای ما را در دادگاه‌های انقلابی خودشان به مرگ محکوم کردند و آنها را کشتند، ما هم تصمیم گرفتیم شما را که

---

۱. روزنامه کیهان، ۳۱ فروردین ۵۴: صص ۱ و ۲.

رهبران فکری آنها هستید و با آنها از داخل زندان ارتباط دارید، مورد تهاجم قرار بدهیم و شما را اعدام کنیم و از بین ببریم. ما شما را محکوم به اعدام کرده‌ایم و می‌خواهیم حکم را درباره شما اجرا بکنیم.»

بیژن جزنی و چند نفر دیگر به این عمل اعتراض کردند. نمی‌دانم نفر اول «عطارپور» یا «سرهنگ وزیری» بود که با یک مسلسل «یوزی»، که به آنجا آورده شده بود، رگبار را بر روی آنها خالی کرد. من هم چهارم یا پنجم بودم که مسلسل را به دست من دادند... پس از پایان کار، «سعدی جلیل اصفهانی»، با مسلسل بالای سر این افراد رفت و هر کدام [را] که نیمه جانی داشتند، به زندگی‌شان خاتمه داد...

بعد از اینکه این جنایت وحشتناک تمام شد، من و «رسولی» چشم‌بندها و دست‌بندهای اینها را سوزانده و از بین بردیم؛ و بعداً اجساد این عده به داخل مینی‌بوس منتقل شد.

«حسینی» و «رسولی» آنها را به بیمارستان ۵۰۱ ارتش منتقل کردند. ساواک با این عمل می‌خواست قدرت‌نمایی کند و به گروه‌ها بفهماند که اگر از این به بعد بخواهند فردی از افراد ساواک یا سایر مقامات را مورد حمله و ترور قرار بدهند، امکان دارد که مجدداً یک چنین حوادثی تکرار بشود. متن خبری که در مورد این گروه ۹ نفری در روزنامه‌ها منتشر شد، به وسیله «رضا عطارپور» نوشته شده بود؛ که همه مردم ـ شاید بچه‌ها هم ـ به آن خندیدند و فهمیدند که زندانی را به آن صورت به جایی منتقل نمی‌کنند که بخواهد فرار کند تا بعداً او را به گلوله ببندند! به خصوص که همه این عده را از جلو مورد اصابت گلوله قرار داده بودند.[1]

○ ترور دو مستشار آمریکایی

پس از کشته شدن ۹ تن از زندانیان سیاسی توسط عناصر ساواک و به دنبال

---

۱. روزنامه کیهان، ۲ خرداد ۵۸، ص ۳، (متن مصاحبه مطبوعاتی و تلویزیونی تهرانی).
همان، ۲۷ خرداد ۵۸، ص ۸ (متن اظهارات تهرانی در دادگاه انقلاب اسلامی به تاریخ ۲۶ خرداد ۵۸).

روند تسریع در عملیات نظامی و جبران عقب‌افتادن مجاهدین خلق از چریک‌های فدایی، دو مستشار نظامی آمریکا در ایران ترور شدند. ساعت شش و چهل دقیقهٔ صبح روز چهارشنبه ۳۱ اردیبهشت ماه ۱۳۵۴، تیم عملیاتی مجاهدین خلق به فرماندهی وحید افراخته، در حوالی قیطریه، اتومبیل حامل دو مستشار نظامی نیروی هوایی آمریکا به نام‌های «سرهنگ شِفِر» و «سرهنگ ترنر» را محاصره کردند و دو مستشار آمریکایی را به گلوله بستند. در ارتباط با این ترور، سازمان طی «اطلاعیهٔ سیاسی ـ نظامی شمارهٔ ۲۲» اعلام کرد:

در ساعت ۶/۴۰ دقیقهٔ بامداد روز چهارشنبه ۵۴/۲/۳۱ همزمان با بازگشت شاه جنایتکار از مسافرت توطئه‌آمیزش به آمریکا، حکم اعدام انقلابی دوتن از مستشاران تجاوزکار آمریکایی در ایران، «سرهنگ شفر» و «سرهنگ دوم ترنر»، توسط یک واحد از رزمندگان سازمان اجرا گردید.

اندکی پس از اجرای موفق این عملیات، زن ناشناسی به عنوان «سخنگوی سازمان مجاهدین خلق ایران» به دفتر خبرگزاری «آسوشیتدپرس» در تهران، تلفن و اعلام کرد که «اعدام دو نفر مستشار مزبور، جوابی است به قتل ۹ نفر از زندانیان سیاسی توسط نیروهای پلیس در ماه قبل».[۱]

این عملیات که انعکاس وسیعی در داخل و خارج از ایران داشت موجب افزایش تحرک و فعالیت فوق‌العادهٔ ساواک و سایر نیروهای امنیتی و پلیسی رژیم شاه گردید تا از تکرار این گونه اقدامات و تهدید امنیت مقامات و اتباع آمریکایی مقیم ایران، جلوگیری شود.

نکته مهم و بی‌سابقه در این عملیات، دست‌یابی سازمان به کیف‌دستی‌های دو مستشار مزبور بود که اسناد و مدارک بسیار باارزشی در آنها قرار داشت.

بعدها وحید افراخته پس از دستگیری در بازجویی اعتراف کرد که اسناد و مدارک مزبور برای تحویل به دولت شوروی و جلب پشتیبانی آن دولت، به خارج از کشور ارسال گردید.

---

۱. نشریه پیام مجاهد، ش ۳۰، اردیبهشت ۱۳۵۴: ص ۱.

○ ترور حسن حسنان، مترجم سفارت آمریکا
اشتباه یا عمد؟!

در دوازدهم تیر ماه ۱۳۵۴ یک واحد عملیاتی سازمان، که مأموریت ترور کنسول آمریکا «دونالد اربوتا» به عهده‌اش محول شده بود، در تقاطع خیابان هاشمی و خردمند راه را بر اتومبیل سرویس سفارت آمریکا بستند و به روی آن آتش گشودند. طبق شناسایی‌های قبلی، دیپلمات مذکور در صندلی عقب و کنار کارمند زن سفارت می‌نشست. بنا به اظهار عاملین ترور، به دلیل تیره بودن فضای داخل اتومبیل و بی‌دقتی علامت‌دهنده در تشخیص دیپلمات آمریکایی، حسن حُسنان کارمند ایرانی سفارت (مترجم) که به‌طور اتفاقی به جای دیپلمات مزبور نشسته بود، هدف قرار گرفت و کشته شد و به دیگران آسیبی نرسید. سازمان در ۲۰ تیرماه ۵۴ با صدور اعلامیه‌ای که بیشتر در شهر مشهد، محل تولد حُسنان، پخش شد، مسئولیت قتل سهوی او را پذیرفت و دلایل وقوع این اشتباه را برشمرد.[۱]

نکته مهم و قابل توجه در این حادثه، این است که حسن حسنان سمپات سازمان و نفوذی در سفارت آمریکا بوده است.

مجموعهٔ قراین و به خصوص اعترافات وحید افراخته پس از دستگیری می‌رساند که حسنان «مذهبی مسلمان» ـ عمداً ـ ترور شده است؛ بدون اینکه حتی ضاربین و عوامل ترور، خبر داشته باشند. از نکات دیگری که قرینه‌ای بر ترور عمدی اوست، این است که حسن حسنان، علاوه بر نفوذی سازمان بودن، مرتبط با ادارهٔ هشتم ساواک (ضدجاسوسی) نیز بوده است.[۲]

---

۱. خلاصه پرونده‌ها...: حُسنان، حسن. زندگی‌نامه مجاهدین...: صص ۵۵ـ۵۶.

۲. برگرفته از گفت و گوی پژوهشی با خسرو تهرانی. به طور معمول، کارمندان ایرانی سفارتخانه‌های خارجی موظف بودند که با ادارهٔ ضدجاسوسی ساواک مراوده داشته باشند و گزارش دهند.

فصل چهاردهم

تصفیه‌های خونین و پیامدها

□ ترور شریف واقفی و صمدیهٔ لبّاف

مرکزیت سازمان در اسفند ماه ۱۳۵۳، از طریق لیلا زمردیان زوج تشکیلاتی شریف واقفی، که ضمناً رابط وی با سازمان بود، دریافت که شریف واقفی، که به دلیل مخالفت با انحراف ایدئولوژیک قبلاً از مرکزیت تصفیه شده بود، «مسلّح» است. لیلا در یک متن انتقاد از خود ـ پس از اینکه از طرف مسئولش متهم شده بود که حقایق را نمی‌گوید ـ اعتراف کرد که از همان آذر ماه ۵۳ می‌دانسته که شوهرش مسلح است ولی گزارش نکرده است.[1] ضمناً صمدیهٔ لبّاف نیز یکی دو بار به وحید افراخته گفته بود که دیگر به دلایل اعتقادی نمی‌خواهد با سازمان کار کند. این مسئله نیز شایبهٔ ارتباط منظم مخالفین را برای هستهٔ مرکزی سازمان تقویت کرد و لذا تصمیم به مذاکرهٔ اولیه با مخالفان گرفتند.[2] طی چند تماس که در فروردین ماه ۱۳۵۴ بین وحید افراخته، به نمایندگی از مرکزیت، با مجید شریف واقفی و صمدیهٔ لبّاف گرفته شد، آنان صریحاً اظهار داشتند که دیگر نمی‌خواهند با سازمان کار کنند و تصمیم به جدایی

---

۱. وحید افراخته در بازجویی ساواک در این باره چنین نوشت: «شریف واقفی که شروع به جمع‌آوری افراد مذهبی به طور پنهانی کرده بود این مسئله را با لیلا در میان گذاشت. لیلا که وحشت کرده بود با نوشتن نامه‌ای جریان را به اطلاع [مرکزیت]گروه رساند.» پرونده وحید افراخته: ص ۱۶.

۲. مفاد همهٔ پرونده‌های مربوط. خلاصه پرونده‌ها...: ذیل همان اسامی. نیز پرونده محمدجواد قائدی: صص ۴۹ ـ ۵۱.

گرفته‌اند. در جریان یکی از همین دیدارها بود که صمدیّه لباف گفته بود: «من دیگر تفنگ شما نخواهم شد.»[۱] صمدیّه و شریف واقفی و عده‌ای دیگر تصمیم داشتند گروه دیگری با ایدئولوژی خالص اسلامی تأسیس کنند. این امر موجب نگرانی شدید مرکزیت سازمان، بویژه بهرام آرام بود؛ که نکند یک سازمان ضدمارکسیست، شبیه فالانژهای لبنان، به‌وجود آید. بنابراین «تصمیم گرفته شد هر چه زودتر آنها را از بین ببریم.»[۲]

○ ترور شریف واقفی

طبق قراری که از طریق لیلا زمردیان به شریف واقفی ابلاغ شد، وحید افراخته و او در ساعت ۴ بعد از ظهر روز ۱۶ اردیبهشت ماه ۱۳۵۴ در سه‌راه بوذرجمهری نو (۱۵ خرداد شرقی)، باید یکدیگر را می‌دیدند.[۳] قبلاً محسن سید خاموشی و حسین سیاه‌کلاه در یکی از کوچه‌های خیابان ادیب‌الممالک مستقر شده بودند و در انتظار ورود شریف واقفی به سر می‌بردند که قرار بود علامت آن را منیژهٔ اشرف‌زادهٔ کرمانی بدهد. طبق برنامه، لیلا - بی‌آنکه از جریان ترور مطلع باشد - او را تا محل ملاقاتش با وحید همراهی کرد و جدا شد. قرار بود در این ملاقات آخرین حرف‌ها زده شود و وحید - احتمالاً و صرفاً به لحاظ تاکتیکی جهت انحراف ذهن شریف - موافقت سازمان را به مجید شریف واقفی اعلام دارد. وحید وی را به داخل خیابان ادیب برد و زمانی که به کوچهٔ محل استقرار دو عضو دیگر رسیدند و خواستند از آن عبور کنند، حسین سیاه‌کلاه یک گلوله از روبه‌رو به صورت شریف واقفی و وحید افراخته نیز گلوله‌ای از پشت به سر او شلیک کرد. جسد او به سرعت در صندوق عقب اتومبیلی که از قبل آماده بود قرار

---

۱. پرونده طاهررحیمی، ج ۲، ذیل صمدیّه.

۲. همان.

۳. سعید شاهسوندی در مصاحبه‌ای بعدها اعلام داشت که در همان روز با شریف واقفی بوده و ساعت سه بعد از ظهر با وی خداحافظی کرده و قرار بعدی با وی برای روز بعد داشته است.

گرفت، **وحید** و دو نفر دیگر با رانندگی **محسن خاموشی** به سوی بیابان‌های مسگرآباد حرکت کردند. در آنجا شکم **شریف واقفی** توسط **خاموشی** و **سیاه‌کلاه** پاره شد و در آن، محلول بنزین و کلرات و شکر ریختند و آتش زدند. پس از سوزاندن جسد، آن را قطعه قطعه کردند و در چند نقطه دفن نمودند. در حین سوزاندن و مثله کردن جسد، یکی از دست‌های **حسین سیاه‌کلاه** مقداری سوخت که در نتیجه نتوانست در برنامه بعدی، که قرار بود ساعت ۶ بعد از ظهر اجرا شود (ترور **صمدیّهٔ لبّاف**) شرکت کند.

○ **ترور صمدیّه لبّاف**

وحید قراری مشابه این قرار را، در خیابان گرگان، با **مرتضی صمدیّهٔ لبّاف** گذارده بود.

در ساعت ۶ بعدازظهر ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۴ **مرتضی صمدیّهٔ لبّاف** در خیابان گرگان با **وحید** ملاقات کرد و به پیشنهاد **وحید**، جهت امنیت بیشتر، به خیابان سلمان فارسی وارد شدند. پس از طی مسافتی کوتاه **مرتضی** مشاهده کرد که در فاصلهٔ ۵۰ متری، یک نفر از کوچهٔ متقاطع خیابان سلمان فارسی به سوی آنها سرک می‌کشد. **مرتضی** با هشیاری ویژه‌ای که داشت، دریافت که وضع فوق‌العاده‌ای وجود دارد. به **وحید** گفت: «باید زودتر اینجا را ترک کنیم؛ چون فکر می‌کنم منطقه، پلیسی است». **وحید** اظهار داشت که «تو شکّاک شده‌ای، من که احساس نمی‌کنم». پس از طی چند گام دیگر، **صمدیّه** باز اصرار کرد که «من حتم دارم که وضع منطقه عادی نیست؛ بیا برویم» و وقتی با جواب منفی **وحید** روبه‌رو شد، گفت: «من برمی‌گردم» و بازگشت. در این حال، **وحید** اسلحهٔ خود را کشید و به سمت **صمدیّه** شلیک کرد. دوگلوله به فک و صورت او اصابت کرد. **صمدیّه**، در حین اصابت گلوله، به سرعت واکنش نشان داد و پیش از آنکه فرصت شلیک دیگری به **وحید** دهد، اسلحهٔ خود را کشید و با شلیک به اطراف **وحید**، او را وادار به فرار کرد. بعدها **وحید افراخته** اظهار داشت که **صمدیّهٔ لبّاف** می‌توانسته وی را هدف بگیرد ولی این کار را نکرد و هدفش فراردادن او و خنثی کردن توطئه بوده است. «وقتی که در ساواک از **صمدیّه** پرسیدند: تو که تیراندازی‌ات در سازمان معروف است، چرا **وحید** را نکشتی؟ جواب داد: ما مثل آنها نامرد نیستیم».

صمدیهٔ لبّاف، پس از مجروح شدن، با یک وانت خود را به منزل برادرش رساند ولی چون جراحتش سنگین بود، برادرش او را جلوی بیمارستان سینا پیاده کرد و طبق قراری که مرتضی با او گذاشته بود، خودش محل را ترک کرد.[۱] دقایقی پس از رسیدن صمدیهٔ لبّاف به بیمارستان، مأموران کمیته مشترک سر رسیدند و پس از معالجات اولیه، مرتضی را به بیمارستان شهربانی منتقل کردند. وی در توضیح حادثه خود را یک سمپات ساده معرفی کرد و اظهار داشت که چون با سازمان و عقایدشان موافق نبوده، قصد قتل او را داشته‌اند؛ او حتی در مورد مسئلهٔ تغییر ایدئولوژی نیز مطالبی را گفت. در مجموع، وی مأموران را فریب داد و آنان باور کردند که تصمیم به ترک مبارزه داشته است. از سوی دیگر چون صمدیهٔ لبّاف احتمال می‌داد که تیم ترور مرکزیت، **سعید شاهسوندی**[۲] را نیز به همان ترتیب از میان بردارد، قراری را که با او داشت اعتراف کرد تا وی دستگیر شود و بدین ترتیب نجات یابد.

با توجه به قراین و گزارشی که همان روز مأموران از حوالی خیابان ادیب‌الممالک دریافت کرده بودند که در ساعت ۴ بعدازظهر در آنجا صدای تیراندازی شنیده شده، مطمئن شدند که صدای گزارش شده و آثار خون، که بعداً در محل دیده شد، مربوط به تروری مشابه بوده است. صمدیّه لبّاف بعد از ۵ روز سکوت و تظاهر به بیهوشی و بدحالی به جز آدرس سوخته یک منزل فردی شاهسوندی و معرفی خود به عنوان یک سمپات ساده، مطلب دیگری به ساواک نگفت. البته شاهسوندی بعد از ده روز، به طور اتفاقی بر اساس گزارش صاحب‌خانهٔ منزل فردی خود دستگیر شد.

---

۱. این مطلب پس از پیروزی انقلاب و ضمن بیان خاطرات برادر صمدیّهٔ لبّاف روشن گردید. مرتضی که وانمود کرده بود با پای خودش به بیمارستان آمده، با این ادعا که دوستش سارق مسلح بوده و به دلیل اختلافات، وی را با تیر زده در بیمارستان بستری شد. اما پلیس مستقر در بیمارستان به وی مشکوک شد و به ساواک اطلاع داد. ساواک در آن زمان، ادعای صمدیّه را باور نکرد که گفته بود: «خودم به بیمارستان مراجعه کردم.»

۲. بنابر اسناد ساواک، ترور شاهسوندی نیز توسط مرکزیت مارکسیست تصویب شده بود که به علت دستگیر شدن وی، امکان انجام نیافت. بعدها شاهسوندی گفت که از برنامه ترور خود مطلع شده و تا قبل از دستگیری، از دست مرکزیت سازمان متواری بوده است.

فصل پانزدهم

زنجیرهٔ ضربه‌های پی در پی

□ دستگیری خلیل دزفولی

محمدعلی (خلیل) فقیه‌دزفولی، که تا اسفندماه ۱۳۵۳ تحت مسئولیت **وحید افراخته** قرار داشت، پس از یک برخورد انتقادی ـ و در واقع، «ضد انتقادی»! ـ از سوی وحید خلع سلاح و حتی سیانور نیز از وی گرفته شد؛ و به رغم اینکه در طرح **بهرام آرام** برای شرکت در عملیات ترور «سرتیپ زندی‌پور» در نظر گرفته شده بود، حذف گردید و راهی «کارگری» شد.

دزفولی، پس از اینکه در خردادماه ۱۳۵۲ ـ به دنبال کشته شدن **رضا رضایی** و دستگیری **مهدی تقوایی** متواری شد، نزدیک به شش ماه نتوانست ارتباطی با سازمان برقرار کند. بالاخره، از طریقی، به سازمان وصل شد. ابتدا **محمد طاهررحیمی** مسئول وی بود؛ اما پس از مدت کوتاهی، **محمدابراهیم (ناصر) جوهری** از سران سازمان مسئول او شد و در همین دوره بود که:

> یک شب ناصر جوهری، در یک صحبت اختصاصی، گفت که «سازمان پس از بررسی‌های مفصّل و ریشه‌یابی شکست‌های قبلی، به خصوص ضربهٔ ۵۰، به این نتیجه رسیده که علت آنها و ضمناً علت عدم تحرّک بیشتر بچه‌ها، آن ایده‌آلیسمی است که به نام مذهب و خدا در ذهنشان انباشته شده؛ لذا سازمان مارکسیست شده است؛ تو هم فکرهایت را بکن» صبح فردا ناصر را دیدم؛ به او گفتم که «فکرهایم را کرده‌ام و من هم مارکسیست می‌شوم»[1]

---

۱. تهرانی، ساخت روانی و جامعه شناسانه سازمان...: صص ۱۴۰ـ۱۴۱.

در سوم اردیبهشت ۱۳۵۴ افراد یک دسته از مأموران گشت کمیتهٔ مشترک، که در پوشش تاکسی کار می‌کردند، حوالی خیابان سپه و میدان حسن‌آباد به **خلیل دزفولی** ظنین شدند و وی اقدام به فرار کرد و چون سیانور نداشت، در حین فرار، سعی کرد خود را به زیر اتومبیل بیندازد که موفق نشد و دستگیر شد. در این زمان، او زیر مسئولیت **وحید افراخته** قرار داشت.

در کمیتهٔ مشترک، خود را «عبّاسعلی عرب مفرد»، شاگرد قهوه‌چی معرفی کرد و در توجیه اقدامش به فرار اظهار داشت که چون از مشتری‌ها در قهوه‌خانه شنیده که ساواکی‌ها هر کس را در خیابان ببینند و نظرشان را بگیرد می‌کشند، او نیز ترسیده و فرار کرده است.

پس از ۹ روز به دلیل تشابهی که با برادر دوقلویش **اسدالله (جلیل) فقیه‌دزفولی** داشت، شناسایی شد. **جلیل** در سال ۵۲، به دنبال دستگیری **تقوایی** و فرار **خلیل**، دستگیر و به دو سال حبس محکوم شده بود.

خلیل، با توجه به ذهنیت‌هایی که از برخورد پلیس امنیتی داشت و به حسّاسیت آن دستگاه نسبت به خودش واقف بود، انتظار داشت که زیر سخت‌ترین شکنجه‌ها قرار گیرد؛ و چون ارتباط‌های فعّالش قطع بود، به تصوّر او فشارها شدیدتر می‌شد. اما برخلاف این انتظار، پس از اینکه «رضا عطّارپور» (دکتر حسین‌زاده) او را دید، به وی گفت که اطلاعات او برای ساواک کهنه است؛ چون ۹ روز از دستگیری‌اش گذشته است. «حسین‌زاده»، ضمناً این نکته را به **خلیل** یادآور شد که «**خلیل خان!** بیخود برای سازمانی که تو را خلع سلاح کرده و حتی امکان خودکشی را از تو گرفته است، سینه چاک نکن». پس از این برخورد مرموز، او را به سلّول فرستاد و سفارش کرد که اگر کاری داشت، احضارش کنند. **خلیل**، که در طول این ۹ روز از نظر روحی شدیداً شکسته شده بود و انگیزه‌ای هم برای ادامهٔ مقاومت در خود نمی‌دید (چراکه نه مارکسیست کاملی بود و نه مسلمان معتقدی؛ و سازمان هم به او غضب کرده بود) اعلام همکاری کرد؛ و اطلاعات بسیار مهمی را در اختیار ساواک قرار داد.

پس از دستگیری **وحید** و افشای ترور **شریف واقفی**، **خلیل دزفولی** در یک مصاحبهٔ

رادیو ـ تلویزیونی نیز شرکت کرد.[1]

□ دستگیری افراخته و خاموشی

رحمان (معروف به وحید) افراخته فرزند سعید متولد ۱۳۲۹ در تهران، از سال ۱۳۴۸ به سازمان پیوست.

نخستین عملیات نظامی که وی در آن شرکت داشت، در سال ۱۳۵۱ ترور ناموفق شعبان جعفری (شعبان بی‌مخ) از عوامل مشهور کودتای ۲۸ مرداد، بود. افراخته در ترور سرهنگ هاوکینز، مستشار آمریکایی، در سال ۵۲ نیز مشارکت داشت و به سرعت به یکی از مسئولان و کادرهای اصلی عملیاتی سازمان تبدیل شد. وحید که کاملاً مورد اعتماد بهرام آرام، و معاون وی بود و در سال ۵۴ به عضویت مرکزیت سازمان درآمد، برای طی کردن مدارج تشکیلاتی از انجام هیچ‌کاری رویگردان نبود و هر نوع عملیات نظامی مورد درخواست مرکزیت مارکسیست در خارج و یا داخل سازمان را بی‌چون و چرا می‌پذیرفت و اقدام می‌کرد. وی چند نام مستعار از قبیل حیدر، بهروز، رضا، بهمن، بابک و بیژن داشت.[2]

در اواخر خرداد ماه ۱۳۵۴، که برای پلیس امنیتی رژیم روشن شده بود رحمان (وحید) افراخته عامل اصلی چند ترور اخیر سازمان بوده است، همهٔ نیروهای ساواک و کمیتهٔ مشترک برای به چنگ آوردن او بسیج شدند.

در روز ۵ مرداد ۵۴، حدود ساعت ۳ بعد از ظهر، افسر مسئول یکی از اکیپ‌های کمیته مشترک (اکیپ حمید) ضمن گشت، به دو جوان که در مسیر موافق حرکت اتومبیل‌ها در خیابان یک طرفهٔ پشت مجلس (حوالی سرچشمه و بهارستان) تردد می‌کردند، ظنین شد و در صدد تفتیش آنها برآمد. یکی از آن دو، بلافاصله، واکنش نشان داد و دستش را به سوی اسلحه برد؛ لیکن افسر مزبور (سرگرد بختیاری)، که از

---

۱. مصاحبهٔ مزبور در ۲۲ مرداد ۵۴ از تلویزیون پخش شد و انعکاس وسیع در درون تشکیلات و نیز زندان داشت.

۲. پرونده رحمان (وحید) افراخته.

قضا ورزیده‌ترین مأمور کمیتهٔ مشترک بود، مهلت نداد و او را ـ که وحید افراخته بود ـ به زمین انداخت و خلع سلاح کرد. فرد دیگری که همراه وحید بود، در آن سوی خیابان، متحیّر و منتظر ایستاده بود؛ که توسط مأموران دستگیر گردید. این شخص سیدمحسن سید خاموشی بود.[۱]

سید محسن در سال ۱۳۳۴ در تهران، در خانواده‌ای بازاری و مذهبی، متولد شد. محسن خاموشی، در روند تغییر ایدئولوژی، بدون کمترین مقاومتی مارکسیست شد و با پویایی‌ای که از خود نشان داده بود، توسط وحید افراخته، برای شرکت در عملیات ترور «سرتیپ زندی‌پور» رییس کمیتهٔ مشترک انتخاب شد. پس از آن نیز از عوامل مؤثر در ترور مجید شریف‌واقفی (۱۶ اردیبهشت ۵۴)؛ و ترور دو مستشار آمریکایی بود؛ در ترور حسن حسنان، مترجم سفارت آمریکا، نیز نقش داشت.[۲]

زمانی که افراخته و محسن خاموشی به کمیتهٔ مشترک برده شدند، سریعاً شناسایی شدند. پس از دو ـ سه ساعت که از فشار بر روی وحید گذشت،[۳] او که زمینه و انگیزهٔ معنوی ریشه‌داری برای مقاومت نداشت، به اصطلاح «شکست» و «برید»؛ و شروع به همکاری کرد.

بازجوی وحید ، «منوچهر وظیفه‌خواه» (معروف به منوچهری) بود که زیرنظر مستقیم «محمدحسن ناصری» (معروف به دکتر عضدی) ـ معاون اطلاعاتی کمیتهٔ مشترک ـ این کار را انجام می‌داد. بین «منوچهری» و وحید، آن‌طور که یادداشت‌های وحید نیز حاکی است، روابط عاطفی محکمی ایجاد شد.[۴] آنچه بیش از دیگر

۱. خاموشی بعداً گفته بود: «منتظر بودم که وحید مأموران را بکشد و به اتفاق، اتومبیل و اسلحهٔ مأموران را برداریم و فرار کنیم.» خلاصه پرونده‌ها...: سیدخاموشی، سیدمحسن.

۲. پرونده سیدمحسن سیدخاموشی، ج ۱: صص ۱۰ـ۴۸.

۳. مفاد یادداشت‌های وحید افراخته، تصریح به شکنجهٔ وی در ساعات اولیهٔ بازجویی دارد. نیز درگفت‌وگوی احمدرضا کریمی، از آثار شکنجه روی دست و پای وحید افراخته سخن رفته است.

۴. برای آگاهی به متن نامه‌های وحید افراخته به «منوچهری» و دریافت احساس وی نسبت به بازجو ← حقجو، تحلیلی بر سازمان مجاهدین...

اطلاعات، برای کمیته اهمیت داشت، رسیدن به بهرام آرام یعنی مسئول مستقیم وحیدو رهبر شاخهٔ نظامی سازمان بود که او را از وحید می‌طلبیدند؛ لیکن به دلیل آنکه نیم ساعت پس از دستگیری وی، بهرام با او قرار داشت و بنابراین متوجه دستگیری‌اش شده بود، امکان سریعی برای دستیابی به بهرام آرام وجود نداشت.[1]

○ اولین طرح ترور آیةالله بهشتی

با اعترافات وحید، علاوه بر جزئیات ترورها از جمله ترور مجید شریف واقفی، قصد ترور آیةالله دکتر بهشتی[2] به نحو غیرآشکار که نقش سازمان در آن مخفی بماند، نیز روشن شد. به اعتراف افراخته، تقی شهرام گفته بود: «باید بهشتی را از بین ببریم... ولی چون از نظر تبلیغاتی، صلاح نیست این جریان رو شود، بهتر است از روش‌های خاصی بهره گیریم، مثلاً او را با اتومبیل زیر بگیریم.»[3]

برنامه مرکزیت سازمان در سال ۵۴ برای ترور آیةالله بهشتی که عملی نگردید، همچنین بیانگر جایگاه و اهمیت ویژه وی در بین روحانیان مبارز و نقش بالفعل و بالقوه ایشان در مقابله با انحراف ایدئولوژیک سازمان نیز می‌تواند محسوب گردد. حساسیت ویژه بر ایشان یکی از موارد اساسی میراث مرکزیت تقی شهرام برای مرکزیت مسعود رجوی بود.

○ همکاری افراخته با ساواک

در همان مراحل اول بازجویی افراخته این افراد شناسایی و به سرعت دستگیر شدند:

محسن بطحایی، ساسان صمیمی بهبهانی، کیوان صمیمی بهبهانی، دکتر مرتضی

---

۱. بیانیه اعلام مواضع...: صص ۱۳۶ـ۱۳۷.

۲. سند ضمیمه ساواک به تاریخ ۵۴/۱۱/۲۲، به گزارش وظیفه‌خواه، وحید افراخته در اعترافاتش گفته است: طرح کشتن مخفیانه شهید بهشتی از تقی شهرام است.

۳. پرونده وحید افراخته، ج ۲: ص ۱۴.

لبافی‌نژاد، مهندس عبدالرضا منیری جاوید، مهدی غیوران، طاهرهٔ سجادی (غیوران)، سیف‌الله کاظمیان.[۱]

شخص اخیر (**کاظمیان**) با هر دو جریان مارکسیست و مسلمان سازمان، یعنی مرکزیت و تشکیلات اصلی و نیز شاخهٔ انشعابی **شریف واقفی**، مرتبط بود و تا حدّی، دوجانبه بازی می‌کرد. انبارک اسلحه‌ای که توسط **مجید شریف واقفی و صمدیهٔ لباف** ربوده شد، نزد وی به امانت بود. **وحید**، که از این ماجرا اطلاع داشت، **کاظمیان** را معرفی کرد و او نیز قراری را لو داد که طی آن بنا بود انبارک مزبور را به نمایندگان مرکزیت تحویل دهد. سر قرار، **محمد طاهررحیمی** دستگیر شد و به دلیل پوشش وسیع امنیتی منطقهٔ قرار (حوالی سرچشمه)، **منیژهٔ اشرف‌زادهٔ کرمانی** که برای چک کردن و تأمین حفاظت قرار در منطقه بود، نیز دستگیر گشت.[۲]

وحید، از زمان دستگیری تا اعدامش در ۴ بهمن ۵۴، نه فقط همکاری‌های وسیعی با ساواک به عمل آورد؛ بلکه خود مثل یک بازجوی متخصص، از دستگیرشدگان بازجویی می‌کرد و به شکنجه‌گران ساواک درباره نحوه برخورد با آنها رهنمود می‌داد.[۳]

در طول بازجویی **وحید افراخته**، چند روز هم، دو آمریکایی از سفارت آمریکا به کمیتهٔ مشترک و اتاق مخصوصی که در اختیار **وحید** گذاشته شده بود، می‌آمدند و از وی در خصوص نحوهٔ ترورها و ـ به خصوص ـ سرنوشت اسناد سرقت شده از مستشاران مقتول آمریکایی، بازجویی می‌کردند.[۴]

از کسانی که پس از دستگیری **وحید**،وضعیت‌اش در زندان تغییر کرد، **مرتضی**

---

۱. خلاصه پرونده‌ها...: افراخته و دیگر اسامی.

۲. بیانیه اعلام مواضع...: صص ۱۳۶ـ۱۳۷. خلاصه پرونده‌ها...: کاظمیان، سیف‌الله.

۳. «ناصر نوذری» (معروف به رسولی)، بازجوی خشن و شهرهٔ ساواک، به عده‌ای از زندانیان در سال ۵۴ گفته بود: «وحید آن قدر اطلاعات در اختیار ما گذشته است که کمیتهٔ مشترک و ساواک برای سال‌ها تغذیه شده‌اند.» حقجو، تحلیلی بر سازمان مجاهدین...: بخش آخر.

۴. گفت و گوها: احمدرضا کریمی؛ نقل از وحید افراخته و حسن اسعد.

صمدیّه لباف بود. او که پس از دستگیری‌اش در بیمارستان سینا، در موارد متعدد به ساواک دروغ گفته بود، اعترافی در مورد مسائل عملیاتی تشکیلات نداشت؛ از جمله به مسئولیت‌های خودش مثل شرکت در عملیات مسلحانه سازمان، اشاره‌ای نکرده بود. به همین جهت، برخورد مسئولان کمیتهٔ مشترک با او در همان حدّ آشکار شده بود: از نظر آنها، مرتضی یک عضو سادهٔ مسلمان بود که چون تمایلی به ادامهٔ همکاری با سازمان و به خصوص مارکسیست‌ها نداشت، در صدد ترورش بوده و او را زخمی کرده‌اند. همین و دیگر هیچ.

پس از دستگیری وحید، او اعتراف کرد که ضارب اوّل «سرتیپ زندی‌پور» و نیز ضارب یک استوار ژاندارمری، که به هنگام بازرسی و احتمال دستگیری، در مسجدی در خیابان هاشمی کشته شده بود، **صمدیهٔ لبّاف** است. به همین جهت برای کسب اطلاعات بیشتر و درهم شکستن مقاومت صمدیه لباف، ساواک او را تحت فشارها و شکنجه‌های سنگین و کم‌نظیری قرار داد.

محمدحسن ابراری جهرمی، عضو قدیمی و مذهبی سازمان، نیز از کسانی بود که توسط وحید لو رفت. او می‌دانست که **ابراری** به مغازهٔ خشکشویی **حاج‌مرتضی تجریشی**، واقع در خیابان خواجه عبدالله انصاری، تردّد دارد. مأموران کمیتهٔ مشترک نزدیک به یک ماه روبه‌روی مغازهٔ مزبور، به طور دایم، کشیک دادند و حتی بارها لباس‌های خود را به آن خشکشویی بردند. ابراری سرانجام در روز ۸ آذر ۵۴ به خشکشویی مراجعه کرد؛ و در حالی که با تجریشی در حال خوردن ناهار بود، هر دو دستگیر شدند.[۱] ابراری یک سال بعد در ۱۴ آذر ۵۵ اعدام شد.[۲]

○ اعدام افراخته و لورفتگان

ساواک یک روز پس از دستگیری **وحید افراخته**، به دلیل ذوق‌زدگی و نیز برای

---

۱. خلاصه پرونده‌ها...: تجریشی، مرتضی. ابراری جهرمی، محمد حسن.
۲. روزنامه‌های کیهان و اطلاعات، ۱۴ آذر ۱۳۵۵. شاه: دشمن خلق...: ص ۷۵.

اجرای مانوری تبلیغاتی، اعلام کرد که «**رحمان (وحید) افراخته**، قاتل مستشاران آمریکایی دستگیر شد»؛ و به این طریق عملاً راه ارفاق به وی را در صورت همکاری مسدود نمود و خود را در بن‌بست قرار داد. زمانی که وحید شروع به همکاری کرد، چه بسا با احتمال اینکه وی با فشار آمریکایی‌ها اعدام خواهد شد، از او مصاحبهٔ تلویزیونی ضبط نکردند تا این توهّم برای دیگر زندانیان همکار آینده‌شان پیش نیاید که رژیم پس از مصاحبه هم افراد را اعدام می‌کند.[1] هر چند، اعدام وی پس از همکاری و قول ساواک مبنی بر تخفیف مجازات، تا حدّی به زیان ساواک تمام شد. البته دو تن از اعدام‌شدگان، **خاموشی و بطحایی**، در ۲۰ مرداد ۵۴ در یک مصاحبه مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی شرکت کرده بودند و عملاً این امر برای ساواک، کاربرد مصاحبه با وعدهٔ گریز از مجازات اعدام را به میزان زیادی منتفی ساخت.

طی دادگاهی که وحید و ۱۰ تن از هم پرونده‌هایش در آن شرکت کردند، همهٔ آنچه باید در یک مصاحبه گفته شود، توسط وحید و چند تن دیگر از جمله **منیژهٔ اشرف‌زادهٔ کرمانی و محمد طاهررحیمی** گفته شد. پس از ختم دو دادگاه بدوی و تجدیدنظر، به رغم همهٔ تلاشی که ساواک به کار برد و حتی به شاه نیز توسّل جست، به دلیل خواست آمریکایی‌ها برای آنکه حمله به مأموران آنان بی‌مجازات قلمداد نگردد و از سایرین زهرچشم گرفته شود، با زنده نگاه داشتن وی موافقت نشد. **طاهره سجادی** می‌گوید: «بعد از اعلام صدور رأی برای وحید که در صندلی جلوی من نشسته بود، به او گفتم: «این همه برای ساواک خوش‌خدمتی کردی، آخر هم که به تو اعدام دادند.» برگشت و به من گفت: «حکم با اجرا، فرق می‌کند.» یعنی امیدوار بود که اعدام نشود و این امید را به او داده بودند.»[2] سرانجام افراخته در سحرگاه ۴ بهمن ماه ۱۳۵۴ به اتفاق ۸ تن دیگر که خود قربانی اعترافات وی بودند، اعدام گردید. این افراد عبارت بودند از:

---

۱. متن فراهم آمدهٔ مصاحبهٔ افراخته در پروندهٔ وی محفوظ است ولی کارشناس ساواک نظر منفی در مورد انجام آن ابراز داشته است.

۲. سجادی، خوشیدواره: ص ۱۳۸.

۱ـ رحمان (وحید) افراخته

۲ـ مرتضی صمدیهٔ لبّاف

۳ـ سیدمحسن سید خاموشی

۴ـ محسن بطحایی

۵ـ مرتضی لبّافی‌نژاد

۶ـ منیژهٔ اشرف‌زادهٔ کرمانی

۷ـ عبدالرضا منیری جاوید

۸ـ ساسان صمیمی بهبهانی

۹ـ محمد طاهررحیمی

در ضمن حکم اعدام دادگاه بدوی **مهدی غیوران**، به حبس ابد تقلیل یافت و همسرش **طاهرهٔ سجّادی**، به پانزده سال زندان محکوم شد.[1]

وحید افراخته، تا واپسین دم حیات نیز امید داشت که به پاس آن همه خوش‌خدمتی به ساواک و خیانت به دیگران زنده بماند. او در وصیت‌نامه‌ای که در لحظه اعدام نوشت، آرزو کرد که هر ایرانی «تحت رهبری خردمندانه شاهنشاه آریامهر فرد مفیدی برای خود و کشورش باشد»؛ و نیز آرزو کرد که زنده بماند و با «دستگاه امنیتی کشور همکاری کند.»[2]

اما **مرتضی صمدیّه لباف** وصیت‌نامه خود را با آیه‌ای از قرآن آغاز کرد و به مادر و برادران و خواهرانش سفارش کرد که «هرگز از قرآن و خاندان عصمت و ائمه اطهار فاصله نگیرند؛ زیرا سعادت و رستگاری در همین است.»[3]

دکتر مرتضی لبافی‌نژاد نیز وصیت‌نامه‌اش مضمونی مشابه مضمون **صمدیّه‌لباف** داشت و ضمن سفارش پدر و مادر به «دقت بیشتر در نماز» از آنان اکیداً خواست از

---

۱. همان: ص ۱۴۷.

۲. برای اطلاع از متن کامل وصیت‌نامه وحید افراخته نگاه کنید به: سازمان مجاهدین خلق، ج ۲، ص ۳۶.

۳. همان: ص ۳۷.

شرکت زنان بی‌حجاب در مراسم ختم وی جلوگیری کنند.[۱]

○ **کشته شدن بهرام آرام**

در بعدازظهر ۲۵ آبان ۱۳۵۵، **بهرام آرام** رهبر نظامی سازمان، در میدان مخبرالدّوله توسط **محمد توکّلی‌خواه** در حالی شناسایی شد که مشغول سوار شدن به یک اتومبیل شخصی مسافرکش بود. **توکلی‌خواه** از عناصر مارکسیست شده سازمان بود که پس از اعترافات **وحید افراخته** دستگیر شده بود و با ساواک همکاری می‌کرد. دو اکیپ کمیتهٔ مشترک به تعقیب اتومبیل مزبور پرداختند. در اواسط خیابان شیوا (سرآسیاب دولاب) **بهرام آرام** متوجه تعقیب شد؛ و در حال پیاده شدن از اتومبیل به سوی اتومبیل‌های مأموران تیراندازی کرد. در جنگ و گریزی که رخ داد، **آرام** در زمینی محصور به چند ساختمان گیر افتاد و پشت مقداری آجر و مصالح ساختمانی سنگر گرفت. بعد از حدود یک ساعت تیراندازی متقابل، سرانجام با انفجار نارنجک خودکشی کرد.[۲] از وی در همان‌جا، یادداشت‌هایی به دست پلیس افتاد که بخشی از آن در روزنامه‌ها نیز به چاپ رسید. مفادّ این نوشته‌ها از وضعیت متشتت و متلاشی او از جهت روحی و انگیزه‌ای حکایت داشت و سخت تکان دهنده بود.[۳] مرگ **بهرام آرام** بیش از همه به **تقی شهرام** ضربه زد. او بازوی اجرایی و عامل اصلی اجرای خودکامگی‌های **شهرام** بود. **بهرام آرام** فرزند صادق متولد ۱۳۲۸ تهران، در دوران دانشجویی در رشته فیزیک دانشگاه صنعتی آریامهر (شریف) در سال ۱۳۴۸ توسط **احمد رضایی** به عضویت سازمان درآمد و مدتی هم تحت مسئولیت **رضا رضایی** قرار داشت. وی در طول حضور در سازمان تا زمانی که به بالاترین سطح تشکیلاتی رسید. **بهرام آرام**، پس از ضربه شهریور، توسط ساواک شناسایی شد و زندگی مخفی اختیار کرد. وی از همان نخست، استعداد سرشاری در امور نظامی و عملیاتی از خود

---

۱. همان: ص ۳۹.

۲. خلاصه پرونده‌ها...: آرام، بهرام. روزنامه‌های کیهان و اطلاعات ۲۶ آبان ۵۵.

۳. همان.

نشان داد و توانست طی پنج سال در مرکزیت سازمان (در کنار **احمد رضایی**، **رضا رضایی**، **کاظم ذوالانوار**، **تقی شهرام**، **مجید شریف واقفی** و **حسین سیاه‌کلاه**) حضور داشته باشد. در واقع، **بهرام آرام** استوارترین و قدیمی‌ترین عنصر مرکزیت طی این سال‌ها بود.[1]

□ ضربات سال ۵۵

سال ۵۵ برای سازمان، سال مصیبت باری بود؛ در طول این سال از ۱۱ فروردین تا ۸ اسفند، در ۴۲ عملیات تعقیب و گریز بخش اعظم نیروهای سازمان دستگیر، و یا در درگیری کشته شدند. **مهدی موسوی قمی**، **طاهره میرزاجعفر علاف** (همسر تشکیلاتی **تقی شهرام**)، **جمال شریف‌زاده شیرازی**، **احمد احمد**، **اشرف ربیعی** (همسر **مسعود رجوی** پس از پیروزی انقلاب)، **حسن آلادپوش** و همسرش **محبوبه متحدین**، **مهدی میرصادقی**، **نرگس قجر عضدانلو**، **سیمین تاج حریری**، **محمد حاج شفیعیها**، **محمد الفت**، **غلامحسین صفاتی دزفولی** و **علی‌اکبر نبوی نوری** از چهره‌های مشهور دستگیر شده یا کشته شده بودند.

پس از کشته شدن **حسن آلادپوش** و همسرش، دکتر شریعتی که از مارکسیست شدن آنان بی‌خبر بود، «قصه حسن و محبوبه» را که طرحی برای نجات ایران توسط روشنفکر مسلمان بود در قالب داستان‌گونهٔ این زوج مطرح کرد. حتی تا مدتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بسیاری تصور می‌کردند که این دو در جرگهٔ مجاهدان مسلمان باقی مانده بودند ولی با انتشار اسناد و خاطرات، مارکسیست شدن آنان آشکار گشت تا آنجا که سازمان هم به ناگزیر تصاویر چاپ شدهٔ آن دو را جمع‌آوری کرد و نام‌های آنان را نیز از فهرست مجاهدین مسلمان خارج ساخت.

---

۱. همان. یادداشت‌های حسین روحانی و نیز یادداشت‌های جواد قائدی و قاسم عابدینی.

فصل شانزدهم

بن‌بست و انتشار بیانیه

□ علنی ساختن «ارتداد»

اندکی پس از دستگیری‌های گسترده‌ای که به دنبال همکاری‌های وحید افراخته با ساواک صورت گرفت، مرکزیت سازمان بیانیهٔ معروف «اعلام مواضع ایدئولوژیک» را در مهرماه ۱۳۵۴ منتشر کرد. در این بیانیه، به‌طور صریح، مواضع جدید ایدئولوژیک و به عبارتی دیگر «ارتداد» سازمان اعلام شده بود. «نکته جالب این است که اکثریت افراد سازمان از متن این جزوه قبل از انتشار آن اطلاعی نداشتند و آنها نیز پس از انتشار برون سازمانی این جزوه به مطالعه آن پرداختند و جالب‌تر این است که این جزوه در شرایطی انتشار یافت که افرادی بودند از سازمان که هنوز از تغییر و تحولات ایدئولوژیک سازمان بی‌اطلاع بودند و پس از مشاهده و مطالعه این جزوه بود که پی به جریانات درونی سازمان می‌بردند».[1]

به نوشته حسین روحانی:

> **گرچه رهبری سازمان و برخی از مسئولین از اواخر سال ۱۳۵۳، مواضع مارکسیستی را پذیرا شده... همچنین جزوهٔ «تحلیل روابط ایران و عراق» منتشره در تابستان ۱۳۵۴، آرم سازمان بدون آیهٔ طلیعهٔ آن چاپ شده بود،[2]**

---

۱. احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: ص ۱۱۳.

۲. اطلاعیه سیاسی نظامی مورخ اول خرداد ۵۴ دربارهٔ ترور مستشاران آمریکایی و اطلاعیه تیرماه ۵۴ دربارهٔ حمله ناموفق به اتومبیل کنسول سفارت امریکا، نیز هر دو با آرم فاقد آیه منتشر شدند.

لیکن این اقدامات را باید مقدمه و پیش‌درآمد اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان به حساب آورد که بعداً با انتشار جزوهٔ «بیانیهٔ اعلام مواضع ایدئولوژیک» در مهرماه ۱۳۵۴، جنبه رسمی به خود گرفت و به عنوان «اعلام موجودیت رسمی سازمان با مواضع ایدئولوژیک مارکسیستی» تلقی گردید. در همین جا باید توضیح داده شود که عنوان سازمان، علی‌رغم مواضع جدید آن، هیچ تغییری نکرده و تمامی اعلامیه‌ها و جزوات سازمانی به عنوان «سازمان مجاهدین خلق ایران» منتشر می‌گردید... رهبری سازمان، مواضع ایدئولوژیک جدید را نتیجهٔ تکامل منطقی ایدئولوژی گذشته سازمان دانسته و مضافاً مواضع اکثریت قریب به اتفاق اعضای آن را در این جهت ارزیابی می‌کرد. و بر این اساس، سازمان مواضع مارکسیستی آن را از هر جهت وارث هویت گذشته و نتایج مترتب بر آن می‌دانست که از آن جمله می‌توان اسم سازمان را نام برد...[1]

□ مروری بر «بیانیه»

اولین چاپ «بیانیهٔ اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران» در مهرماه ۱۳۵۴ به صورت دست‌نویس و در سطح محدودی در قطع جیبی (حدود ۴۰۰ صفحه) و تکثیر شده با پلی‌کپی الکلی صورت گرفت. «این بیانیه که متن آن قبلاً توسط خود تقی شهرام تهیه شده بود و قبل از انتشار، عنصر دیگر رهبری [= بهرام آرام] و برخی از مسئولین [سازمان] هم آن را مطالعه کرده بودند، همراه با چند ضمیمه که قبلاً هم در نشریات داخلی [سازمان] منتشر شده بود در قطع جیبی چاپ و در سطح جامعه منتشر گردید.»[2] مدتی بعد متن تایپ شده در ۲۴۷ صفحه در داخل و خارج از کشور چاپ و منتشر شد.

بیانیهٔ اعلام مواضع... نقش منفی تعیین کننده‌ای در روند مبارزات دههٔ ۵۰ ایفا کرد و در مهم‌ترین قسمت آن ضمن توجیه روند تغییر ایدئولوژی به ترورهای سازمان نیز

---

۱. احمدی روحانی، سازمان مجاهدین خلق: ص ۱۴۳.

۲. همان، سازمان مجاهدین خلق: ص ۱۰۸.

اشاره داشت و شریف واقفی و یارانش را ـ بالصّراحه ـ خائن و محکوم به اعدام معرفی می‌کرد.

علاوه بر این در بخش ضمائم بیانیه، نقد نسبتاً مفصلی از جریان سیاسی مذهبی «نهضت آزادی» و «مهندس بازرگان» ارائه شده بود و پس از متهم ساختن اعضای نهضت آزادی به سازشکاری و ایده‌آلیسم خرده‌بورژوایی و... درباره آنان و شخص مهندس بازرگان چنین قضاوت شده بود:

... ماهیت واقعی آنها از پشت همهٔ تظاهرات ریاکارانه، وقتی تضرع‌کنان برمحراب بورزوازی به سجده افتادند و به عذرگناهان گذشته، پیشانی برخاک درگاه ساییدند، با همهٔ زشتی و شناعتش به روشن شد.[1]

۱. بیانیه اعلام مواضع... صص ۲۳۳ ـ ۲۳۶.

فصل هفدهم

بازتاب‌های انتشار بیانیه

□ دو رویکرد در آغاز

انتشار بیانیهٔ اعلام مواضع، در داخل و خارج کشور، واکنش‌های متفاوتی برانگیخت. برخی از افرادی که ـ فی‌الجمله ـ در جریان مسائل بودند، با انتشار بیانیه، خونسرد برخورد کردند؛ چرا که به مطلب تازه‌ای برنخورده بودند. جریان چپ مارکسیست در ایران و عمدتاً «چریک‌های فدایی» استقبال محتاطانه‌ای از این مسئله کردند.

محسن نجات حسینی از اعضای اولیه سازمان که در آن زمان خارج از کشور به سر می‌برد دربارهٔ آثار اعلام تغییر ایدئولوژی در بین وابستگان سازمان در خارج می‌نویسد:

> **... همه درگیر بحث‌های ایدئولوژیک شدند. اینجا و آنجا مقاومت‌هایی رخ می‌داد. برخی بدون اینکه با تغییر ایدئولوژی مخالفتی داشته باشند با شیوه غیردمکراتیک آن مخالف بودند. در مجموع می‌توان گفت که انگیزه گرایش به مارکسیسم به مراتب بیشتر از مقاومت در برابر آن بود و این ناشی از زمینه‌ای بود که در بخش قابل توجهی از اعضای سازمان مجاهدین وجود داشت. برای بررسی این گرایش موجود و در عین حال ناآشکار، باید به ماهیت و هدف سازمان مجاهدین اولیه پی برد. نگرشی بر شرایط عضوگیری و نیز فرهنگ آموزشی سازمان، گویای پاسخ به این سؤال است که چگونه از بطن یک سازمان ظاهراً مذهبی، مارکسیسم متولد می‌شود.**[1]

---

۱. نجات حسینی، برفراز خلیج فارس: ص ۴۱۵.

نجات حسینی که خود تحت آموزش‌های اولیه سازمان قرار گرفته و کاملاً با منابع و متون تشکیلاتی و فرهنگ سازمانی قبل از تغییر ایدئولوژی از نزدیک آشنایی داشت و در سال ۱۳۵۵ در خارج کشور از سازمان کناره گرفت، در مورد زمینه‌های مارکسیست شدن سازمان در سال ۵۴ چنین نوشته است:

با یک نگاه کوتاه به فرهنگ آموزشی و پرمحتوای سازمان، مجموعه‌ای از دو دیدگاه متضاد یعنی ماتریالیسم و مذهب در آن به چشم می‌خورد. این فرهنگ مختلط نه ماتریالیستی بود و نه مذهبی. در آموزش ناهمگن سازمان، هرکجا که مذهب از پاسخ منطقی به سؤال عاجز بود،[1] با توسل به ماتریالیسم علمی جواب داده می‌شد و هر وقت که مسئله‌ای احساسی و عاطفی مطرح بود که در قالب ماتریالیسم مجرد نمی‌گنجید، با توجیه مذهبی و وظیفه شرعی پاسخ می‌گرفت. این دوگانگی در آموزش، خواست یک فرد و یا تصمیم خودسرانه یک سازمان نبود. بافت اجتماعی و سرشت عناصری که به تشکیلات پیوسته بودند، چنین اختلاطی را ایجاب می‌کرد... [در سازمان] دو طیف مشخص می‌بینیم؛ عناصری که صرفاً براساس اعتقادات مذهبی به مبارزه روی آورده بودند که آنها را طیف مذهبی می‌نامیم و عناصری نیز به خاطر مبارزه با رژیم شاه، بدون انگیزه مذهبی، به سازمان پیوسته بودند، ضمن اینکه با مذهب نیز مخالفتی نداشتند. این دو طیف روشنفکر مبارز، هرکدام به دلیلی در ایجاد التقاط سهیم بودند.

طیف مذهبی ضمن اعتقاد خویش به مذهب، در این باور بود که بدون دانش انقلابی روز و درس از مبارزات مردمی عصر جدید نمی‌توان به خواست مبارزاتی جامعه ایران تحقق بخشید. از این رو آموختن علم مبارزه را که بر پایه ماتریالیسم استوار بود، ضروری می‌شمرد و از آنجا که نمی‌توانست اعتقادات خود را فدای این ضرورت کند به التقاط تن می‌داد. یعنی هر دو خط‌مشی را هم زمان قبول می‌کرد. بخش غیرمذهبی سازمان نیز با توجه به بافت اجتماعی جامعه ایران و نقش مذهب در آن، نه تنها با گرایش مذهبی در

---

۱. بدیهی است که «عجز مذهب از پاسخ منطقی به سؤال» با توجه به محدودیت علمی و شناخت ناقص دین در آموزش‌های سازمان، مصداق می‌یافت و در واقع «آن مذهبی» که در سازمان آموزش داده می‌شد قادر به پاسخگویی به سؤالات آنان نبود.

> **سازمان مخالف نبود بلکه آن را لازمه ترویج مبارزه در جامعه می‌دانست و برای پیشبرد هدف‌های مبارزاتی به التقاط رضایت می‌داد... چگونه ممکن بود که انسانی، مذهبی بیندیشد و اصول کار مبارزاتش را بر ایدئولوژی ضدمذهب استوارکند. و چگونه ممکن بود که انسانی غیرمذهبی بیندیشد و با گروهی مذهبی همراه و همفکرباشد.**[۱]

در خارج ازکشور، هم انتشار «بیانیه» با سرعت بیشتری صورت‌گرفت و هم تأثیر متفاوتی ایجاد کرد. در میان نیروهای مسلمان خارج از کشور، بخصوص هواداران سابق سازمان، با طرح موضع تغییر ایدئولوژی ابتدا نوعی سردرگمی بروز کرد و بالاخره جهت جدّی و موضع‌گیرانه پیدا نمود. در اینجا هر دو موضع منفعل و فعال نیروهای مسلمان هوادار سازمان در خارج ازکشور را مرور می‌کنیم.

«بیانیه دانشجویان دانشگاه» در آذرماه ۵۴[۲] و «بیانیه مسلمانان آگاه» در بهمن ماه ۱۳۵۴[۳] نیز در مقابله با «بیانیه اعلام مواضع...» مبتنی بر همان تحلیل نفوذ و توطئه و کودتای عده‌ای مارکسیست فرصت‌طلب، تهیه و تنظیم شده بود. جزوات و کتاب‌هایی که در سال‌های ۵۵ و ۵۶ توسط «سازمان دانشجویان مسلمان» و انجمن‌های اسلامی دانشجویی در آمریکا و کانادا و اروپا (تحت‌تأثیر و نفوذ نهضت آزادی خارج از کشور) در واکنش به بیانیه تغییر ایدئولوژی سازمان انتشار یافت دربردارندهٔ همین دیدگاه بودند و آشکارا تلاش می‌شد، هویت و اعتبار و نام سازمان نجات داده شود. جزوات «گامی فراتر در افشای منافقین» توسط انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا، «توطئه و تحول» توسط اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا، «منافقان از دیدگاه ما» به قلم **ابوالحسن بنی‌صدر**، و «اسناد منتشره سازمان مجاهدین خلق ایران، مدافعات» با تنظیم سازمان دانشجویان مسلمان ایرانی در آمریکا، از مهم‌ترین پاسخ‌هایی هستند که به «بیانیه» داده شدند

---

۱. نجات حسینی، همان: صص ۴۲۱ ـ ۴۲۲.
۲. نشریه پیام مجاهد ش ۳۷، دی ماه ۱۳۵۴، ص ۱ و ۳.
۳. همان، ش ۳۸، بهمن ماه ۱۳۵۴: صص ۱ و ۴.

و در خلال آنها از هویت ایدئولوژیک و سیاسی بنیانگذاران و کادرهای اولیه سازمان دفاع گردید.

گروه «پیکار» ـ وارث بعدی جریان مارکسیستی مجاهدین خلق ـ در سال ۵۸ با انتشار جزوه‌ای دربارهٔ جریان تغییر ایدئولوژی، ضمن انکار ابعاد گستردهٔ ترورهای داخل سازمان و هم‌زمان با انتقاد به تصفیه‌های خونین پذیرفته شده در «بیانیه»، تحلیل خود را چنین بازگو نمود:

> **ایدئولوژی و جهان‌بینی سازمان مجاهدین چه از نظر پایگاه طبقاتی و چه از نظر جهان‌بینی و شناخت، آمیزه‌ای بود از ایدئولوژی و تفکر ماتریالیستی و جهان‌بینی و تفکر مذهبی، و از این جهت التقاط و دوآلیسم مشخصی را در خود نهفته داشت... در جهت‌گیری ایدئولوژیک سازمان مجاهدین، هسته رشد یابنده و حرکتی به سمت پذیرش مارکسیسم ـ لنینیسم، به مثابه ایدئولوژی طبقه کارگر و سلاح راهگشای مبارزات انقلابی زحمتکشان وجود داشت... زاده شدن یک جریان مارکسیستی از دل سازمان مجاهدین خلق ایران، به نظر ما امر اجتناب‌ناپذیری به شمار می‌رفت... اینکه در عمل این حرکت اجتناب‌ناپذیر به چه شکلی می‌توانست بروز پیدا کند، دیگر بستگی به چگونگی هدایت و نقش عنصر آگاه داشت. اگر این هدایت براساس تحلیل علمی از ماهیت این پدیده و تغییر و تحولات بالقوه و داخلی آن صورت می‌گرفت، مرزبندی جریان مارکسیستی از جریان مذهبی می‌توانست به بی‌دردترین و اصولی‌ترین شکل صورت پذیرد... لیکن به سبب گرایشات و مواضع انحرافی عناصری که در آن مقطع در رهبری جریان مارکسیستی قرار گرفته بودند، این گذار در بدترین شکل خود و به صورت انحصارطلبی و توطئه‌چینی انجام پذیرفت.[۱]**

○ «سازمان» و تحلیل‌های اولیه

کتاب «تحلیل آموزشی بیانیه اپورتونیست‌های چپ نما» که در بهار ۱۳۵۸ توسط «سازمان» منتشر شد و معرّف موضع رسمی آن ـ پس از انقلاب ـ در قبال

---

۱. تحلیلی بر تغییر...: صص ۱۲ و ۱۶ و ۱۷ و ۲۰.

جریان تغییر ایدئولوژی است، و بعدها آشکار شد که مسعود رجوی آن را نگاشته است، با مبنا قرار دادن تحلیل خیانت و انحراف عدهٔ معدودی افراد چپ‌نما، در موارد متعدد، کوشیده میان ماتریالیسم و مارکسیسم، تفکیک قائل شود، تا بدین وسیله «ایدئولوژی مارکسیسم» از مسئولیت تأثیر در اقدامات منفی و خشونت‌بار مرتدین، تبرئه گردد. از جمله در این کتاب تأکید می‌شود که «ضرورت مطالعه مارکسیسم» و «تأیید عناصر و جنبه‌های حق و درست و واقع‌گرایانه مارکسیسم» از ابتدا در سازمان رواج داشت.[1] در مورد ترورها و تصفیه‌های مقارن با تغییر ایدئولوژی، عاملان آن اقدامات «اپورتونیست‌های چپ نما»یی توصیف شده‌اند که آنان را «نه مارکسیسم، بلکه ایدئولوژی فرصت‌طلبی راهبر بود.»[2] و چنین تصریح شده که «بی‌تردید نه ما [مجاهدین خلق] و نه هیچ مسلمان معتقد دیگر، کینهٔ شما [= عاملین ترورهای درون سازمان] را از مارکسیسم نخواهد ستاند.»[3]

در صفحات مختلف کتاب مزبور مرزبندی مکرر و مؤکدی بین مارکسیسم و «ایدئولوژی عاملان تغییر ایدئولوژی» صورت پذیرفته و اپورتونیسم [= فرصت‌طلبی] به آماج اصلی و منحصر، تبدیل گردیده است:

> **«به خاطر جنبه‌های انقلابی ضداستثماری مارکسیسم، روش ما [مجاهدین خلق] ضد اپورتونیسم است، نه ضدمارکسیسم.»[4] «ما هرگز حساب دست‌پروردگان و شاگردان مکتب فرصت‌طلبی را با مارکسیست‌های اصولی مخلوط ننمودیم.»[5]**

○ بررسی میدانی پیامد تغییر ایدئولوژی

حمیدرضا جلایی پور در مقاله‌ای، با اشاره به دو واقعه تغییر ایدئولوژی و افشای

---

۱. تحلیل آموزشی بیانیه...: صص ۹۰ و ۹۱.

۲. همان: ص ۱۱۳.

۳. همان: همان صفحه.

۴. همان: ص ۱۴۱.

۵. همان: ص ۲۱۹.

مسائل اخلاقی سازمان در سال ۵۴ آثار آنها بر نسل جوان مبارز آن زمان را با استناد به یک پژوهش میدانی چنین تبیین کرده است: «اولین حادثه، تغییر مواضع ایدئولوژیکی سازمان مجاهدین از ایدئولوژی اسلامی به ایدئولوژی مارکسیستی (به عنوان تنها مکتب علمی مبارزه) بود. مجاهدین مارکسیست شده بعداً چند تن از عناصر وفادار به اسلام را مانند شریف واقفی که در برابر تغییر ایدئولوژی مقاومت می‌کردند تصفیه سازمانی و به شهادت رسانیدند. حادثه دوم، برقراری روابط نامشروع بین پاره‌ای از مردان و زنان درون سازمان بود. این دو حادثه اثر عمیقی بر روحیه جوانان مسلمان و انقلابی که دارای احساسات پاک دینی و انقلابی بودند گذاشت. در مقابل این دو حادثه، جوانان مسلمان، شاهد شخصیت‌های مبارز و روحانی بودند (که اغلب آنها از شاگردان امام خمینی بودند (که راه او را به لحاظ سیاسی و فکری پس از سال ۴۲ ادامه می‌دادند.) که یا همچون حجةالاسلام سعیدی و غفاری در زیر شکنجه‌های ساواک شهید شده بودند و یا همچون آیةالله طالقانی، منتظری، مهدوی کنی و حجةالاسلام حجتی کرمانی، رفسنجانی در زندان‌های شاه و یا همچون آیةالله خامنه‌ای در تبعید به سر می‌بردند و یا همچون آیةالله مطهری و مفتح و موسوی اردبیلی در تهران مشغول فعالیت‌های فکری و اسلامی بودند. لذا رفته رفته جوانان انقلابی که یک روزی اوج ایثارگری خود را در این می‌دیدند که بتوانند به عضویت سازمان مجاهدین درآیند و در نبرد مسلحانه شرکت کنند، ترجیح می‌دادند در مباحث روحانیون مبارز و در محافل مذهبی شرکت کنند و با آنان همدلی کنند و در مباحث ایدئولوژیکی تأمل بیشتری نمایند. [پانوشت مقاله:] از ۶۰ نفری که در آن زمان دانشجو بوده و نگارنده از آنان مصاحبه نموده، ۵۰ نفر آنها خود در معرض چنین تجربه‌ای قرار داشتند و از تغییرات درون سازمان مجاهدین سخت متأثر و متألم گردیده بودند و متقابلاً این دانشجویان در مجالسی که روحانیون مبارز در آن سخنرانی می‌کردند خصوصاً در مجالس سخنرانی آیةالله مطهری شرکت

می‌کردند.)»[۱]

هادی خانیکی که خود از اعضای قدیمی سازمان در شیراز بوده و در سال ۵۰ و ۵۱ به زندان افتاده است، در این باره می‌گوید:

... در این شرایط چیزی که ما مجموعاً به دنبال آن بودیم این بود که با افراد صاحب‌نظر نسبت به مسئله مبارزه اسلامی و روشنفکری دینی ارتباط داشته باشیم. از آن طرف هم افراد متفکر و حساس نسبت به این مسئله، خودشان پی‌گیر بودند. در همان سال‌های ۵۴ به بعد مجموعه‌ای که در آن آقایان شهید بهشتی، موسوی اردبیلی، مطهری، باهنر، دکتر مفتح، دکتر پیمان و فکر می‌کنم آقای بازرگان هم بودند، دور هم می‌نشستند که ببینند چه باید کرد؟ آنقدر ضربه روی اینها تأثیر گذاشته بود... با این حال و هوا همه به این فکر افتاده بودند که کاری کنند که به این شبهاتِ [سازمانِ مارکسیست شده] جواب بدهند. از جمله ازکانون‌های فعال مذهبی مثل مساجد فعالی که در تهران بود مثل مسجد جوستان که آقای موسوی خوئینی‌ها بودند، مسجد جاوید، مسجد جلیلی که آقای مهدوی کنی بودند، مسجد امیرالمؤمنین که آقای موسوی اردبیلی بودند، مسجد قبا که آقای مفتح بودند. مثلاً مسجد جاوید از آیةالله خامنه‌ای دعوت می‌کردند که زندگی و سیره ائمه را ارائه می‌دادند.»[۲]

---

۱. مقاله علل و شرایط کوتاه مدت بسیج انقلابی/ فرصت‌ها و چگونگی پیروزی انقلاب اسلامی ـ نوشتهٔ حمیدرضا جلایی‌پور، روزنامه صبح امروز ۷۷/۱۱/۲۰: ص ۶.

۲. نشریهٔ چشم‌انداز ایران، ش ۲۵: صص ۵۶ و ۵۷ ـ ۵۸.

فصل هجدهم

در سایهٔ حذف و ارعاب

□ ترور علی میرزا جعفر علّاف

علی میرزا جعفر علاف، برادرش علی‌اصغر و خواهرش طاهره (فاطمه) - حدوداً - در یک مقطع زمانی مشترک به سازمان وصل شدند. طاهره، پس از یک ازدواج ناکام و مسئله‌ساز با **محسن فاضل**، به همسری **تقی شهرام** درآمد؛ علی ترور تشکیلاتی شد و علی‌اصغر، به قصد گریز از ارعاب سازمان، خود را به ساواک معرفی کرد. نخستین بار در «اطلاعیه بخش مارکسیستی - لنینیستی سازمان مجاهدین خلق ایران» به تاریخ مهرماه ۱۳۵۷، از ترور میرزاجعفر علاف سخن رفت. در این اطلاعیه، که به صورت جزوه‌ای کوچک انتشار یافت و برای نخستین بار از عنوانی جدید برای سازمان استفاده شد، پس از نقد اقدام مرکزیت در ترور شریف واقفی، صمدیه لباف و یقینی، از دو ترور دیگر سخن رفته بود ولی نحوه طرح موضوع از نوعی دیگر بود:

> ... اطلاق «خائن»، «توطئه‌گر» و «اپورتونیست» را به رفقای شهید مجید شریف واقفی و مرتضی صمدیه لباف و محمد یقینی نادرست دانسته و آنها را جزء شهدای جنبش انقلابی محسوب می‌داریم. لازم به تذکر است که دو تن دیگر به نام‌های علی میرزاجعفر علاف و جواد سعیدی در سازمان اعدام شده‌اند. اعدام آنها در این رابطه بوده است که آنها درصدد آن بودند که خود را به رژیم معرفی نموده و نتیجتاً اطلاعات خویش را در اختیار او قرار دهند...

مسلم است که ترور مزبور در دوران مرکزیت تقی شهرام، بهرام آرام، حسین

سیاه‌کلاه و جواد قائدی صورت گرفته و عامل مستقیم ترور **جمال شریف‌زادهٔ شیرازی** بوده است که **علی** و برادرش **علی‌اصغر** (با نام‌های مستعار «پرویز» و «خسرو») و نیز **احمد احمد**، در آن زمان تحت مسئولیت وی قرار داشته‌اند.[1] و احتمالاً وی را در تبریز[2] و یا در مرز شمال غرب کشور به قتل رسانده‌اند. **فاطمه (طاهره)** خواهر **علی**، در زمان ترور، همسر تقی شهرام بوده و احتمالاً از این عمل مطلع بوده است. **اصغر** هم پس از مدتی که از غیبت برادرش می‌گذرد، نسبت به ادامهٔ فعالیت در سازمان مردد می‌شود، همه ارتباطات خود را قطع کرده، می‌گریزد و در تاریخ اول اسفند ۱۳۵۶ خود را به ساواک کرمانشاه تسلیم می‌کند.[3]

□ کنترل و تصفیه دو کادر خارج

در اواخر پاییز ۱۳۵۴ **حسین احمدی‌روحانی** و **محمد یقینی**، به تصمیم مرکزیت، به ایران آمدند تا مستقیماً تحت کنترل بیشتری قرار گیرند. علت احضار این دو، نامشخص بودن مواضع آنها در ارتباط با رهبری سازمان و روند تثبیت مارکسیسم بود. **حسین روحانی** متولد ۱۳۲۰، بازمانده نسل اول سازمان و عضو مرکزیت در سال ۱۳۴۸، که تا پیش از اعزام **سپاسی آشتیانی** به خارج از کشور عملاً رهبری ارگان خارج ازکشور را به عهده داشت، نزد مرکزیت مارکسیست ـ از قبل ـ به **«شیخ حسین»** معروف بود؛ و غرض از اعزام **سپاسی**، علاوه بر منکوب کردن خود او که در رأس جریانی بود که **تقی شهرام** نام «اپورتونیسم چپ سلطه‌طلب» بدان داد[4] خرد کردن

---

۱. خلاصه پرونده‌ها...: احمد، احمد ـ شریف‌زاده، جمال ـ میرزا جعفر علاف، علی‌اصغر.

۲. حسین روحانی در بازجویی ۶۰/۱۲/۱۳ دادستانی، ص ۴، نوشته است که ترور میرزاجعفر علاف در تبریز انجام شده بود. احمدعلی روحانی در اعترافات خود تبریز را بعنوان محل ترور مزبور ذکر می‌کند.

۳. خلاصه پرونده‌ها...: میرزاجعفر علاف، علی‌اصغر.

۴. یادداشت‌های پراکنده وحید افراخته. خلاصه پرونده‌ها...: سپاسی آشتیانی، علیرضا ـ احمدی روحانی، حسین.

شیخوخیت روحانی نیز بود.[۱] اما **محمد یقینی**، پس از ورود به ایران، از همان نخست و در جریان روابط جدید تشکیلاتی‌اش، در مورد جزئیات مربوط به ترورهای داخلی سازمان و سیر تغییر ایدئولوژی، «مسئله دار» شد و پیوسته با مسئول و دیگر هم‌تیمی‌هایش بحث داشت. به طور خلاصه، «با تحولات و تغییرات سازمان هماهنگ و همراه نشده بود».[۲] در زمانی که وی در ایران بود، مدت کوتاهی به کارگری در یک کارگاه فرستاده شد ولی پس از مدت کوتاهی با عنوان کردن ناراحتی‌های جسمی‌اش، کار را رها می‌کند و خواستار اعزام مجدد به خارج از کشور می‌شود.

○ ترور محمد یقینی

در تابستان سال ۱۳۵۵، مرکزیت سازمان متشکل از **شهرام**، **آرام** و **سیاه‌کلاه** به دلایل زیر یقینی را به ترور محکوم کرد:

انفعال در مبارزه، کوشش برای تجزیه سازمان و به راه انداختن یک جریان در مقابل سازمان در خارج از کشور، کمک وی به خروج «مصباح»* از کشور به رغم اطلاع وی از مخالفت سازمان با این امر و... دلایل این محکومیت بودند.[۳]

مسئولیت کشتن یقینی به **حسین سیاه‌کلاه** سپرده می‌شود و **قاسم عبدالله زاده** (مصطفی) نیز در این جریان نقش معاون وی را داشته است. عبدالله زاده که در نیمه دوم سال ۵۵ به مرکزیت راه یافته، مورد حمایت شدید **تقی شهرام** قرار گرفت. به تعبیر **عابدینی**، یکی از شگردهای **شهرام** در بالا کشیدن افراد یا «ارتقای تشکیلاتی» شرکت دادن آنها در چنین تصفیه‌هایی بوده است.[۴]

---

۱. یادداشت‌های وحید افراخته.

۲. یادداشت‌های محمدجواد قائدی: ص ۵۸.

*. مصباح نام مستعار رضا رئیس طوسی بوده است.

۳. روشنفکری وابسته در ایران...، صص ۸۲ـ۸۴ پروندهٔ احمدعلی روحانی، صص ۳۱ و ۵۷.

۴. یادداشت‌های قاسم عابدینی: صص ۵۹ و ۶۵ـ۶۶.

آنها یقینی را به بهانه جعل پاسپورت به خانه تیمی برده و حسین سیاه‌کلا با شکلیک یک گلوله در مغزش شلیک می‌کند و سپس به کمک محمد قاسم عبدالله‌زاده جسد او را به بیابانهای خاوران برده و روی آن «ناپالم» ریخته و آتش می‌زنند و در بیابان‌های اطراف جاده خاوران به خاک می‌سپارند.[1]

---

۱. همان، صص ۸۳، ۸۴

فصل نوزدهم

قربانیان خاموش

□ مرگ‌های مشکوک و خودکشی‌ها

○ مرگ مشکوک رفعت افراز

رفعت افراز، متولد ۱۳۱۴ جهرم، از اولین زنانی بود که به سازمان جذب شد. وی در سال ۱۳۴۶ توسط تراب حق‌شناس، به صورتی غیرمستقیم، در مسیر سازمان قرار گرفت و در سال ۱۳۴۹ به عضویت آن درآمد.[1]

رفعت افراز، در جریان تغییر ایدئولوژی، مقاومت نشان داد. **ابراری** در سال ۵۳ با وی ازدواج کرد.

نشریهٔ *پیکار*، به مناسبت سالگرد فوت **رفعت افراز**، در تابستان ۱۳۵۸ مطلبی درج کرد که ضمن آن آمده بود:

> **[...] متأسفانه وی به یک بیماری بومی مبتلا شد و پس از دو روز تب، علی‌رغم تلاش خواهرش دکتر محبوبه و دیگر رفقای همرزم آنجا، به شهادت رسید و جنازهٔ او در شهر «غیظه» ـ مرکز استان ششم یمن دموکراتیک ـ به خاک سپرده شد.**[2]

○ خودکشی اجباری محبوبهٔ افراز

محبوبهٔ افراز، متولد ۱۳۲۹ جهرم، در ۱۶ سالگی وارد دانشگاه تهران شد و در

---

۱. خلاصه پرونده‌ها...: افراز، رفعت. نیز شهید محمدعلی رجایی...: صص ۳۲۵ و ۳۳۹.
۲. نشریهٔ پیکار، ش ۱۹، ۵۸/۶/۱۲: ص ۴.

سال ۱۳۵۳، به عنوان جوان‌ترین پزشک فارغ‌التحصیل زن، با رتبهٔ اول، دانشکدهٔ پزشکی دانشگاه تهران را به اتمام رساند. از طریق آشنایی با **تراب حق‌شناس** به سازمان مجاهدین خلق جذب گردید و در پاییز ۵۳ با **محمد یزدانیان**، از کادرهای مسئول سازمان و عضو مرکزی شاخهٔ کارگری، ازدواج کرد. وی در برابر جریان تغییر ایدئولوژی مقاومت کرد ولی پس از چندی ظاهراً مارکسیست شد؛ که پس از اطلاع **بهرام آرام** ـ از طریق **سیمین صالحی** ـ دایر بر مذهبی ماندن **محبوبه**، فشارهایی بر او وارد آمد.

محبوبهٔ افراز، از محل بورسیهٔ سازمان بهداشت جهانی، در اواخر سال ۵۳ ظاهراً به انگلستان می‌رود ولی در واقع به یمن جنوبی اعزام می‌شود تا به عنوان پزشک در اختیار جنبش انقلابی ظفار باشد.

محبوبه، پس از فوت خواهرش **رفعت** و در پی حضور شوهر تشکیلاتی‌اش **محمد یزدانیان** در اروپا، از یمن جنوبی به لندن رفت و در آذر ماه ۱۳۵۷ ـ در وضع مشکوکی ـ فوت کرد.

آنچه بیش از دیگر قراین مورد اتفاق است، خودکشی اوست؛ درباره خودکشی او روایات متفاوتی از خانم **بهجت افراز** (خواهر **محبوبه**)، **محمد یزدانیان** (شوهر **محبوبه**)، **تراب حق‌شناس** و **تقی شهرام** در دست است.

○ **مرگ مشکوک فاطمه فرتوک‌زاده**

یکی دیگر از قربانیان این جریان غمبار، **فاطمه فرتوک‌زاده**، همسر **احمد احمد** بود. او که زنی عادی و سنتی و مذهبی بود تحت‌تأثیر شوهر مبارز و مذهبی‌اش به سازمان پیوست؛ و آنگاه که شوهرش در برابر روند تغییر ایدئولوژی مقاومت کرد، به لطائف‌الحیل مجبور به همکاری با سازان شد و در نهایت سرنوشتی نامعلوم و خونبار پیدا کرد.

او کشته شد؛ اما معلوم نشد چگونه و چرا؟ همسرش **احمد احمد**، پس از آزادی از زندان در تابستان ۱۳۵۶، پی‌جوی سرنوشت او شد؛ اما به جایی نرسید. حتی پس از

پیروزی انقلاب، با تقی شهرام که دستگیر شده بود در زندان ملاقات کرد.

این ملاقات هم کمکی به او نکرد و بر ابهام‌ها افزود. احمد احمد، به اتکاء قراین و شواهد و بر اساس شناخت خود از همسرش و مناسبات سازمان، به این نتیجه رسید که «سازمان او را تصفیه کرد و از بین برد و جسدش را در یکی از چاه‌های جنوب شهر تهران مفقود کرد.»[۱]

۱. خاطرات احمد احمد، چاپ سوم، ص ۴۶۳، پانوشت.

فصل بیستم

آخرین عمل نظامی

□ ترور سه مستشار غیرنظامی آمریکا

○ شناسایی کارشناسان طرح سرّی

در بحبوحهٔ ضرباتی که در بهار و تابستان ۱۳۵۵ چریک‌های فدایی را به مرز نیستی کشاند و عناصر فعالی از مجاهدین خلق نیز کشته و یا دستگیر شدند، رهبری سازمان تصمیم گرفت به یک عمل چشمگیر و مؤثر نظامی دست بزنند.

تحلیل بر این مبنا قرار داشت که پس از ضربات شدید وارد بر مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی، می‌باید ـ اولاً ـ به نحوی ابراز و اعلام موجودیت مؤثر کرد و ـ ثانیاً ـ رژیم را در رویارویی پیچیده‌ای با حرکت مسلحانه قرار داد.[1]

سرانجام طرح ترور سه تن از مستشاران ضدجاسوسی آمریکا در ایران آماده شد و به اجرا درآمد. قبل از آنکه به شرح دقیق عملیات مزبور پرداخته شود، یادآوری نکاتی ضروری است. به احتمال زیاد، اطلاعات اولیه دربارهٔ این سه جاسوس به ظنّ قوی از طریق دولت شوروی به سازمان منتقل شده بود.

○ اولین ردهای اطلاعاتی از سوژه‌ها

مطابق اظهارات محمدتقی شهرام و تنی چند از اعضای سازمان، روایت رسمی درون تشکیلات از چگونگی شناسایی مستشاران مزبور به این شرح بوده است:

---

۱. یادداشت‌های قاسم عابدینی: صص ۴۷ـ۴۹ و ۷۹.

در صبحگاه یک روز بهار ۱۳۵۵ یکی از سمپات‌های غیرفعال سازمان، که مهندس مکانیک بود و در کارخانه‌ای کار می‌کرد، پس از رساندن یکی از بستگانش به فرودگاه، هنگام بازگشت، یک مسافر خارجی را سوار می‌کند. مسافر، که هیأتی آمریکایی داشته، با لهجهٔ ایالات جنوبی آمریکا خود را بلژیکی معرفی می‌کند. مهندس ایرانی قبلاً در تگزاس دانشجو بوده و با این لهجه آشنایی داشته است. مسافر ـ ضمناً ـ می‌گوید که بار اول است که به ایران آمده؛ ولی از برخورد وی با خیابان‌ها و حتی راهنمایی راننده به سوی هتل موردنظر (هتل رویال واقع در خیابان تخت جمشید سابق و طالقانی فعلی) بر می‌آید که با شهر تهران آشناست. مهندس مزبور خود را دانشجوی زبان انگلیسی و علاقه‌مند مسافرت به آمریکا نشان می‌دهد و با مسافر قرار می‌گذارد که به او سر بزند.

از همین جا سرنخی به دست سازمان می‌آید و با تعقیب و مراقبت‌های فراوان پی به وجود تشکیلات مستشاران غیرنظامی آمریکایی در ایران می‌برند و سه مستشار غیرنظامی آمریکایی شناسایی می‌شوند.

پس از طرح نقشه دقیق عملیات، در تاریخ ۱۳۵۵/۶/۶، با ایجاد راه‌بندان مصنوعی در مسیر حرکت اتومبیل مستشاران (در یکی از خیابانهای فرعی منشعب از میدان وثوق)، اتومبیل حامل مستشاران متوقف می‌گردد و هر سه مستشار به نامهای روبرت کرون گارد، ویلیام کاترل و دونالد اسمیت با رگبار مسلسلِ عوامل سازمان، کشته می‌شوند. در این ماجرا نیز کیفِ حاوی اسناد و مدارک مستشاران به دست سازمان می‌افتد.

فصل بیست‌ویکم

سرنوشت سازمان تا بهمن پنجاه و هفت

□ مجاهدین خلق (م.ل)

○ سازماندهی و فعالیت‌ها در این مقطع

دو فصل پاییز و زمستان ۵۵، ماه‌های برگریزان سازمان و وارد آمدن ضربات پی در پی به آن بود. بر اثر این ضربات تعدادی از مهم‌ترین اعضای مرکزیت و شاخه‌های اصلی از جمله **بهرام آرام** کشته شدند. عملاً از سازمان جز جمعی پراکنده و آسیب‌پذیر چیزی باقی نمانده بود. رهبران سازمان به فکر چاره‌جویی افتادند؛ و چاره را در «انحلال موقت» تشکیلات یافتند. بعدها مشخص شد که هدف اصلی از طرح انحلال موقت تشکیلات، حفظ جان رهبران سازمان و به خصوص **تقی شهرام** بوده است و نه حفظ اعضای تشکیلات.

تقی شهرام و **محمدجواد قائدی** در این دوران در تدارک فرار به خارج از کشور بودند که بعد از مرگ **بهرام آرام** با تصویب مرکزیت به طور رسمی در دستور کار سازمان قرار گرفت. در این دوران فشار ساواک و نیروهای پلیس پس از ترور سه مستشار آمریکایی آن‌چنان تشدید شده بود که مرکزیت را واداشته بود که برای حفظ خود به شدت در تکاپو افتد. در آبان ۵۵ دو تن از اعضای سرشاخه‌ها یعنی **محمدقاسم عبدالله زاده** (مصطفی)، و **محسن طریقت** (محمود) خود را بالا کشیدند، و پس از کشته شدن **بهرام آرام** وارد مرکزیت شدند. از همان بدو تشکیل این مرکزیت جدید بین **تقی شهرام** ـ که روابطش به علت حفاظت شدیدی که از جان خود به عمل می‌آورد، با تشکیلات و اعضای دیگر مرکزیت عملاً قطع بود ـ با **محسن طریقت** و

محمدقاسم عبدالله‌زاده بر سر مسائل تشکیلاتی اختلاف پیش می‌آید. آنها ابتدا طرح ترور شاه را مطرح می‌کنند که **شهرام** مخالفت می‌کند؛ سپس در مورد بازنگری مشی چریکی موضع می‌گیرند که باز هم **شهرام** مخالفت می‌کند. سرانجام پس از یک مشاجره لفظی، **محمود (طریقت)** و **مصطفی (عبدالله زاده)** از ترس جانشان بساطشان را جمع کرده و به خارج فرار می‌کنند و به گفته **حسین روحانی** در یک یادداشت علت فرار خود را ترس از ترور توسط **تقی شهرام** اعلام کردند.[1]

○ تئوری رکود در آستانه انقلاب اسلامی

تقی شهرام در بهار ۵۶ تحلیل «دوران رکود جنبش انقلابی» را در داخل سازمان ارائه داد که بعدها به «تز رکود» یا «تئوری رکود» شهرت یافت. البته این دیدگاه در آن دوران توسط سایر جریانات مارکسیستی و... در انواع و اقسام مختلف ارائه شده بود. فدایی‌ها تحت‌تأثیر ضرباتی که خورده بودند؛ افراد درون زندان به رهبری **رجوی** تحت‌تأثیر جوّواخوردگی و انفعال کادرهای زندان؛ مرتد شده‌ها تحت‌تأثیر تروریسم عریان درون تشکیلاتی؛ و بالاخره هر یک به فراخور جوّ حاکم بر تشکیلاتشان این تز را عرضه می‌کردند. این نظریه‌ها درست در زمانی ابراز می‌شد که ملت مسلمان ایران خود را برای خیزش نهایی و جارو کردن بساط سلطنت آماده می‌کرد. بویژه از بهار سال ۵۶ روزی نبود که در نقطه‌ای از کشور خبر از اعتصاب و تظاهرات نباشد.

○ تضعیف قدرت تقی شهرام و تصفیه وی

مجموعه شرایط طوری پیش می‌رفت که علی‌رغم افت و خیزها، قدرت **تقی شهرام** در سال ۵۵ و ۵۶ هر روز بیش از پیش تضعیف می‌شد و در این موارد حوادث گوناگون پیش آمده نیز بی‌تأثیر نبود. یکی از مهم‌ترین این عوامل، ضوابط امنیتی پیچیده و عجیبی بود که **تقی شهرام** برای حفظ خودش برقرار کرده بود. برخی از

---

۱. یادداشت‌های حسین روحانی، ص ۲۲۹.

اعضای سابق سازمان نقل کرده‌اند که در تمام طول شبانه‌روز دو زن همیشه در کنار شهرام به عنوان محافظ وی انجام وظیفه می‌کردند. البته این زن‌ها معمولاً در مدت کوتاهی به کشتن داده می‌شدند. در تیرماه ۵۶ **تقی شهرام** با بهانه اعزام بخش استراتژیک رهبری به خارج، به لندن فرار کرد و کلیه اختیارات رهبری سازمان در داخل کشور را به **قائدی** محول نمود.

اما اندکی پس از **شهرام**، **قائدی** نیز به خارج گریخت؛ و سازمان عملاً از میان رفت. در خارج از کشور جمع ۱۲ نفره‌ای از بقایای سازمان تشکیل شد. در مرداد ۵۷، **علیرضا سپاسی آشتیانی** و **حسین احمدی روحانی** و دو تن دیگر از جمع مزبور برای مذاکره با **شهرام** و **قائدی** و تعیین تکلیف به پاریس عزیمت کردند. حاصل مذاکرات آنها در پاریس، اخراج **تقی شهرام** و **قائدی** بود. پس از جلسه پاریس، اطلاعیه‌ای با نام بخش منشعب از سازمان مجاهدین خلق (م.ل) در مهر ۵۷ در تهران منتشر گردید که اعلام رسمی تصفیه **تقی شهرام** و معاونش، و کنار نهادن نام «سازمان مجاهدین خلق» و نفی مشی چریکی، از مهم‌ترین موارد مطروحه در این اطلاعیه بود.[1] این محفل کوچک؛ در ۱۶ آذرماه ۱۳۵۷، نام «سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر» را بر خود نهاد؛ و ۳ روز بعد در جریان راهپیمایی عظیم مردم تهران در تاسوعای سال ۵۷، بیانیه اعلام موجودیت خود را در میان راهپیمایان منتشر کرد. سازمان پیکار در روزهای اولیه پس از پیروزی انقلاب، در اسفند ۵۷ اولین کنگره خود را با شرکت ۱۴ نفر (همان اعضای محفل) تشکیل داد؛ و از همان ابتدا با استفاده از جوّ آزاد پس از انقلاب به مقابله با دولتِ برآمده از انقلاب پرداخت.

○ سرانجام تقی شهرام

محمدتقی شهرام که از تابستان ۱۳۵۶ در انگلستان به سر می‌برد، پس از

---

۱. یادداشت‌های حسین روحانی: صص ۲۵۳ ـ ۲۵۴؛ و نیز نگاه کنید به قائدی، محمدجواد، پرونده دادستانی انقلاب: ص ۶۶.

پیروزی انقلاب اسلامی به ایران بازگشت. در ایران با تشکیلات خاصی همکاری نمی‌کرد، اما ارتباطات پنهانی با برخی از افراد تشکیلات سابقش از جمله **محمدجواد قائدی** و همچنین با برخی از همفکران آشنا شده در لندن، داشت. وی همچنین «چند ملاقات خصوصی و مخفی با کادر رهبری سازمان» پس از انقلاب نیز انجام داد.[1]

تقی شهرام که هنوز فرصت قرار گرفتن در یک تشکیلات جدید را نیافته بود و به دلیل حساسیت‌های زیادی که علیه او وجود داشت، فضای مناسبی برای کار علنی سیاسی و گروهی پیدا نکرده بود، پس از دستگیری در سال ۱۳۵۸ محاکمه و در مرداد ۱۳۵۹ به اعدام محکوم گردید.

دادگاه **تقی شهرام**، همچون دادگاه شکنجه‌گران ساواک، پر بود از شاکیان خصوصی. بسیاری از کسانی که کس و کار خود را به فرمان **تقی شهرام** از دست داده بودند؛ یا کسانی که فرزندان و وابستگان آنها در اثر توطئه‌های **تقی شهرام** و همدستانش به سرنوشت نامعلومی دچار شده بودند؛ و نیز کسانی که خانواده‌هایشان به دسیسه و توطئه **تقی شهرام** از هم پاشیده شده بود، از جمله شاکیان وی بودند.

۱. روزنامه اطلاعات، ۵۹/۴/۱۹: ص ۱۳، اطلاعیه دادستانی انقلاب اسلامی در رابطه با محاکمه محمدتقی شهرام.

فصل بیست‌ودوم

حضور در قالب «فاز سیاسی»

□ تداوم نظری و عملی اشکالات

همان‌طور که دیدیم در طول سال‌های ۵۶ و ۵۷، یعنی دو سالی که انقلاب اسلامی در آن نضج گرفت و به اوج و پیروزی رسید، عملاً سازمان مجاهدین خلق، وجود خارجی نداشت. اما شماری از اعضای سازمان در زندان‌های رژیم شاه به دور **مسعود رجوی و موسی خیابانی** گرد آمدند. این دو از اعضای اولیهٔ سازمان بودند که در جریان ضربه‌های سال ۵۰ دستگیر شده بودند. رجوی پس از دستگیری به همکاری گسترده با ساواک پرداخت. از همین‌رو ارتشبد نصیری، رئیس ساواک در نامه‌ای خطاب به دادستانی ارتش، از مقامات دادستانی ارتش خواست که به دلیل همکاری‌های رجوی، وی مشمول تخفیف در مجازات گردد. لذا حکم اعدام رجوی به حبس ابد تقلیل یافت. رجوی تلاش کرد با متشکل کردن این عده در زندان، سازمان را با همان ساخت فکری التقاطی بازسازی نماید. رجوی تغییر ایدئولوژی اعضای سازمان را جریان «اپورتونیسم چپ نما» نامید و تأکید کرد که این جریان با مارکسیسم واقعی متفاوت است؛ و مارکسیسم و مارکسیستهای واقعی همچنان مورد احترام او هستند.

در آخرین روزهای عمر رژیم شاهنشاهی، **مسعود رجوی و موسی خیابانی**، همراه با بقیه زندانیان سیاسی از زندان آزاد شدند. پیش از آنها نیز عده‌ای از اعضای زندان سازمان در ماه‌های پیش آزاد شده بودند. به هر حال، چون عملاً سازمان مجاهدین خلق وجود خارجی نداشت، **مسعود رجوی و موسی خیابانی** در فاصله آزادی تا پیروزی

انقلاب به عنوان «مجاهدین آزاد شده» اقدام به صدور بیانیه و پیام می کردند. این عده چند بیانیه نیز در واپسین روزهای حضور خود در زندان با عنوان «مجاهدین زندانی» به هر صورت، عمده «فعالیت‌ها و اقدامات» این عده در این دوره زمانی، یعنی ماه‌های دی و بهمن ۱۳۵۷، صدور چند اطلاعیه به شرح زیر است:

۱ـ پیام تبریک به روزنامه‌نگاران، طی دو سطر و بدون موضعگیری خاص، با امضای «مجاهدین زندانی» به تاریخ ۵۷/۱۰/۲۱.

۲ـ پیام خطاب به مردم، با تفصیل بیشتر؛ با پرداختن به کلیات انقلاب و مبارزه، و آرزوی بازگشت «زعیم عالی‌قدر حضرت آیةالله العظمی خمینی» به عنوان «سمبل و چهرهٔ درخشان جنبش جاری میهن» و با اظهار امیدواری به پیروزی انقلاب.[1]

۳ـ پیام به امام خمینی(ره)، در اول بهمن ۵۷، در حدود یک صفحه، با امضای «از طرف مجاهدین رها شده از بند: **مسعود رجوی ـ موسی خیابانی**».[2]

۴ـ پیام با امضای «از طرف مجاهدین آزاد شده از زندان ـ **مسعود رجوی، موسی خیابانی**» به **یاسر عرفات** (ابو عمّار).[3]

۵ـ پیام به کارگران کارخانجات تهران، با امضای فوق به تاریخ ۵ بهمن ۵۷. در قسمتی از پیام یک صفحه‌ای مزبور تصریح گردید که «دستاوردهای پیروزمندانهٔ مردممان... تحت زعامت و ارشادات «حضرت آیةالله العظمی خمینی» حاصل شده است.»[4]

۶ـ پیام به آیةالله **طالقانی** و سایر آیات متحصن در دانشگاه تهران، در حدود یک صفحه، با همان امضا به تاریخ ۹ بهمن ۵۷. در این پیام کوتاه، عبارت «حضرت آیةالله العظمی خمینی» به عنوان «قائد عظیم‌الشأن و رهبر عالیقدر جنبش ما»، دو

---

۱. مجموعهٔ اعلامیه‌ها...، ج ۱: صص ۱۶ـ۱۹.

۲. همان : ص ۲۰.

۳. همان: ص ۲۱.

۴. همان: ص ۲۳.

مرتبه ذکر شده است.[۱]

۷ـ پیام به دانشجویان دانشگاه مشهد، حدود یک صفحه، با امضای فوق در ۱۲ بهمن ۵۷. این پیام هم دربردارندهٔ تأکید بر رهبری «آیةالله‌العظمی خمینی» بود.[۲]

همانطور که قبلاً تصریح شد، هیچ یک از این پیام‌ها به امضای «سازمان مجاهدین خلق ایران» نیست؛ زیرا عملاً سازمانی وجود نداشت. همین «مجاهدین آزاد شده از زندان» نیز در فاصله ۱۲ بهمن تا روز ۲۲ بهمن از صدور هرگونه بیانیه و اعلام موضع پرهیز کردند تا ببینند نهایتاً کار انقلاب به کجا می‌کشد.

---

۱. همان: ص ۲۴.

۲. همان: ص ۲۵.

فصل بیست‌وسوم

سازماندهی در شرایط نوین

□ «تشکیلات» و «تبلیغات»

درست یک روز پس از پیروزی انقلاب «جنبش ملّی مجاهدین»، طی اطلاعیه‌ای به تاریخ ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ «به منزلهٔ ارگان سیاسی مجاهدین» اعلام موجودیت کرد و آمادگی خود را برای «عضوگیری» اعلام نمود؛[1] و **مسعود رجوی** و **موسی خیابانی**، طی اطلاعیه‌ای، «حمایت کامل» خویش را از تشکیلاتی که خود و همفکرانشان پدید آورده بودند، آشکار ساختند.[2] ساختمان‌های ستادی سازمان در تهران و شهرستان‌ها، مراکز «جنبش» شناخته شدند که ضمن ایجاد نوعی تمایز و اهمیت برای «سازمان»، پوشش و مَحمِل رویهٔ علنی و ورودی تشکیلات اصلی سازمان نیز به شمار می‌آمدند. در بی‌نظمی و نبودن قدرتِ حاکمیت در روزهای اولیه انقلاب، رجوی و همفکرانش ساختمان «بنیاد پهلوی» (وزارت بازرگانی فعلی) واقع در نزدیکی میدان ولی‌عصر و دیوار به دیوار سفارت عراق، را اشغال کردند و آنجا را مقرّ خود قرار دادند. این اولین اقدامِ گروهی بود که به‌گواهی اسناد و مدارک تا پیش از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، خود را «مجاهدین آزاد شده» می‌نامیدند و از این به بعد با نام «سازمان مجاهدین خلق» فعالیت می‌کردند.

در خصوص تبلیغات رسانه‌ای، پس از انتشار مرتّب بیانیه‌های سازمان در

---

۱. مجموعه اعلامیه‌ها...، ج ۱: ص ۲۶.

۲. همان: ص ۲۸.

روزنامه‌های کثیرالانتشار *کیهان*، *اطلاعات* و *آیندگان*، و پوشش سخاوتمندانه بسیاری از مطبوعات با گرایش‌های مختلف نسبت به نشر اخبار و مواضع سازمان و کادرهای اصلی آن، در کنار انتشار گستردهٔ جزوات، پوسترها و کتاب‌های سازمان، چند گاهی نشریهٔ *پیام خلق* ارگان سازمان بود که نخستین شمارهٔ آن در چهاردهم اردیبهشت ۵۸ منتشر شد. سرانجام در اول مرداد ۱۳۵۸ نشریهٔ *مجاهد*، ارگان رسمی مجاهدین خلق، انتشار یافت. صفحهٔ اول نخستین شمارهٔ این نشریه، مانند بسیاری از شماره‌های آتی آن، دارای تصویری از امام خمینی بود و در کنار آن این تیتر قرار داشت: «آیةالله خمینی در حساس‌ترین مقطع این مبارزه به عنوان تبلور شرف و آزادگی مردم ما لقب امام گرفت.»[1] و نیز در همین شماره از امام خمینی با تعبیر «چهرهٔ پرچمدار و قهرمان» حماسه کبیر مردم که «همچون خورشید، تابناک‌تر از هر ستاره می‌درخشد»، یادشده است.

به هر حال با استفاده از فضای کاملاً آزادِ پس از انقلاب؛ و با استفاده از خوشنامی و محبوبیتِ رهبران اولیه؛ عدم آگاهی مردم از عقاید واقعی آنان؛ تظاهر به اسلام و قبول صدرصد رهبری امام خمینی به سرعت شروع به بازسازی کرد. شبکه مخفی سازمان با استفاده از شرایط پس از پیروزی انقلاب و نبودن ضابطه اقدام به انبار کردن سلاح و مهمات و تدارک خانه‌های تیمی نمود. کاملاً معلوم بود که «سازمان مجاهدین خلق» به فعالیت آزادِ سیاسی آشکار و قانونی و حزبی نمی‌اندیشد؛ بلکه برنامه‌های دیگری در سر دارد و تدارک سلاح و مهمات و خانه تیمی در جهت همان برنامه‌هاست.

---

۱. در حالی که اعضای کادر، قدیمی و اصلی سازمان از درون زندان و پس از آن، نه تنها به امام اعتقاد و علاقه‌ای نداشتند، که وی را با بدترین تعابیر توصیف می‌کردند. ← رجوی، جمع‌بندی یکساله...: ص ۱۰۰.

فصل بیست‌وچهارم

جذب، آموزش و تبلیغات

□ روند توسعهٔ سازمان، پس از پیروزی انقلاب اسلامی

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، نیروهای کم‌شمار تشکیلاتی سازمان، که عمدتاً زندانیان آزاد شده بودند، به طور فعّال وارد صحنهٔ سیاسی کشور شدند و جذب نیرو و سازماندهی را آغاز کردند. به علت وضعیت خاص جامعه و جوّ انقلابی موجود، با توجه به مواضعی که سازمان اتخاذ می‌کرد و به دلیل تجربهٔ تلخ سال ۵۴ و وجود «التقاط» در ایدئولوژی و اندیشهٔ سازمان، بدبینی و بی‌اعتمادی رو به افزایشی نسبت به سازمان در جامعه وجود داشت. در نخستین مرحلهٔ جذب، نیروهای دانشجو و دانش‌آموز که پرشور اما نامطلع از تاریخچهٔ سازمان بودند، در صدر دیگر اقشار قرار داشتند. در سه ـ چهار ماه نخست انقلاب، جذب این نیروها به کندی صورت می‌گرفت؛ ولی، با گسترش فعالیت گروه‌های مختلف سیاسی و مطبوعات و تغییرات پرشتاب در فضای فرهنگی اجتماعی کشور، روند توسعهٔ سازمان و جذب نیروها نیز سرعت گرفت.

سازمان برای جذب هوادار، در حالی که از نظر سیاسی خود را وفادار به انقلاب اسلامی و امام خمینی معرفی می‌کرد، در عرصهٔ فعالیت‌های اجتماعی و مدنی به نحو چشمگیری سرمایه‌گذاری می‌کرد. یکی از اهداف اصلی این گونه اقدامات نمایاندن چهره‌هایی از سازمان است که برای جوانان جاذبه‌های فطری دارد. سازمان با فرستادن دختران و پسران هوادار برای تخلیهٔ لجن و فاضلاب گودها یا با فرستادن آنها به اردوهای سازندگی در روستاها و... ضمن آنکه تظاهراتی مردمی را

در عمل از خویش نشان می‌داد، با تشکیل کلاس‌هایی در اردوهای فوق یا در جوار سایر کارهای اجتماعی، ایدئولوژی خود را به همراه رفتارهای متفاوت (روابط دوستانهٔ دختران و پسران، هویت مردانه دادن به دختران و...) به هواداران ارائه می‌کرد. در همین روند، ضمن تشکیلاتی کردن آنان، تلاش می‌شد در مواجههٔ عینی با ابعاد محرومیت‌های موجود، روحیات و گرایش‌های آنان به سمتی که سازمان می‌خواهد جهت یابد.[1]

در ضمن این «اردوهای سازندگی» و انجام فعالیت‌های تبلیغاتی، سازمان آموزش‌های ایدئولوژیک خود را نیز دنبال می‌کرد و با این شیوه هواداران خود را بهتر می‌شناخت و آنها را غربال می‌کرد و کسانی را که آموزش‌های اردو را درست نمی‌پذیرفتند، کنار می‌گذاشت و افراد مناسب را جدا می‌کرد تا از آنان در مراحل بعد استفاده کند.

طرح رادیکال و اغراق‌آمیز مطالبات اقشار محروم اجتماع و دامن زدن به انتظارات غیرواقعی و خارج از ظرفیت نظام نوپای جمهوری اسلامی در اولین ماه‌های پس از پیروزی انقلاب، یکی از شیوه‌های اصلی سازمان در تبلیغات سیاسی و اجتماعی آن هنگام بود.[2] در حالی که امام خمینی و سایر نیروهای انقلابی مسلمان نیز ضمن پیگیری مطالبات مردم و انتقاد به نارسایی‌ها و ناتوانی‌های دولت موقت، بر لزوم آرامش و تعامل سازنده برای حل مشکلات و اجتناب از تفرقه و تنش سیاسی اجتماعی پای می‌فشردند، رهبران سازمان در کنار سایر گروه‌های چپگرا و

---

۱. برای آگاهی از نمونه یک گزارش رتوش شدهٔ اردوی مجاهدین خلق با ادبیات احساسی و تبلیغی ← نشریهٔ مجاهد، ش ۱: ص ۳.

۲. برای آگاهی از نمونهٔ مطالب و مقالاتی با این رویکرد ← بازوی انقلاب، ش ۱۶: ص ۳. نشریهٔ مجاهد، ویژه‌نامهٔ ش ۱۵ انتخابات: ص ۳؛ سخنرانی رجوی در رشت. همان، ش ۱۹: ص ۴؛ مقالهٔ «زمین از آن کسی است که آن را می‌کارد و نه فئودال زالو صفت». همان، ش ۵: ص ۳؛ مقالهٔ «چرا با سرمایه‌داران خارجی سازشکارانه برخورد می‌شود؟ پیام انقلاب، وابستگی است؟» همان، ش ۱۱: ص ۳؛ مقالهٔ «امپریالیسم به کارخانه کشیده می‌شود». همان، ش ۵۶؛ مقالهٔ «تعیین حداقل دستمزد کارگران، بر اساس قانون کار آریامهری».

غیرمذهبی با تبلیغات خویش آشکارا می‌کوشیدند فضای دو قطبی و رادیکالیزه علیه رهبری نظام را پدید آورند تا خود به عنوان نمایندگان واقعی مطالبات مردم شناخته و محسوب شوند.

آنچه این هدف سازمان را روشن می‌ساخت، یکی قرار گرفتن این شیوه در کنار سایر برنامه‌های اجتماعی ـ تبلیغی سازمان بود و دیگر اینکه سازمان از ابزارها و حتی عبارات شعاریِ تحریک‌کننده‌تر و احساس‌انگیزتری برای عنوان کردن انتقادات استفاده می‌کرد. در واقع سازمان در هر مرحله از تبلیغات خود، در انتخاب شیوه‌های تبلیغاتی از سایر گروه‌ها روانشناسانه‌تر عمل می‌کرد.

سازمان در تبلیغات خود با پرداخت حماسی و عاطفی و اغراق و بزرگ‌نمایی بر سوابق اعضای اولیه و برخی حوادث و وقایع مربوط به دوران مبارزات اعضای سابق، بسیار تأکید می‌کرد و بدین وسیله با تحریک شور و عاطفه و احساسات جوانان، به مرور عدهٔ زیادی را به سمت خود جذب می‌کرد:

> **راستی روزی که سازمان بنیانگذاری شد ما چه سرمایه‌ای داشتیم؟ محمد حنیف اغلب کارگری و عملگی می‌کرد تا هم با درد و رنج آنها آشنا شده و دید خودش را عمق ببخشد و هم اوایل پولی گیرش بیاید. اصغر [بدیع‌زادگان] یک پیراهن داشت؛ وقتی چرک می‌شد می‌شست و منتظر بود تا خشک شود. اصغر بعد از ۲ بار عمل جراحی روی ستون فقرات سوخته‌اش که فقط با دست و پا می‌توانست راه برود می‌گفت: «بچه‌ها بیایید ورزش کنیم.»[1]**

سازمان در تبلیغات خود با ترسیم دو اسلام: «توحیدی مجاهدین» و «اسلام ارتجاعی»، خود را منادی توحید وانمود می‌کرد و جریان‌های اسلامی پیرو خط امام را در جبههٔ ارتجاع قرار می‌داد.

همچنین سازمان برای جذب نیرو و موجّه جلوه دادن هرچه بیشتر خویش، متوسل به ارزش تشکیلات می‌شد. همواره لزوم وجود یک سازمان و تشکیلات

---

۱. نشریهٔ مجاهد، ش ۷۵: ص ۳.

مسلحانهٔ پیشتاز[۱] برای تأمین هر خواسته‌ای، به اشکال گوناگون طرح می‌شد و به شکل صریحِ تئوریک نیز مورد تأکید قرار می‌گرفت.

در ادامهٔ همین مطالب، سازمان نظم تشکیلاتی و انضباط آهنین را با عنوان «انضباط انقلابی» که در مباحث گذشته روی آن بحث شد، به عنوان یکی از عوامل جذب افراد در کانون دستورالعمل‌های تشکیلاتی قرار می‌دهد:

سازمان در برخورد با اعتراضات اعضا و هواداران، غالباً اعتراضات افراد را ناشی از رگه‌های ارتجاعی باقی‌مانده در شخصیت و تمایلات بورژوایی و غیرمردمی و... خود آنان می‌دانست و راه‌حل آن را نیز چنین عنوان می‌کرد که اگر این رگه‌ها را تصفیه کنید به مرحله‌ای می‌رسید که دیگر این اعتراضات و ایرادات را به سازمان نخواهید داشت. لذا تجویز کوهپیمایی، روزه و ریاضت‌های طولانی و کارِ کارگری و نظایر اینها، به عنوان برطرف کنندهٔ شبهات عقلی اعضا و هواداران قرار می‌گرفت.

۱. باید توجه داشت که ویژگی‌های «تشکیلات مسلحانهٔ پیشتاز»، در ادبیات سال ۵۸ و در قبال نظام جمهوری اسلامی، با آنچه در سال‌های پیش از انقلاب اسلامی در قبال رژیم سلطنتی بیان می‌شد، تفاوتی نداشت.

فصل بیست‌وپنجم

«خط نفوذ» در نهادهای جمهوری اسلامی

□ نفوذ در مراکز حسّاس

جدی‌ترین تاکتیک سازمان، برای آماده‌سازی زمینهٔ براندازی حاکمیت جمهوری اسلامی، «خط نفوذ» بود؛ نفوذ در نهادهای حساس و تعیین‌کننده نظام از قبیل دادسراها و دادگاه‌های انقلاب اسلامی، سپاه پاسداران و کمیته‌های انقلاب اسلامی، وزارتخانه‌های مهم، نخست‌وزیری و شورای امنیت کشور. «خط نفوذ» سازمان، از متقن‌ترین نشانه‌هایی است که بر اهداف براندازانهٔ این تشکیلات ـ از همان روزهای نخست دوران بیست و هشت ماههٔ «فاز سیاسی» ـ گواهی می‌دهد.

نیروهای متشکل مخالف سازمان، که به دلیل سوابق سیاسی و تجربهٔ مبارزاتی خود توانایی لازم برای پیش‌بینی و شناسایی و پیش‌گیری فعل و انفعال‌های سازمان را داشتند، به طور عمده در سپاه پاسداران و کمیته‌های انقلاب متمرکز شده بودند و در واقع، خود از بنیانگذاران این نهادها بودند. به همین علت، توانستند نفوذ سازمان را در این دو نهاد، به شدت کاهش دهند؛ اما، به هر علت، این گونه نیروهای کیفی انقلاب در برخی از مراکز حساس سیاسی و قضایی کشور از جمله دادسراها و دادگاه‌های انقلاب حضور تعیین‌کننده‌ای نداشتند. در چنین وضعی برخی از اعضای سازمان در غیاب یک نهاد امنیتی متشکل انقلابی پس از پیروزی انقلاب، توانسته بودند با بهره‌گیری از ارتباطات خود با برخی مسئولان و سوءاستفاده از آشفتگی نظام اجرایی، به بعضی از نهادهای مهم رخنه نمایند. حجةالاسلام فضل‌الله محلاتی می‌گوید:

آقای احمد صدر حاج سیدجوادی شده بود وزیر کشور دولت [موقت] انقلابی. شما نمی‌دانید که او دست منافقین را در تمام کارها باز گذاشت. خلیل رضایی را رییس دفترش کرده بود و این منافقین یکی بعد از دیگری در مراکز مهم دست داشتند.[۱]

حجةالاسلام هاشمی رفسنجانی در خاطرات سال ۶۰ خود می‌نویسد:

مشکل هم اینجاست که مجاهدین [خلق]، سال‌ها به عنوان نیروی خودی، در بین ما بوده‌اند و اطلاعات کامل از وضع ما و موقعیت افراد و راه وصول به آنها را در اختیار دارند. و بعد از انقلاب عوامل خود را به طور ناشناس، در خیلی ازجاهای حساس نفوذ داده‌اند.[۲]

بهزاد نبوی در شهریور سال ۶۰ در این باره چنین گفته است:

یک مسئله‌ای که در این مورد مطرح است و مردم باید در جریان قرار بگیرند، وجود عوامل نفوذی دشمن در حزب [جمهوری اسلامی]، نخست‌وزیری و دادستانی است... این طور آدم‌ها [منافقین نفوذی] از همان اول نفوذ کردند و از حمایت قوی دولت موقت و بعدش بنی‌صدر هم برخوردار بودند... توانستند در خیلی جاها نفوذ کنند.[۳]

رجوی در مورد نیروهای نفوذی سازمان می‌گوید:

«برادران خودمان در دادستانی و سپاه ـ که آنها را برای چنین روزهایی ذخیره کرده بودیم ـ بیکار نبودند.»[۴]

در کتاب *غائله چهاردهم اسفند* نیز به چند نفوذی سازمان در مراکزی مانند صدا و

---

۱. شهید محلاتی، خاطرات: ص ۱۱۸. دو فرزند احمد صدر حاج سیدجوادی، شهرزاد و علیرضا، از اعضای مهم مرکزیت سازمان هستند و برادر وی علی‌اصغر حاج سیدجوادی نیز مدت زیادی در داخل و خارج با سازمان همکاری می‌نمود. شهرزاد صدر حاج سیدجوادی در سال ۱۳۷۲ به مدت دو سال مسئول اول سازمان شد. علیرضا صدر حاج سیدجوادی نیز از محافظان شخصی و مسئولان ستاد حفاظت رجوی می‌باشد.

۲. هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران: صص ۲۲۸ و ۲۳۰.

۳. روزنامه جمهوری اسلامی، مورخ ۱۳۶۰/۶/۲۱.

۴. نشریهٔ اتحادیه، ش ۵۲، مقاله جمع‌بندی یکساله مقاومت مسلحانه: ص ۲۱.

سیما، اداره دوم ارتش، حزب جمهوری خلق مسلمان و دفتر امام اشاره شده است.[۱]

○ جاذبهٔ «امور اطلاعاتی» برای سازمان

در بیان علت نفوذ سازمان در نهادهای حساس از جمله نخست‌وزیری و دادگاه‌های انقلاب و مراکزی که به نحوی اطلاعات نظام در آنجا متمرکز بود.

پس از پیروزی انقلاب نیز پنهان‌کاری و «اطلاعات» محور فعالیت‌های سازمان بود. درست در زمانی که مسئولان و نیروهای جمهوری اسلامی درگیر کارهای اجرایی بودند، اینها داشتند نفوذی‌های خود را در سپاه و مراکز اطلاعاتی نظام تحکیم و تثبیت می‌کردند و در فکر بردن اسناد و مدارک سری بودند. قراین و اطلاعات نشان می‌دهد که سازمان، در ایجاد ارتباط و رفع مشکل خود با کشورها، مستقیماً از طریق سرویس‌های اطلاعاتی آنها عمل کرده است که یک مورد آن، مسئلهٔ سعادتی بود».[۲]

در روزهای اول پیروزی انقلاب، دادگاه‌ها و دادستانی‌های انقلاب از مراکز بسیار مهم بودند. نفوذ در دادگاههای انقلاب (به شکل گسترده) از مهم‌ترین اقدامات سازمان خلق بود. با اینکه شخص امام خمینی و دیگر روحانیان طراز اول انقلاب همواره بر جلوگیری از خشونت و عدم تعرض بیمورد به جان و مال افراد دستگیر شده تأکید داشتند، با این حال سازمان مجاهدین خلق چه از طریق مواضع آشکار و رسمی و با ادبیات تند خشونت‌آمیز و چه از طریق نفوذیهای خود در دادگاه انقلاب، خشونت را به جامعه «تزریق» می‌کرد.

احسان نراقی نیز، ضمن بیان خاطرات خود از زندان جمهوری اسلامی، مطالبی را به نقل از سعید متحدین عضو سازمان که در همان زمان زندانی بود، بیان می‌کند که موضوع مربوط به نفوذ اعضای سازمان در دادگاه‌های انقلاب را تأیید می‌نماید:

---

۱. غائله چهاردهم اسفند...: صص ۸۱_۸۲.
۲. گفت و گو با یکی از کارشناسان مسائل اطلاعاتی ـ امنیتی.

دربارهٔ اعدام‌های زیادی که در مورد مسئولین رژیم سابق صورت گرفت، سعید[۱] اطلاعاتی به من داد که بر اساس آنها متوجه شدم چنانچه مجاهدین اعمال نفوذ نمی‌کردند، تعداد این اعدام‌ها آن‌قدر زیاد نمی‌شد....

در این زمان، مجاهدین با داشتن نگرش غیرمذهبی و با عنوان زندانیان سیاسی سابق، سمت دادیار دادگاه را به خود اختصاص دادند. آنها دادرسی دعاوی را با چنان شدت و حرارتی پیگیری می‌کردند که منطقاً نتیجه‌ای جز صدور حکم اعدام باقی نمی‌ماند.[۲]

○ اولین اقدام‌ها، در پی فرمان امام خمینی

با پیگیری شورای انقلاب، روند تصفیهٔ نفوذی‌های سازمان از دادسراها و دادگاه‌های انقلاب، از اواخر اسفند ۵۷ آغاز شد و تا خرداد ۵۸ ادامه داشت؛ این تصفیه‌ها ـ البته ـ ناقص بود و حضور عناصر سازمان در سمت‌های غیرقضایی کماکان دوام یافت. تصفیهٔ این گروه، در واقع، در جهت تعدیل شرایط دادگاه‌ها و پیشگیری از اجرای احکام عجولانه قرار داشت. نخستین اقدام، تعطیل موقت محاکمات و محدود کردن اختیارات دادگاه‌ها بود که در اطلاعیهٔ ۲۵ اسفند ۵۷ امام خمینی(ره) ذکر شده بود.

○ سازمان و نفوذی‌ها در برابر اصلاح دادگاه‌های انقلاب

تدوین آیین‌نامهٔ دادسراها و دادگاه‌های انقلاب اسلامی، اخراج نفوذی‌ها و محدودیت دستگیری‌ها و اعدام‌ها، سازمان را برآشفت. از یک سو، افراد اخراجی با

---

۱. سعید متحدین، برادر محبوبهٔ متحدین، در نوجوانی به زندان رژیم شاه افتاد که به دلیل صغر سن به زندان اطفال فرستاده شد. از آنجا گریخت و در بهار ۱۳۵۳، در خراسان دستگیر شد و در آستانهٔ پیروزی انقلاب آزاد شد. پس از چندی در ۵۸/۸/۹ هنگام اقدام به سرقت مسلحانه از یک جواهرفروشی، حوالی میدان ونک، دستگیر شد. سازمان نیز دربارهٔ این حادثه و دستگیری او اطلاعیه‌ای صادر کرد. (مجموعه اعلامیه‌ها...، ج ۲: ص ۱۱۶).

۲. نراقی، از کاخ شاه...: صص ۲۸۶ ـ ۲۸۷.

صدور اعلامیه‌ها و چاپ جزوه‌هایی که امضای «بازپرسان و قضات سابق تحقیق دادسرای انقلاب مرکز» را ذیل خود داشت، اصلاح دادگاه‌های انقلاب را تخطئه کردند و از سوی دیگر، نشریهٔ سازمان متبوع ایشان نیز حمله به دادگاه‌ها را ـ با عناوین مختلف ـ آغاز کرد.

نفوذی‌های اخراجی با فضاسازی و پخش شایعات و تحلیل‌های نادرست، مسئولان دادگاه‌های انقلاب را به عناوینی نظیر ارتجاع و عقب‌نشینی در برابر امپریالیسم متهم می‌ساختند و این کار خود را «ادامهٔ راه» و «ادای وظیفهٔ مکتبی» می‌نامیدند:

> **... پس از اخراج از دادسرا، تا توان داشتیم به راهمان ادامه دادیم و هر بار با افشای حساس‌ترین پایگاه‌ها و عملکردهای امپریالیسم و ارتجاع، در ادای وظیفهٔ مکتبی خود کوشیدیم.[1]**

محور حمله به دادگاه‌های انقلاب، عدول از وضعیت پیشین و کمتر شدن اعدام‌ها و مصادره‌ها بود.

□ ملاقات‌های اعضای سازمان با امام خمینی

اولین بار بعد از پیروزی انقلاب اسلامی روزنامه‌های کیهان و اطلاعات ۸ اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ از ملاقات و مذاکرات رهبران سازمان با امام خمینی خبر دادند. این دیدار صبح روز پنج‌شنبه ۶ اردیبهشت ماه در اقامتگاه امام در قم و به طور خصوصی انجام شد.

با توجه به ارتداد بخش اعظمی از نیروهای سازمان و برای جلوگیری از هرگونه شائبه‌ای در مبانی دینی باقیمانده آنان، امام قبلاً از مسئولان سازمان خواسته بود تا مواضع اعتقادی خود را رسماً اعلام نمایند، و سپس به ملاقات ایشان بروند. و سازمان در قالب یک اطلاعیه و یک نامه به امام، که اولی شرحِ شأنِ صدور نامه

---

۱. روزنامه کیهان، ۵۸/۲/۴: ص ۶. در دوران حضور این جمع (که عناصر سرشناس آن نادر رفیعی‌نژاد و رضا خاکسار بودند) در دادگاه‌های انقلاب.

است مبانی عقیدتی خود را اعلام کرد.

رضا کیوانزاد از مسئولان مهم سازمان که از سال ۵۴ در زندان به سازمان پیوسته بود، اطلاع خود را از جلسه قم چنین بیان می‌کند:

افراد حاضر در جلسه عبارت بودند از: مسعود رجوی، موسی خیابانی، عباس داوری و محمود احمدی. در ابتدای ملاقات، امام این طور صحبت را شروع می‌کنند که: سوابق سازمان شما این طوری بوده. اشاره می‌کنند به تغییر ایدئولوژی و... می‌گویند که این کتاب تغییر ایدئولوژی و اعلام مواضع شما را آورده بودند به من گفته بودند اینها این طور هستند، این تیپ هستند و من گفتم که اگر اشتباهی شده و اگر مسئله‌ای به‌وجود آمده مربوط به‌گذشته است. به هر جهت شما جوانید، الآن انقلاب شده و مردم ما متحول شدند و ما باید دست به دست همدیگر بدهیم برای سازندگی و می‌توانیم و شما می‌توانید اشکالاتتان را برطرف کنید... به هر جهت امام گفتند شما بروید خودتان را اصلاح بکنید و بعد با توجه به [اصلاح] این اشتباهتان، بروید تبلیغ کنید و بروید با مردم باشید خدا هم کمکتان می‌کند...

البته از این جلسه هیچ نواری، هیچ متنی، به طور رسمی تهیه نشد. فقط نواری دزدانه خود سازمان تهیه کرد[1] که به عده‌ای از افراد داخلی سازمان دادند، صدایش خیلی پایین بود، من هم همین چند جملهٔ آن در ذهنم مانده که برایتان گفتم.[2]

حجة‌الاسلام سید حسین موسوی تبریزی از ملاقات سران سازمان با امام چنین

---

۱. یکی از کارشناسان امنیتی به نقل از مرحوم حجة‌الاسلام سیداحمد خمینی گفته است: در روز ملاقات مزبور مسئولین حفاظتی اقامتگاه امام در قم قصد داشتند که آنان را طبق روال موجود بازرسی بدنی کنند که مسعود رجوی و همراهان اعتراض کردند و مانع بازرسی بدنی شدند. پس از اطلاع امام از این موضوع ایشان دستور می‌دهند که آنان بدون بازرسی وارد شوند. بعد معلوم شد که آنان مخفیانه یک دوربین و یک ضبط صوت کوچک به همراه خود حمل کرده بودند و از ملاقات عکسی و نواری تهیه کردند. افراد غیر سازمان تاکنون به نوار مزبور دسترسی نداشته‌اند اما یک قطعه از عکس ملاقات مسعود و موسی با امام به دست آمده است.

۲. کارنامه سیاه...، ج ۱: صص ۱۳۳ - ۱۳۴ به نقل از رضا کیوانزاد.

یاد می‌کند:

... خودِ امام و بیت ایشان، که در آن موقع از حاج احمد آقا و حسین آقا خمینی هر دو باید اسم ببرم ـ رفتارنامساعدی نسبت به اینها [=اعضای سازمان] نداشتند. امام درسال ۱۳۵۸ در قم به آقایان رجوی و موسی خیابانی ملاقات دادند. البته من یادم هست که برای من و بعضی از دوستان از جمله شهید حقانی، آقای جعفری گیلانی، آقای فاکر و آقای عبایی خراسانی شبهه‌ای در رابطه با این ملاقات ایجاد شد. در جلسه‌ای که با هم بودیم صحبت شد که چرا امام باید اینها را بپذیرد؟ بعضی‌ها گفتند که شاید امام عنایت دارد که اینها جذب انقلاب بشوند... خدمت امام رفتیم و سؤالمان خیلی رک و صریح این بود که «چرا به رجوی و موسی خیابانی ملاقات دادید؟ این باعث شبهه برای دیگران شده است.» امام دو جمله بیان کردند ـ البته روش امام کلاً همین بود ـ «یکی این که من احتمال می‌دادم که اینها مطالبی داشته باشند که به گوش من نرسیده باشد و بعد بگویند ما مطالبی داشتیم و امام وقت نداد به گوش او برسانیم و اگر می‌گفتیم، امام قبول می‌کرد. من چرا باید این فرصت را از اینها بگیرم. باید اینها می‌آمدند و می‌گفتند. دوم این که من خودم مطالبی داشتم که باید به اینها می‌گفتم به عنوان اتمام حجت، که خدای نکرده بعدها در دل خودم نماند که چرا حرف‌هایم را به اینها نگفتم و اینها نگویند که امام حرف‌هایش را به ما نگفته بود و آنها هم آنجا به من قول دادند که حرف‌های مرا برای دوستانشان هم نقل کنند.»[1]

---

۱. دو ماهنامه چشم‌انداز ایران، ش ۲۲: ص ۳۴.

فصل بیست‌وششم

ماجرای سعادتی

□ چگونگی کشف موضوع و دستگیری

○کشف ارتباط «سیکو» و «فیسینکو»[1]

دستگیری محمدرضا سعادتی، عضو سرشناس و باسابقهٔ سازمان، به اتهام داشتن ارتباط ویژهٔ اطلاعاتی و جاسوسی با عوامل K.G.B و سفارت شوروی در تهران، که در اردیبهشت ششم ماه ۱۳۵۸ اتفاق افتاد ولی خبر آن اواخر خرداد ماه منتشر شد، فضای ملتهبی را در پی داشت که باعث شد سازمان، آشکارا اما به مرور، باطن مواضع خود مبنی بر رویارویی با نظام نوپای جمهوری اسلامی را ظاهر سازد. به تعبیر دیگر، سازمان برای سرپوش گذاردن بر اتهام جاسوسی به نفع شوروی و تغییر فضای افکار عمومی، کوشید موضع انفعالی را کنار بگذارد و در نتیجه مواضع واقعی خود و ضدیّت‌های بنیانی‌اش را با ساختار انقلاب اسلامی آشکار ساخت.

این ماجرا، از یک سو موج مخالفت‌های وسیعی را بر ضد سازمان در جامعه پدید آورد و از سوی دیگر محمل و بهانه‌ای شد تا سازمان ـ از همان نخست ـ اتهامات سنگینی را متوجه حاکمیت کند. دستگیری سعادتی توسط دولت موقت و افشای آن ـ همراه با اسناد پرونده ـ توسط سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، تظاهرات و تحصّن‌های متعدد و صدور اعلامیه‌ها و بیانیه‌های مختلف را از سوی گروه‌ها و اقشار انقلابی در پی داشت. این حادثه نشان می‌داد که سازمان، به رغم ظاهر آراستهٔ

---

۱. ولادیمیر کیتوویچ فیسینکو دبیر اول سفارت شوروی و عضو K.G.B

مبارزه جویانه‌اش علیه دشمنان ایران، بخصوص با سابقهٔ حملاتی که علیه حزب توده (صرفاً به دلیل وابستگی‌اش به شوروی) داشت، به روابط پیچیده و مخفی با شوروی در حوزه‌های امنیتی معتقد است. شک و شبهه‌ای که در میان مردم و گروه‌های سیاسی مسلمان و نیروهای حاکمیت جمهوری اسلامی تقویت شد و به شدت پاگرفت، این بود که آیا می‌توان به سازمان اطمینان کرد و به امین بودن آن در حوزهٔ امنیت و منافع ملی باور داشت؟!

دستگیری غیرمترقبه و مؤثر **محمدرضا سعادتی** (با نام مستعار سیکو)، به میزان زیادی مسئولان سیاسی ـ امنیتی و نظامیِ رژیم انقلابی را هشیار کرد که سازمان را «نامحرم» تلقی کنند.

در تاریخ ششم اردیبهشت ماه ۱۳۵۸، عضو کادر مرکزی سازمان به هنگام مبادلهٔ اسناد اطلاعاتی حساس با یک مأمور K.G.B، توسط پاسداران جمهوری اسلامی نوپای ایران دستگیر شد. **عباس امیرانتظام** در خاطرات خود می‌نویسد:

> ... در یکی از روزهای اسفند ۱۳۵۷ منشی من اطلاع داد که شخصی می‌خواهد به ملاقات من بیاید و یک مسئله امنیتی را در میان بگذارد، پس از توافق من مردی درحدود ۵۰ سال با قدی متوسط با لباس رسمی و کراوات به اطاقم آمد، من صندلی طرف راست خودم را به او تعارف کردم. پس از نشستن به من گفت که کارمند و عضو اداره‌ضدجاسوسی ساواک است. طبق خبر او، قرار است در ساعت ۵ بعد از ظهر امروز یکی از دیپلمات‌های سفارت شوروی به دیدن یک ایرانی درساختمانی درمیدان ۲۵ شهریور برود و چیزهایی را در اختیار فرد ایرانی قرار دهد، ضمناً گفت که طرف ایرانی عبدالعلی نامیده می‌شود. این فرد آمده بود تا کسب تکلیف کند.
>
> مطالب را بلافاصله به اطلاع نخست‌وزیر رساندم. ایشان دستور داد که آن شخص مسئله را تعقیب کند، ولی آقای بازرگان از شنیدن نام عبدالعلی که نام یکی از فرزندانش بود، ناراحت شده بود. کارمند اداره‌ضدجاسوسی ساواک به کارش ادامه داد و روز بعد گزارش کارش را به من داد که به اطلاع نخست‌وزیر رساندم. [بعدها] وی گفت که عبدالعلی را دستگیر کرده‌اند و عمل دستگیری توسط ماشاءالله قصاب انجام شده و نام واقعی این فرد

محمدرضا سعادتی است که با دستگاه‌های عکاسی مخصوص جاسوسی که از دیپلمات روسی دریافت کرده دستگیر شده است. من تا آن روز نمی‌دانستم که محمدرضا سعادتی کیست و به چه گروهی وابسته است.[۱]

ابراهیم یزدی هم دستگیری را چنین شرح می‌دهد:

این تیم‌ها به مرحوم چمران گزارش دادند که سرکنسول شوروی با فردی در فلان جا قرار دارند، چه کنیم؟ چمران با من مشورت کرد. مهندس بازرگان با مهندس صباغیان که آن موقع وزیر کشور بود مشورت کرد و قرار شد اینها را تحت نظر داشته باشند و اگر لازم شد، سرقرار بازداشتشان کنند. هیچ‌کس نمی‌دانست که این ملاقات با سعادتی به نمایندگی از مجاهدین خلق است. دولت دستور داد که تعقیب و مراقبت و در صورت لزوم بازداشت صورت گیرد... این تیم‌ها سرقرار حاضر شدند و سرکنسول را تحت مراقبت به سفارت شوروی رساندند ـ چون مصونیت دیپلماتیک داشت ـ ولی آن آقا را دستگیر کردند که پس از دستگیری معلوم شد ایشان آقای سعادتی است که در این ملاقات می‌خواست پرونده مقرّبی را به شوروی‌ها بدهد.[۲]

در تاریخ ۲۳ خرداد ۵۸، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی برخی اسناد و خلاصهٔ گزارش مأموریت سعادتی و بخشی از اظهارات وی در بازجویی را منتشر کرد. روزنامهٔ *جمهوری اسلامی* و چند نشریهٔ دیگر نیز متن کامل یا بخش‌هایی از بیانیه مجاهدین انقلاب را منتشر ساختند. به نظر می‌رسید که این موضوع منحصر به یک گروه باقی نمانَد و جناح‌های مختلف کشور از این افشاگری، استقبال کنند.[۳]

در اسنادی که انتشار یافت، نوع ارتباطات سعادتی با واسطهٔ اطلاعاتی سازمان جاسوسی شوروی و اسناد تحویل شده و درخواست‌های سعادتی از وی افشا شد.

موضوع سعادتی، در تبلیغات وسیع سازمان، تبدیل به یک واقعه و چالش سیاسی شد. سازمان، طبق ویژگی‌های رفتاری پرخاشگرانه، احساسی و

---

۱. امیرانتظام، آن سوی اتهام، ج ۱: ص ۲۵.

۲. دو ماهنامهٔ چشم‌انداز، ش ۳۲: ص ۵۱.

۳. گزارش دستگیری سعادتی...: نیز روزنامهٔ جمهوری اسلامی، ۵۸/۳/۲۴: ص ۴. روزنامهٔ کیهان، ۵۸/۳/۲۶: صص ۱ و ۵.

خودبزرگ‌بینانه و با استراتژی فرار به جلو و غوغاگری مظلوم‌نمایانه، سریع‌تر و گسترده‌تر از انتظار افکار عمومی که ابعاد و اهمیت موضوع را در ابتدا چندان جدّی تلقی نمی‌کرد، روی این مسئله سرمایه‌گذاری کرد و موضوع سعادتی را به یک سوژه فراگیر برای یک درگیری همه جانبه تبدیل نمود. درگیری‌ای که از خرداد ۱۳۵۸ تا اردیبهشت ۱۳۶۰ ادامه یافت.

سابقهٔ ماجرا و پیوند اطلاعاتی «سازمان» با شوروی، بعدها به این شرح آشکار گردید: متعاقب دستور صادره از «کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی»، رزیدنسی [پایگاه] کا.گ.ب در تهران موفق شد در روز ۱۴ فوریه ۱۹۷۹ / ۲۵ بهمن ۱۳۵۷ مستقیماً با مرکز رهبری دو سازمان مجاهدین خلق و فداییان خلق تماس بگیرد. این کار توسط ولادیمیر فیسینکو.V* Fisenko ـ که از افسران رزیدنسی و از کارشناسان مسائل ایران محسوب می‌شد، و به دلیل داشتن موهای مشکی و چشمان قهوه‌ای تیره، شباهت فراوانی به ایرانی‌ها داشت ـ صورت گرفت.

آن روز فیسینکو مستقیماً با مراجعه به مرکز رهبری هر دو سازمان مجاهدین و فداییان خلق، خود را نمایندهٔ رسمی اتّحاد جماهیر شوروی برای گفت و گو و «تماس مستقیم» با آنان معرفی کرد.

سران دو سازمان، ابتدا تردید و دودلی نشان دادند: «ما چنین پیشنهادی را نمی‌پذیریم؛ زیرا در شرایط فعلی، مقام‌های رژیم جدید ایران می‌توانند مسئلهٔ تماس‌های بین ما و شوروی را بهانه قرار دهند و ما را به عنوان بازوی سرخ مسکو به همه معرفی کنند!» بالاخره قرار شد که تماس‌های موردنظر، به صورت غیرمستقیم در اروپا انجام گیرد. در این ملاقات، هر دو گروه مجاهدین خلق و فداییان، از دولت شوروی، تقاضای ارسال فوری اسلحه داشتند؛ ولی فیسینکو، به جای جواب، فقط به بیان این مطلب بسنده کرد که خواسته‌های آنان را به مسکو گزارش خواهد داد.

مجاهدین خلق، در این تماس، از فداییان پیش افتادند: یک شمارهٔ تلفن،

---

*. V. Fisenko

مربوط به یکی از خانه‌های امن خود در تهران را به مأمور شوروی دادند تا در صورت نیاز فوری، بتوان با آنها تماس گرفت؛ ولی فداییان ترجیح دادند که این کار را نکنند و کار خود را زیاد به روس‌ها گره نزنند.[۱]

تماس مذکور در بعدازظهر ۲۵ بهمن/۱۴ فوریه صورت گرفت؛ ولی صبح آن روز، زمینهٔ چنین ارتباطی فراهم شد. ولادیمیر کوزیچکین، به همراه اکثر اعضا و افسران کا.گ. ب در ایران، به دانشگاه تهران رفت تا این دستور مسکو را به همهٔ افراد پایگاه کا.گ.ب در تهران ابلاغ کند که: «فوراً در سطح شهر پراکنده شوند و سعی کنند تا هنوز نظام حاکمیت جدید بر کشور مسلط نشده و ما را تحت فشار قرار نداده، هر طور هست از آب گل‌آلود ماهی بگیرند».[۲]

روابط کا.گ.ب با سازمان به خوبی پیش می‌رفت و گسترش می‌یافت؛ زیرا پایگاه کا.گ.ب در تهران، از طریق فیسینکو، توانسته بود پس از مدتی رهبران سازمان را متقاعد کند که روس‌ها می‌توانند تماس‌های خود را با آنان به صورتی کاملاً محرمانه و با در نظر گرفتن کلیهٔ جوانب احتیاط، به گونه‌ای برقرار کنند که مقام‌های رژیم جدید در ایران هرگز نتوانند به ارتباط‌ها پی ببرند.

نتیجهٔ کارها به تعبیر کوزیچکین به صورت مطلوب و مناسب پیش می‌رفت؛ از سوی سازمان نیز اطلاعات مهم و قابل توجهی در اختیار مقام‌های سفارت شوروی قرار می‌گرفت. از جمله اخبار مهمی که به مقام‌های اطلاعاتی روسیهٔ شوروی رسید، این بود که در جریان حمله به ارگان‌های رژیم شاه، «آرشیو اسناد ساواک» در اختیار سازمان، قرار گرفته است.

> وقتی این خبر را به مرکز منتقل کردیم، آنها بلافاصله از خود واکنش نشان دادند و طی تلگرامی از مسکو، خطاب به ما چنین نوشتند:
> «... بلادرنگ با مجاهدین تماس بگیرید و از آنها پروندهٔ سرلشکر مقرّبی در ساواک رابخواهید...»

---

۱. کوزیچکین، کا.گ. ب در ایران...: صص ۳۵۸ ـ ۳۵۹؛ با تلخیص.

۲. همان: ص ۳۵۳.

ماجرای سرلشکر مقرّبی، یکی از بزرگ‌ترین اشتباهات رزیدنسی کا.گ.ب در تهران محسوب می‌شد و به همین جهت زیاد هم حیرت‌انگیز نبود که مقام‌های مرکز در مسکو این چنین تشنهٔ آگاهی به علل لو رفتن سرلشکر مقرّبی باشند[1].

این درخواست روس‌ها نیز توسط سعادتی به سازمان منعکس و شخصی به نام اکبر طریقی که از اعضای سازمان بود و در دادستانی انقلاب اسلامی کار می‌کرد با استفاده از حکم دادستانی انقلاب که به وی اجازه امانت گرفتن پرونده‌های مأمورین ضداطلاعات ارتش را داده بود در تاریخ ۵۸/۱/۲۹ به طور غیرمجاز اقدام به گرفتن پرونده مقرّبی می‌نماید. و پرونده را در اختیار سازمان قرار می‌دهد.[2]

در آن زمان، «گنادی کازانکین» رییس شعبهٔ جاسوسی سیاسی (PI) به عنوان رزیدنت کا.گ.ب در ایران فعالیت می‌کرد.

---

۱. همان: ص ۳۶۸. در آذر ماه ۱۳۵۶/دسامبر ۱۹۷۷ مطبوعات و رسانه‌های رسمی و نیمه رسمی ایران اعلام کردند که یک شبکهٔ جاسوسی کا.گ.ب در ایران کشف شد و «سرلشکر احمد مقرّبی» دستگیر و محاکمه گردید؛

نحوهٔ کشف ارتباط سرلشکر مقرّبی، که از بزرگ‌ترین پیروزی‌های ضدجاسوسی به شمار می‌رفت، همواره برای مقام‌های شوروی حالت معمّا داشته است. کوزیچکین در مورد سوابق مقرّبی می‌نویسد که وی «سی سال عامل کا.گ.ب بود. از زمانی که افسری جوان بود، در سال ۱۹۴۵ [= ۱۳۲۴ خورشیدی] به خدمت این سازمان درآمد. او بهترین عامل رزیدنسی به حساب می‌آمد و اطلاعات محرمانه‌ای را، که واقعاً برای اتّحاد شوروی حایز اهمیت بود، در اختیار ما می‌گذاشت. در طی سال‌ها ترقّی بسیار کرد و مسئول خرید اسلحه از آمریکا و دیگر کشورهای غربی شد.... دیگر جانشینی برای او یافت نمی‌شد؛ به این علت بدیهی است که مقرّبی تنها عامل رزیدنسی بود که می‌توانست اطلاعات مهمی عرضه بدارد. دیگران با او قابل مقایسه نبودند و عده‌شان هم بسیار اندک بود. با از دست رفتن مقرّبی، در رزیدنسی یک خلأاطّلاعاتی پیدا شد؛ اضافه بر اینها، او عملاً همهٔ افسران PI [= جاسوسی سیاسی Political Intelligence] را که در زمان‌های مختلف و در آن دوران طولانیِ همکاری با او کار کرده بودند، می‌شناخت». (کوزیچکین، کا.گ.ب در ایران...: ص ۲۵۸)

۲. اطلاعیه شماره ۱۹ مجاهدین انقلاب اسلامی، مدارک پرونده‌های: ۱ـ حمّاد شیبانی ۲ـ محمدرضا سعادتی.

او با رسیدن تلگرام مسکو، در مورد پروندهٔ سرلشکر مقرّبی، اقدام به احضار **فیسینکو** کرد و با نشان دادن متن تلگرام، به او دستور داد که فوراً با رابط خود در سازمان مجاهدین خلق تماس بگیرد.

□ واکنش‌های سازمان

بعد از انتشار ماجرای دستگیری سعادتی و اسناد به دست آمده، سازمان طی اطلاعیه‌ای خطاب به نخست‌وزیر و شورای انقلاب و وزیر دادگستری، نسبت به آن اعلام جرم کرد و این اقدام را توطئهٔ «عوامل سازمان سیا و بقایای ساواک» برشمرد و به دروغ ادعا کرد که سعادتی «شدیداً تحت شکنجه» قرار گرفته است.[1] از این پس یک محور اصلی تبلیغات برای انحراف افکار عمومی، بیان مکرر موضوع «شکنجه» بود که بعدها هم به‌گونه‌های دیگر تکرار گردید.

بعد از انتشار شش اطلاعیه طی ۲۵ خرداد تا ۵ تیر ۵۸ دربارهٔ موضوع سعادتی و تبلیغات انبوه در مورد ادعای شکنجه و حاشیه‌روی‌های گوناگون، در تاریخ ۱۳۵۸/۴/۹ سازمان اطلاعیه‌ای با عنوان «گزارش مسئولیت مجاهد اسیر **محمدرضا سعادتی** به پیشگاه خلق قهرمان ایران» انتشار داد که در اغلب روزنامه‌های کثیرالانتشار نیز به چاپ رسید.[2]

در این اطلاعیه، تلاش شده بود ارتباط اطلاعاتی **سعادتی** با مأمور سفارت شوروی رابطه‌ای از نوع همکاری دو جریان ضدامپریالیستی و ضدآمریکا با یکدیگر قلمداد گردد.

در جنگ تبلیغاتی گستردهٔ سازمان، با حمایت کامل طیف وسیع نیروهای چپ، اعلامیه‌های فراوانی با اسامی و عناوین مختلف انتشار یافت که پس از مدتی با اوج‌گیری سایر موضوعات سیاسی روز از تب و تاب آنها کاسته شد.

---

۱. مجموعهٔ اعلامیه‌ها...، ج ۱: ص ۱۶۴.

۲. همان: صص ۹۲ـ ۱۸۷. روزنامه‌های کیهان و اطلاعات، ۵۸/۴/۱۰: صص ۳ و ۱۲.

سعادتی پس از محاکمه به ۱۰ سال زندان محکوم شد ولی در مرداد ماه ۱۳۶۰، پس از اثبات نقش وی در اقدام به ترور آیةالله **محمدی گیلانی** و **سیداسدالله لاجوردی** و **محمد کچوئی** که منجر به ترور شهید **کچوئی** مدیر داخلی زندان اوین شد، طی محاکمهٔ مجددی به اعدام محکوم گردید.[1]

---

۱. مطالعات سیاسی، کتاب اول، ص ۳۱۰.

فصل بیست‌وهفتم

روند بحران‌سازی

○ آغاز مرحله شورشگری اجتماعی

سازمان طی اطلاعیه‌ای در ۱۳۵۷/۱۲/۱۳ به بهانهٔ هشدار در مورد «توطئهٔ ضدّانقلابی شرم‌آوری برای حمله به دفتر جنبش ملی مجاهدین» با مقایسهٔ شرایط پس از انقلاب و رژیم شاه، ضمن بزرگ‌نمایی تشکیلات سازمان و مظلوم‌نمایی، مدعی شد که «گروه‌های مشکوک راست‌گرا» تهاجم علیه آن را آغاز کرده‌اند و از این پس مسئولیت برخوردها و حوادث برعهدهٔ سازمان نخواهد بود.[1]

ادبیات خشونت‌بار و لحن تهدیدآمیز بیانیه در حالی که هنوز سه هفته از پیروزی انقلاب گذشته بود، نشانهٔ آشکاری از تمایل شتابناک سازمان به شورشگری محسوب می‌شد. آن هم در شرایطی که کمترین زمینه برای شورشگری وجود نداشت.

سازمان طی اطلاعیه سیاسی ـ نظامی شمارهٔ ۲۲ در تاریخ ۲۶ فروردین ۱۳۵۸، در اوج همبستگی ملت، خطر «جنگ داخلی» را مطرح کرد.[2] روحیهٔ شورشگران اقتضا می‌کرد که جامعه را در آستانهٔ جنگ داخلی، کشمکش و تضادهای حل نشدنی بنمایانند.

در اردیبهشت ماه ۱۳۵۸، متعاقب چند درگیری پراکنده در شهرهای کوچک طی

---

۱. مجموعه اعلامیه‌ها...، ج ۱: صص ۴۳ـ۴۵.

۲. همان: صص ۱۱۳ـ۱۱۴.

دو ماه گذشته و اقدام به «خلع سلاح» چند دفتر سازمان، در دفاتر سازمان در آبادان و خرم‌آباد درگیری‌هایی به وجود آمد. این درگیری‌ها معمولاً غیرمسلحانه و از سوی افراد عادی بوده است که بعد از مشاجرهٔ چند ساعته قصد ورود به دفاتر را داشته‌اند.

در خرداد ماه ۱۳۵۸ از سوی سازمان به تمامی دفاتر شهرستان‌ها دستور داده شد که ۴ خرداد را پرشکوه برگزار کنند و در صورت درگیری مقابله کنند. استفاده از مناسبت‌های مختلف که می‌توانست برای سازمان مشروعیت و اعتبار به همراه آورد یکی از شگردهای تبلیغی برای جذب هوادار قلمداد می‌شد. در اکثر شهرستان‌ها درگیری‌هایی میان گروه‌هایی از مردم که شعارهایی به نفع انقلاب و رهبری می‌دادند با هواداران سازمان به وجود آمد.

> ما در مراسم ۴ خرداد ۵۸ می‌خواستیم پوست حزب‌اللهی‌ها را بکنیم. همه‌چیز را فراهم کرده بودیم؛ چوب تیز شده، نانچیکو (یک وسیله ورزشی ـ رزمی)، زنجیر و کمربند همه زیرنظر من بود... من حفاظت مراسم را به عهده داشتم.[1]

در تهران مراسم ۴ خرداد ۱۳۵۸ به مناسبت سالگرد سران سازمان، همراه با تظاهرات از میدان راه‌آهن تا پارک خزانه انجام شد. در این مراسم با صبغهٔ تبلیغاتی ضدآمریکایی و متهم‌سازی ضمنی حاکمیت جمهوری اسلامی به مماشات در قبال امپریالیزم آمریکا، درگیری مختصری نیز روی داد. یکی از شعارهای اصلی این تظاهرات این بود: «آتش عصیان خلق، همیشه توفنده باد/ارتجاع ارتجاع یکسره نابود باد».[2]

پس از ۲۳ خرداد ۵۸ و انتشار خبر و برخی اسناد دستگیری سعادتی ـ در ۶ اردیبهشت توسط سپاه پاسداران به اتهام جاسوسی به نفع شوروی ـ این موضوع در تبلیغات سازمان نقش اصلی را یافت:

> تمامی شعارهای محوری سازمان در تمامی تبلیغات و راهپیمایی‌های مردمی در نیمهٔ اول سال ۵۸ حول و حوش آزادی سعادتی قرار گرفت. فشار بر رژیم

---

۱. پروندهٔ موسی‌پور: ص ۱۰۲، موجود در دانشکدهٔ امام باقر(ع).

۲. نشریهٔ پیام خلق، ش ۱۲: ص ۳.

بایستی آن‌قدر گسترده و مردمی گردد تا رژیم مجبور شود تمام حرف‌هایش را پس بگیرد.[1]

سازمان که قادر نبود با پی‌گیری موضوع سعادتی از مسیر قانونی و صحیح، اقدام وی را موجه سازد، می‌کوشید با حاشیه‌روی و مظلوم‌نمایی در قالب ادعای شکنجه، فضای سنگینی علیه دادستانی انقلاب ایجاد کند.

سازمان در ادامه موضع‌گیری‌های گسترده نشریه «مجاهد» و برخی اطلاعیه‌های پیشین علیه «خلع سلاحِ» گروه‌های سیاسی توسط دولت و تأکید، بر حق ویژه خود نسبت به در اختیار داشتن سلاح، در ۲۶ مرداد ماه ۵۸ طی اطلاعیه‌ای نسبت به ضبط یکی از انبارهای سلاح سازمان توسط کمیتهٔ مرکزی اعتراض کرد و خطاب به وزارت کشور نوشت:

با توجه به این واقعیت که... داشتن سلاح، حق طبیعی و مشروع هر سازمان رزمنده‌ای است که طیّ سالیان دراز صلاحیت خود را در به کار گرفتن آن به ثبوت رسانیده است ... لذا بدین وسیله تقاضای استرداد کلیهٔ سلاح‌ها و وسایلی را که لیست آنها به پیوست ارسال می‌گردد، داریم.[2]

آنچه در این نامه قابل تأمل است، فرض اثبات نشدهٔ «صلاحیت سازمان در به کار گرفتن اسلحه» است و اینکه این صلاحیت از سوی چه مرجع قانونی احراز شده است؟

○ تهاجم‌های جدید بعد از خرداد ۵۸

بعد از خرداد ماه ۱۳۵۸، چند موضوع متن اصلی یا زمینهٔ درگیری‌های افراد مختلف از اقشار گوناگون با هواداران سازمان را تشکیل می‌داد: ۱ـ مسائل ایدئولوژیک مثل التقاطی بودن، عدم پیروی واقعی و کامل از امام خمینی و همکاری با

---

۱. بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۱: ص ۱۶؛ نقل از یک سند سازمان که در ضربات سال ۶۰ از یک پایگاه تیمی کشف شده است.

۲. مجموعهٔ اعلامیه‌ها...، ج ۲: ص ۶۸.

بیگانگان؛ ۲ـ دستگیری سعادتی و «بحران مشروعیت» ناشی از آن که عموماً هواداران سازمان در خیابان‌ها و اماکن مختلف، یا بر سر آن مباحثهٔ خیابانی راه انداخته و یا تظاهرات و تحصّن می‌نمودند؛ ۳ـ داشتن سلاح: در شهرستان‌ها و تهران یکی از مسائل مهم امنیتی و انتظامی، نگهداری سلاح و بعضاً استفاده از آنها در مراسم علنی و درگیری‌ها توسط دفاتر سازمان بوده است. کمیته‌ها و سپاه پاسداران که بخش عمدهٔ تأمین نظم و امنیت داخلی کشور را برعهده داشتند، در مورد سوم عموماً اقداماتی می‌کردند ولی این اقدامات قانونی، هرگز به درگیری‌های خیلی شدید تبدیل نشد. بنابراین تفاوتی بارز در رفتار خودجوش مردم و تلاش‌های انتظامی پاسداران کمیته و سپاه وجود داشت. حساسیت مردم روی مسائل سیاسی ـ ایدئولوژیک بود ولی سپاه و کمیته‌ها بیشتر دربارهٔ مسائل امنیتی و تسلیحاتی و نگهداری غیرقانونی مهمّات نظامی احساس مسئولیت قانونی می‌کردند.

به نظر می‌رسد یک عامل عمده باعث شد که سازمان از خرداد ماه ۵۸ فعال‌تر از گذشته وارد صحنهٔ سیاسی ـ اجتماعی شود و با گسترش میتینگ‌ها و سخنرانی‌ها در جهت گسترش پایگاه اجتماعی تلاش کند: تلاش برای تغییر معادلهٔ قدرت؛ این رویکرد که ناشی از شتابزدگی در تاکتیک اجتماعی و تحت‌تأثیر تحولات سیاسی داخلی و عدم استقرار و انسجام کامل قدرت حاکمیت جدید بود، حاکی از این تصور سران سازمان بود که می‌توانند با استفاده از فرصت و اعمال فشار گستردهٔ اجتماعی و تبلیغی، معادلات موجود قدرت را بر هم زنند و خود به عنوان آلترناتیو اصلی یا نوک پیکان جبههٔ چپ بر بخش‌های اصلی حاکمیت نوپا سلطه یابند. ماجرای سعادتی نیز اگرچه یک شکست بزرگ در عرصهٔ افکار عمومی و مناسبات سیاسی برای سازمان به ارمغان آورد اما، بیش از پیش، موجب انفعال و سراسیمگی در بسیاری از مواضع و عملکرد سازمان گردید. به همین علت، در آن مقطع، سازمان علاقه زیاد و آشکاری به تشدید غلظت عنصر اجتماعی از خود نشان می‌داد.

در ۲۹ مرداد ۵۸، سازمان اعلام کرد که در اعتراض به خفقان و مبارزه علیه ارتجاع نشریه مجاهد را تا اطلاع ثانوی تعطیل می‌کند. احتمالاً تعطیلی نشریه

سازمان در پی شکست‌ها و ناکامی‌هایی بود که سازمان با آن مواجه شده بود. تعطیلی این نشریه تا ۲۳ مهرماه ۵۸ ادامه داشت.

در ۲۹ مرداد ماه دادستان دادسرای انقلاب اسلامی طی اطلاعیه‌ای حکم خلع سلاح گروه‌هایی را صادر کرد که در جریان انقلاب و حمله به پادگان‌ها و اماکن نظامی اقدام به جمع‌آوری تسلیحات نموده بودند. کمیتهٔ مرکزی پس از صدور این حکم با محاصرهٔ ساختمان مرکزی جنبش ملی مجاهدین به خلع سلاح آنها اقدام نمود که پس از مذاکره با نمایندگان جنبش، تحویل ساختمان مذکور و خلع سلاح، منوط به مذاکره با مقامات دولت و دادستانی انقلاب گردید.[1]

نشریهٔ *مجاهد* ـ قبل از تعطیلی موقت ـ برای بهبود تصویر سازمان در افکار عمومی طی مطلبی در بخش ثابت نشریه تحت عنوان «مردم و مجاهدین» گوشزد می‌کند که «کسانی که خود را مجاهد معرفی می‌کنند و دست به سرقت بانک می‌زنند از ما نیستند؛ کسانی که تریاک می‌کشند از ما نیستند و زنان سبکسری که خود را از مجاهدین می‌دانند از ما نبوده و این توطئه‌هایی است علیه ما.»[2] چاپ این مطلب در حالی است که دستگیری چند چریک فدایی در مهرماه به علت آتش‌سوزی خرمن‌ها و افشای توطئه‌های آشوبگرانهٔ گروه‌های مارکسیست توسط مطبوعات؛ و دستگیری سعید متحدین، عضو شناخته شدهٔ سازمان، در حین سرقت مسلحانه از یک جواهرفروشی ؛ و انتشار چند جزوه در خصوص مسائل ضدّاخلاقی گروه‌های سیاسی، جوّ افکار عمومی را در شهریور و مهر ماه ۱۳۵۸ علیه گروه‌ها تغییر داده بود.

اما از ابتدای مهر ماه ۵۸ هم‌زمان با باز شدن مدارس، فعالیت جذب دانش‌آموزان شدّت پیدا کرد و سازمان جهت تقویت پایگاه اجتماعی برای اجرای نمایش قدرت، با سرمایه‌گذاری بیشتری روی به مدارس آورد و به عنوان نمونه، در تهران در چندین مدرسه و دبیرستان شروع به جذب نیرو نمود:

---

۱. روزنامه جمهوری اسلامی، ۵۸/۵/۲۹: ص ۲.

۲. نشریهٔ مجاهد، ش ۷: ص ۵.

○ تهاجم‌های بعد از تسخیر سفارت آمریکا

بعد از تسخیر سفارت آمریکا در تهران در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ توسط دانشجویان پیرو خط امام، هواداران سازمان با انجام تظاهرات مقطعی در ضدّیت با آمریکا و راه‌اندازی بحث‌های خیابانی که به مشاجره ختم می‌گردید، می‌کوشیدند انفعال و عقب‌ماندگی استراتژیک سازمان را که به شدت مدعی پیشتازی در شعارهای ضدامپریالیستی بود، جبران کنند و حتی‌الامکان از نظر تبلیغاتی، موضوع را به نفع خود مصادره نمایند.

بر اساس اعلامیهٔ سیاسی ـ نظامی شمارهٔ ۲۳ مورخهٔ ۲ آذر ماه ۱۳۵۸، شاخهٔ میلیشیا (چریک نیمه‌وقت) در سازمان تشکیل گردید. سازمان برای توجیه مسلح باقی ماندن خود به بهانهٔ تهدیدات آمریکا، هدف از تشکیل این ارتش کوچک خصوصی را مقابله با آمریکا اعلام نمود.

در مراسمی که به مناسبت ۱۶ آذر برگزار شد درگیری مختصری میان مردم عادی و هواداران سازمان در اطراف دانشگاه تهران به وجود آمد. در همین ماه درگیری حول موضوع ساختمان‌هایی که سازمان می‌بایست طبق حکم دادستانی آنها را تخلیه کند ادامه داشت. مردم گاه و بی‌گاه از اقشار مختلف در اطراف ساختمان‌های سازمان تجمع می‌کردند و خواستار تغییر موضع آنها یا تخلیهٔ اماکن می‌شدند. سازمان این افراد را «عروسک‌های کوکی ارتجاع» می‌نامید.[۱]

○ انتخابات ریاست جمهوری

در دی ماه ۵۸ رجوی برای ریاست جمهوری نامزد شد. این در حالی بود که او و سازمانش، رسماً شرکت در رفراندوم قانون اساسی، تحریم کرده بودند و به قانون اساسی رأی نداده بودند. رجوی و سازمانش توضیح نمی‌دادند که فردی که به یک قانون رأی نداده، چگونه نامزد اجرای آن قانون شده است. این زمان اوج تبلیغات

---

۱. همان، ش ۱۵: ص ۵.

سازمان در اشکال گوناگون، مانند راهپیمایی و چسباندن پوستر بر دیوارهای شهر و راه‌اندازی سخنرانی است. این تبلیغات که در مباحثه‌های خیابانی با فحّاشی به مخالفان سازمان همراه بود به درگیری‌های پراکنده تبدیل می‌شد.

پس از اعلام نظر **امام خمینی** مبنی بر اینکه «کسانی که رأی [به قانون اساسی] ندادند نمی‌توانند کاندیدا شوند» مسعود رجوی مجبور شد از کاندیداتوری کناره بگیرد. پیش از او نیز کاندیدای اصلی حزب جمهوری اسلامی نیز به دلیل شبهه در ایرانی‌الاصل بودنش با نظر امام از انتخابات کناره گرفته بود.

پس از کناره‌گیری کاندیدای حزب جمهوری اسلامی، **ابوالحسن بنی‌صدر** مطرح‌ترین کاندیدا و یکه‌تاز میدان بود. وی بعد از کنار رفتن رجوی اعلام کرد که رجوی دارای پایگاه مردمی بوده و با کنار گذاردن او مخالف بوده است.[۱] موضع‌گیری جانبدارانهٔ بنی‌صدر در آن زمان، تلاش آشکاری برای جلب حمایت سازمان و آرای هواداران آن به شمار می‌رفت. در واقع اولین طلیعهٔ تعامل بنی‌صدر و رجوی با این موضع‌گیری ظاهر گشت. فعالیت واحدهای میلیشیا در طی دورهٔ تبلیغات ریاست جمهوری افزایش یافت.

در اردیبهشت ماه ۵۹، نتیجهٔ انتخابات مجلس، شکست سوم انتخاباتی را برای سازمان به ارمغان آورد که این شکست باعث انفعال بخشی از هواداران گردید. سازمان با صدور اطلاعیه‌ای مانند مرحلهٔ اول انتخابات، مدعی شد که در مرحلهٔ دوم نیز تقلبات انتخاباتی گسترده روی داده و نتایج آن با «خواست و رأی واقعی مردم» مباینت دارد.[۲]

سخنرانی رجوی در ورزشگاه امجدیه در پنجشنبه ۲۲ خرداد تحت عنوان «چه باید کرد؟» حاکی از سعی او در جهت انگیزه‌دهی به نیروهای سازمان بود. در این سخنرانی، رجوی مکانیسم «دفاع مظلومانه» را به عموم هواداران پیشنهاد کرد تا با

---

۱. روزنامه کیهان، ۵۸/۱۱/۲: ص ۱، ۵۸/۱۱/۳: ص ۲.

۲. مجموعه اعلامیه‌ها...، ج ۳: ص ۲۲۰.

این روش، خشم و کینه را در میان اعضای سازمان، تعمیق بخشد.[1]

○ تشدید بحث‌ها و درگیری‌های خیابانی، از اوایل سال ۵۹

در طول دو ماه خرداد و تیر ۵۹، تلاش سازمان حول مظلوم‌نمایی با تبلیغات گسترده در مورد ادعای چماقداری در بحث‌های خیابانی و کار تبلیغی در بین مردم به وسیلهٔ مباحثهٔ ساختگی تیم‌های تبلیغی، و انتشار اطلاعیه در جهت اثبات ظلم بر سازمان از سوی نیروهای خط امام و جذب عناصر دانشجو، دانش‌آموز، بیکاران در محلات، کارگران و زنان صورت می‌گرفت. کماکان راه‌اندازی اردوهای کار، سازندگی و آموزش سلاح از جمله جذابیت‌های اجتماعی بود که هدف آن گسترش پایگاه اجتماعی سازمان در درون مردم بود.

با سخنرانی امام خمینی(ره) در ۴ تیر ۵۹ در خصوص سازمان و نفاق و، بعد از آن، موضع‌گیری بسیاری از چهره‌های شناخته شده مذهبی و سیاسی، شکافی عمیق بین اندیشهٔ سیاسی نظام و سازمان به‌وجود آمد و سازمان در عکس‌العمل اولیه اقدام به تعطیل نشریه و کاهش فعالیت‌های اجتماعی خود نمود[2] تا این موج اجتماعی مخالف را بتواند از سر بگذراند.

○ کودتای نوژه و سازمان

در ۱۹ تیر ۱۳۵۹ خبر کشف یک کودتای نظامی منتشر شد. این کودتا که قرار بود در روز ۱۸ تیر آغاز شود و بعدها به «کودتای نوژه» شهرت یافت از سوی سازمان جاسوسی آمریکا برنامه‌ریزی و تدارک شده بود. مطابق برنامه کودتاچیان، قرار بود عملیات از پایگاه هوایی شهید نوژه همدان آغاز شود و هدف آن استقرار یک حکومت سوسیال دمکراسی به ریاست شاهپور بختیار، آخرین نخست‌وزیر رژیم

---

۱. نشریهٔ مجاهد، ش ۸۸: صص ۳ ـ ۶؛ متن سخنرانی رجوی در امجدیه.

۲. روزنامه کیهان، ۵۹/۴/۸: ص ۱۶ (مجاهدین خلق مراکز و دفاتر خود را موقتاً در سراسر کشور تعطیل کردند).

شاه و در صورت امکان اعادهٔ سلطنت پهلوی بود.

حجةالاسلام ری‌شهری، در پانزده مرداد ۵۹، طی مصاحبه‌ای در مورد ارتباط چندگروه سیاسی با عاملان کودتا، به ارتباط آنان با سازمان اشاره کرد و چنین اظهار داشت:

در متن بازجویی یکی از سران کودتا به نقل از مسئولان سیاسی کودتا آمده است که مذاکره با سازمان مجاهدین خلق به نتیجه رسیده بود:

می‌گفت که ما این قول را ازمجاهدین خلق گرفته‌ایم که آن روز [روزکودتا] بی‌طرف بمانند. در عوض اینکه آن روز بی‌طرف می‌مانند، بهشان قول داده‌ایم که آزادی فعالیت سیاسی داشته باشند.[1]

□ گروه‌ها در دانشگاه و انقلاب فرهنگی

در پی دستور شورای انقلاب، مبنی بر بازگشایی موقت دانشگاه‌ها و اعلام روز ۱۵ خرداد ۱۳۵۹ به عنوان آخرین روزِ کار دانشگاه‌ها با نظام قبلی آموزشی، در ۲۳ خرداد ماه یک هیأت هفت نفره از سوی امام به عضویت در «ستاد انقلاب فرهنگی» درآمدند تا بررسی و استقرار نظام جدید آموزشی و تحقق انقلاب فرهنگی را عهده‌دار شوند.[2]

تعیین و تدوین خط‌مشی آیندهٔ فرهنگی و آموزشی کشور، براساس فرهنگ اسلامی، عمده‌ترین وظیفه شورای مزبور بود.

پیش از بسته شدن دانشگاه‌ها، وقایعی رخ داد که در اینجا به چند مورد از آن وقایع اشاره می‌شود:

- در اول اسفند ماه ۱۳۵۸، درگیری شورای دانشجویان دانشگاه مشهد تحت نفوذ سازمان مجاهدین خلق و گروهی از دانشجویان عضو «مجمع احیای تفکّرات

---

۱. کودتای نوژه، ج ۴: صص ۱۷۷ ـ ۱۷۸.

۲. روزنامه‌های کیهان و اطلاعات، ۲۳ و ۵۹/۳/۲۴: ص ۱ ـ ۲.

شیعی»[1] و سایر دانشجویان در محل دانشکدهٔ علوم، به گروگان‌گیری و مجروح شدن عده‌ای از دانشجویان منجر شد.

شورای سرپرستان دانشکده‌های دانشگاه مشهد، به عنوان اعتراض به حوادث آن روزها، تعطیل واحدهای آموزشی دانشگاه‌ها ـ بجز واحدهای درمانی ـ را اعلام نمود. شورای مزبور اعلام کرد که در صورت تکرار این‌گونه حوادث، ناچار به اعلام تعطیل طولانی‌تر خواهد بود.

ـ در دوم اسفند ماه ۱۳۵۸، در اثر درگیری گسترده در دانشگاه تهران در خلال میتینگ سازمان جمعی از دانشجویان مجروح شدند. درگیری‌های موضعی بین گروه‌های مختلف در دانشگاه تهران، از ماه‌ها قبل شروع شده بود. در دهم و یازدهم بهمن ماه ۵۸ این درگیری‌ها به اوج خود رسید. در این میان، گروه‌هایی از خارج دانشگاه، گاه به صورت مستقل و گاه به طرفداری از دسته‌های داخل دانشگاه، به این درگیری‌ها دامن می‌زدند.

واقعهٔ روز دوم اسفندماه در دانشگاه تهران، از نوع چنین رویدادهایی بود. در پی این واقعه، هم‌زمان با تبلیغات انتخاباتی اولین دوره مجلس شورا، دکتر محمد ملکی رییس شورای سرپرستی دانشگاه که کاندیدای مورد حمایت سازمان در انتخابات مجلس بود، استقرار امنیت در دانشگاه را خواستار شد و استعفا کرد.[2]

ـ طی روزهای ۲۷ تا ۳۰ فروردین ماه ۱۳۵۹، پس از بروز درگیری بین دانشجویان مسلمان و پیرو خط امام با هواداران گروه‌های مارکسیست و مجاهدین خلق در دانشگاه‌های تبریز، پلی‌تکنیک، شیراز، تربیت معلم، کرمان و علم و صنعت، از سوی انجمن‌های اسلامی این دانشگاه‌ها، این مراکز تعطیل اعلام گردید و آنان خواستار پاکسازی محیط آموزشی از دفاتر و ستادهای گروه‌های مسلح و سایر احزاب، و تغییر نظام آموزشی گردیدند.[3]

---

۱. روزنامهٔ جمهوری اسلامی، ۵۸/۱۲/۲: ص ۲. روزنامهٔ کیهان، ۵۸/۱۲/۲: ص ۱۲.

۲. روزنامهٔ کیهان، ۵۸/۱۲/۵: ص ۳.

۳. همان، ۵۹/۱/۳۰: صص ۳ و ۱۲.

همچنین سایر دانشگاه‌های تهران و شهرستان‌ها نیز بعد از درگیری‌هایی تحت کنترل دانشجویان عضو انجمن‌های اسلامی درآمد. و مردم شهرهای مشهد، شیراز، تبریز، بابلسر و... طی راهپیمایی‌ها و تظاهراتی از اقدام دانشجویان حمایت کردند.

سازمان، با انتشار بیانیه‌ای به مخالفت با اقدامات انجمن‌های اسلامی پرداخت[1]. بنی‌صدر هم در یک موضع‌گیری دوگانه ضمن مخالفت باوجود ستادهای گروه‌های سیاسی در دانشگاه‌ها اظهار امیدواری کرد که طی سه روز، خود گروه‌ها اقدام به تخلیهٔ دفاتر خود در دانشگاه‌ها بکنند و وضعیت عادی در این مراکز برقرار شود.[2]

- در روز جمعه ۲۹ فروردین ماه ۱۳۵۹ اعضای شورای انقلاب اسلامی و **ابوالحسن بنی‌صدر** ، دیدار و گفت‌وگویی طولانی با **امام خمینی(ره)** داشتند. در پایان این ملاقات، شورای انقلاب اطلاعیه‌ای صادر کرد و ضمن اعلام مهلت سه روزه برای برچیده شدن ستادهای احزاب و گروه‌ها در دانشگاه‌ها با استناد به بخشی از پیام نوروزی امام مبنی بر لزوم تحول در نظام آموزش عالی، آن را خواستِ مورد تأیید دانشگاهیان و دانشجویان برشمرده بود. بر اساس این اطلاعیه، مقرر شد که پس از اتمام امتحانات، دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی، تعطیل شوند تا «فرصت کافی برای تهیه برنامه و نظام آموزشی بر پایه معیارهای انقلابی» بدست آید.[3] در روز ۳۱ فروردین ۵۹ بیانیه مفصل دیگر شورای انقلاب در پایان جلسه فوق‌العاده آن انتشار یافت چنین بود:

> **دگرگونی بنیادین نظام آموزشی، جلوگیری از تشنج در محیط دانشگاه، برچیدن ستادها و اتاقهای جنگ، جلوگیری از تجمع در حول و حوش دانشگاه‌ها. شورای انقلاب کمیته مرکزی را نیز مأمور حفظ امنیت دانشگاه‌ها و نمایندگان گروه‌ها در جریان تخلیه وجابجایی وسایل نمود.**

---

۱. همان: ص ۳.

۲. همان.

۳. همان.

سازمان به همراه سایر گروه‌های چپگرا و مخالف، طی اعلامیه مجددی با تصمیمات شورای انقلاب مخالفت کرد و دانشگاهیان و دانشجویان را به مقابله با آن فراخواند.[1] اما باتوجه به موافقت بنی‌صدر با تخلیه ستاد گروه‌ها در دانشگاه‌ها، سازمان عملاً و به آرامی به این امر تن داد و پس از درگیری‌های پراکنده‌ای دفاتر خود را تعطیل کرد.

۱. مجموعه اعلامیه‌ها...، ج ۳: صص ۱۷۸ـ۱۷۹.

فصل بیست‌وهشتم

پیوند سرنوشت بنی‌صدر و سازمان

□ حوادث چهاردهم اسفند ۵۹

○ عریانی پیوند گروه‌های ضدنظام با بنی‌صدر

در پی چالش‌ها و فراز و نشیب‌های مربوط به معرفی کابینه و دولت به مجلس شورای اسلامی، بنی‌صدر در سخنرانی ۱۷ شهریور ۱۳۵۹ در میدان شهدا، سخنانی ایراد کرد که منشأ بسیاری از مسائل بعدی شد.

وی با اشارات و کنایات روشن، نیروهای پیرو خط امام بویژه رهبران قوای مقننه و قضائیه و روحانیان منتقد خود را مورد حمله قرار داد و فضای سیاسی کشور را به شدت ملتهب و متشنج ساخت.[۱]

چندی بعد بنی‌صدر در سخنرانی روز عاشورا، که در میدان آزادی انجام شد، هماهنگ با تبلیغات سازمان مجاهدین خلق و سایر گروه‌های معاند، اتهام شکنجه در زندان‌ها را به شکلی کاملاً تهییج‌آمیز و تحریک کننده مطرح ساخت.[۲]

جنجالی که بنی‌صدر در مورد زندان‌ها و شکنجه به پا کرد، در روزنامه‌ها ـ بخصوص نشریات گروه‌ها ـ گسترش یافت. در این میان، نیروهای تغذیه کنندهٔ بنی‌صدر ـ یعنی مجاهدین خلق ـ حداکثر بهره‌برداری را از این امر کردند و تا ماه‌ها بعد فضای کشور را به این مسئله و بحران‌آفرینی‌های خود آلودند.[۳]

---

۱. روزنامه کیهان، ۵۹/۶/۱۸: صص ۱ و ۲۰.

۲. همان، ۵۹/۸/۲۹: ص ۱۱.

۳. در بخش‌های مربوط به حرکت‌های تمهیدی سازمان، به این نوع تشبّث‌ها و ترفندهای

در پاییز و زمستان سال ۵۹، به رغم گسترش ابعاد جنگ دفاعی ایران در مقابل تجاوز همه‌جانبه عراق، فضای سیاسی کشور با تشنجات و درگیری‌های سازمان و دفتر بنی‌صدر و سایر گروه‌های مؤتلف وی به شدت بحرانی شده بود.

تظاهرات و درگیری‌ها در خیابان‌های برخی شهرهای بزرگ و کوچک ادامه پیدا کرد. هواداران سازمان غالباً در پوشش طرفداران بنی‌صدر یک پای اصلی این درگیری‌ها بودند.[۱]

○ **شرکت‌کنندگان در مراسم ۱۴ اسفند**

بخش سازماندهی شده و متشکل جمعیتی که در ۱۴ اسفند در دانشگاه تهران اجتماع کردند، هواداران سازمان مجاهدین خلق بودند.

روز قبل از مراسم به وسیلهٔ سرتیم‌ها از تمام افراد میلیشیا و هواداران سازمان خواسته شد که از صبح پنجشنبه برنامهٔ خود را شروع کنند. تیم‌ها با فرماندهی مشخص و آمادگی کامل برای درگیری تقسیم شده بودند.

با درگیری وسیع نیروهای گارد ریاست جمهوری علیه مردم و ضرب و شتم بسیاری از آنان توسط نیروهای سازماندهی شده میلیشیا و گارد بنی‌صدر، اغتشاش ۱۴ اسفند چالش سیاسی اجتماعی وسیع و گسترده‌ای حول مشروعیت و صلاحیت سیاسی و فکری رییس جمهور پدید آورد. عدم حمایت اکثریت مردم از فراخوان‌های بعدی بنی‌صدر و گروه‌های سیاسی مؤتلف وی، غائله ۱۴ اسفند را به نقطه عطف سرنوشت سیاسی بنی‌صدر تبدیل نمود و پس از آن عملاً رییس جمهور کاملاً به رییس یک جبهه محدود گروه‌های سیاسی برای مقابله با نیروهای پیرو خط امام مبدل گردید.

دکتر حبیب‌الله پیمان که از نظر ایدئولوژیک نزدیک‌ترین مواضع را به سازمان

سازمان اشاره شده است.

۱. همان، ۵۹/۱۲/۷: ص ۲.

داشت در نشریه «امت» در مقاله تحت‌عنوان «سراب پایگاه توده‌ای جبههٔ لیبرالی، خط امپریالیسم و مشکل توده‌ها» ارزیابی خود را از ماجرای ۱۴ اسفند این‌گونه ارائه داده است:

هدف مشترک همه عناصر و گروه‌های تشکیل دهنده این جبهه [=جبهه متحد لیبرالی] که در روز پنجشنبه [۱۴ اسفند] متفقاً در دانشگاه حضور یافتند، ساقط کردن دولت [رجایی] و بیرون کردن حزب جمهوری [اسلامی] از صحنه حیات سیاسی جامعه و روی کار آوردن یک حاکمیت لیبرالی به رهبری رییس جمهور [بنی‌صدر] است. تا این مرحله همه اتفاق‌نظر دارند، اگر چه پس از آن هر گروه و شخصیت راه و هدف خاص خود را دنبال خواهد کرد. سازمان مجاهدین [خلق] بعد از یک تردید کوتاه مدت، در ادامه حمایت از بنی‌صدر، مجدداً در ائتلاف کامل با وی و دیگر اعضای جبهه متحد لیبرال‌ها قرار گرفت و همان طور که قبلاً بارها تحلیل کردیم، در حقیقت جایگزینی بنی‌صدر و لیبرال‌ها را در مرحله اول پذیرفته و جایگزینی خود را به مرحله دوم موکول کرده‌اند.

نهضت آزادی که چندان بی‌میل نیست مستقلاً نقش رهبری جبهه را مانند پیش به دست گیرد با وجودی که سعی می‌کند که گاه به طور مستقل ابراز وجود نماید و با بنی‌صدر مرزبندی کند (سخنرانی بازرگان در مجلس و میتینگ امجدیه) ولی مطمئن است که بدون قبول رهبری بنی‌صدر در این مرحله راه نجاتی ندارد. به همین جهت مانند سازمان مجاهدین [خلق] به طورکامل در میتینگ [۱۴ اسفند] دانشگاه شرکت جست. تکلیف بقیه گروه‌ها نظیر جبهه ملی روشن است. اینها و کوچک‌ترها در حقیقت پیچک‌هایی شده‌اند که جز با تکیه بر تنه درخت دفتر هماهنگی، قدرت خودنمایی و حیات ندارند... این که این جبهه همان جبهه متحد انقلابی ادعایی [سازمان] مجاهدین [خلق] در برابر ارتجاع می‌باشند، آنان باورشان شده بود که پایگاه عظیم توده‌ای دارند و به این «سراب» دل خوش بوده و نقشه‌ها طرح می‌کردند. ما مطمئن بودیم که در اولین فرصت که مرزبندی قاطع‌تری به عمل آید، اکثریت توده‌ها در صف انقلاب قرار گرفته، لیبرال‌ها و متحدین آنها را به کلی تنها می‌گذارند و تنها همان اقشار سرمایه‌دار و متوسط برایشان باقی می‌ماند. اجتماع روز پنجشنبه [۱۴ اسفند] این پیش‌بینی را ثابت کرد و دیدیم

که زمین چمن دانشگاه را عمدتاً همین اقشار به اضافه هواداران سازمان [مجاهدین خلق] پرکردند. و از آن توده‌های میلیونی و چند صد هزار نفری خبری نبود.[۱]

سازمان برای رهایی از بن‌بست ناشی از پاسخ مشروط امام، توجیه عدم تمکین عملی از درخواست امام برای خلع سلاح را طی نامه‌ای، با هماهنگي قبلی،[۲] به بنی‌صدر اعلام کرد و شرط گذاشت که اگر وی، به عنوان «عالی‌ترین مقام رسمی کشور»، اجرای قانون اساسی را تضمین کند و وسایل اجرای این تضمین را ارائه نماید و تأمین سیاسی کافی برای سازمان فراهم نماید، برای تحویل سلاح‌های خود اعلام آمادگی خواهد کرد.[۳]

بنی‌صدر هم در یک مصاحبه مطبوعاتی از دادن تضمین، اظهار ناتوانی کرده و عملاً با موجه جلوه دادن موضع سازمان راه راگشود تا سازمان از بن‌بست پدید آمده رهایی یابد.[۴]

□ بن‌بست و رفراندوم

با اوج‌گیری تنش در فضای سیاسی کشور، بنی‌صدر در مقابله با مجلس شورای اسلامی و دولت رجایی و در شرایط حساس ناشی از جنگ عراق علیه ایران، با حمایت تبلیغاتی سازمان مجاهدین خلق، مدعی وقوع «بن‌بست» شده و برگزاری «رفراندوم» را مطرح کرد.[۵]

مسعود رجوی که در طرح‌های بنی‌صدر، همفکری و هماهنگی قبلی و بعدی سازمان با وی را هدایت می‌کرد، طی نامه‌ای با تبریک به رییس جمهور به خاطر ارائه تز رفراندوم، او را در پی‌گیری این طرح تشجیع و

---

۱. هفته‌نامه «امت»، ش ۱۰۰، ۵۹/۱۲/۲۵: سرمقاله.
۲. غائله چهاردهم اسفند...: ص ۶۶۰.
۳. نشریهٔ مجاهد، ش ۱۲۱: ص ۱.
۴. غائله چهاردهم اسفند...: ص ۶۶۲. روزنامه انقلاب اسلامی، ۶۰/۲/۳۱: ص ۱.
۵. روزنامه انقلاب اسلامی، ۶۰/۲/۳۰: ص ۱. نشریهٔ مجاهد، ش ۱۲۲: صص ۱، ۲ و ۲۱.

تشویق نمود و تأکید کرد: «هیچ یک از حضرات را یارای حذف شما نیست... طرف دیگر، به خوبی می‌داند که شما چه از نظر سیاسی و چه به لحاظ اجتماعی در وضعی هستید که اگر بخواهید و اگر بایستید می‌توانید فی‌الواقع جارویش کنید.»[۱]

به دنبال تظاهرات عظیم و سراسری مردم در سالگرد قیام ۱۵ خرداد و حمایت قاطع آنان از امام خمینی و سیاستهای دولت مقطع جدیدی از رودررویی بنی‌صدر با امام و نیروهای انقلابی، آغاز گردید و مجاهدین خلق، جبهه ملی و نهضت آزادی در کنار گروه‌های کوچکتری مانند حزب ملت ایران و حزب مائوئیستی رنجبران بر شدت فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی تنش‌زای خود افزودند.

تظاهرات سراسری مردم ایران در ۱۵ خرداد ۶۰ آشکارا رنگی ضدّ مجاهد داشت به گونه‌ای که شعار «پانزده خردادِ شصت پشت منافق شکست» از اصلی‌ترین شعارهای مردم در روزهای بعد بود.

به دنبال تحرکّات غیرقانونی و غوغاگری طرفداران بنی‌صدر در روزنامه‌ها و نشریات و ضمناً محرز اعلام کردن تخلفات آنها توسط هیأت سه نفره حل اختلاف، دادستانی انقلاب در اطلاعیهٔ ۱۸ خرداد ماه ۱۳۶۰ اعلام کرد:

به حکم دادستان انقلاب اسلامی مرکز نشریات آرمان ملّت [ارگان حزب ملّت ایران به رهبری داریوش فروهر]، انقلاب اسلامی [ارگان بنی‌صدر]، جبههٔ ملّی [ارگان جبههٔ ملی ایران]، میزان [ارگان بازرگان و نهضت آزادی]، نامهٔ مردم [ارگان حزب تودهٔ ایران] و عدالت [ارگان حزب رنجبران]، به دلیل نشر مقالات تشنّج‌آفرین، تا اطّلاع ثانوی توقیف شدند.[۲]

همان روز، مجاهدین خلق واکنش علنی و رسمی نشان دادند. فرصت زیادی باقی نمانده بود؛ سازمان در اجابت وعدهٔ حمایت یکپارچه و کامل خود از بنی‌صدر باید همهٔ موجودیت خود را ـ به تدریج ـ خرج می‌کرد. آری، سرنوشت مجاهدین خلق و بنی‌صدر به هم گره خورده بود.

---

۱. غائله چهاردهم اسفند...: ص ۶۶۵.

۲. همان: ص ۶۷۹. متن کامل اطلاعیه در روزنامه کیهان ۶۰/۳/۱۸: ص ۴.

○ آمادگی برای عملیات مسلحانه

از فردای ۱۴ اسفند درگیری‌ها شدیدتر شد، تنها در چند روز عید سال ۶۰ اوضاع اجتماعی آرام گشت و دوباره از نیمهٔ دوم فروردین درگیری‌ها شروع شد. همه‌چیز برای مقابله با نظام آماده می‌شد:

طبق هماهنگی با سفارت فرانسه که احتمالاً بنی‌صدر یکی از واسطه‌های اصلی این ارتباط بود، در اواخر سال ۵۹ رجوی مخفیانه به فرانسه رفته و در اردیبهشت ماه ۶۰ بعد از بازگشت ترتیب نشستی درون گروهی را داد و خط مبارزه تا سرنگونی نظام را ابلاغ کرد.

... مسعود رجوی در سفرش به فرانسه که بین بیست روز تا یک ماه طول کشید اقدام به هماهنگی با کشورهای غربی برای مبارزه مسلحانه علیه نظام جمهوری اسلامی نمود و تأییدیه آنها رااخذ کرده بود و در نظر داشت در ۲۴ ساعت اول، حرکت مسلحانه سازمان در صورت موفقیت، از سوی قدرت‌های غربی به رسمیت شناخته شود... این ارتباط در تحقیقات محرز شد و برخی اعضای دستگیر شده سازمان بعدها بر آن گواهی دادند. وقایع بعدی نیز گواه و مؤید دیگری بر هماهنگی قبلی با فرانسه بود.[1]

اولین جرقه‌های آشکار جانبداری غرب از سازمان در مصاحبه‌های دو روزنامه مشهور فرانسوی *اونیتا* و *لیبراسیون* در تابستان ۵۹ زده شده بود.[2] هم‌زمان، ارتباط‌هایی با دولت عراق از سوی سازمان برقرار شده و در مواردی رادیوی بغداد آشکارا از مجاهدین خلق تمجید و حمایت می‌کرد.

سازمان از بهار ۶۰ عملیات فشرده آماده‌سازی خود را برای شورش مسلحانه علیه نظام جمهوری اسلامی آغاز کرده و با اتکا به ارتباط با دولت عراق و دولت‌های غربی حمایت لجستیکی و تبلیغاتی آنها را کسب نموده بود.

انبارهای مهمّات و تسلیحات سازمان غبارگیری و سلاح‌ها روغن‌کاری می‌شد.

---

۱. بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۱: فصل ارتباط با فرانسه. استناد به تحقیقات محقق و اعترافات مندرج در پرونده‌های سیروس لطیفی و وشاق.

۲. نشریهٔ مجاهد، ش ۸۹: ص ۵.

در سطح نظام، سازمان خطر شناخته شده بود ولی انتظار شورش مسلحانه از سوی آنها در آن مقطع کلی بعید به نظر می‌رسید. نشریهٔ *مجاهد* جمهوری اسلامی را «اسیر چنبره و در مسلخ ارتجاع» توصیف می‌کرد.[1]

در اردیبهشت و خرداد ۶۰ محور تبلیغ بر روی شکنجه و زندانی نمودن هواداران، به موضوع حمایت از بنی‌صدر و روزنامه‌های تعطیل شده و مسئلهٔ لایحهٔ قصاص تبدیل شد. درگیری‌ها در تظاهرات هواداران سازمان در ۷ اردیبهشت، سرفصل جدیدی برای به حرکت واداشتن عنصر اجتماعی موافق علیه عنصر اجتماعی مخالف بود.

○ حکم عزل بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا

امام خمینی(ره) روز هجدهم خردادماه در یک سخنرانی پرشور و قاطع در مورد اقدامات بنی‌صدر و مؤتلفین وی، آخرین اتمام حجت‌ها را اعلام نمود و مقاومت در برابر قانون و مصوبات قانونی مجلس را دیکتاتوری نامید و صریحاً به تشنج‌آفرینان هشدار داد.[2]

با دعوت بنی‌صدر از مردم برای مقاومت و ایستادگی در دفاع از وی، در چند نقطه تهران و شهرستان‌ها در روزهای ۱۸ و ۱۹ خرداد، تجمع‌های غیرقانونی و آشوبگرانه گروه‌هایی از طرفداران بنی‌صدر و مجاهدین خلق، با حضور خودجوش مردم خاتمه یافت[3] و نشان داد که پایگاه مردمی جریان مخالف رهبری انقلاب برخلاف تصور و توهم خود، بسیار اندک است. روز بعد، امام خمینی(ره) با یک حکم ـ که در جمله‌ای واحد نگاشته بود ـ ابوالحسن بنی‌صدر را از فرماندهی نیروهای مسلّح عزل کرد:

بسم‌الله الرّحمن الرّحیم

ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران. آقای بنی‌صدر از فرماندهی کلّ

---

۱. همان، ش ۱۱۶: ص ۹.

۲. روزنامه کیهان، ۶۰/۳/۱۹: ص اول.

۳. همان ۶۰/۳/۲۰: صص ۱ و ۲؛ ۶۰/۳/۱۹: ص ۹.

نیروهای مسلّح برکنار شده‌اند.

روح‌الله الموسوّی الخمینی ـ ۶۰/۳/۲۰[1]

بنی‌صدر در زمان صدور این حکم در کرمانشاه به‌سر می‌برد، و اختفای وی از همانجا آغاز شد. فردای آن شب، سازمان اطلاعیهٔ دیگری در حمایت از بنی‌صدر تحت عنوان «هشدار نسبت به حفظ جان رییس‌جمهور» صادر کرد. سازمان، تحولات سیاسی کشور و اقدامات قانونی رهبری انقلاب و مجلس شورای اسلامی برای جلوگیری از قانون‌شکنی بنی‌صدر و دفاع از حریم قانونی ارکان نظام را، «کودتای مرتجعین» نام‌گذاری کرد و مردم را به مقابله با نظام فراخواند. از صبح پنجشنبه ۲۱ خرداد ماه ۱۳۶۰، بعد از برکناری بنی‌صدر از فرماندهیِ کلّ قوا، با پشتیبانی اعضای سازمان، درگیری‌های خشونت‌بار پراکنده‌ای در تهران و چند شهر بین گروه‌های طرفدار بنی‌صدر با مردم رخ داد که از جمله در تهران پس از تجمع حدود ۱۵۰ نفر از افرادی که به شعار و فحاشی علیه دولت و مسئولان کشور و حمایت از رییس جمهور پرداختند، جمعی از مردم برای متفرّق کردن آنان وارد عمل شدند؛ عده‌ای از پاسداران نیز مجبور به مداخله گشتند. در این درگیری، گلوله‌ای به سمت پاسداران شلّیک شد که یکی از آنها زخمی شد و در بیمارستان به شهادت رسید.[2]

بنی‌صدر بار دیگر، در بیانیهٔ مورّخ ۲۲ خرداد ۶۰، مردم را به مبارزهٔ علنی علیه نظام و حاکمیت جمهوری اسلامی فراخواند. وی در بخشی از این بیانیهٔ بلند با تأکید بر اینکه «کودتای خزنده» در حال اجراست و آزادی و امنیت از بین رفته، مدعی وجود خطرهای جدی برای استقلال کشور گردید:

... با شما مردم سخنم همواره این بوده است که... استقامت کنیم. راه‌های استقامت را شما خود در گذشته یافته‌اید و اینک نیز می‌توانید بیابید.

... به شما می‌گویم: اگر امروز ـ که هنوز وقت باقی است ـ نایستادید و استبداد را که هنوز قوام نگرفته، دفع شر نکردید و استبداد با سلطهٔ خارجی پیوند

---

۱. همان، ۶۰/۳/۲۱: ص ۲. صحیفه امام، ج ۱۴: ص ۲۷۴.

۲. همان، ۶۰/۳/۲۴: صص ۱ ـ ۲. غائلهٔ چهاردهم اسفند...: ص ۶۸۷.

قطعی پیدا کرد، همهٔ آنچه را که گفتم و بدتر از آن را بر شما خواهند آورد و... ... آنچه را که باید به اطلاع شما می‌رساندم، رساندم. بر شما مردم است که نگران سرنوشت انقلاب اسلامی و کشور خود باشید و استقامت کنید.[1]

سخنگوی هیأت سه نفری حل اختلاف نیز ضمن اعلام بررسی بیانیه بنی‌صدر در جلسه هیأت، اظهار داشت:

این مطلب که گفته شد آقای بنی‌صدر نمی‌توانند مطالبشان را اظهار کنند بررسی شد، اعلامیه ایشان به تفصیل از تریبون مجلس خوانده شد و بعد هم از رادیو پخش شده است و باز هم می‌گویند که آزادی وجود ندارد.[2]

به دنبال برکناری بنی‌صدر و ادامه تحریکات او، عده زیادی از نمایندگان مجلس طرح بررسی کفایت سیاسی رئیس‌جمهور را با قید دو فوریت به مجلس ارائه کردند.

سازمان نیز طی اطلاعیه مورخ ۲۴ خرداد خود در واکنش به طرح بررسی کفایت سیاسی رییس‌جمهور در مجلس، «اخطار» کرد که عزل رییس جمهور «عملاً مفهومی جز اعلام جنگ مرتجعین به تمامی خلق ایران ندارد.»[3] در این اطلاعیه مجدداً نسبت به احتمال تهدید جان بنی‌صدر که در اولین اطلاعیه بعد از برکناری وی از فرماندهی کل قوا طرح شده بود، هشدار داده شد. تأکید ویژه سازمان بر این موضوع یکی از سوژه‌های اصلی برای نظامی کردن فضا و تحریک مخاطبان به اقدامات خشونت‌بار بود. نشریه «مجاهد» همچنین اطلاعیه‌های گوناگونی از افراد و گروه‌های مختلف با گرایش‌های سیاسی گوناگون در مخالفت با اقدامات قانونی رهبری انقلاب و مجلس انتشار می‌داد و به شدت وضعیت کشور را در معرض فروپاشی ترسیم می‌کرد.

○ تلاش امام برای حفظ جایگاه ریاست جمهوری

با همهٔ اینها، امام و نزدیکان ایشان نمی‌خواستند کار بنی‌صدر به جایی برسد که

---

۱. نشریهٔ مجاهد، ش ۱۲۵: صص ۱ ـ ۲؛ این بیانیه در آخرین شماره روزنامه انقلاب اسلامی نیز که به صورت غیرقانونی انتشار یافت درج شد.
۲. روزنامه کیهان، ۶۰/۲/۲۵، ص ۲۰۱.
۳. نشریهٔ مجاهد، ش ۱۲۵: ص ۱.

خود می‌خواست.

رییس مجلس شورای اسلامی، آقای هاشمی رفسنجانی، نیز در تاریخ ۲۳ خرداد، پس از دیداری با امام، نظر مجلس را دربارهٔ رییس جمهور به این شرح اعلام نمود:

> **بعد از عزل آقای بنی‌صدر از سمت جانشینی فرماندهی کلّ قوا، در مجلس فشار شدیدی وارد می‌آید که مسئلهٔ عدم کفایت سیاسی ایشان مطرح شود و نمایندگان مجلس خواسته‌اند برای این کار جلسهٔ غیرعلنی داشته‌باشیم.... در مجموع و با مشورت‌هایی که کرده بودیم نظر من این بود که آقای رییس‌جمهور بپذیرند که در محدودهٔ حقوق و تکالیفی که قانون اساسی برای رییس‌جمهور و همهٔ ارگان‌های دیگر معین کرده است، عمل بکنند و ترجیح دارد که ایشان در این سمت باقی بمانند؛ حتّی اگر من بتوانم، با تقاضا و توضیح، مجلس را هم از طرح بحث دربارهٔ کفایت سیاسی ایشان منصرف کنم. و فکر می‌کنم مصلحت این باشد... البته مسئله بستگی دارد به اینکه ایشان چه مقدار آماده باشند که تابع قانون باشند.**[1]

اما بنی‌صدر که مفتون تحلیل و ارزیابی سازمان مجاهدین خلق و اسیر توهمات خویش شده بود، این‌گونه پیام‌های مسالمت و آشتی را از موضع ضعف تلقی می‌کرد و می‌پنداشت با حمایت گروه‌های سیاسی متحد خود و تشکیلات نظامی سازمان، به فروپاشی حاکمیت پیرو خط امام قادر خواهد بود. بنابراین خط گسترش آشوب و درگیری در شهرها و آماده شدن برای یک مقابله مسلحانه تمام عیار با نظام ـ توسط مجاهدین خلق و ائتلاف طرفداران بنی‌صدر ـ همچنان پی‌گیری می‌شد.

○ بیانات تاریخی امام در ۲۵ خرداد ۶۰

جبههٔ ملی، طی اعلامیه‌ای، که بهانهٔ آن نفی و حملهٔ شدید به لایحهٔ قصاص بود، مردم را به یک راهپیمایی در مسیر خیابان انقلاب به سمت دانشگاه تهران، در بعدازظهر روز ۲۵ خرداد ۱۳۶۰ فراخواند. قرار بود در جلسه ۲۶ خرداد مجلس شورای اسلامی پیرو درخواست ۱۲۰ نماینده، دو فوریت طرح بررسی کفایت سیاسی رییس

---

۱. روزنامه کیهان، ۶۰/۳/۲۴: ص ۳.

جمهور به بحث و رأی‌گیری گذارده شود. به نظر می‌رسید راهپیمایی جبهه ملی اولاً ـ به عنوان مقدمه و آزمون موفقیت شورش اجتماعی طراحی شده بود (که در صورت موفقیت زمینه را برای یک حرکت گسترده براندازانه و خشن در ادامه درگیری‌های پراکنده تهران و شهرستان‌ها، فراهم می‌ساخت) و ثانیاً ـ مانوری بود برای تقویت جایگاه اجتماعی و افزایش روحیه گروه‌های متحد بنی‌صدر در آستانه اقدام نهایی.

صبح ۲۵ خرداد، **بازرگان، یدالله سحابی و کاظم سامی** طی یک نـامه مشـترک اعلام کردند به دلیل عدم امنیت و وجود سانسور و ادامه توقیف چند روزنامه، از شرکت در جلسات علنی مجلس خودداری خواهند نمود.[۱] صبح آن روز، امام خمینی(ره) در میان جمعی از اقشار مختلف مردم بیاناتی ایراد کرد که موارد و نکاتی از آن ـ از جمله انتقاد شدید و صریح به بنی‌صدر، اعلام ارتداد جبههٔ ملی در صورت اصرار و پافشاری بر نفی حکم ضروری قصاص، و تکلیف به نهضت آزادی در روشن کردن موضع خود و تبرّی جستن از اعلامیهٔ جبههٔ ملی ـ تا آن زمان سابقه نداشت.

روز ۲۶ خرداد دو فوریت طرح بررسی کفایت سیاسی رییس‌جمهور به تصویب مجلس رسید. ده تن از نمایندگان از جمله **بازرگان، یدالله سحابی، ابراهیم یـزدی، سلامتیان و غضنفرپور** از حضور در جلسه خودداری کردند.[۲]

○ یأس بنی‌صدر و متحدانش

اجتماع مورد نظر جبههٔ ملی و بنی‌صدر شکست خـورد و خـیابان‌ها در اخـتیار نیروهای طرفدار انقلاب قرارگرفت و آخرین امید بنی‌صدر به اینکه شاید اجتماع ۲۵ خرداد مفرّی برای او درپی داشته باشد، به یأس مبدل شد.

بنی‌صدر، که در بیانیهٔ ۲۲ خرداد خویش رسماً و علناً مردم را به قیام علیه انقلاب اسلامی تحریک کرده بود، و در همدان و در پایگاه یکم شکاری مردم و ارتشی‌ها را

---

۱. روزنامه کیهان، ۲۶ خرداد ۶۰: ص ۱۱.

۲. همان، ۶۰/۳/۲۷: ص ۱۴.

به استقامت و قیام خوانده بود، به دنبال بیانات حضرت امام و ملاحظهٔ واکنش مردم در ۲۵ خرداد اکنون بر آن شده بود که با نامه‌ای به امام از شدت فشار علیه خویش بکاهد. در متن نامه ضمن تظاهر به اطاعت از رهبری، اهانت‌ها و مدّعیات قبلی هم به بیانی دیگر تکرار شده بود.[1]

زمینهٔ سقوط بنی‌صدر را سرانجام خود وی و رجوی فراهم کردند.

در ادامهٔ حمایت شورش‌گرانه مجاهدین خلق از بنی‌صدر، این سازمان طی اطلاعیه مورخ ۲۶ خرداد ۱۳۶۰، هواداران خود را به حمایت جدّی‌تر از بنی‌صدر، به بهانه «نجات جان» وی، دعوت نمود. در حالیکه بنی‌صدر با هماهنگی سازمان در مخفی‌گاه به سر می‌برد و هیچ‌خطر جدی او را تهدید نمی‌کرد.

□ تصویب عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر

طرح دو فوریتی آیین‌نامه چگونگی بررسی کفایت سیاسی رییس‌جمهور، که از طرف تعدادی از نمایندگان، تقدیم مجلس شورای اسلامی شده بود، در ۲۷ خرداد پس از سخنان موافقان و مخالفان، مورد تصویب قرار گرفت. میلیون‌ها تن از مردم در تجمع‌ها و تظاهرات مختلف سراسر کشور و نیز نمازهای جمعهٔ ۲۹ خرداد، از اقدام مجلس حمایت کردند و خواستار عزل و محاکمهٔ بنی‌صدر شدند.[2]

درگیری‌های پراکنده و خشونت‌باری نیز در برخی شهرها بین طرفداران بنی‌صدر و سازمان مجاهدین خلق با مردم رخ داد.

مجاهدین خلق، پی‌درپی اطلاعیه می‌دادند و با هر تمهیدی به دنبال آن بودند که چرخهٔ سقوط قانونی بنی‌صدر را از حرکت بیندازند. از این رو سه اعلامیهٔ پیاپی، در روزهای ۲۷ و ۲۸ خرداد، انتشار دادند. در یک اطلاعیه ۲۷ خرداد، متعاقب هشدار قبلی در مورد تهدید جان رییس‌جمهور، با عنوان «هشدار مجاهدین خلق در رابطه با

---

۱. نشریهٔ مجاهد، ش ۱۲۶: صص ۱ و ۲. این نامه به صورت اعلامیه‌ای دو برگی نیز انتشار یافت که اصل آن مورد استناد این کتاب بوده است.

۲. روزنامه کیهان، ۶۰/۳/۳۰: صص ۱، ۱۵ و ۱۶.

تهدید جان زندانیان انقلابی»، به منظور تکمیل فرایند تحریک و تقویت انگیزه خشونت در برابر نظام، ادعا شد که هم‌زمان با «کودتای ارتجاعی ـ امپریالیستی»، احتمال کشتار زندانیان وابسته به گروه‌ها و از جمله سازمان وجود دارد و تهدید شده بود که پاسخ لازم، مشابه آنچه «در حق طاغوت و شکنجه‌گران و دژخیمانش روا بود»، توسط سازمان داده خواهد شد.[1] متن اعلامیهٔ دوم، نشان از عدم شناخت مردم داشت و دقیقاً با شبیه‌سازی ناشیانه از تاکتیک‌های ماه‌های آخر انقلاب، به‌گونه‌ای نامتعارف، برای حمایت از بنی‌صدر «مذهب» را مستمسک قرار دادند. نکتهٔ جالب این اعلامیه، سرآغاز آن بود که دیگر با «به‌نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران» آغاز نمی‌شد؛ چراکه مخاطب آن همهٔ مردم بودند:

> **الله اکبر**
>
> **در آستانه پیاده شدن آخرین مرحله کودتا... سازمان... پیشنهاد می‌کند که... مردم قهرمان... بار دیگر فریاد پرخروش «الله اکبر» را در مخالفت با روش‌های انحصارطلبانهٔ ضدّمردمی و ضداسلامی و در حمایت از آزادی‌های اساسی و رییس‌جمهور دکتر بنی‌صدر، در پشت‌بام‌خانه‌ها طنین‌افکن سازند.**[2]

سازمان ناکام ماند و هیچ «الله‌اکبر»ی طنین افکن نشد! اعلامیهٔ سوم، تهدید نمایندگان و برحذر داشتن آنها از شرکت در جلسهٔ بررسی عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر بود.[3]

---

۱. نشریهٔ مجاهد، ش ۱۲۶: صص ۱ و ۲.
۲. همان، ش ۱۲۷: ص ۸ نیز متن اصلی اطلاعیه ۲۷ خرداد.
۳. همان ـ پیشین.

فصل بیست‌ونهم

شکست فاز اول شورش‌گری اجتماعی

□ آغازی از یک پایان، اعلام «فاز نظامی»

پس از تصویب آیین‌نامه نحوه رسیدگی به کفایت سیاسی رییس‌جمهور در جلسه مورخ ۲۷ خرداد مجلس شورای اسلامی و اعلام آغاز بحث و بررسی آن در اولین جلسه بعد از تعطیلات (پنجشنبه ۲۸ خرداد نیمه شعبان و جمعه ۲۹ خرداد)، سازمان در روز ۲۸ خرداد ماه ۱۳۶۰ رسماً حرکت مسلحانه علیه رژیم جمهوری اسلامی را [با انتشار اطلاعیه سیاسی ـ نظامی شماره ۲۵] اعلام کرد [متن اطلاعیه ضمن اعلام رسمی شورش مسلحانه در قالب عبارت «مقاومت انقلابی از هر طریق»، با ذکر «کیفر به زودی مضاعف آمران و عاملان» و در ادامه اطلاعیه‌ها و تحلیلها و تبلیغات قبلی سازمان به منزله فرمان شروع عملیات تروریستی نیز محسوب گردید.[1]] تا به زعم دیرین رجوی، ایران به لبنان تبدیل گردد[2]. به عبارت

---

۱. همان، ش ۱۲۷؛ ص ۴. متن اطلاعیه ۲۸ خرداد.

۲. رجوی در میتینگ امجدیه در ۲۲ خرداد ماه ۵۹ گفت: «یک عده می‌خواهند ایران را ترکیه بکنند. ولی ایران که ترکیه بشو، نیست. لبنان خواهد شد... ما خواستار تروریسم نیستیم؛ اما نمی‌شود که انکار کرد. تروریسم، واکنش‌های اجتناب‌ناپذیری دارد که در آن صورت، عین لبنان، نه قدرتی برای دولت خواهد گذاشت و نه برای مجلس.» (نشریهٔ مجاهد، ش ۸۸: ص ۶) وی همچنین در اسفند ۵۹ اظهار داشت: «ترجیح می‌دهیم وقتی بالاجبار به جنگ داخلی تن بدهیم که... کمترین ریسک را داشته باشد.» (نشریهٔ مجاهد، ش ۱۱۴: ص ۳۹). آشکار بود که ادعای وی مبنی بر واکنش در برابر «تروریسم» یا تن دادن «بالاجبار» به جنگ داخلی، صرفاً پوششی برای توجیه و پنهان ساختن برنامه از پیش طراحی شده «شورش

دیگر رجوی در سخنان خود تصریح می‌کند که تاوان عدم دستیابی سازمان به قدرت و عدم انتخاب کاندیدای آن از سوی مردم در انتخابات مجلس، جنگ داخلی و پایان زندگی مسالمت‌آمیز بوده است. در متن اطلاعیهٔ سازمان، هرکس می‌توانست دریابد که چنین استدلالی، صرفاً دستاویز و بهانهٔ یک حرکتِ برنامه‌ریزی شده قبلی است.

□ شکست سنگین در اولین آزمایش «فاز نظامی»

○ آمادگی برای مهلکهٔ ۳۰ خرداد

در آستانهٔ طرح عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر در مجلس، سازمان شورش مسلحانه ۳۰ خرداد را تدارک می‌دید. تشکیلات و ساختار سازمان از مدت‌ها قبل به خدمت شرایط جدید درآمده بود. اکیپ‌های مختلفی توسط عناصر مسئول نهادها، بخصوص نهاد دانش‌آموزی و دانشجویی، سازماندهی شد که هر کدام می‌بایست با چند تیم، جریان راهپیمایی مسلحانه را پیش ببرند؛ که بعضی مسئول ایجاد درگیری و رودررویی با پاسداران بودند و بعضی باید به کار تبلیغی و افشاگری تهاجمی می‌پرداختند. خطوطی که سازمان ارائه داد، حاوی نکاتی از این قبیل بود:

> **... کارهای پراکنده کافی است و آمادگی لازم در مردم به‌وجود آمده است.**
>
> **...راهپیمایی‌های مقطعی اثر خود را کرده و مرحلهٔ گذار کمّی به کیفی رسیده است.**
>
> **... زمینهٔ عینی انقلاب آماده است و ما اگر زمینهٔ ذهنی را آماده کنیم، انقلاب انجام می‌شود.**
>
> **... این قابل پیش‌بینی است که پس از قیام ۳۰ خرداد تمامی امکانات سرخ ما سفید بشود[1] ...**

مسلحانه» بود.

۱. مطالب مذکور، متخذ است از ملات‌ها (اسناد دست‌نویس درون‌گروهی) و تحلیل‌های به دست آمده از دستگیرشدگان سازمان، در دادستانی انقلاب و سپاه پاسداران؛ رونوشت و تصویر اسناد مذکور، در دانشکده امام باقر(ع) موجود است. ضمناً آنان امکاناتی را «سرخ» می‌نامیدند که سازمان قادر نبود به لحاظ امنیتی از آنها استفاده کند؛ مثلاً چاپخانهٔ علنی یا

براساس دستورالعمل سازمان، هواداران تشکیلاتی می‌بایست مسلح و دست کم به سلاح سرد مجهّز باشند:

... مردم را باید در فضایی از رودررویی نظامی با رژیم قرار داد و آنان را وارد مرحلهٔ تازهٔ مبارزه کرد تا کیفاً ارتقا یابند.

... ما پیشتاز مردم هستیم و بایستی همیشه یک قدم از آنها جلوتر باشیم. بنابراین در شرایطی که مردم با دست خالی جلو رژیم می‌آیند، ما از اسلحهٔ سرد استفاده می‌کنیم؛ و در قدم بعدی، که مردم از اسلحهٔ سرد استفاده خواهند کرد، ما با سلاح گرم وارد عمل خواهیم شد.[۱]

آمریکا و غرب با نگاهی شتاق و امیدوار به تحرکات سازمان نگاه می‌کردند عراق، در اوج تهاجم خویش بود و در حالی که بخش‌هایی از نقاط استراتژیک و مراکز کلیدی مرزهای ایران اسلامی را در اشغال داشت، ارتش، سپاه و بسیج، کلیهٔ نیروهای خود را از شهرها خارج کرده و در جبهه‌ها مستقر نموده بودند. سازمان، در تحلیل خود، توان نظامی ـ پلیسی حاکمیت، را در اوج ضعف و ضربه‌پذیری تلقی می‌کرد. نفوذی‌های آموزش دیده و پرورش یافته، آخرین اطلاعات خویش را از درون نهادها به سازمان ارائه می‌دادند. همه‌چیز دقیق و حساب‌شده می‌نمود. «میلیشیا»، که فلسفهٔ وجودی‌اش تشکیل ارتش خصوصی و در واقع نیروی مسلح سازمان برای روز موعود بود، تسلیح و آماده شده بود.[۲]

○ مهلکهٔ شکست تز «شورشگری»

روز شنبه ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، روز طرح عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر در مجلس بود.

دفاتر و ستادهای رسمی در مناطقی که به دلیل مخالفت مردم نمی‌شد از آنها بهره‌برداری علنی و وسیع نمود.

۱. همان مدارک موجود در دادستانی انقلاب و سپاه پاسداران. نیز تروریسم ضدمردمی: ص ۳۹.

۲. بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۱، صص ۴ ـ ۶. نیز گفت و گوی اختصاصی یکی از کارشناسان اسبق اطلاعاتی.

بنی‌صدر کاملاً مخفی شده بود و هیچ کس از محلّ اختفای او خبر نداشت؛ تا آنجا که دادستان انقلاب اسلامی مرکز نیز بعداً اعلام کرد که از محل سکونت بنی‌صدر هیچ‌گونه اطلاعی در دست نیست.[1]

عصر روز سی‌ام خرداد، در تهران و چند شهر بزرگ دیگر، هواداران و وابستگان سازمان حرکتی را شروع کردند که سرانجامی جز تباهی برای آنها نداشت.

این تظاهرات، نه به صورت خودجوش بلکه بر اساس تصمیم رهبری سازمان، به یک حرکت کور مسلحانه تبدیل گردید. مقصود از این تظاهرات، چنانکه سازمان بارها بدان اعتراف کرده بود، عملیات «سرنگونی نظام»، به صورت شبهِ کودتا و با حضور سازماندهی شده «هواداران»، و با «پیشتازی عنصر مسلّح» بود.

بنی‌صدر، به دلیل ضعف تحلیل و بینش سیاسی و نیز مغلوبیّت روانی در برابر سازمان ـ به امید کسب موقعیت سیاسی جدید، پس از تغییر حاکمیت ـ این حرکت را همراهی کرد.[2]

توده مردم در برابر این تظاهرات ـ که نقطه عطف تغییر فاز سیاسی به فاز نظامی تلقّی می‌شد ـ موضعگیری کردند. از جنوب شهر تهران و مناطق دیگر (میدان خراسان، میدان امام حسین(ع)، خیابان مولوی، شهرری، راه‌آهن و جوادیه و...)، گروه‌های مردم به راه افتادند و با موتور، دوچرخه، اتوبوس، مینی‌بوس، و هر وسیلهٔ شخصی و امکان دیگری که در دسترس بود، خود را به مرکز شهر رساندند. نیروهای میلیشیای سازمان با سلاح‌های سرد و گرم بی‌رحمانه به جان مردم افتادند و عده زیادی را مجروح و مقتول کردند. اولین خبر منتشره در مورد تعداد تلفات ۳۰ خرداد تهران، حاکی از آن بود که بیش از ۱۶ تن از مردم کشته و ده‌ها نفر مجروح شده‌اند.[3]

---

۱. غائله چهاردهم اسفند...: ص ۷۰۴. روزنامه کیهان، ۶۰/۴/۱: ص ۱۶.

۲. غائله چهاردهم اسفند...: صص ۷۰۴ ـ ۷۰۵. فصل‌های ۱۷ و ۱۸ مأخذ اخیر نوعی بولتن بررسی عملکرد سازمان در طول سال‌های ۵۹ ـ ۶۰ است که خوانندگان می‌توانند مراجعه کنند.

۳. روزنامه کیهان، ۶۰/۳/۳۱: ص ۱۴.

هشت تن از مجروحین نیز فردای آن روز به علت شدت جراحات وارده، در بیمارستان فوت کردند.[۱]

حضور گروه‌های مختلف مردم و پاسداران در خیابان‌های اصلی و مرکزی شهر کم‌کم وضع را دگرگون کرد و دستگیری مهاجمان آغاز شد. از حدود ساعت ۷ بعدازظهر، هواداران باقی‌مانده که مبهوت از این شکست بودند، با انفعال و سردرگمی، متفرق شدند و فضای شهر تحت کنترل نیروهای انتظامی آرام گرفت.[۲]

هم‌زمان در چند شهر مانند اصفهان، همدان، ارومیه، شیراز، اهواز، اراک، زاهدان، مسجد سلیمان، بندرعباس و مشهد نیز درگیری‌های پراکنده مشابهی در سطوح کوچک‌تری رخ داد که طی آنها نیز ده‌ها تن از مردم به دست میلیشیای سازمان مجروح و چند تن کشته شدند.[۳]

حضور خودجوش و گسترده مردم نقاط مختلف کشور در تظاهرات خیابانی روزهای ۳۰ و ۳۱ خرداد عملیات ارعابی و شورشگرانه سازمان را با ناکامی مواجه ساخت. روز ۳۱ خرداد نیز بررسی طرح عدم کفایت رییس جمهور در مجلس ادامه یافت و در جلسه بعد از ظهر آن، اکثریت نمایندگان به عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر رأی دادند.

---

۱. همان.

۲. غائله چهاردهم اسفند...: ص ۷۰۵؛ به نقل از روزنامه جمهوری اسلامی ۶۰/۳/۳۱.

۳. روزنامه کیهان، ۶۰/۳/۳۱: ص ۱۴ و ۶۰/۴/۱: ص ۴.

فصل سی‌ام

کشتار و گریز

□ انفجار ششم تیر

آغاز علنی مرحله نظامی سازمان، پیامدهای فوری مختلفی به همراه داشت:

تنفر عمیق مردم از این حرکت و توقع آنها از دولت در سرکوب قاطع منافقین، برخورد محکم و تردیدناپذیر مقامات قضایی، کمیته و سپاه که متناسب با افکار عمومی عمل کردند، چنان ضربه‌ای به سازمان زد که به هیچ عنوان تصورش را نمی‌کرد.[1]

درگیری‌های پراکنده مسلحانه و اقدام به بمب‌گذاری و آمادگی برای ترورهای گسترده توسط سازمان از فردای سی‌ام خرداد آغاز شد. «روز دوم تیرماه یک بمب در سالن راه‌آهن قم در لحظه پیاده و سوار شدن مسافرین منفجر گردید و ۷ شهید و بیش از ۵۰ زخمی به جای گذاشت. روز سوم تیر با هوشیاری مردم یک بمب قوی در جنب یک هنرستان دخترانه در تهران کشف و خنثی می‌شود.»[2]

بعدها، سودابه سدیفی، مشاور بنی‌صدر، پس از دستگیری اعتراف کرد که پس از عزل قانونی رییس‌جمهور و پنهان شدن او، بنی‌صدر به رجوی پیام داد که «باید شروع به زدن رأس‌های آنها [= حاکمیت نظام جمهوری اسلامی] نمود، چاره دیگری نیست.»[3]

---

۱. تروریسم ضدمردمی: ص ۴۰.

۲. منافقین خلق...: ص ۸۷

۳. غائله چهاردهم اسفند....: ص ۷۳۰.

حسین نواب صفوی یکی از رابطهای اصلی بنی‌صدر و سازمان نیز بعد از بازداشت، به رغم اینکه تأکید داشت که بنی‌صدر برای مقابله با نظام بر «بسیج مردم» تکیه می‌کرد، با تردید تصریح کرد که این نکته هم مطرح شد که «اگر نتوانیم مردم را بسیج کنیم، باید اینها را فلج کرد، یک چیزی در همین حدود، شاید گفت باید سران را از بین برد.»[1]

رجوی بعد از اختلاف با بنی‌صدر دیدگاه‌های او را در مورد ترورهای سال ۶۰ چنین تبیین می‌نماید:

«آقای بنی‌صدر به خوبی به یاد دارند که در آن اوایل... رفسنجانی را در شمار «خمسه خبیثه» واجب‌القتل دانسته و به تأکید خواستار آن بودند که در ردیف بهشتی ملعون ـ که هر دو نفر به اضافه سه نفر دیگر دستشان تا مرفق به خون و جنایت آلوده بود ـ مهدورالدم و شایسته مجازات شناخته شود.»[2]

رجوی در بیانی دیگر با تحقیر دیدگاه بنی‌صدر می‌نویسد:

... آنچه بنی‌صدر از مبارزه مسلحانه مجاهدین انتظار داشت، اساساً چیزی جز دفع شرّ تعدادی از مهره‌های بالای رژیم نبود...[3]

رییس‌جمهور معزول که خود به دستاویزی برای شورش مسلحانه سازمان تبدیل شده بود، با تأکید یا در واقع اعلام موافقت خود با آغاز ترور مسئولان بلندپایه نظام جمهوری اسلامی، تسریع در اقدام برنامه‌ریزی شده قبلی سازمان را خواستار شده بود. روز ششم تیرماه با انفجار بمب کارگذاشته شده در ضبط صوت بزرگی که روی تریبون سخنرانی آیة‌الله خامنه‌ای در مسجد اباذر تهران قرار داده شده بود، پروژه

---

۱. همان: ص ۷۳۵.

۲. نشریهٔ مجاهد، ش ۲۲۳: ص ۷. منظور بنی‌صدر و سازمان، به غیر از شهید بهشتی و حجة‌الاسلام رفسنجانی با توجه به سایر قرائن و شواهد به احتمال بسیار زیاد آیة‌الله خامنه‌ای، شهید باهنر و شهید رجایی بوده‌اند که اقدام به ترور آنان با هماهنگی و موافقت هر دو صورت پذیرفته که در مورد آیة‌الله خامنه‌ای نافرجام ماند و در مورد آقای هاشمی به مرحله عمل نرسید.

۳. نشریهٔ مجاهد، ش ۲۲۴: ص ۶.

حذف رهبران اصلی جریان پیرو خط امام توسط سازمان کلید خورد.

اما سازمان رسماً مسئولیت سوءقصد به آیةالله خامنه‌ای را برعهده نگرفت و حتی بر قسمتی از بدنه داخلی ضبط صوت انفجاری با ماژیک نوشته شده بود: «هدیه گروه فرقان»،[۱] و جزوه‌ای نیز با امضای این گروه درباره این سوءقصد انتشار یافت.[۲] در حالی که مؤسس و اعضای اصلی این گروه در سال ۵۸ و ۵۹ شناسایی و دستگیر شده بودند[۳] و هیچ تشکیلاتی از این گروه در سال ۱۳۶۰ در داخل کشور وجود نداشت که قادر به انجام یک اقدام مسلحانه باشد. آشکار بود که سازمان در همان آغاز عملیات تروریستی خود ـ در تیرماه ۶۰ ـ با طرح نام گروه فرقان و انتشار اطلاعیه جعلی به نام آن گروه، کوشید تا، هم چهره تروریستی خود را پنهان کند و هم علاوه بر انحراف افکار عمومی، مسئولان امنیتی و انتظامی را نیز گمراه نماید.[۴]

معاون وقت دادستان انقلاب در خاطرات خود تصریح کرده است که «جواد قدیری یکی از طراحان انفجار مسجد اباذر بود.»[۵] وی که نام کاملش محمدجواد قدیری مدرس است و از اعضای قدیمی و مهم سازمان و نفوذی در کمیته انقلاب مستقر در اداره دوم ستاد ارتش بود، بعداز سوءقصد نافرجام به آیةالله خامنه‌ای متواری شد و از کشور گریخت. و در سال ۱۳۶۴، نام قدیری در لیست شورای مرکزی سازمان به‌عنوان «عضو مرکزیت» درج گردید.[۶]

□ فاجعهٔ هفتم تیر

ساعت ۹ یک شنبه شب هفتم تیرماه، در مقر حزب جمهوری اسلامی بمب

---

۱. روزنامه کیهان، ۶۰/۴/۷: ص ۳.

۲. جعفریان، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی...: ص ۹۲۷.

۳. همان: ص ۵۶۹.

۴. این ترفند آنچنان مؤثر بود که در کتاب غائله چهاردهم اسفند (تنظیم شده در سال ۱۳۶۱)، اقدام مزبور در زمره فعالیت‌های گروه فرقان برشمرده شده است، ص ۱۰۰.

۵. قدیریان، خاطرات: ص ۱۷۹.

۶. نشریهٔ مجاهد، ش ۲۵۲: ص ۴۷.

نیرومندی منفجر شد و آیةالله دکتر بهشتی دبیرکل حزب و رئیس دیوانعالی کشور و چهار وزیر کابینه و شمار زیادی از مسئولان و نمایندگان مجلس به شهادت رسیدند. به زودی مشخص شد که این بمب توسط یکی از عناصر نفوذی منافقین به نام محمدرضا کلاهی کار گذاشته شده بود. کلاهی ده دقیقه قبل از انفجار، دفتر حزب را ترک کرده و گریخته بود. به رغم عریان بودن انگیزه‌ها و نحوهٔ عملکرد سازمان که حتی از پیش از تحقیقات هم برای مردم روشن بود، به علت ابعاد و آثار گسترده داخلی و بین‌المللی این اقدام، سازمان مسئولیت انفجار ۷ تیر را صریحاً اعلام ننمود، ضمن اینکه تلویحاً و با کنایه روشن‌تر از تصریح آن را به خود نسبت می‌داد. انجمن دانشجویان مسلمان آمریکا که در آن زمان نقش ستاد سازمان در آمریکا را ایفا می‌کرد و مواضع آن را انتشار می‌داد، در اطلاعیه خود چنین اعلام نمود: «... **انفجار ستاد حزب [جمهوری اسلامی] و متلاشی شدن بهشتی... مرگ بهشتی همان خواست به حق توده‌های محروم بود.**»[۱] رجوی در جمع‌بندی یکساله و موسی خیابانی نفر دوم سازمان، در نوار تحلیل تاریخچه سازمان، که اندک زمانی پیش از کشته شدنش در بهمن ۶۰ ضبط کرده بود، هردو ـ به نوعی ـ از «ضربهٔ مهلک» و «ضربهٔ اول» (و مانند این تعبیرها) بعد از ۳۰ خرداد، سخن راندند. سال‌ها بعد نیز رجوی، زمانی که در عراق به سر می‌برد، در دیدار با سپهبد طاهر جلیل حبوش، رئیس سازمان اطلاعات عراق به وی چنین گفت:

> **«...همان‌گونه که اطلاع دارید من درسال‌های ۱۹۸۱ در پاریس بودم. در آن زمان‌سال‌ها... به ما تروریست نمی‌گفتند، هر چند که کاخ سفید و کاخ الیزه می‌دانستند، با کاخ الیزه هم ارتباط داشتیم. می‌دانستند که چه کسی حزب جمهوری را در ایران منفجر کرد... آنها می‌دانستند و خوب هم می‌دانستند ولی صفت تروریست به ما نزدند».**[۲]

---

۱. اطلاعیه شماره ۴۸ انجمن دانشجویان مسلمان آمریکا مورخ ۲ جولای ۱۹۸۱ (۱۴ تیر ۱۳۶۰).

۲. برای قضاوت تاریخ: صص ۱۱۳ ـ ۱۱۴.

○ هویت عامل انفجار

یک هفته بعد از انفجار، هویت عامل آن شناسایی شد و طی اطلاعیه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی با اعلام مشخصات وی از مردم برای دستگیری او درخواست کمک شد:

... در تحقیقات مشخص شد که این عمل وحشیانه توسط سازمان آمریکایی مجاهدین خلق تدارک دیده شده و یکی از افراد مؤثر در این جنایت، فردی است به اسم محمدرضا کلاهی که مشخصات نامبرده بدین شرح اعلام می‌گردد:

محمدرضا کلاهی فرزند حسن متولد ۱۳۳۸ دارنده شماره شناسنامه ۱۲۵۱، دانشجوی سال اول رشته برق دانشگاه علم و صنعت ایران و دارای دیپلم ریاضی از دبیرستان بامداد (واقع درخیابان جمهوری اسلامی ـ خیابان گلشن) که نامبرده در حین وقوع حادثه متواری شده است.[1]

□ فرار بنی‌صدر و رجوی

سه‌شنبه ۶ مرداد [۱۳۶۰] ـ ۲۶ رمضان ـ ۲۸ جولای

...ساعت ۱۱ [بعدازظهر] خبر فرار یک هواپیمای بوئینگ سوخت‌رسانی نظامی از فرودگاه تهران رسید. دستور تعقیب و برگرداندن آن را دادیم. ساعت دوازده خبر دادند که وارد ترکیه شده و از دست ما کاری بر نمی‌آید و خلبان آن همان سرهنگ معزّی خلبان مخصوص شاه است که هواپیمای شاه را به ایران آورده بوده...

چهارشنبه ۷ مرداد [۱۳۶۰] ـ ۲۷ رمضان ـ ۲۹ جولای

... ساعت یازده [صبح] گزارش رسید که بنی‌صدر و رجوی سرنشین هواپیمای فراری هستند و امروز صبح به پاریس رسیده‌اند و فرانسه به بنی‌صدر پناهندگی سیاسی داده. خبر تلخی است.[2]

رجوی در توجیه این فرار، می‌گوید:

---

۱. کیهان، ۶۰/۴/۱۶: ص ۳.

۲. هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران، صص ۲۱۸ ـ ۲۱۹.

بلافاصله بعد از نخستین ضربهٔ نظامی[۱] و سلب ثبات و بی‌آینده کردن‌رژیم...، ما می‌بایست در زمینهٔ سیاسی هم کارمان را متعادل و متوازن می‌کردیم و آلترناتیو دموکراتیک خودمان را ارائه می‌دادیم. با این دیدگاه بود که به آقای بنی‌صدر... پیشنهاد تشکیل شورای ملی مقاومت را کردیم و با تأیید ایشان شورا تأسیس شد ... به این ترتیب، با تأسیس شورای ملی مقاومت، آلترناتیو (حکومت جانشین) ما در قبال رژیم ... هم مشخص شد و بُعد سیاسی حرکت‌مان با بُعد نظامی آن، متطابق و متوازن گردید. یک هفته یا ده روز بعد از تأسیس شورای ملی مقاومت هم جریان پرواز به پاریس پیش آمد.... پرواز به فرانسه ـ ولو اینکه مبنا و اساسش را حفاظتی تلقّی بکنیم ـ با این ترکیب و با این شکل بخصوص آمدن، درمجموع درخدمت معرّفی و تثبیت آلترناتیو بود؛ به ویژه که بر محمل یک عمل بزرگ نظامی (یعنی خود پرواز) نیز سوار بود.[۲]

۱. چنانکه پیشتر گفتیم رجوی در مواردی به کنایه «اَبلَغُ مِنَ التّصریح»، مسئولیت انفجار هفتم تیر را پذیرفته روی آن مانور می‌دهد. در اینجا نیز منظور از «نخستین ضربهٔ نظامی» همان حادثه است.

۲. رجوی، جمع‌بندی یکساله...: صص ۱۱۹ ـ ۱۲۲.

فصل سی‌ویکم

ترور مسئولان و تداوم شورش

□ شهادت رجایی و باهنر

بعدازظهر روز یکشنبه ۸ شهریور ماه ۱۳۶۰، هنگامی که **محمدعلی رجایی** - رییس جمهور و **محمد جواد باهنر** - نخست‌وزیر جمهوری اسلامی ایران، به اتفاق چند تن از مسئولان کشوری و لشکری، در جلسه شورای امنیت کشور در ساختمان مرکزی نخست‌وزیری شرکت کرده بودند، بر اثر انفجار یک بمب قوی که در کیفی جاسازی شده بود، رییس‌جمهور و نخست‌وزیر و نیز بعد از مدتی مجروحیت شدید، رییس شهربانی جمهوری اسلامی به شهادت رسیدند و عدّه‌ای زخمی شدند.

روزنامه جمهوری اسلامی در همان زمان خبر خبرگزاری پارس به نقل از فرانس پرس را منتشر ساخت که طی اطلاعیه‌ای در لندن، سازمان مجاهدین خلق مسئولیت انفجار نخست‌وزیری را برعهده گرفت.[1] این خبر نه در آن زمان و نه در سال‌های بعد، چندان مورد اشاره و استناد واقع نگردید و گویا ناشی از عدم هماهنگی با دفتر سازمان در لندن و یا تعجیل خبرگزاری فرانسه، به طور ناخواسته انتشار یافته بود که باتوجه به عواقب حقوقی و بین‌المللی آن، به سرعت نادیده گرفته شد و تکذیب گردید.

اما قرائن و شواهد متقن و اعتراف صریح **مسعود رجوی** در دیدار با رییس سازمان اطلاعات رژیم **صدام حسین**، به روشنی اثبات می‌کند که همانند انفجار هفتم تیر،

---

۱. روزنامه جمهوری اسلامی، ۶۰/۶/۱۰: ص ۳.

سازمان مجاهدین خلق مجری فاجعه تروریستی انفجار هشتم شهریور در ساختمان نخست‌وزیری بوده است. ۱۲ سال بعد یک نشریه آمریکایی فاش ساخت که عملیات تروریستی مذکور را سازمان جاسوسی آمریکا (سیا) طراحی و برنامه‌ریزی نموده و عاملان آنها در واقع مأموران سیا بوده‌اند.[۱]

○ تحقیقی دربارهٔ عامل ترور

چند روز پس از فاجعهٔ هشتم شهریور، آیةالله ربّانی املشی ـ دادستان کلّ کشور ـ عامل انفجار را در یک پیام تلویزیونی معرفی کرد:

عامل انفجار نخست‌وزیری شخصی به نام مسعود کشمیری ، دبیر شورای امنیت، بوده است. این شخص بمبی در کیف خود جاسازی کرده بود که به طور عادی و معمولی، بدون اینکه هیچ کس به او ظنین شود ـ و هیچ‌کس هم کیف او را بازرسی و رسیدگی نمی‌کرده و... خیلی عادی و طبیعی بود[ه] که کیفش را در دست بگیرد و برود در جلسه شرکت کند، و از آنجایی که منشی جلسه هم بود[ه]، کنار مرحوم شهید رجایی و شهید باهنر بنشیند؛ و این کار را کرده و کیف خود را هم در کنار آنها قرار داده و طوری هم تنظیم کرده بود[ه] که انفجار، اولین بار، این دو شخصیت بزرگ و ارزنده و عزیز را بگیرد... خودِ او هم رفتاری معمولی داشته است: گاهی بیرون می‌رفته، داخل می‌شده، با این و آن صحبت می‌کرده است؛ می‌رفته است چیزی از بیرون می‌آورده، و گاهی چای می‌داده است.

در بین یکی از این مواقعی که رفت و آمد می‌کرده است، به بیرون رفته و دیگر برنگشته؛ و در همان موقع، این انفجاربه‌وجود آمده و این عزیزان را از ما گرفت. و کشمیری فرار کرد و هم‌اکنون نیز متواری است و زنده است؛ مگر اینکه سازمان منافقین از آنجایی که ببینند او شاید ـ مثلاً ـ وجودش برایشان مضرباشد، وی را از بین برده باشند.[۲]

بعدها آشکار شد که مسعود کشمیری در اوایل انقلاب، از هواداران «جنبش ملّی

---

۱. روزنامه کیهان، ۷۲/۳/۲۷: گزارش مجله آمریکایی اسپات لایت.
۲. میرطاووسی، شهید محمدعلی رجایی، ج ۲: صص ۲۲ ـ ۲۳.

مجاهدین» بوده است؛ البته بعدها موقعیت روشن‌تری در سازمان پیدا کرده و ـ به گفتهٔ یکی از دوستانش ـ دارای اسم رمز «مُجیب» بوده است. برخی افراد بعد از انتشار خبر نقش وی در انفجار نخست‌وزیری، شهادت دادند که او را در راهپیمایی‌های سازمان پس از پیروزی انقلاب و یا در دفتر سازمان دیده بوده‌اند. حتی فردی گزارش داد که وی را قبلاً در دفتر مسعود رجوی دیده بود. مهندس بهزاد نبوی در مصاحبه‌ای در این باره گفت:

... هیچ‌کس از این سوابق کشمیری اطّلاعی نداشت و هر کس سوابق وی را بررسی می‌کرد، از سوابق[ی]... که بعد از انقلاب به دست آمده بود، استفاده می‌کرد.

این سوابق ـ همه ـ نشان می‌داد که کشمیری عنصری فعال درنهادهای انقلاب بوده؛ و متأسفانه همین امر یکی از مسائل اصلی انقلاب ما بوده و هست. روزهای اوّل پیروزی انقلاب، که ما در کمیتهٔ مرکزی فعالیت داشتیم، [حتّی] یک ساواکی [هم] خیلی راحت می‌توانست در کمیته نفوذ کند؛ چرا که هیچ کس، اشخاص دیگر را نمی‌شناخت. ... این اشکالی بود که ما بعد از پیروزی انقلاب در خیلی ازنهادهای انقلابی داشتیم.[1]

سعید حجاریان که در آن زمان از اعضای گروه تحقیق و بررسی انفجار نخست‌وزیری بود و زیرنظر بهزاد نبوی کار می‌کرد، در مصاحبه‌ای درباره نفوذی‌های سازمان و کشمیری چنین گفته است:

در ابتدای انقلاب، بچه‌های سازمان مجاهدین خلق در همه ارگان‌های حساس حضور داشتند، در دادستانی بودند، در دستگاه قضایی تا حد دستیار قاضی بودند، در حزب جمهوری [اسلامی] هم حضور داشتند. مرکزیت سازمان از مقطعی به بعد به نیروهایش اعلام کرد که غیرعلنی کار کنند و هویّت سازمانی خود را پنهان کنند. کلاهی، کشمیری، جواد قدیری، عباس زری‌باف و تعداد دیگری از افراد نظیر قاتل شهید قدوسی از نیروهای آنان بودند که بعداً مشخص شد در حزب، دادستانی، اطلاعات نخست‌وزیری و جاهای مختلف نفوذ کردند. کشمیری را آقای علی تهرانی [= علی‌اکبر

۱. روزنامه اطلاعات، ۶۱/۶/۷: ص ۶؛ متن گفت و گوی اختصاصی با بهزاد نبوی.

تهرانی] به ما معرفی کرده بود. البته ایشان هم شناختی از همکاری او با سازمان نداشت.[۱]

کشمیری، پس از ورود به نخست‌وزیری، ابتدا در معاونت سیاسی ـ اجتماعی وزیر مشاور در امور اجرایی کار می‌کرد و پس از اینکه به عنوان یک عنصر حزب‌اللهی و مدیر شناخته شد، توسط دفتر اطلاعات و تحقیقات ارتقا یافت و عنوان دبیری اجلاس شورای امنیت را به دست آورد. در همین پست بود که توانست فاجعهٔ ۸ شهریور را پدید آورد.

جالب اینکه این فرد قرار بود تصمیم گیرنده در مورد طرح بمباران رادیو مجاهد باشد؛ و مسئول اجرای طرح بود ـ رادیو مجاهد که ایستگاه آن در سردشت و بوکان قرار داشت شناسایی‌ها و کروکی‌ها ـ همه ـ به دست کشمیری می‌رسید؛ و جلسات هماهنگی برای بمباران این رادیو را همین آدم اداره می‌کرد. اینها همه نشان دهندهٔ آن است که چه‌قدر به این آدم اطمینان شده بود. ... باید خیلی دقّت شود تا امثال کشمیری، که خودش مأمور کشف عوامل نفوذی شده بود، این فجایع را به بار نیاورند.[۲]

حجاریان دربارهٔ کشمیری می‌گوید:

کشمیری خیلی منظم بود و در تنظیم گزارش‌ها و صورتجلسات دقت فوق‌العاده‌ای داشت. این بود که وقتی برای دبیرخانه شورای امنیت ملی کسی را خواستند، اطلاعات نخست‌وزیری هم کشمیری را معرفی کرد. بعد از انفجار دفتر نخست‌وزیری بود که در پی‌گیری‌ها پس از آنکه مادر و خواهر کشمیری بازداشت شدند به ارتباطات خانوادگی او با سازمان دست پیدا کردیم.

برادرهای همسر کشمیری در قصر شیرین عضو سازمان بودند و طبیعی بود که با امکانات کمی که ما در گزینش افراد در ابتدای انقلاب داشتیم، به این ارتباطات دست پیدا نکنیم.[۳]

---

۱. روزنامه شرق، ۸۴/۶/۱۶: ص ۶.

۲. روزنامه اطلاعات، ۶۱/۶/۷: ص ۶؛ متن گفت و گوی اختصاصی با بهزاد نبوی.

۳. روزنامه شرق، ۸۴/۶/۱۶: ص ۶.

□ تظاهرات شورشی و مسلحانه

پس از ناکامی «استراتژی ضربه‌ای»، ابتدا تحلیل سازمان این بود که: «نوک هرم حاکمیت ضربه خورده است و حال باید با ضربه‌های پیاپی به بدنهٔ این هرم، جلو ترمیم ضربه‌های ۷ تیر و ۸ شهریور راگرفت.»

تاکتیک نظامی عمدهٔ سازمان، در ماه‌های تیر و مرداد و نیمهٔ اوّل شهریور ۱۳۶۰، که واکنشی به قدرت ترمیم نظام جمهوری اسلامی و حمایت روزافزون مردم از آن محسوب می‌شد «حرکات ایذایی» بود؛ بیشتر ترورهای پراکنده در این مقطع صورت گرفت. در این مدت، شهادت آیةالله **علی قدوسی** دادستان کل انقلاب، بر اثر انفجار بمب توسط **محمود فخارزاده کرمانی** عضو نفوذی سازمان در دادستانی در تاریخ ۱۴ شهریور ۶۰ به وقوع پیوست.[1] در اواسط شهریور ماه ۶۰ تحلیلی با این مضمون از سوی سازمان صادر شد:

عملیات بزرگ بمب‌گذاری و عملیات ایذایی و ترورها زمینهٔ لازم را درون مردم به وجود آورده، و جامعه الآن آمادهٔ قیام بر علیه رژیم و سرنگون کردن آن است و انفجار توده‌ها فقط نیاز به یک جرقّه دارد که باید توسط پیشتاز زده شود.[2]

طرح «تظاهرات مسلحانه و شورشی» از این تحلیل زاده شد؛ که در جهت تکمیل آن، تحلیل زیر نیز به هواداران رسید:

باتوجه به اسطوره‌سازی مردم ازسازمان از یک طرف، ووجود ذهنیّت نسبت به عمل در جوّ غالب هواداران از طرف دیگر، مردم و حتی هواداران هنوز وارد فاز [نظامی] نشده‌اند؛ بنابراین لازم است مردم با تاکتیک مناسبی به صحنه کشانده شوند. اختناق مهم‌ترین عامل عدم ورود مردم به صحنهٔ مبارزه

---

۱. موسوی آشان، زندگی‌نامه آیةالله علی قدوسی: صص ۱۲۵ ـ ۱۲۶. روزنامه جمهوری اسلامی، ۶۰/۶/۲۲: متن اطلاعیه دادستانی انقلاب. در کتاب خاطرات حجةالاسلام ری‌شهری، مهران اصدقی که از مسئولان بخش ویژه عملیات نظامی سازمان بود، عامل این انفجار معرفی شده است. ری‌شهری، خاطره‌ها: ص ۱۸۷.

۲. شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۳: ص ۳۷۱؛ نقل از اسناد درون‌گروهی کشف شده.

علیه رژیم بوده است؛ بنابراین لازم است ابتدا جوّ اختناق توسّط پیشتاز شکسته شود، تا مردم به صحنه بیایند. «تظاهرات مسلحانه و شورشی» مناسب‌ترین شکل شکستن جوّ اختناق است.[۱]

تعریف «تظاهرات مسلحانه»، در تبیین شکل کار آن، مشخص می‌شود: چند اقدام مسلحانهٔ پراکنده؛ که یک تیم نظامی مسلح تظاهرات را شروع می‌کند؛ سپس بقیهٔ نیروها ـ از پایین‌ترین رده‌های تشکیلاتی و حتی زیر تشکیلات تا هواداران قطع ارتباطی ـ به آن می‌پیوندند.

فاضل مصلحتی عضو مرکزیت نهاد دانش‌آموزی سازمان در جلسه درون گروهی گفته بود:

تظاهرات مسلحانه را در مناطق شلوغ راه می‌اندازیم تا با این کار مردم کشته بشوند و انگیزه مبارزه پیدا کنند و رو در روی نظام قرار بگیرند.[۲]

در صورتی که در این تجمع‌ها تحرکات مسلحانه رخ نمی‌داد و فقط ناآرامی و آشوب صورت می‌گرفت نوع تظاهرات، «شورشی» نامیده می‌شد که بعد از شکست تظاهرات مسلحانه، بیشتر مطلوب سازمان بود. در ۱۶ شهریور ماه ۱۳۶۰ چند تجمع محدود و کوتاه‌مدت، در نقاط مختلف تهران، صورت گرفت که نیروهای سازمان داده در دو نهاد «دانش‌آموزی» و «محلّات» در آن شرکت داشتند. نیروهای «محلّات» در نقاطی که ضمن طرح‌های استراتژیک سازمان، روی آنها به عنوان «محله‌های آزاد شده» حساب باز شده بود، در یک زمان کوتاه تجمع کردند. در روزهای بعد (۱۸، ۲۱ و ۲۵ شهریور) نیز تحرکات مشابهی در نقاط مختلف تهران ـ مانند «سینا ـ مخصوص»، «سینا ـ خرّمشهر» و «شادمان ـ ستّارخان» روی داد.

□ تظاهرات مسلحانه ۵ مهر ۶۰

در اواخر شهریور ماه ۱۳۶۰، خط و تاکتیک «تظاهرات گسترده» در داخل

---

۱. همان.

۲. کارنامه سیاه...، ج ۱: ص ۱۵۷.

سازمان طرح شد؛ با این ویژگی که تعداد بیشتری تیم‌های مسلح در راهپیمایی شرکت داده شوند، و تمام نیروهای اجرایی و عملیاتی و هواداران تشکیلاتی در صحنه حضور یابند، و مناطق شروع راهپیمایی طوری در نظر گرفته شود که گروه‌های مختلف سازمان‌دهی شده ـ در نهایت ـ به هم بپیوندند تا راهپیمایی گسترده شود. تظاهرات ۵ مهر که ابتدا قرار بود اول مهرماه برگزار شود ولی به دلیل برگزاری تظاهرات دانش‌آموزی به مناسبت بازگشایی مدارس به تأخیر افتاد، در این مرحله طرح شد تا «پتانسیل نهفتهٔ خلق» آزاد شود:

به آن درجه از توان نظامی رسیده‌ایم که اگر از رژیم جلوتر نباشیم، پا به پای او هستیم و به شرایط مساوی دست یافته‌ایم. ...

ما در ۵ مهر ماه با قیامی شبیه به قیام توده‌ای ۲۲ بهمن روبرو هستیم باید مردم را تحت حمایت نیروهای مسلّح‌مان به صحنه بکشانیم.[1]

این در حالی است که بعداً مسعود رجوی در جمع‌بندی یک ساله خود تصریح می‌کند که از ابتدا می‌دانسته که الگوی تظاهرات بی‌نتیجه خواهد بود ولی باز هم آن را «تست» کرد:

بالاخره تعداد قابل توجّهی هوادار مسلّح، از سه نقطهٔ مرکزی تهران[2]، در ساعت ۱۰/۵ صبح ـ پنجم مهر ماه ۱۳۶۰، با شلیک هوایی و آتش زدن مقداری لاستیک اتومبیل و نیز اتوبوس‌های شرکت واحد، راهپیمایی را آغاز کردند.

○ بحران‌ها و ضربه‌های پس از شکست ۵ مهر

بعد از این «آزمایش»، سازمان دوباره متحمل یک شکست بزرگ و از دست دادن بسیاری از نیروهای تشکیلاتی‌اش شد. بخش عظیمی از نیروهای وابسته به

---

۱. شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۳: ص ۳۷۲؛ نقل از تحلیل‌های درون گروهی مربوط به تظاهرات مسلحانه ۵ مهر ۱۳۶۰.

۲. پل حافظ (تقاطع طالقانی)، حدّفاصل چهارراه طالقانی و میدان ولیّ‌عصر و سه راه جمهوری.

نهادهای «بخش اجتماعی»، در فاصلهٔ ۵ تا ۱۰ مهر دستگیر شدند و «ستاد انزلی»، مرکز هدایت خط تظاهرات مسلحانه، نیز ضربه خورد.[۱] هواداران، که انتظار داشتند با قیامی مثل ۲۲ بهمن ۵۷روبرو شوند، دچار یأس شدند.

ناکامی طرح تظاهرات مسلحانه، ناهنجاری‌های زیادی را در هواداران باعث شد؛ اینها بعدها در زندان و یا بین خود، در خصوص جملات و عبارات امیدوار کنندهٔ مسئولان سازمان اندیشه کردند:

... تو اگر توی خیابان یک گلوله شلیک بکنی، مردم دورت جمع می‌شوند.

... این تظاهرات یک قیام سراسری است؛ همهٔ مردم به ندای شما جواب می‌دهند... با خودتان سلاح بیشتری ببرید؛ چون مردم از شما سلاح می‌خواهند.

... اول مجلس را می‌گیریم، بعد رادیو و تلویزیون، و بعد اوین، و در آخر می‌رویم سراغ جماران.

... بچه‌ها! فردا [= ۵ مهر] مثل ۲۲ بهمن است؛ مردم فردا از شما با شیرینی و شکلات استقبال می‌کنند... مراقب باشید زیاد به مردم نپردازید؛ فقط تشکر کنید.[۲]

تحلیل‌های پس از ۵ مهر، بیش از آنکه روی قدرت سازمان تکیه کند، به بحران‌های اقتصادی و سقوط قریب‌الوقوع جمهوری اسلامی در اثر آن می‌پرداخت که این موارد از آن بیرون می‌آمد:

۱ـ رژیم از نظر اقتصادی رو به سقوط است.

۲ـ ستون فقرات سازمان سالم مانده، و ضربهٔ کاری از دستگیری‌ها و اعدام‌ها نخورده؛ اما از این پس، اصل بر حفظ خود است، و قرارها باید به حدّاقل (هفته‌ای یک بار) تقلیل یابد.

---

۱. شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۳: صص ۳۷۴ ـ ۳۷۵؛ نقل از اسناد درونی نهادهای «بخش اجتماعی».

۲. گردش کار پرونده‌های چند تن از متهمین تظاهرات مسلحانهٔ ۵ مهر ۱۳۶۰: مریم ش، مسعود انتظاری، محمد ملک و حمید اسدیان؛ موجود در «مرکز اسناد انقلاب اسلامی».

۳ـ تبلیغات در سطح جهانی، به نفع سازمان است.

۴ـ عملیات نظامی گسترده ضروری نیست؛ چون اهداف آن[1] به دست آمده است. اعضا و هواداران سازمان نمی‌خواهند به جای مردم انقلاب کنند؛ و با توجه به شرایط اقتصادی ـ اجتماعی و پتانسیل انقلابی توده‌ای که محصول این شرایط است، مردم به زودی قیام خواهند کرد.[2]

یکی از عناصر مؤثر سازمان در آن زمان، در تبیین انفعال درونی سازمان و نیروهایش ـ که با شور و امید زیاد به این کوران خونین وارد شده بودند ـ در جریان ۵ مهر، می‌نویسد:

در طول یک ماه بعد از ۵ مهر، مرتباً به افراد تحلیل می‌نمودند که تظاهرات ۵ مهر تأثیر شگرفی در خارج از کشور داشته؛ و بعد از این عمل، بایستی روی بحران‌های اقتصادی رژیم کار کنیم.

ولی انتقال تحلیل بحران اقتصادی به پایین‌تر از ردهٔ «نهاد» ممنوع بود؛ و بعدها هم فراموش شد. من فکر می‌کنم [که] تحلیل بحران اقتصادی برای جلوگیری از انفعال و دورماندن ذهن ما از شکست ۵ مهر بود.[3]

---

۱. آلترناتیو شدن سازمان و جا انداختن آن به طور جهانی، تعادل قوای نظامی با رژیم، زدن ضربه‌های کاری به رژیم. (شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۳: ص ۳۷۳؛ نقل از مجموعه تحلیل‌های درون گروهی کشف شده).

۲. همان.

۳. بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۲: ص ۲۲۵؛ متخذ از پروندهٔ اصغر فقیهی.

فصل سی‌ودوم

انهدام ستاد داخلی ترور

□ ضربه به مرکزیت و کشته شدن خیابانی

سرانجام در اواخر نیمهٔ دوم سال ۶۰، بر اساس طرح هماهنگ اطلاعات سپاه پاسداران و دادستانی انقلاب اسلامی مرکز، با شناسایی ردهای اطلاعاتی و عملیات منظم تعقیب و مراقبت، پایگاه مرکزیت سازمان در شمال تهران ضربه خورد. در روز ۱۹ بهمن ۱۳۶۰، **موسی خیابانی و اشرف ربیعی (همسر اول مسعود رجوی)** به همراه تعدادی از اعضای کادر و محافظان خود در درگیری و تیراندازی متقابل کشته شدند. در تبیین اجمالی این عملیات، قسمتی از توضیحات یکی از مسئولان وقت، در اینجا نقل می‌شود:

> **خانهٔ تیمی موسی خیابانی نیز ـ هم‌زمان با بقیهٔ اماکن موردنظر ـ مراقبت شد و از همان ابتدا هویت ساکنان آن مشخّص گردید. از طریق تردّد افراد مستقر خانه (که ۱۷ نفر بودند) مراکز و انبارک‌ها و نیروهای دیگر آنها شناسایی شد که بعداً به‌طور هماهنگ و هم‌زمان ضربه خوردند. در مورد خانهٔ مرکزیت، یک مشکل تاکتیکی وجود داشت: سعی شد هنگامی ضربه وارد شود که حداکثر تعداد نفرات در آنجا مستقر باشند که به علت درگیری و تبادل تیراندازی بسیار شدید هر ۲۰ نفر کشته شدند.**[1]

خانهٔ موردنظر در منطقهٔ زعفرانیه قرار داشت و متعلق به خانوادهٔ فرزانه‌سا بود.

---

۱. از متن گفت‌وگوی اختصاصی پژوهشگران کتاب حاضر با یکی از فرماندهان عملیاتی ـ اطلاعاتی وقت.

اسامی کشته‌شدگان خانهٔ مرکزی زعفرانیه به شرح زیر است:
۱ـ موسی خیابانی ۲ـ اشرف ربیعی ۳ـ آذر رضایی (خیابانی) ۴ـ محمد مقدم ۵ـ مهشید فرزانه‌سا (مقدم) ۶ـ میرطه میرصادقی ۷- تهمینهٔ رحیمی‌نژاد (میرصادقی) ۸ـ محمد معینی ۹ـ شاهرخ شمیم ۱۰ـ فاطمهٔ نجاری (شمیم) ۱۱ـ خسرو رحیمی ۱۲ـ سعید سعیدپور ۱۳ـ محمدحسن پورقاضیان ۱۴ـ حسین بخشافر ۱۵ـ کاظم مرتضوی ۱۶ـ حسن مهدوی ۱۷ـ ناهید رأفتی (مهدوی) ۱۸ـ مهناز کلانتری (تشید) ۱۹ـ عباسعلی جابرزادهٔ انصاری ۲۰ـ ثریا سنّماری (جابرزادهٔ انصاری)[1]

ضربهٔ استراتژیک و مهم ۱۹ بهمن، که طی آن مسئول داخل کشور و نفر دوم سازمان کشته شد، سقوط تدریجی تشکیلات داخل را در پی داشت. در سطح تشکیلات، این ضربه موجب پاره شدن رشتهٔ ارتباط و اتّصال بخش‌ها با فرماندهی داخل کشور شد؛ در سطح سیاسی، قدرتمندی تشکیلات سازمان را برای قدرت‌های حامی آن به زیر سؤال برد؛ هواداران را به انفعال واداشت؛ در سطح روانی، هم مرکزیت و هم اعضا را در حالت تدافع محض و ترس از سرایت ضربه به بخش‌های دیگر قرار داد. در سطح عمل نظامی، مجموعه عملیات تروریستی سازمان با بحران مواجه گردید و حفاظت کامل و اولویت برنامه‌های تأمینی و حفاظتی در دستور کار قرار گرفت. این ضربه، برای نهادهای ضدتروریست کشور که عمدتاً با اتکا به اطلاعات و پشتیبانی اقشار مختلف مردم و ایثارگری نیروهای وفادار انقلاب، عمل می‌کردند، راهگشای ضربات بعدی به ماشین ترور سازمان به ویژه در اردیبهشت و خرداد ماه ۱۳۶۱، گردید.

---

۱. روزنامه کیهان و اطلاعات، ۶۰/۱۱/۲۰: صص ۱ـ۳. نشریهٔ مجاهد، ش ۱۳۸.

فصل سی‌وسوم

فروپاشی تشکیلات ترور

○ ضربه به ستون فقرات تشکیلات ترور

رأس ساعت ۲ بعدازظهر ۱۲ اردیبهشت ماه ۱۳۶۱، حملهٔ نیروهای هماهنگ نهادهای انقلابی به پایگاه‌های بخش اجتماعی سازمان آغاز شد. در اثر این ضربه، بخش اجتماعی، که به فرماندهی و مسئولیت محمد ضابطی (هدایت کنندهٔ تظاهرات ۳۰ خرداد و ۵ مهر ۱۳۶۰ و مجموعهٔ عملیات متعدد ترور و تخریب) اداره می‌شد، و ستون فقرات سازمان ترور محسوب می‌گشت، کاملاً از بین رفت. فرماندهان این بخش، از مرکزیت تا ردهٔ سرشاخه، ضربه خوردند. نهاد دانش‌آموزی، نهاد دانشجویی، نهاد جعل، نهاد تدارکات، قسمت شهرستان‌های شمال و شهرستان‌های جنوب، مسئولان نهاد کارمندی، مسئولان حفاظت مرکزیت بخش اجتماعی، همه در این ضربه منهدم شدند. در این عملیات و تداوم آن، علاوه بر تلفات مهمّی که به جای گذاشت و ذیلاً خواهد آمد، نزدیک ۶۰ نفر نیز دستگیر شدند.[1]

تلفات سازمان، طی ضربهٔ مزبور، از طرفی به لحاظ کیفی خیلی بالا بود و آن را دچار فقر شدید نسبت به کادرها و اعضای مؤثر کرد؛ و از سوی دیگر، نحوهٔ ضربه و مجهول ماندن علت آن، سازمان را به یک سراشیبی هولناک تاکتیکی انداخت که

---

۱. گفت و گو با یکی از مسئولان عملیاتی. نیز ← نشریهٔ مجاهد، ش ۱۵۲ و ۱۵۴.

«عملیات مهندسی» نام گرفت[۱]. مهم‌ترین تلفات سازمان، نتیجهٔ حمله به پنج پایگاه (خانهٔ تیمی) مهم مرکزی در تهران بود: پایگاه کامرانیه، پایگاه ستّارخان، پایگاه نارمک، پایگاه جلال آل‌احمد، و پایگاه ۲۱ متری جی. کادرها و اعضای تروریست سازمان، مستقر در این پایگاه‌ها، که در حین درگیری شدید مسلحانه و تبادل گلوله و نارنجک، کشته شدند، به ترتیب زیر عبارت بودند از:

کامرانیه: محمد ضابطی ـ نصرت رمضانی (ضابطی) ـ قاسم باقرزاده ـ پری یوسفی (باقرزاده) ـ حمید جلال‌زاده ـ زکیّهٔ محدّث (جلال‌زاده) ـ تقی اوسطی ـ مهین خیابانی (اوسطی) ـ امیرهوشنگ آق‌بابا ـ سوسن میرزایی (آق‌بابا) ـ احمد کلاهدوز ـ هادی تواناییان فرد ـ حسین امیرپناهی ـ اقدس تقوی.

ستّارخان: حمید خادمی ـ فرشتهٔ ازهدی (خادمی) ـ حسن رحیمی ـ حسن صادق ـ مهین ابراهیمی ـ معصومهٔ میرمحمّد (سوادی‌نژاد) ـ ایران بازرگان (ازهدی) ـ پروین ملّا زینعلی طاری.

۲۱ متری جی: سعید منبری ـ غلامعلی صادقی نیستانی ـ مژگان موفّق (صادقی نیستانی) ـ نسرین صادقی نیستانی.

جلال آل‌احمد: فضل‌الله تدیّن ـ فاطمهٔ مهدوی.

نارمک: خدیجهٔ مسیح (مصباح).

پراکنده (در اطراف پایگاه‌ها و ضمن درگیری خیابانی): حسین جلیلی پروانه ـ مریم شفایی (جلیلی پروانه) ـ علی انگبینی ـ عباس همایون‌نژاد.[۲]

○ ضربات تکمیلی سنگین

ضربه ۱۹ اردیبهشت ۶۱ به دنبال عملیات موفق اطلاعاتی، که منجر به ضربهٔ ۱۲ اردیبهشت شد، وارد آمد و مهم‌ترین کادرهای باقی‌ماندهٔ تروریسم متشکل در بخش اجتماعی از بین رفتند، که عناصر اصلی‌شان با سابقه مشارکت و نقش مؤثر در

---

۱. این عملیات، در فصل آینده، مورد بحث قرار خواهد گرفت.

۲. اسناد و مدارک مربوط به عملیات مزبور؛ موجود در دانشکدهٔ امام باقر(ع). نیز ← نشریهٔ مجاهد، ش ۹۱، ۱۵۲ و ۱۵۴: صفحات متعدد داخلی.

چندین عملیات تروریستی و به قتل رساندن تعداد زیادی از مردم، عبارت بودند از:

فاضل مصلحتی ـ مهری خانبانی (مصلحتی) ـ حمید لولاچیان ـ حسین کلکته‌چی ـ زهرا طباطبایی ـ بهرام قاسمی ـ زهرا شیخ‌الاسلام ـ وجیهۀ عبادی ـ فاطمۀ ابوالحسنی ـ فائزۀ بهاری جوان ـ زهرا عمرانیان.[1]

در پی ضرباتی که طی بهار سال ۱۳۶۱ به مرکزیت هدایت کنندۀ تروریسم تشکیلاتی و بدنۀ نظامی سازمان وارد شد، با تلاش هماهنگ نیروهای اطلاعاتی ـ امنیتی جمهوری اسلامی در تاریخ ۱۰ مرداد ۱۳۶۱ بخش روابط سازمان به زیر ضربه رفت و جمعی از کادرها و اعضای تروریست، کشته و زخمی و تعداد کثیری نیز دستگیر شدند.

بخش روابط، در جریان فاز سیاسی، وظیفۀ ایجاد ارتباط با شخصیت‌ها، گروه‌ها و احزاب، و سفارتخانه‌های خارجی را بر عهده داشت و اهمّ وظیفه‌اش تثبیت موقعیت سازمان و القای خطوط آن به افراد و نیروهای طرف ارتباط بود. در جریان فاز نظامی، به منظور پشتیبانی و تقویت اقدامات مسلحانه تروریستی، محدودۀ کار بخش روابط به ارتباط تشکیلاتی داخل و خارج و تماس با کردستان تقلیل یافت.

اسناد و مدارک این بخش گویای ارتباطات وسیع سازمان با عناصر سیاسی، شعرا و نویسندگان، گروه‌ها، جمعی از نمایندگان مجلس، و بخشی از روحانیت، در فاز سیاسی است. ناکامی‌های متعدد سازمان، در جلب نزدیکی و همکاری افراد معروف، در اسناد مزبور منعکس است؛ از جمله در مورد **احمد شاملو** (اجابت نکردن تقاضای سازمان در مورد سرودن شعری ویژۀ آنها)، **مهندس مهدی بازرگان** (عدم حمایت از شورای ملّی مقاومت)، و جمعی از اعضای نهضت آزادی (مورد سؤال قرار دادن **پرویز یعقوبی**، رابط سازمان، در مورد استراتژی مسلحانه؛ و عدم اجابت همکاری با آنها).[2]

در قسمت‌های مختلف این بخش، افراد زیر ـ از جمع کادرهای سازمان ـ مشغول به کار بوده‌اند:

---

۱. نشریۀ مجاهد، ش ۹۱: ص ۱ و صفحات متعدد داخلی.

۲. بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۱: ص ۶۳.

عباس داوری ـ محمد حیاتی ـ محسن (ابوالقاسم) رضایی ـ پرویز یعقوبی ـ محمد سیّدالمحدّثین ـ محمود قجر عضدانلو ـ منصور بازرگان.

طی ضربهٔ ۱۰ مرداد، سازمان تلفات سنگینی را متحمّل شد. اسامی نیروهای عملیاتی و روابطی که وظیفهٔ تغذیه سیاسی ایدئولوژیک «تروریسم سازمان» را به انجام می‌رساندند و برای استمرار و بقای ترور می‌کوشیدند، و در صورت لزوم خود نیز به قتل دست می‌زدند و عاقبت در دامی که خود تنیده بودند، قربانی شدند، به قرار زیر است:

سیاوش سیفی ـ فاطمهٔ مددپور (سیفی) ـ علی رحمانی ـ زهرهٔ گودرزی (رحمانی) ـ افشین قهرمانی ـ شهاب راسخی ـ کاظم محمّدی گیلانی ـ فاطمهٔ اثنی‌عشری ـ مهدی زائریان مقدّم ـ محمدعلی بیات ـ علیرضا حسینی ـ مریم خدایی‌صفت (حسینی) ـ هادی غلامی ـ فرهاد فتح‌پور پاکزاد ـ باقر آل اسحاق ـ محمّد لقا نازنده ـ طاهرهٔ وزیری ـ جعفر آمرطوسی ـ افسانهٔ امینیان (آمر طوسی) ـ مصطفی موسوی ـ فائزه زائریان مقدّم (موسوی) ـ اردلان صفی یاری ـ زبیدهٔ جعفری ثانی ـ افسانهٔ شمس.[۱]

سبحانی از مسئولان امنیتی سابق سازمان می‌نویسد:

به دنبال ضربه ۱۹ بهمن ۱۳۶۰... با ضربه‌های سراسری و همزمان رژیم جمهوری اسلامی به کلیه پایگاه‌های بخش اجتماعی در اردیبهشت ماه ۱۳۶۱ و ۱۰ مرداد ۱۳۶۱،... در این ضربات عملاً بیش از ۸۰ درصد کادرها و مسئولین سازمان که عمدتاً در «بخش اجتماعی» سازماندهی شده بودند، دستگیر یا هنگام درگیری‌ها کشته شدند... بعد از این مقطع تقریباً کلیه ارتباطات تشکیلاتی اعضای سازمان با یکدیگر در داخل تهران و شهرهای بزرگ، از هم پاشیده شد.[۲]

---

۱. نشریهٔ مجاهد، ش ۲۱۴: ص ۱ و صفحات متعدد داخلی.

۲. سبحانی، روزهای تاریک بغداد: صص ۷۱ ـ ۷۲.

فصل سی‌وچهارم

عملیات «مهندسی»

□ تروریسم نوظهور

یک عضو سابق سازمان در کتاب خود، پیدایش یک نوع «عملیات نوظهور» در اقدامات تروریستی سازمان علیه نظام جمهوری اسلامی ایران را اینگونه شرح داده است:

در پی ضربات شدید در اوایل سال ۶۱ و لو رفتن بسیاری ازخانه‌های تیمی، سازمان دستور داد افراد مشکوکی را که در حوالی خانه‌های تیمی مشاهده می‌کردند، ربوده و سپس آنها را برای کسب اطلاعات مورد شکنجه قرار دهند. این عملیات نوظهور توسط سازمان، «عملیات مهندسی» نام گرفت... تحلیل در مورد «عملیات مهندسی» نیز این بود که: کار مهندسی خیلی پیچیده‌تر از کار عملیاتی است و احتمال بریدن هست. ما شکنجه می‌کنیم چون مجبوریم ولی وقتی که حاکم بشویم، نمی‌کنیم.

... جنگ ما با رژیم، جنگ دو سازمان مهندسی است، هر کدام بیشتر شکنجه کنند، برنده است. در پی این رهنمود سازمان در مردادماه ۶۱، سه پاسدار به نام‌های طالب طاهری، محسن میرجلیلی و طهماسبی توسط افرادواحدهای عملیاتی مجاهدین در تهران ربوده می‌شوند. این سه پاسدار ابتدا به یک خانه تیمی درخیابان بهار برده می‌شوند. مسئولان درجه اول سازمان از جمله مهدی کتیرایی و حسین ابریشمچی برای کسب اطلاعات از آنها به این خانه می‌آیند و شروع به شکنجه پاسداران کمیته با ضربات کابل به کف پا و سایر نقاط بدن می‌کنند، با مشت دندان‌های آنها را می‌شکنند، روی پاهای کابل‌زده آب داغ می‌ریزند و به پشت کمر یکی از آنها، اتوی داغ می‌چسبانند. بعد با

تزریق سیانور آنها را کشته و در یکی از باغ‌های اطراف تهران دفن می‌کنند.[۱]

امّا ابعاد واقعی آنچه که به نام عملیات مهندسی توسط سازمان انجام شد گسترده‌تر از آن بود که با گزارش خلاصهٔ مزبور، بتوان آن را به طور کامل تبیین نمود. در مقدمه کیفرخواست اصدقی فرمانده اول نظامی تهران در سال ۶۱، شرحی از چگونگی کشف موضوع ارائه شده است. پس از مرور این مقدمه، بخشی از اطلاعات موجود را برای تکمیل تصویر این فاجعه کم‌نظیر و بی‌سابقه بازخوانی خواهیم نمود.

○ **مقدمهٔ کیفرخواست اصدقی**

[یک] ـ پس از مفقود شدن برادران پاسدار کمیتهٔ مرکزی انقلاب اسلامی و برادر کفّاش، ابتدا خسرو زندی یکی از عوامل شکنجه در تاریخ ۱۳۶۱/۵/۲۲ توسط مردم حزب‌الله، هنگام سرقت جهت انجام ترور، دستگیر می‌شود؛ و با توجه به شواهد و مدارک به‌دست آمده از لانهٔ تیمی وی، محلّ دفن و اختفای اجساد شکنجه‌شدهٔ ۳ تن از برادران کشف می‌گردد.

[دو] ـ بعد از یک سلسله پیگیری و با استفاده از اطّلاعات قبلی، کلیهٔ عوامل شکنجه‌گر مورد شناسایی واقع و تحت تعقیب قرار می‌گیرند؛ و طی چند رشته عملیات، عده‌ای از آنان معدوم و برخی دیگر دستگیر می‌شوند.

[سه] ـ از جمله افراد دستگیرشده در این رابطه، مهران اصدقی فرماندهٔ اول نظامی گروهک تروریستی منافقین در تهران و یکی از عوامل اصلی شکنجه می‌باشد، که پس از دستگیری تا مدت‌ها سعی در کتمان جزئیات و حقایق مربوط به این جنایت سهمگین می‌نماید. وی، پس از بازداشت، با تنی چند از تروریست‌های منافقِ تحت مسئولیتش ـ از جمله محمدرضا نادری و خسرو زندی ـ مواجهه داده می‌شود و جرایم و اتّهاماتش به وی تفهیم می‌گردد؛ ولی در جلسات اولیهٔ بازجویی، صرفاً به گوشه‌ای از جنایات بی‌شمار خود اعتراف می‌نماید، و منافقانه و موذیانه از بیان جزئیات شکنجهٔ برادران پاسدار طفره می‌رود، و به بیان اکاذیب و مطالب ساختگی در رابطه با نحوهٔ شکنجهٔ این برادران می‌پردازد؛ و اطّلاعات خود را خصوصاً در رابطه با جریان

---

۱. راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: ص ۶۰.

شکنجه اظهار نمی‌دارد.
[چهار] ـ ابتدا اصدقی اظهار می‌دارد که سه جسد کشف شده دربیابان‌های باغ فیض متعلق به سه برادر پاسدارمی‌باشد؛ ولی در تحقیقات بعدی، پس از گذشت یک سال و نیم، مشخّص می‌شود که این سه جسدِ شکنجه و مُثله شده متعلّق به دو برادر پاسدار شهید طالب طاهری و شهید محسن میرجلیلی و برادر کفّاشی به نام شهید عبّاس عفّت‌روش بوده و پاسدار شهید شاهرخ طهماسبی در لانهٔ تیمی دیگر، توسط افراد همین شاخه از گروهک منافقین، مورد شکنجه واقع شده و جسدش در محل دیگری در اطراف شهر تهران انداخته شده است. البته جسد مذکور، که به وسیلهٔ افراد این گروهک شکنجه و مورد ضرب و جرح شدید قرار گرفته بود، در آن ایّام توسط مأمورین انتظامی کشف، و به عنوان مجهول‌الهویّه به پزشک قانونی منتقل و در یکی از قطعات بهشت‌زهرا دفن شده بود.
[پنج] ـ در سال ۱۳۶۳، در مراحل بعدی بازجویی، مهران اصدقی پس از گذشت یک سال و نیم از بازداشت خود، با مشاهدهٔ تمام و کمال مدارک و شواهد مستدلّ جنایات خود و پس از تفهیم کلیهٔ جرایمی که مستقیماً در آن دست داشته ... بناچار به جزئیات کاملاً جدیدی از اعمال بسیار فجیع و ددمنشانهٔ خود و سایر عوامل شکنجه‌گر اعتراف می‌نماید. برگه‌های بازجویی ارائه شده، سیر تدریجی اقاریر و همچنین جدیدترین اعترافات وی را نشان می‌دهد. ...

دادستانی انقلاب اسلامی تهران ـ مرداد ماه ۱۳۶۳[۱]

○ مسئولان و عوامل اصلی «عملیات مهندسی»

مسئولان

۱ـ مسعود رجوی: رهبری

۲ـ علی زرکش یزدی؛ با نام مستعار «فرهاد رضوی»: عضو مرکزیت ـ معاون رهبری

---

۱. جزئیات شکنجه سه پاسدار...، ج ۲: مقدمه.

۳ـ **محمود عطایی**؛ با نام‌های مستعار «حسن کریمی» و «عسکر»: عضو مرکزیت ـ مسئول کلّ عملیات تروریستی و «عملیات مهندسی»
۴ـ **مهدی افتخاری**؛ با نام‌های مستعار «عبّاس اراکی» و «فتح‌الله»: عضو شورای مرکزی ـ طرّاح و هدایت کنندهٔ عملیات تروریستی و «عملیات مهندسی»
۵ـ **محمد مهدی کتیرایی**؛ با نام‌های مستعار «یدالله»، «رحیم» و «خلیل»: عضو شورای مرکزی ـ طرّاح و هدایت کنندهٔ عملیات تروریستی و «عملیات‌مهندسی»
۶ـ **حسین ابریشمچی**؛ با نام‌های مستعار «محمود»، «شیرزاد» و «رحمت»: عضو مرکزیت نهاد ـ مسئول اجرایی عملیات تروریستی و «عملیات مهندسی»
۷ـ **محمّد شعبانی**؛ با نام‌های مستعار «حمید» و «نادر»: عضو مرکزیت نهاد ـ مسئول اجرایی عملیات تروریستی و «عملیات مهندسی»

ربایندگان

۱ـ **جواد محمدی**؛ با نام مستعار «طاهر»: شرکت در ربودن **طالب طاهری / محسن میرجلیلی** (پاسداران کمیتهٔ انقلاب اسلامی) / **حبیب روستا** (هوادار سازمان ـ کارمند شرکت پرسی‌گاز)
۲ـ **رضا هاشملو**؛ با نام مستعار «قاسم» و ۳ـ **نبی ضیایی‌نژاد** با نام مستعار «حسن»: هر دو نفر، شرکت در ربودن پاسداران شهید **طاهری / میرجلیلی**.
۴ـ **رضا میرمحمّدی**؛ با نام مستعار «فرهنگ»: مسئول ربودن **شاهرخ طهماسبی** (پاسدار کمیتهٔ انقلاب اسلامی).
۵ـ **ناصر فراهانی**؛ با نام مستعار «بهرام»، ۶ـ **حسین اسلامی**؛ با نام مستعار «مجتبی»، ۷ـ **علی عبّاسی دولت‌آبادی**؛ با نام مستعار «هادی» و ۸ـ **جمال محمّدی پیله‌ور**؛ با نام مستعار «کمال»: هر چهار نفر، شرکت در ربودن پاسدار شهید **طهماسبی**.
۹ـ **مصطفی معدن‌پیشه**؛ با نام مستعار «رحمان»: مسئول ربودن **عباس عفّت‌روش** (کفاش). و ۱۰ـ **خسرو زندی**؛ با نام مستعار «صادق»: شرکت در ربودن **عفّت‌روش**.

۱۱ـ محمد جعفرهادیان؛ با نام مستعار «رضا»: شرکت در ربودن **خسرو ریاحی‌نظری** (دبیر ورزش). و **۱۳ـ محمود رحمانی**؛ با نام مستعار «علی عرب»: شرکت در ربودن **ریاحی‌نظری**.
۱۴ـ مسعود قربانی؛ با نام مستعار «تقی»: و **۱۵ـ مهران اصدقی**؛ با نام مستعار «بهرام»: هر دو نفر، شرکت در ربودن **حبیب روستا**.

شکنجه گران

۱ـ مسعود قربانی؛ مسئول تنظیم سؤالات بازجویی، **۲ـ مهران اصدقی**؛ شرکت در تنظیم سؤالات بازجویی و **۳ـ مصطفی معدن‌پیشه**؛ هر سه نفر، شرکت در شکنجهٔ **حبیب روستا، عبّاس عفت‌روش، خسرو ریاحی‌نظری** و پاسداران شهید **طالب طاهری و محسن میرجلیلی**.
۴ـ جواد محمّدی؛ شرکت در شکنجهٔ **عفت‌روش** و پاسداران شهید **طاهری، میرجلیلی و طهماسبی**.
۵ـ شهرام روشن‌تبار: شرکت در شکنجهٔ **خسرو ریاحی‌نظری** و پاسداران شهید **طاهری و میرجلیلی**.
۶ـ محمدجواد بیگی؛ با نام مستعار «اکبر»: مسئول تنظیم سؤالات بازجویی، **۷ـ علی عبّاسی دولت‌آبادی؛ ۸ـ رضا هاشملو؛ ۹ـ ناصر فراهانی؛ و ۱۰ـ رضا میرمحمّدی**؛ هر پنج نفر، شرکت در شکنجهٔ پاسدار شهید **شاهرخ طهماسبی**.
۱۱ـ فردی با نام مستعار «محمدرضا» و ۱۲ـ فردی با نام‌های مستعار «عبدالله» و «جواد»: هر دو نفر، شرکت در شکنجهٔ **حبیب روستا**.

عوامل انتقال و دفن اجساد

۱ـ خسرو زندی و ۲ـ محمدجعفر هادیان؛ معروف به «حمزه»: هر دو نفر،شرکت در زنده به‌گور کردن **عباس عفت‌روش** و پاسدار شهید **طالب طاهری و محسن میرجلیلی**.
۳ـ جواد محمدی؛ عامل انتقال جسد پاسدار شهید **شاهرخ طهماسبی**.

۴ـ مصطفی معدن‌پیشه؛ و ۵ ـ خداوردی ولی‌زادهٔ یگانه؛ با نام مستعار «محمد گیلانی»: هر دو نفر، شرکت در انتقال جسد حبیب روستا.

۶ـ فردی با نام مستعار «محمّدرضا»: عامل انتقال جسد خسرو ریاحی‌نظری.

تهیه کنندگان شکنجه‌گاه‌های تیمی

۱ـ محمد قدیری؛ با نام مستعار «منوچهر احمدیان‌فر»، شوهر تشکیلاتی فریبا اسلامی.

۲ـ فریبا اسلامی؛ با نام مستعار «شهلا صالحی‌پور».

۳ـ نعمت‌الله متولّی؛ با نام مستعار «امیر».

۴ـ حامد احتشامی؛ با نام مستعار «مظفّر فتوره‌چی».

۵ ـ احمد نیکبخت تهرانی؛ با نام‌های مستعار «عباس» و «حسن».[1]

---

۱. جزئیات شکنجه سه پاسدار...، ج ۱ و ۲: صفحات مربوط به عناوین ذکر شده.

فصل سی‌وپنجم

ترور، بر ضدّ «مردم»

□ خط ترور «سرانگشتان رژیم»

مسعود رجوی در گزارش جمع‌بندی یک ساله عملیات تروریستی سازمان، مرحله اول استراتژی خود را بی‌آینده کردن نظام جمهوری اسلامی و سلب ثبات آن توصیف کرد و مدعی شد که «ما با موفقیت کامل، آن را پشت سر گذاشتیم».[1] سپس مرحله دوم را به منظور نابود کردن پایه‌های نظام و به تعبیر وی «تنه سرکوبگر» و «بدنه نظامی»، اینگونه تبیین نمود:

> **شب و روز و در هرکجا، همه ما و همه مردم، به هر ترتیب و به هر قیمت، باید این خط را پیش ببریم... سرانگشت‌های این رژیم را باید در این مرحله، قطع کرد... تمرکز روی پاسداران ارتجاع، فرمول محوری و راهگشای این مرحله است... بسیار خوب، هدف، جلوی شما دارد راه می‌رود...**[2]

در چارچوب این استراتژی، چون بدنهٔ نظام جمهوری اسلامی متکی به آحاد مردم شکل گرفته است، بنابراین هر یک از افرادی که حامل نشانه‌ای آشکار از حمایت نظام جمهوری اسلامی بودند، توسط تروریسم سازمان به عنوان پاسدار و سرانگشت رژیم، هدف محسوب می‌شدند.

چنانکه از اظهارات و اعترافات یکی از فرماندهان تیم‌های تروریستی سازمان

---

۱. نشریه اتحادیه انجمن‌های...، ش ۵۲: ص ۳۵.

۲. همان: ص ۴۰.

برمی‌آید،[1] سازمان اهداف زیر را در فاز ترور مردم حزب‌اللهی و نیروهای عادی و رده پایین نهادهای جمهوری اسلامی ـ و به تعبیر سازمان «سرانگشتان رژیم» ـ دنبال می‌کرده است:

هدف اول ـ ایجاد حصار و جوّ عملیاتی به منظور حفظ نیروهای سازمان و مشغول نمودن و پراکنده ساختن نیروهای نظام.

هدف دوم ـ ایجاد رعب و وحشت در مردم و خارج نمودن مکانیکی آنان از صحنه حمایت آشکار از نظام، به زور اسلحه.

هدف سوم ـ انتقام‌گیری از ضربه‌های متعدد، بخصوص ضربات زمستان ۶۰ و بهار ۶۱ که به دلیل همکاری وسیع توده‌های مردم امکان‌پذیر شد. سازمان تلویحاً پذیرفته بود که علت اصلی ضربات وارده، همکاری اقشار مختلف مردم در مقابله با تروریسم بوده است.

... در تشکیلات به ما می‌گفتند که ما باید انتقام اینها را بگیریم و نباید ساده بگذریم.[2]

هدف چهارم ـ طرح مجدّد حضور فعّال سازمان در جامعه و قدرت‌نمایی در داخل و خارج کشور.

... به این صورت که برای مردم این طور مطرح کند که هنوز سازمان هست و اگر خیابانی و ضابطی و صدها نفر دیگر ... رفتند، سازمان هنوز باقی است.

---

۱. مرتضی ناصح‌پور؛ با نام مستعار «علی» در اردیبهشت ۱۳۵۹ به سازمان پیوست و تا قبل از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، عضو تیم‌های تبلیغات و مسئول خدمات در ردهٔ «شور» مدرسه بود. پس از این تاریخ، به عضویت تیم‌های شناسایی و عملیاتی درمی‌آید و در مرداد ۱۳۶۱ به عنوان «فرمانده تیم» در واحدهای ویژه نظامی مشغول می‌گردد. وی در دی ماه ۱۳۶۲ دستگیر شد. فهرست ۴۲ مورد عملیاتی تروریستی وی از این قرار است: ۱۵ مورد سرقت مسلحانهٔ موتور، ۵ مورد پرتاب سه راهی و کوکتل به منازل، ۳ مورد پرتاب بمب به مراکز و نهادها، ۸ مورد عملیات انفجار در مراکز عمومی از قبیل مساجد و پل راه‌آهن و خیابان‌ها، ۸ مورد عملیات ترور، و ۳ مورد درگیری مسلحانه. ناصح‌پور، در مجموع ۱۰ نفر را کشته است. ر.ک: کارنامه سیاه...، ج ۴، ص ۲۲. خلاصه پرونده‌ها...: ناصح‌پور، مرتضی.

۲. کارنامه سیاه...، ج ۴: ص ۲۴.

برای همین هم بود که گفته بودند عملیات باید بازتاب اجتماعی داشته باشد؛ یعنی حتماً ترور با آتش زدن و انفجار همراه باشد.[۱]

در جهت تحقق خطّ «زدن سرانگشتان رژیم» که در واقع مصداق کامل «تروریسم ضدمردمی» بود، مهم‌ترین رهنمودهای عملیاتی به واحدهای ترور از این قرار بوده‌اند:

رهنمود اول ـ دخالت ندادن عواطف و احساسات در جریان عمل، از قبیل دلسوختگی و مهربانی. وجود این احساسات نشانهٔ حل نشدن فرد در تشکیلات است.

رهنمود دوم ـ تأکید مطلق بر «اطاعت تشکیلاتی»؛ مطیع محض و تابع دستورات فرمانده بودن و هیچ‌گونه سؤالی را مطرح نکردن:

...نیروهای سازمانی در روی شیوه و چگونگی جنایت آزاد بودند و فکر می‌کردند؛ ولی در مورد کلّ مطلب و علّت و انگیزهٔ انجام آن، حقّ سؤال نداشتند؛ و به ما گفته بودند که هر کسی سؤال دارد برود و بعد از حلّ آن بیاید.[۲]

رهنمود سوم ـ داشتن قاطعیت و تسلط در انجام عملیات ترور.

رهنمود چهارم ـ برداشتن بدون تردید و ملاحظهٔ هرگونه مانع و سدّی که جلوی عملیات را بگیرد، مانند زنان، کودکان، افراد مسن و یا هرکس دیگری که در لحظه انجام عملیات به نوعی مزاحمت ایجاد کند.

○ اصرار در افزونی عملیات

در سند زیر، که متن رهنمودهای تشکیلاتی یکی از فرماندهان تیم‌های عملیاتی[۳] به یکی از واحدهای تحت مسئولیت اوست، نکات مهمّی مندرج است:

---

۱. همان.

۲. همان: ص ۲۶.

۳. رضا میرمحمّدی با نام مستعار «فرهنگ»، از عوامل «عملیات مهندسی» بود و چنانکه پیش از این گفته شد، در جریان ربودن و شکنجهٔ پاسدار «شهید شاهرخ طهماسبی»

... و اماکارهای دیگری که بایستی در رئوس کارهایت قرار بگیرد و به عنوان مهم‌ترین کارها روی آنها انرژی بگذاری:
۱ـ مسئلهٔ عملیات: همان‌طور که در آخرین دیدار به تو گفتم، ما عقب هستیم؛ از شرایط عقب هستیم؛ و در واقع باید گفت توی باغ نیستید. چرا؟ در جمع‌بندی که ما از چند عملیات شما (شاید ۵ یا ۶ عمل) داشتیم، مشخص می‌شد که کیفیت کار خیلی پایین و بازدهی آن نیز بسیار اندک است... می‌توان کلّی کار انجام داد؛ به طور مثال، مسئلهٔ رفتن دنبال سوژه و در واقع شناسایی سوژه، از طریق گشت درخیابان‌ها ـ به طور مشخّص سوژه‌های ثابت مثل مغازه، دکّه‌دار، پاسبان تک‌نفری، پمپ بنزین... ـ و چیزهای دیگر که قبلاً به تو گفته بودم؛ حتی مشخص کردن تیپ‌های مرفّه برای مصادرهٔ پول.
...بنابراین خیلی پیگیر و جدّی، بایستی در وهلهٔ اول دنبال عمل رفت. بایستی بگویم و دقّت کنی که مسئلهٔ انجام نشدن عملیات، من‌بعد به هیچ‌وجه قابل قبول نبوده و نخواهد بود. همان‌طور که گفتم، سوژه زیاد است و این را خودت نیز می‌دانی. چند سوژه را نیز قبلاً به تو داده بودم. آنچه که من از شما می‌خواهم، تنها عمل است و عمل؛ حتی اگر شده یک صبح تا شب درخیابان باشید، بایستی عمل انجام دهید؛ و اینکه مثلاً رفتید و متوجه شدید مثلاً سوژه نیست، به خانه برنگردید. قبلاً نیز گفته بودم که دست شما برای زدن سوژه‌های مختلف باز است؛ و این پویایی و دینامیزم خود شماست که بایستی این مسئله را محقّق سازد. برنامهٔ عملیاتی شما نیز به شکل زیر است: سه عمل زدن سوژه‌های مختلف در هفته ـ یک عمل مصادرهٔ پول ـ یک عمل تلفن به خارج کشور و اطلاع دادن اخبار عملیات (مجموعاً ۵ عمل در هفته). فعلاً نیز خودتان در جهت شناسایی سوژه‌های زنده انرژی بگذارید تا من برایتان سوژهٔ مناسب بیاورم. ...
تذکّر: در زمینهٔ مصادرهٔ پول لزومی ندارد سوژه حتماً فالانژ [= تعبیر سازمان برای افراد مذهبی و فعال] باشد؛ می‌توان از افراد معمولی که تقریباً وضع‌شان خوب است، مثل بنگاه‌های اتومبیل ـ بعضی از شرکت‌ها ـ حتی عکّاسی‌ها و... وجاهای دیگر که خودت می‌شناسی، مصادره نمایی. اگر فالانژباشد بهتر

مستقیماً شرکت داشته است. ر.ک: جزئیات شکنجه سه پاسدار، ص ۱۸.

است. به امید موفقیت.[۱]

□ نمونه‌هایی از ترورها

نمونه‌ای از ترورهای ضدمردمی سازمان در طول سال ۱۳۶۰ تا شهریور ۱۳۶۱ در زیر می‌آید:[۲]

قربانی جنایت	تاریخ جنایت	محل جنایت
یک روستایی	محرم سال ۱۳۶۰	مسجد روستای گلدشت گیلان
یک هندوانه فروش	۱۳ مرداد ۱۳۶۰	میدان فلسطین (تهران)
یک آب‌میوه‌فروش	۵ شهریور ۱۳۶۰	میدان پالیزی (تهران)
یک سیگارفروش	۵ شهریور ۱۳۶۰	میدان پالیزی (تهران)
دو نفر نقاش ساختمان	۷ شهریور ۱۳۶۰	پپسی‌کولا (تهران)
۵ نفر بازدیدکننده یک نمایشگاه عکس و کتاب	۲۷ شهریور	مدرسه‌ای در مشهد مقدس
یک معلم دبستان	۳ آذر ۱۳۶۰	خیابان گلستان (تهران)
یک نجار	۱۵ آذر ۱۳۶۰	خیابان دردشت (تهران)
یک خشکبارفروش	۱۱ دی ۱۳۶۰	خیابان گرگان (تهران
یک انباردار شرکت دولتی	۱۵ دی ۱۳۶۰	سرآسیاب دولاب (تهران)
یک مدیر دبیرستان	۱۸ بهمن ۱۳۶۰	خیابان مجیدیه (تهران)
یک لبنیاتی	۱۵ بهمن ۱۳۶۰	میدان بروجردی (تهران)
یک معلم دبستان	۲۴ بهمن ۱۳۶۰	مدرسهٔ شهید باهنر ـ خیابان آزادی (تهران)
یک نوشابه‌فروش	۲۴ بهمن ۱۳۶۰	خیابان حشمت‌الدوله (تهران)
یک مدیر بانک سپه	۱۳ اسفند ۱۳۶۰	خیابان پیروزی
یک کارمند بانک	۱۵ اسفند ۱۳۶۰	تهران‌پارس (تهران)
یک مغازه‌دار	۱۸ اسفند ۱۳۶۰	خیابان زنجان (تهران
یک طلافروش	۱۴ فروردین ۱۳۶۱	۲۱ متری جی (تهران)
تعدادی معلم و محصل در مدرسهٔ راهنمایی سپاس	۱۵ اردیبهشت ۱۳۶۱	خیابان ستارخان (تهران)

۱. کارنامه سیاه...، ج ۳: صص ۲۳۴ ـ ۲۳۵.

۲. همان: صص ۲۳۶ ـ ۲۳۷.

قربانی جنایت	تاریخ جنایت	محل جنایت
یک کارگر	۲۲ خرداد ۱۳۶۱	خیابان نواب (تهران)
چهار نفر مشتری در یک بنگاه معاملات ملکی	۲۵ خرداد ۱۳۶۱	خیابان بهار شیراز (تهران)
یک زن خانه‌دار	۱۲ تیر ۱۳۶۱	خیابان طالقانی (تهران)
یک پلاستیک‌فروش	۱۳ تیر ۱۳۶۱	خیابان آریاشهر (تهران)
یک خشکبارفروش	۱۰ مرداد ۱۳۶۱	خیابان ولیعصر (تهران)
یک صاحب بنگاه معاملات ملکی	۱۶ مرداد ۱۳۶۱	شمس‌آباد (تهران)
یک کبابی	۲۲ مرداد ۱۳۶۱	خیابان اسکندری جنوبی (تهران)
یک الکتریکی	۲۴ مرداد ۱۳۶۱	خیابان شباهنگ (تهران)
یک کارگر خشکشویی	۲۵ مرداد ۱۳۶۱	خیابان دامپزشکی (تهران)
یک کفاش	۲۷ مرداد ۱۳۶۱	میدان وحدت اسلامی (تهران)
یک مغازه‌دار	۲۷ مرداد ۱۳۶۱	خیابان شیخ بهایی (تهران)
هفت نفر از مردم براثر به رگبار بستن مغازهٔ لبنیاتی و یک نمایشگاه اتومبیل	۶ شهریور ۱۳۶۱	خیابان‌های آذربایجان و کارون (تهران)
یک خواروبارفروش	۸ شهریور ۱۳۶۱	خیابان کارون (تهران)
یک تعمیرکارموتور سیکلت	۸ شهریور ۱۳۶۱	دولت‌آباد (شهرری)
یک عطار	۸ شهریور ۱۳۶۱	خیابان بهبهانی (تهران)
یک سبزی‌فروش	۹ شهریور ۱۳۶۱	خیابان فرجام (تهران)
یک پارچه‌فروش	۱۰ شهریور ۱۳۶۱	خیابان مجیدیه (تهران)
یک مغازه‌دار	۱۳ شهریور ۱۳۶۱	خیابان اندیشه (تهران)
یک گرمابه‌دار	۱۵ شهریور ۱۳۶۱	خیابان سعدی (تهران)
یک پارچه‌فروش	۱۶ شهریور ۱۳۶۱	خیابان آریاشهر (تهران)
یک بقال	۲۰ شهریور ۱۳۶۱	خیابان جیحون (تهران)
دو نفرچوپان	تابستان ۱۳۶۱	اطراف روستای آزارکی (گیلان)
یک سمسار	تابستان ۱۳۶۱	خیابان دردشت (تهران)

فصل سی‌وششم

«خط خروج»؛ فرار از مردم

□ «طرح مالک و مستأجر»

از شهریور ماه ۱۳۶۱، با توجه به اطلاعات دقیقی که اطلاعات سپاه، دادستانی انقلاب و بخش اطلاعات ـ عملیات کمیتهٔ مرکزی انقلاب اسلامی در تهران، از نحوهٔ سکونت و استقرار نیروهای تشکیلاتی سازمان به دست آوردند، از سوی دادستانی انقلاب اسلامی مرکز (تهران) برنامه‌ای موسوم به «طرح مالک و مستأجر» به اجرا درآمد. این برنامه، نه‌تنها استقرار نیم‌بند تشکیلات سازمان را به هم زد بلکه عناصر سایر گروه‌ها نیز ضربه‌پذیر شدند. ترسیم وضعیت عمومی تهران، در مقطع طرح مالک و مستأجر، می‌تواند تأثیرگذاری این برنامه را بیشتر نشان دهد: در شش ماههٔ اول سال ۱۳۶۱، قریب پنجاه درصد ترورهای سازمان به کشته شدن افراد منتهی شده بود. اغلب این ترورها را تیم‌های عملیاتی موتورسوار انجام می‌دادند؛ و بیشتر سوژه‌های مورد حمله از افراد غیرنظامی بودند. فضایی از رعب و وحشت در خیابان‌های تهران پدید آمده بود. به رگبار بستن یک زن آبستن، شلیک گلوله به یک مستخدم دبستان، به گلوله بستن جمعی از یک خانواده بر سر سفرهٔ افطار، حمله به مغازه‌های متعدد با رگبار مسلسل‌های دستی در مرکز و جنوب شهر، آتش زدن یک کانکس جهاد سازندگی که طفل ۵ ساله‌ای را زنده زنده سوزانده بود، قتل‌عام بی‌پروای دانش‌آموزان در چند مدرسه و استخر، انتشار خبر اعمال وحشیانه‌ای از نوع شکنجهٔ پاسداران کمیته و مانند آن، جوّ گسترده‌ای از تنفّر را نسبت به سازمان در جامعه ایجاد کرده بود. در چنین

شرایطی، دادستانی انقلاب اسلامی مرکز، با همکاری وسیع کمیته و برخی نیروهای سپاه، و نیز کمک و همیاری مردم کوچه و بازار و بنگاه‌های معاملات ملکی شروع به شناسایی وسیع مستأجران و مالکان نموده افراد مشکوک را احضار و بازرسی می‌کردند. این کار، با تمرکز و طرّاحی دقیق‌تر، و با ایجاد دوایری برای کنترل نام و مشخّصات مستأجران و مالکان و الزام ایشان به مراجعه در کمیته‌های اصلی و فرعی محل سکونت‌شان، وضعی پدید آورد که نه‌تنها مجاهدین خلق بلکه دیگر سازمان‌ها و گروه‌ها را نیز دچار تشتّت و هراس کرد. به دنبال این حرکت، «خطّ خروج» عناصر و هواداران سازمان، به اجراگذاشته شد؛ لذا در تکمیل این طرح، گلوگاه‌های خروجی تهران و استان‌های کردستان و سیستان و بلوچستان توسط نیروهای امنیتی واعضای سابق و نادم گروه‌ها ـ که با مأموران همکاری می‌کردند ـ تحت کنترل قرار گرفت. «طرح مالک و مستأجر»، که اجرای آن حدود ۳ ماه (تا نیمهٔ آذر ماه ۱۳۶۱) به طول انجامید، انزوای بیشتر سازمان را در پی داشت. هواداران و سمپات‌های فعّالی که به سهولت امکان خروج از کشور برایشان وجود نداشت، بناچار از منازل بستگان و آشنایان استفاده می‌کردند که آن‌ها را به شدت محدود می‌نمود. بدین شکل که یا بستگان و افراد فامیل، با ایجاد محدودیت، فرد را ـ تقریباً ـ زندانی می‌کردند و یا خودِ افراد در موضعی قرار می‌گرفتند که امکان تحرّک و رفت و آمدهای مکرّر و دلبخواه را نداشتند.[۱]

○ خطّ خروج ازکشور

در این شرایط، که حتی کمترین تحرک نیز برای نیروهای سازمان طاقت‌فرسا و خطرآفرین شده بود، «خطّ خروج از کشور» رسید و دستور عقب‌نشینی کادرها، اعضای واحدهای عملیاتی، و سمپات‌ها صادر گردید. سیستم خروج، با هماهنگی

---

۱. گفت و گوی اختصاصی با یکی از مسئولان اسبق کمیتهٔ مرکزی انقلاب اسلامی و مجری طرح مزبور.

بقایای «بخش روابط» و عناصر فعّال «بخش شهرستان‌ها»، تعبیه و دو مسیر خروج، معیّن و اعلام شد:
الف) مسیر تهران ← کردستان ← ترکیه و عراق؛ ب) مسیر تهران ← اقلید ← بافق ← کرمان ← زاهدان ← پاکستان.[۱]

در شهرستان‌های مختلف واقع در مسیر (یا نزدیک به مسیر)، خانه‌های تیمی موسوم به «پارکینگ» برای سکونت موقّت نیروها تهیه شد. سازمان بدین شکل با قاچاقچیان محلی، در زاهدان و کردستان، و نیز با قاچاقچیان پاکستانی و ترک وارد معامله شد و برای خروج هر نفر، مبلغ ۱۵ هزار تومان که در آن زمان پول زیادی محسوب می‌شد، (و بعدها بیشتر شد) پرداخت می‌کرد. این سیستم خروج، بعدها در مقاطع ورود تیم‌های عملیاتی و نیز خروج هواداران باقیمانده در سال‌های ۶۴ـ۶۳ به شکل دیگری مورد استفاده قرار گرفت.

○ ضربهٔ آذر ۶۱ به سیستم خروج

در آذر ماه ۱۳۶۱، بر اساس یک ردّ فنی ـ اطلاعاتی، یک تشکیلات متحرّک در منطقهٔ فارس و اصفهان شناسایی شد. با استفاده از یک عاملِ سازمان، تیم‌های عملیاتی مورد نظر (تیم‌های هماهنگ دادستانی و سپاه) جهت شناسایی و دستگیری یکی از عناصر سازمان ـ که از قضا از مسئولین سیستم خروج بود ـ عازم اقلید، بافق و شهرضا (قمشه) شدند. با دستگیری یکی دیگر از اعضای شبکه، خطّ خروج سازمان فاش شد و اقدامات گسترده‌ای در جهت خنثی کردن و برچیدن سیستم خروج منطقهٔ مزبور صورت گرفت. سازمان، پس از این ضربه، نزدیک به یک سال، خطّ خروج خود را فقط در مسیر تهران ← کردستان ← عراق فعّال نمود.[۲]

---

۱. بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۲: ص ۷۲.
۲. همان: متخذ از پروندهٔ عبدالله طالبی و حواشی پروندهٔ اصغر زمان وزیری.

فصل سی‌وهفتم

آغاز و انجام یک وحدت صوری (شورای ملی مقاومت)

☐ نقش و اثر بنی‌صدر در تکوین شورا

اعتبار نسبی بنی‌صدر نزد غربی‌ها ـ بخصوص با روابط خاص و قدیمی وی با فرانسویان و آمریکایی‌ها ـ که به هر حال ادّعای او را به عنوان یک «رییس‌جمهور» سابق شنیده می‌گرفتند مورد توجه قرار دادند، سببی برای نمایش موجودیت سیاسیِ جدیدی زیر نام «شورای ملی مقاومت» شد... تأسیس «شورای ملی مقاومت» در اصل به «میثاق» **ابوالحسن بنی‌صدر** برمی‌گردد... در ۲۷ تیرماه ۶۰ وی اطلاعیه‌ای به نام «میثاق» منتشر کرد که تشکیلات بعدی شورای ملی مقاومت روی آن سوار شد»[1]. اما از همان نخست، **مسعود رجوی** مهار این جریان را به دست گرفت.

بنی‌صدر خود در مورد زمینه‌های تشکیل شورا چنین گفته است:

> **ماهی پیش از کودتای ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، آیة‌الله [سیدرضا] زنجانی نزد اینجانب آمد و گفت که ۷ یا ۸ سازمان به این نتیجه رسیده‌اند که اصرار مداوم شما بر تشکیل یک جبهه سیاسی بر حق بوده است. اینک می‌خواهند این جبهه را تشکیل بدهند. تا آنجا که به یاد دارم سازمان‌ها عبارت بودند از: جبهه ملی، نهضت آزادی، حزب ملت ایران، سازمان مجاهدین خلق ایران، جاما، رنجبران، فداییان خلق... وقتی در مخفی‌گاه فرستاده‌های آقای رجوی نزد اینجانب آمدند، از آنها خواستم پاسخ چند پرسش را از سوی سازمان**

---

۱. راستگو، مجاهدین خلق در آینه تاریخ، ص ۳۱۱.

مجاهدین خلق بیاورند... بدان شرط پذیرفتم که این سازمان، تعریف‌های مشخص را بپذیرد و بدان متعهد شود. آنها پاسخ مثبت آوردند... بدین قرار ضرورت تشکیل شورای ملی مقاومت، جلوگیری از ایجاد مدار بسته قهر بود.[۱]

در ظاهر، شورا پایگاهی بود که گمان می‌رفت همهٔ نیروهای ضدّ نظام جمهوری اسلامی ـ بدون یک مرزبندی جدی ایدئولوژیک ـ می‌توانند در آن حضور یابند و به این ترتیب نوعی «جامعیت» را به نمایش بگذارند، و از این طریق به عنوان «آلترناتیو» جمهوری اسلامی شناخته شوند. مراحل اولیهٔ تشکیل و نضج شورا بر این اصل قرار داشت که جریان‌های دعوت شده، در برابر عمل انجام شده قرار گیرند. خانبابا تهرانی، عضو پیشین شورا، در خصوص تحمیل برنامهٔ شورا به اعضای مدعوّ می‌گوید:

نظر رجوی این بود که این برنامه، برنامه دولت موقت اوست و مبنا و شرط، وحدت شورا و جبهه نیست. منتها اشکال کار در واقع این بود که آنها گذشته از «میثاق»[۲]، برنامه‌ای برای رفع کمبودهای آن تهیه و تصویب کرده و آقای بنی‌صدر هم بر اساس آن توافق به عنوان رییس جمهور، مقام نخست‌وزیری را به رجوی محول کرده بود. در حقیقت آنها پیش از تشکیل اجلاسیهٔ عمومی شورا، با شرکت همهٔ نمایندگان احزاب، سازمان‌ها و تشکیلات و شخصیت‌ها، خود طرحی را ریخته و دست همه را در پوست گردو گذاشته بودند. رجوی همواره اشاره می‌کرد که در موقعیت ویژه‌ای همهٔ این مسائل پیش آمده است... قرار بر این شد تا نیروهایی که به این ائتلاف می‌پیوندند، موقتاً به برنامه التزام بدهند و بقیهٔ موارد و حل نهایی مسئله به شورا رجوع

---

۱. فراز و فرود شورای...: صص ۲۸ ـ ۲۹.

۲. خانبابا تهرانی در مورد میثاق می‌گوید: «بنی‌صدر بعدها در پاریس به من گفت که در آن میثاق، طرف صحبت، برخی از سازمان‌های سیاسی و شخصیت‌های اجتماعی در ایران مدّنظر بوده و آنها میثاق را پذیرفته بودند... پان‌ایرانیست‌ها (فروهر و یارانش)، جناحی از نهضت آزادی، برخی از عناصر جبهه ملی، جاما (سامی و یارانش) و گویا حزب رنجبران.» (شوکت، نگاهی از درون...، ج ۲: ص ۴۴۵.)

داده شود.[1]

البته سازمان «طرح و بنیان‌گذاری شورای ملی مقاومت را مختص مسعود رجوی می‌داند و بس. به نظر این سازمان، شورا توسط وی در ۳۰ تیرماه ۶۰ در تهران بنیانگذاری شده است. تکلیف دیگر سازمان‌های این شورا هم در این برهه مشخص نیست.»[2]

شورای مزبور زمانی تشکیل شد که از یک سو سازمان مجاهدین خلق در طرح‌های براندازی ضربه‌ای و شتابان خود، دچار شکست شد و از سوی دیگر در زیر ضربه قرار گرفتن نیروهای سازمان و به رغم توهم آنان، تشدید بدبینی و عداوت مردم نسبت به سازمان، این تشکیلات را در برزخی هولناک قرار داده بود؛ و چون دیگر جایگاهی در داخل کشور برای خود تصور نمی‌نمود، دو راهکار را در پیش گرفت:

الف) ترک کشور؛

ب) وحدت رسمی با دیگر گروه‌ها و احزاب ضد نظام.

□ تاکتیک وحدت گروه رجوی

علت اصلی اتحاد گروه رجوی با نیروهای دیگر، نیازهای موضعی و مقدماتی آن بود؛ لذا «شورای ملی مقاومت» نیاز به شناسایی و استقرار در یک کشور غربی داشت؛ فرانسه انتخاب مناسبی به نظر می‌رسید بخصوص که هم بنی‌صدر در آنجا پایگاه داشت.

راستگو درباره بهره‌برداری سازمان از بنی‌صدر در فرانسه می‌نویسد:

بعد از استقرار در پاریس، سلسله‌مصاحبه‌های متعدد طرفین جهت معرفی «شورا» شروع شد. اگر به رسانه‌های آن زمان مراجعه شود، در عکس‌های چاپ شده در رسانه‌ها اکثراً مسعود رجوی پشت سر بنی‌صدر نشسته است.

---

۱. شوکت، نگاهی از درون...، ج ۲: ص ۵۲۴.

۲. راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: ص ۳۱۳.

علت این بود که نام بنی‌صدر به عنوان رییس جمهور برکنار شده حکومت اسلامی، در همه جا می‌درخشید، ولی کسی [در غرب] سازمان مجاهدین خلق رانمی‌شناخت. رهبر سازمان نیز برای جهانیان ناشناخته بود. بدین علت سازمان از نام و اعتبار بنی‌صدر در این تاریخ حسابی استفاده کرد. حضور بنی‌صدر در شورا آنقدر برای مجاهدین مهم بود که برای سفت کردن پای ایشان در شورا، رجوی دختر او «فیروزه بنی‌صدر» را به عقد خود درآورد. این ازدواج درست زمانی انجام شد که تازه چند ماه از مرگ فجیع اشرف ربیعی همسر پیشین رجوی می‌گذشت.[1]

از طرف دیگر سازمان نیاز داشت که کادرهایش را از کشور بیرون بکشد تا از ضربه مصون بمانند؛ و هم‌زمان به یک ایستگاه رادیویی نیز برای تبلیغات نیاز داشت. به همین جهت دست وحدت به سوی «حزب دموکرات کردستان» و «کومله» دراز کرد.

با این وحدت خط خروج نیروها از داخل کشور، از طریق مرزهای کردستان، تأمین شد و نیز سازمان ـ و به عبارتی «شورا» ـ به یک ایستگاه رادیویی دست یافت.

در همین دوران «ناز و نیاز» است که شعارهای دموکراتیک شورا از یک سو و ـ به رغم آن ـ برتری‌طلبی گروه رجوی از سوی دیگر، برای برخی از جریان‌های مؤتلف و حاضر در شورا روشن شد.

در حقیقت آنچه رجوی به دنبال آن بود، چیزی دیگر بود. به گفته خانبابا تهرانی مجاهدین دیگران را به عنوان «دنبالچه سازمان خود» می‌خواستند.[2]

با این وجود وی معترف است که:

اکثر نیروهای ش.م.م. (شورای ملی مقاومت)، با در نظر داشتن شرایط و موقعیت خاص ایران و پراکندگی نیروهای اپوزیسیون، بر این باور بودند که بدون شرکت و حضور تمام و کمال مجاهدین در یک جبهه یا ائتلاف

---

۱. راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: ص ۳۱۳.

۲. شوکت، نگاهی از درون...، ج ۲: ص ۵۲۸.

سیاسی، سازماندهی مبارزه برای سرنگونی رژیم شدنی نیست.[۱]

□ تحلیلی از خروج یا اخراج متحدان تاکتیکی

شخصی مثل مهدی خانبابا تهرانی که سال‌ها در قلب اروپا اشکال گوناگون اولترا چپ مارکسیسم را تجربه کرده، شرق و غرب دنیا را در نوردیده ـ از کوبا به چین، از آنجا به یمن جنوبی، و... ـ و شیفته جنگ مسلحانه سازمان بود و آن را تحقق رؤیاهای دیرین خویش می‌پنداشت، با حضور خود و دوستانش، در آغاز تشکیل «شورای ملی مقاومت» در ابتدا محبوب و مورد علاقه رجوی واقع شد، اما پس از مدتی با تحکیم موقعیت سازمان در غرب و تشدید رقابت بر سر غنایم آینده‌ای موهوم، به مرور به عامل مزاحم در شورا مبدّل شد. خود تهرانی می‌گوید:

مجاهدین از سال دوم فعالیت شورا خصوصیاتی را که ما از آنها در ایران می‌شناختیم از دست دادند. به نظر من علت این امر شکست آنها در عرصه مبارزه در ایران بود... روز به روز تحملشان نسبت به دیگراندیشان کمتر می‌شد. ...خانبابا تهرانی درباره علل این بی‌تحملی چنین می‌گوید: هرگاه سازمانی دچار ضعف شود، چون جوجه تیغی از ترس سر در درون خود فرو برده و به اطراف خود تیغ پرتاب می‌کند وگرنه سازمانی که قدرتمند است و دوران رشد خود را طی می‌کند، چه نیازی دارد که چنین روشی را پیش گیرد؟! ...

با شکست مجاهدین در عرصهٔ ایران، اعتماد به نفس آنها هم از بین رفت و به سیاست دفع نیروها روی‌آور شدند.

این وضعیت در درون شورا برای خود ما هم قابل تحمل نبود؛ یعنی شورایی که خود را آلترناتیو آیندهٔ کشور می‌دانست، تحمل یک نشریهٔ ۱۲۰۰ نسخه‌ای یا فردی که عمری را در اپوزیسیون سپری کرده و مثلاً حرفش این بود که شورا آلترناتیو نیست، نداشت...

تا اینکه سرانجام شورا به جای گسترش، به بسته شدن، کوچک شدن و منزوی شدن کشیده شد. رفته رفته برخی از افرادی که عضو شورا بوده یا تقاضای

---

۱. همان: ص ۵۴۱.

عضویت داده بودند، زمزمهٔ پس گرفتن عضویت یا انصراف از آن راکردند... سیستم شورا را به حضور شخصیت یک نفر، یعنی مسعود رجوی، بند کرده بودند. این نشانهٔ وضعیت واقعی شورا بود.[۱]

از خرداد ۶۲ خروج برخی اشخاص و گروه‌ها از شورا آغاز شد که پرسرو صداترین و مهم‌ترین آن جدایی بنی‌صدر در فروردین ۶۳ بود.[۲] با هموار شدن مسیر طلاق رجوی و فیروزه بنی‌صدر و در شرایط بن‌بست سازمان و شکست استراتژی‌های اعلام شده آن، ازدواج غیرمتعارف و جنجال‌آفرین با همسر یک عضو اصلی کادر مرکزی سازمان، فضای روانی و تبلیغاتی جدیدی را پدید آورد.

در اسفند ۶۳ ناگهان خبر «مسرّت‌بخش» انقلاب «نوین» ایدئولوژیک و «معجزه»ای که با فداکاری مسعود رجوی و ایثار مهدی و مریم ابریشمچی صورت تحقّق پذیرفت، به‌گوش اپوزیسیون «مترقّی» عضو شورا رسید:

مجاهدین چند هفته پیش از برگزاری جلسه‌ای که مربوط به بررسی وضعیت حزب دموکرات می‌شد، در نشریهٔ خود خبر «انقلاب ایدئولوژیک» را با چاپ بیانیه‌ای اعلام نموده و با تبریک و تهنیت به پیوند فرخندهٔ مسعود رجوی با مریم عضدانلو، «رهبری نوین انقلاب» را تعیین کردند. از این مقطع دیگر اطمینان حاصل کردم که کار شورا به پایان رسیده است...[۳] مجاهدین مصمّم شده بودند با حرکت به سمتِ یکسویه کردن شورا همه را مجبور کنند [که] یا تابع و در اختیار آنها باشند یا کنار بروند.

با این وضعیت، تصمیم گرفتیم از شورا خارج شویم....

ما دیگر به این نتیجه رسیده بودیم که مجاهدین نه‌تنها از ش.م.م. بلکه از ارزش‌های اساسی سازمان خود نیز گام پس نهاده‌اند.

آنها زمانی که درگیر تضادهای درون سازمان خود و شورا بودند، ناگهان تحت عنوان «انقلاب ایدئولوژیک» و برگزیدگی مسعود و مریم به عنوان

---

۱. شوکت، نگاهی از درون...، ج ۲: صص ۵۸۷ ـ ۵۸۹.

۲. تفصیل چگونگی جدایی بنی‌صدر و حزب دمکرات از سازمان و شورا، و واکنش‌های سازمان، و همچنین آنچه که از سال ۶۴ بر شورا گذشت، در جلد سوم آمده است.

۳. همان: ص ۶۱۴.

«رهبری نوین انقلاب ایران»، خود را رهبر بلامنازع انقلاب ایران معرفی کرده و با چنین روشی هر نوع تفکر سیاسی را به ریشخند گرفتند.
آنها در ادامهٔ چنین روشی، با استقرار درخاک عراق، تیر خلاص را به شانس تاریخی خود شلّیک کردند. البته هنوز اینجا و آنجا به نام ش.م.م. سخن می‌گویند؛ اما همه می‌دانند که چنین پدیده‌ای وجود مستقل و واقعی نداشته و از میان رفته است.[1]

۱. همان: ص ۶۱۸.

فصل سی‌وهشتم

ترکیب «شورا»

□ گروه‌ها و افراد

«از مرداد تا دی ماه ۶۰ سازمان‌ها و افراد منفردِ زیر، به شورای ملی مقاومت پیوستند:

سازمان‌های عضو: ۱ـ سازمان مجاهدین خلق ایران ۲ـ حزب دمکرات کردستان ایران ۳ـ شورای متحد چپ برای دمکراسی و استقلال به نمایندگی **مهدی خانبابا تهرانی** ۴ـ جبهه دمکراتیک ملی ایران به نمایندگی **هدایت‌الله متین دفتری و بهمن نیرومند** ۵ـ جنبش دموکراتیک انقلابی زحمتکشان (گیلان و مازندران) به نمایندگی **حسن ماسالی** ۶ـ حزب کار ایران به نمایندگی **حمیدرضا چیتگر** ۷ـ سازمان اتحاد برای آزادی کار به نمایندگی **مرتضی محیط** ۸ـ استادان متعهد دانشگاه‌ها و مدارس عالی کشور به نمایندگی **محمدعلی شیخی** ۹ـ جمعیت دفاع از دمکراسی و استقلال ایران (داد) به نمایندگی **جلال گنجه‌ای** ۱۰ـ کانون توحیدی اصناف به نمایندگی **ابراهیم مازندرانی.**

اشخاص عضو: ۱ـ **ابوالحسن بنی‌صدر** ۲ـ **ناصر پاکدامن** ۳ـ **کاظم باقرزاده** ۴ـ **منوچهر هزارخانی** ۵ـ **اصغر ادیبی** ۶ـ یک نفر که به دلایل امنیتی نامش ذکر نگردید.»[1]

بعدها اتحادیه کمونیست‌های ایران (سربداران) و چریک‌های فدایی خلق (پیرو

---

۱. راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: ص ۳۱۴.

برنامه هویت) در سال ۶۱و ۶۳ به شورا پیوستند در حالی که چندگروه دیگر در همان سال‌ها از شورا خارج شدند. دکتر علی‌اصغر حاج سیدجوادی در مورد گروه‌های عضو شورا می‌گوید:

باید به این واقعیت اشاره کرد که به طور مسلم به جز حزب دمکرات کردستان و سازمان مجاهدین خلق، یک یا دو سه سازمان دیگری که در اعلامیه‌های خود شورای ملی مقاومت از آنها نام برده می‌شد، سازمان‌هایی ساختگی بودند که نه دارای تشکیلات بودند و نه دارای نفرات و اعضا. این گونه سازمان‌ها در واقع وجود خارجی نداشتنند و فقط به قصد شورایی جلوه دادن هر چه بیشتر زائده‌های کنار سازمان مجاهدین ایجاد شده بودند. مثلاً همین جبهه دمکراتیک...[1]

۱. فراز و فرود شورای...: ص ۶۶.

فصل سی‌ونهم

بحران عملیات و آشفتگی

□ حضور در کردستان عراق

در طول سال ۶۲، سازمان عملیات چشمگیری نداشت. چند عملیات کوچک در کردستان آن هم بر روی پایگاه‌های بسیج در جدار مرز و چند عملیات ترور در بعضی شهرها نشانگر حداکثر میزان توانایی سازمان بود. فرار هواداران و سمپات‌های فعّال به سوی کردستان عراق موجب تقویت تشکیلات کردستان گردید و **ابراهیم ذاکری**، عنصر قدیمی مرکزیت، کم‌کم جای خود را در بین دیگر مسئولین سازمانی محکمتر کرده و به عنوان فرماندهٔ کردستان با نام مستعار «صالح» اقدام به گسترش پایگاه‌های نظامی سازمان در آن منطقه کرد.

دولت عراق، به منظور تقویت این گروه، امکاناتی همچون خانه‌های مستقل در بغداد، موصل و کرکوک و غذای مناسب و پول کافی و تسلیحات رزمی و تقویت رادیو در اختیار سازمان گذارد. سازمان، هماهنگ با استراتژی رژیم بعث عراق در مقابله با ایران، اقدام به راه‌اندازی تیم‌های عملیاتی دونفره کرد. هدف این تیم‌ها ایجاد رعب و وحشت با ترور نیروهای مردمی شناخته شده در محلات شهرستان‌ها بود.

از نیمهٔ اول سال ۶۳ مسئولین سابق استان‌های سازمان، اقدام به گزینش اعضای واحدهای عملیاتی در کردستان عراق کردند تا بعد از آموزش لازم، از آبان ماه ۱۳۶۳ آنها را به داخل کشور اعزام نمایند. استان‌های سری اول اعزام، اصفهان، فارس، خوزستان، خراسان و تهران بودند. سازماندهی واحد عملیاتی مرکب از دو نفر بود: فرمانده و معاون فرمانده. واحد عملیاتی، با در دست داشتن لیستی از افرادی که

بایستی ترور شوند وارد استان می‌شدند. از سوی دیگر هر هفته یک یا دو بار به وسیلهٔ تلفن با خارج از کشور ارتباط داشتند تا فرماندهانشان به وسیلهٔ تلفن آنها را هدایت نمایند. پیام‌های رادیویی نیز مکمل ارتباطات تلفنی بود.

□ کشف تیم‌های عملیاتی

پس از تشکیل وزارت اطلاعات در سال ۱۳۶۳، تیم‌های عملیاتی مناطق مختلف توسط نیروهای این وزارتخانه، کشف و خنثی شدند:

فارس: اولین تیم عملیاتی، بنا بر اسناد و شواهد، بر اساس ردّ فنی ـ اطلاعاتی شناسایی شد.

خوزستان: تیم عملیاتی این استان، به علت یک حرکت عجولانه لو رفت و متلاشی شد.

خراسان: تیم عملیاتی، بر اساس ردیابی اطلاعات مأخوذه از تیم شیراز شناسایی شد و پس از مدتی مراقبت هدف عملیات مأموران واقع شد.

تهران: گشت و مراقبت مأموران وزارت اطلاعات و ردهای فنی ـ اطلاعاتی، موجب شناسایی و فروپاشی تیم عملیاتی شد.[1]

○ آغاز بحران‌های روحی اعضا

در همان مقطع (نیمهٔ دوم سال ۶۳) بحران‌های روحی ناشی از وضعیت تشکیلاتی سازمان، در بین اعضا و هواداران تشکیلاتی آغاز گردید. با گذشت زمان، انفعال روحی، یأس و افت خلاقیت‌های فردی در حلّ مسائل تشکیلاتی افزایش می‌یافت.

نیروها نسبت به آینده بدبین شدند و اتکای به نفس خویش را در جریان عملیات ترور از دست داده بودند، به گونه‌ای که در زمان دستگیری غالباً هیچ‌گونه واکنش

---

۱. رخدادهای سمخا... ج ۲: گزارش کشف تیم‌های ترور در سال ۶۳.

تدافعی از خود نشان نمی‌دادند. یکی از دستگیرشدگان چنین توضیح می‌دهد:

وقتی ما وصل به تشکیلات نبودیم، روحیه‌مان ضعیف و امیدهایمان را برباد رفته تلقی می‌کردیم؛ هرچند [به] رادیو گوش می‌دادیم ولی کفاف ارتزاق روحی‌مان نبود. ما عادت کرده بودیم که فرمانبردار تشکیلات و وصل به تشکیلات باشیم تا هویت خویش را از دست ندهیم. ... گاه در جنگل بر سر یک قالب کره و یک تخم‌مرغ دعوا و منازعه صورت می‌گرفت. ... وقتی دستور دادیم که تیم محسن برای عملیات به جادهٔ کنار شهر بروند، همه‌شان گفتند: «روحیه نداریم.»[1]

در طول ۳ سال نظامی‌گری ـ از سال ۶۰ تا ۶۳ ـ تشکیلات بسته‌تر شد، رفتارهای سیاسی اعضا و هواداران ـ بیش از گذشته ـ قالبی و کلیشه‌ای شده گویی این رفتارها، بیش از آنکه ناشی از آموزش و تربیت تشکیلاتی باشد، همانند زندگی زنبور یا موریانه، غریزی و بدون ادراک و خودآگاهی بود.

در این زمینه از شیوهٔ «تخلیه»، به مثابه مکانیسم همسان سازی افراد تشکیلات به کار می‌رفت. آنان که در عالم ذهن تردید پیدا می‌کردند و «مسئله‌دار» می‌شدند، می‌بایست خود را تخلیه کنند و در حضور فرمانده و یا مسئول مافوق اعتراف کنند و در واقع، اندیشه و پرسش را «گناه» دانسته و تصمیم به ترک کامل آن بگیرند، تا مانند سیستم زندگی موریانه‌ها و یا زنبورها بتوانند در نقش سربازان مطیع، در اندام سازمان به حیات خویش ادامه دهند. اما جدا شدن هر از چندگاه بعضی از اعضای قدیمی سازمان و علنی شدن آنها برخلاف میل و ارادهٔ رهبری تشکیلات، هم حکایت از گسترش بحران‌های درونی داشت و هم به سهم خود موجب افزایش و تعمیق آنها می‌شد.

□ جدایی «یعقوبی»

در زمستان ۱۳۶۳، در بین گروه‌های خارج از کشور، به شکلی مبهم شایع شد که

---

۱. همان: ص ۷۶؛ متخذ از پروندهٔ مسعود فرمانبردار.

پرویز یعقوبی - مسنّ‌ترین عضو سازمان مجاهدین خلق (متولّد ۱۳۱۴ ش.) - از سازمان مزبور و «شورا» کناره گرفته است. این خبر، در سال ۱۳۶۴، با انتشار کتابچهٔ *جمع‌بندی دوساله از انحرافات رهبری سازمان مجاهدین خلق ایران*، قطعیت پیدا کرد. بخش عمده کتابچهٔ یعقوبی به تبیین و تحلیلی -درونی- دربارهٔ فقدان دموکراسی در تشکیلات و «شورای ملی مقاومت» اختصاص داشت. یعقوبی می‌نویسد:

> برخلاف تمامی سازمان‌ها و احزاب انقلابی جهان، که مرکزیت، منتخب و مجری تصمیمات کنگره بوده و در قبال آن مسئول می‌باشد، مرکزیت سازمان منتخب کنگره‌ای که بالاترین ارگان سازمان می‌باشد نبوده، بنابراین هیچ‌گونه کنترل یا حسابرسی از مرکزیت به عمل نمی‌آید. چون سیستمی که مرکزیت بر سازمان حاکم نموده، نه براساس و پایهٔ سانترالیسم دموکراتیک بلکه سیستمی است که مرکزیت در آن فعّال مایشاء بوده خود را در مقابل هیچ کس و یا هیچ ارگانی مسئول ندانسته و نمی‌داند و با برداشتی که از صلاحیت ارائه می‌دهد، هیچ‌کس یا ارگانی را صالح برای رسیدگی به عملکرد و اقداماتش نمی‌داند.[1]

در خصوص «صلاحیت»، به نقل از جابرزاده و محمد حیاتی، در این کتابچه مطالبی نقل می‌شود که نیاز به توجّه بیشتر دارد:

> ما به دستاوردهای جدیدی در سال ۵۴ رسیده‌ایم که دیگرسازمان‌ها و احزاب انقلابی فاقد آن هستند؛ آن هم اصل صلاحیت (وحدت فرد و مسئولیت) است. بنابراین بالاترین عناصر و صالح‌ترین عنصر در مرکزیت قرار می‌گیرد و خودش متوجه می‌شود که‌کجای کار غلط و اشتباه است و نباید پا بگذارد... ما‌اساساً این بحث را نداریم که اقلیت باید تابع اکثریت باشد. حرف آخر را همیشه مسعود می‌زند؛ دستورات مسعود لازم‌الاجراست، مثل فرمان پیامبر. عنصر پایین حقّ انتقاد به عنصر بالاتر از خود را ندارد... برای گسترش دموکراسی، چاره‌ای جز گسترش صلاحیت نیست؛ مرز دموکراسی، صلاحیت است.[2]

---

۱. یعقوبی، جمع‌بندی دوساله از انحرافات...: صص ۶-۷ نامه خطاب به ابریشمچی.

۲. همان: ص ۹ نامه خطاب به ابریشمچی. همین مضمون به نقل از مهدی ابریشمچی در صص ۶۳-۶۴.

یعقوبی، که زمانی از دید سازمان در چنان حدّی از اهمیت بود که ـ در کنار رجوی ـ پنجمین فرد فهرست کاندیداهای نمایندگی دورهٔ اول مجلس از تهران اعلام شد[1]، پس از جدایی، به شیوه مرسوم سازمان با صفاتی نظیر «اپورتونیست»، «ضدّانقلابی»، «خائن»، «ترسو»، «خرده بورژوا» و «تسلیم طلب» توصیف شد. علی زرکش، فرد شمارهٔ دو سازمان در آن دوران، در پیامی رسمی اعلام داشت:

---

۱. سازمان در اسفند ماه ۱۳۵۸ جزوه‌ای در معرّفی کاندیداهای تهران منتشر کرد. ترتیب اسامی افراد و معرفی آنها می‌توانست نشانگر نوعی مرتبت سازمانی و تشکیلاتی نیز باشد: مسعود رجوی، عبّاس داوری، مهدی ابریشمچی، محمود احمدی، پرویز یعقوبی، محمّد سیّدی کاشانی و... (موسی خیابانی نفر دوم سازمان از تبریز کاندیدا شده بود.) در شرح زندگی پرویز یعقوبی، پس از بیان سوابق وی در جریان نهضت ملی، نهضت مقاومت، جبههٔ ملی دوم، نهضت آزادی، و توضیحی در مورد سابقهٔ زندان وی در سال ۱۳۴۲، این توصیفات را دربارهٔ او نوشتند:

«پرویز، به علت اینکه از نظر پلیس یک عنصر شناخته شده بود، دشواری‌هایش برای ادامهٔ فعالیت دوچندان بود. با همهٔ اینها، او توانست پس از تماس‌های پراکنده که با برخی از اعضای سازمان داشت، به طور مشخّص در سال ۴۸، وقتی که دیگر حسّاسیت پلیس در موردش منتفی شده بود، به سازمان مجاهدین خلق ایران بپیوندد. او در یکی از واحدهای سازمان، تحت مسئولیت و آموزش شهید سعید محسن به فعّالیت پرداخت. مدّتی نیز تحت مسئولیت شهید محمود عسکری‌زاده و علی‌اصغر بدیع‌زادگان قرار داشت. پرویز در جریان ضربهٔ شهریور ۵۰ در یکی از خانه‌های تیمی سازمان، به اتّفاق مجاهدین شهید رضا رضایی و علی باکری، دستگیر شد. در اوین به شدّت زیر شکنجه قرارگرفت؛ سپس در یک بیدادگاه نظامی محاکمه و به ۱۰ سال زندان محکوم شد.

وی، در دوران اسارت، مدّت‌ها به عنوان نمایندهٔ زندانیان فعّالانه در جهت احقاق حقوق زندانیان سیاسی مبارزه می‌کرد. پرویز، علی‌رغم سنّ زیاد و پس از سال‌ها مبارزهٔ پیگیر، وقتی که وارد زندان شد، دارای چنان روحیهٔ پرشوری بود که برای همهٔ اعضای سازمان آموزنده بود. این برادر رزمنده، در سخت‌ترین شرایط خفقان پلیسی در زندان، یکپارچه امید و جوشش و حرکت بود. در زندان یک لحظه آرام نداشت؛ وجود او، در هر جا، جمع برادران را گرمی می‌بخشید؛ به همین علت، همواره مورد فشار و آزار و حسّاسیت پلیس زندان قرار داشت. یک مرتبه نیز از زندان قصر [تهران] به زندان سنندج تبعید شد. سال ۵۴ او را، به خاطر فعّالیت‌هایش در زندان، به اوین منتقل کردند...» فرازهایی از سوابق انقلابی...: صص ۸ ـ ۳۷. و روزنامه کیهان، ۵۸/۱۲/۲۰: ص ۱۵.

پرویز یعقوبی، که در سال ۴۸ وارد سازمان ما شده بود، از همان ابتدا به علّت ضعف‌ها و کمبودها و اشکالات ایدئولوژیک و سیاسی و تشکیلاتی، هیچ‌گاه مسئولیت جدّی در سازمان نداشت و از حدّ یک عضو ساده هم بالاتر نیامد؛ و به ناچار همواره توسّط یک یا چند عضو یدک کشیده می‌شد...[1]

و سپس مقوله‌های خصوصی زندگی یعقوبی نیز به این انشعاب سیاسی کشیده شد:

همسرش مینا... گوییا، در پاریس، انقلابی و مجاهد شده است؛ و اسباب سیاهرویی پرویز هم ـ تا حدودی ـ اوست... دربارهٔ مینا گفتنی زیاد است؛ و فی‌الواقع، من شرم دارم که واردش شوم...[2]

---

۱. نشریهٔ مجاهد، ش ۲۴۸: ص ۴؛ بخشی از اطلاعیهٔ علی زرکش.

۲. همان: همان صفحه.

فصل چهلم

بیلان سال‌های ترور در استان تهران

از مجموع ۴۱۸ ترور انجام شده در استان تهران طی سال‌های ۵۷ الی ۷۵، ۳۶۶ مورد آن مربوط به سال‌های ۱۳۶۰ و ۶۱ بوده است[1] که حدود ۹۴/۲ درصد از آنها در شهر تهران اتفاق افتاده است.

بعد از شهر تهران بیشترین آمار ترور با ۱۴ مورد مربوط به شهرستان کرج بود که در حدود ۳ درصد مجموع را به خود اختصاص داده است. کمتر از ۲/۵ درصد ترورها نیز در شهرستان‌های لواسانات و شمیرانات رخ داده است.

□ ویژگی‌های آماری تروررشدگان

بسیاری از ترورهای سازمان، ترورهای بدون شناسایی قبلی و به اصطلاح از نوع کور و اتفاقی بوده است. در این نوع ترورها تیم‌های تروریستی سازمان چنین توجیه شده بودند که هرکس عکسی از امام‌یا دیگر رهبران سیاسی و روحانی را در محل کار شخصی خود دارد یا مانند پاسدارها ریش گذاشته باشد و یا لباس‌های وی شبیه نوع پوشش تیپ‌های خیلی مذهبی و هیأتی باشد، باید ترور شود. و علت آن را

---

۱. اوج ترورهای سازمان در دو سال ۶۰ و ۶۱ بوده است. در سال ۶۲، سه مورد، سال ۶۳، بیست و دو مورد و در سال ۶۴، ۶۵ هر کدام ده مورد ترور در استان تهران رخ داده است که جمع این سه سال، ۴۵ مورد می‌شود. طی سال‌های بعد از ۶۵، به دلیل متلاشی شدن بخش اعظم شبکه ترور سازمان، آمار ترورها کاهش جدی می‌یابد و در هر سال به کمتر از عدد انگشتان یک دست نمی‌رسد.

نیز این‌چنین توجیه می‌کردند که اینان افراد حزب‌اللهی هستند و خانه‌های تیمی هم توسط همین افراد لو می‌رود و «سرانگشتان رژیم» هستند. با نگاهی اجمالی به مشاغل و نوع فعالیت‌های اجتماعی افراد ترور شده، می‌توان بیشتر پی به ابعاد این موضوع برد.

بعضی از تیم‌های تروریستی برای پیدا کردن سوژه ترور، با پوشش مأموران انتظامی جلوی افراد را می‌گرفتند و از آنها مدارک شناسایی درخواست می‌کردند. در صورتی که مدارک فردی دال بر فعالیت وی در نهادهای انقلابی، سازمان‌ها و وزارتخانه‌های دولتی بود، فرد مزبور را ترور می‌کردند و یا هر گاه به هنگام بازرسی از مدارک و کیف اشخاص، به عکسی از حضرت امام و یا مسئولین بر می‌خوردند قصد شوم خود را پیاده می‌کردند. در همین رابطه فرماندهٔ یکی از واحدهای تروریستی سازمان می‌گوید:

> **تیم‌های عملیاتی وقتی به شخصی برمی‌خوردند که عکس امام در کیفش داشت وی را ترور می‌کردند و همین یک موضوع یعنی «حامی خط رهبری بودن» برای ترور کافی بود.**[1]

در دو سال مذکور، از مجموع کل استان تهران، ۸۴ نفر یعنی ۲۳ درصد افراد ترور شده، دارای شغل آزاد بوده‌اند. این مشاغل عبارتند از: مشاغل فنی، راننده، مغازه‌دار، پزشک و سایر مشاغل آزاد که بیشتر آنان به هنگام فعالیت در محل کار خویش به شهادت رسیده‌اند. همچنین از مجموع کل شهدای ترور در استان تهران ۲۴ نفر آنها یعنی ۶/۷ درصد را کارگران، و ۲۷ نفر یعنی ۷/۵ درصد را دانش‌آموزان و ۱۳ نفر یعنی ۳/۸ درصد را روحانیون تشکیل می‌دهند.

با بررسی آماری ترورهای استان تهران مشخص می‌شود که ۱۵ نفر از شهدا در منازلشان ترور شده‌اند. یعنی در حدود ۳/۵ درصد ترورها در داخل منزل اتفاق افتاده است. از پنج نفر زن خانه‌دار ترور شده توسط سازمان، سه نفر آنان در داخل منزل به

---

۱. کارنامه سیاه...، ج ۱، ۳ و ۴: صفحات متعدد. گفته مذکور متعلق به مرتضی ناصح‌پور است. همان، ج ۴: ص ۲۴.

شهادت رسیدند و تنها دلیل ترور آنها این بوده که اعضای خانوادهٔ فردی حزب‌اللهی بوده‌اند.

به هنگام ترور افراد در منازل پس از در زدن اگر خود شخص موردنظر در را باز می‌کرد ترور در همان جا و بلافاصله انجام می‌گرفت و اگر کس دیگری بود افراد به داخل خانه هجوم برده و فرد موردنظر را مورد هدف قرار می‌دادند. در این نوع ترورهادر صورت مقاومت اعضای خانواده و یا ـ به قول خود سازمان ـ برای اینکه فرصت را از دست ندهند، کلیّهٔ اعضای خانواده را به شهادت می‌رساندند.

در جمع‌بندی تحلیل و بررسی ترورها به لحاظ شغلی نکتهٔ قابل توجهی به چشم می‌خورد و آن، اینکه اکثر ۸۵ درصد شهدای ترور شده از افراد کم‌درآمد و قشر پایین و زیر متوسط جامعه بودند. ملاک ترور آنها هم داشتن ظاهری شبیه ظاهر «حامیان رژیم» بوده است.

فصل چهل‌ویکم

«انقلاب‌های ایدئولوژیک»

□ مرحلهٔ اول: رهبری نوین

در پی استقرار تشکیلات در فرانسه، شکست‌های مستمر استراتژی‌های رهبری سازمان و «تناقض بین تفکّرات و عملکرد انحرافی و غلط مرکزیت (چه ایدئولوژیک و چه تشکیلات سیاسی ـ استراتژیک) با اصول و ضوابط و معیارهای سازمان، که در شکست‌ها و بن‌بست‌ها، عدم کارآیی لازم سیستم تشکیلاتی، رشد انتقادات و اعتراضات و کناره‌گیری سطوح مختلف سازمانی عینیّت می‌یافت، انشعاب و فروپاشی تشکیلاتی را در آینده‌ای نه چندان دور، در چشم‌انداز قرار داده بود.»[1]

افرادی مثل پرویز یعقوبی که از کادرهای قدیمی بوده‌اند، به علت رعایت نشدن اصول تشکیلاتی مقبول سازمان به نوشتن نامه‌های اعتراضیّه به رهبری سازمان اقدام کردند و خواستار تشکیل کنگره‌ای از نمایندگان اعضای سازمان شدند تا عملکرد مرکزیت مورد بررسی قرار گیرد.

یعقوبی در این زمینه می‌نویسد:

> **پروسهٔ دوساله [۶۱ـ۶۳] مبارزات درون‌گروهی که نقطهٔ عطف و کیفی آن کنگره (ناقص و ناتمام) [در تاریخ ۶۳/۵/۳۱] بود، تناقضات را به مرحله‌ای رساند که سردمدار مرکزیت منحرف [مسعود رجوی] یا می‌بایست در عمل به اصول و ضوابط و معیارهای انقلابی سازمان تسلیم شده و تن به کنگرهٔ کامل**

---

۱. یعقوبی، جمع‌بندی دوساله...: ص شش.

و منتخب از اعضا و مسئولین داده و حسابرسی می‌شد و نتایج آن را که همانا توبیخ و برکناری از تمام مسئولیت‌های سازمانی، به خاطر دیدگاه‌های انحرافی از ایدئولوژی و نقض مکرر اصول عام تشکیلاتی و موضعگیری‌های غلط سیاسی، استراتژیکی در نتیجه چپ (از موضع راست) و راست زدن‌های متناوب که موجب بوجود آمدن بن‌بست‌ها و شکست‌های پیاپی شده بود را می‌پذیرفت و یا...[۱]

در اواخر سال ۶۳ رجوی پیش‌بینی کرد که کادرهای اصلی گروه دیر یا زود به این جمع‌بندی می‌رسند که اقدامات، تاکتیک‌ها و سیاست‌های وی با ناکامی روبرو شده و ضایعات سنگینی بر پیکر سازمان وارد آمده است. رهبری سازمان پی برد که عدم تحقق هدف‌های استراتژیک باعث بروز تردید در خط‌مشی و درستی تاکتیک‌های رهبری شده و مقدمهٔ بحران سیاسی، تشکیلاتی و رشد تضادهای درونی را فراهم خواهد ساخت. از این رو برای گریز از بحران، اقدام به تغییر ماهیّت تشکیلات و روابط تشکیلاتی نمود و کوشید تحت عنوان «انقلاب نوین ایدئولوژیک»، در واقع با «رهبرسازی» بر بن‌بست پدید آمده غلبه کند.

در تاریخ ۱۹ اسفند ۶۳، اعلان ازدواج غیرمترقبه و حیرت‌انگیز نفر اول سازمان (رجوی) با همسر فرد دوم سازمان (ابریشمچی) توجه بسیاری را به این حادثه معطوف ساخت. مرکزیت سازمان در بیانیه خود کوشید تا اعضا و هواداران را برای جاانداختن شکل نوین رهبری آماده سازد. ظاهراً چنین نمایانده شد که این برنامه از مدت‌ها قبل توسط رجوی در حلقهٔ پیرامونش مورد بحث و پذیرش قرار گرفته بود و مدت‌ها روی طرّاحی و چگونگی اجرای آن کار شده بود. از همان مرحلهٔ آغازین اجرای این طرح، کادرها در مقیاس وسیعی اقدام به تقدیس و ستایش و اعلام تسلیم در برابر رهبری نوین کردند. به رغم آشکار بودن جنبهٔ غیرشرعی این ازدواج که قبل از سپری شدن مدت شرعی بین طلاق و ازدواج دوم زن، انجام شده بود، در تبلیغات انبوه سازمان تلاش شد تا با تشبیه و استناد موضوع به اسلام و سنت پیامبر، صورت

---

۱. همان: صص شش ـ هفت.

مقدس نیز برای این اقدام پرداخته شود. حال آنکه، شگفتی و تحیر ناشی از این ماجرای عجیب و بی‌سابقه، وجوه عاطفی و انسانی ایجاد جدایی بین یک زوج دارای فرزند ۳ ساله و تصاحب اقتدارگرایانه همسر یک دوست و همکار را نیز در اذهان برجسته ساخته بود. رسوایی این ماجرا آن‌چنان شدید بود که حتی گروه مارکسیستی «راه کارگر» ـ متحد سابق مسعود رجوی در شورای مقاومت ـ نیز اعلام کرد:

> **اتخاذ چنین روش برای ازدواج، از سوی مسعود رجوی و صحه گذاردن برآن توسط دفترسیاسی و کمیته مرکزی سازمان مجاهدین، به ویژه تأیید این شیوه توسط مهدی ابریشمچی به عنوان شوهر مریم عضدانلو و حتی ابراز افتخار وی به شرکت در این تصمیم‌گیری، افکار عمومی را به شدت مبهوت و اخلاق عمومی را عمیقاً جریحه‌دار ساخت.**[1]

○ روایت خواهرزن اوّل از ازدواج سوم

مینا ربیعی خواهر اشرف ربیعی همسر اول مسعود رجوی، که از سازمان جدا شده است، طی نشستی درباره بررسی انقلاب ایدئولوژیک، درباره ماجرای ازدواج سوم رجوی می‌گوید:

> **[رجوی] از اواخر پاییز ۶۳ آمد درخفا انقلاب ایدئولوژیک را طراحی کرد... ایشان با خانم فیروزه بنی‌صدر ازدواج کرده بودند و آن طور که آقای بنی‌صدر درنوشته‌هایشان بیان می‌کنند، یک ازدواج با نهایت عشق و علاقه و خارج از مسائل سیاسی بوده. (البته به ما این طور نگفتند و ما [هم] این طور ندیدیم! که این مبحثِ جدایی دارد.)**
>
> **[آقای رجوی] در شرایطی که همسر خانم فیروزه بنی‌صدر بودند، در شرایطی که آقای مهدی ابریشمچی و خانم مریم عضدانلو زندگی مشترکی ـ آن طور که خودشان در نشریاتشان اعلام می‌کنند ـ کاملاً موفق و بر مبنای علاقه با هم داشتند... در چنین شرایطی تصمیم گرفتند که انقلاب ایدئولوژیک را طراحی [کنند] و به اجرا بگذارند، ولی در پنهان.**
>
> **... قبل از اینکه انقلاب ایدئولوژیک را اعلام کنند، تحت عنوان اینکه رژیم**

---

۱. نشریه اندیشه رهایی، ش ۵ دی ۱۳۶۴، ص ۳۰.

نفوذی داخل سازمان فرستاده، بچه‌ها را [در منطقه کردنشین عراق] خلع سلاح کردند و زندان‌هایشان را آماده کردند. دستبندها، شکنجه گران، نقاب‌ها و آن چشم‌بندها آماده شد و بعد از خلع سلاح بچه‌ها، تحت عنوان نفوذی‌های رژیم ۷۵۰ نفر را بازداشت و زندانی کردند.

... بعد از اینکه بچه‌ها را زندان کردند، در اسفند ماه ـ در درون تشکیلات ـ مسئله انقلاب ایدئولوژیک را مطرح کردند و بعد از آن هم، با برنامه‌ای (که خود مبحث جدایی دارد) ترتیب جدایی آقای رجوی و خانم فیروزه بنی‌صدر را دادند و به فاصله کوتاهی بین خانم مریم عضدانلو و آقای مسعود رجوی اعلام ازدواج کردند.

... کمتر کسی بود که این خبر را بشنود و با شگفتی، برای چند روز به این مسئله فکر نکند ... این چه معنایی دارد که آقایی که همسرش را دوست دارد، از او جدا بشود و آقای دیگری ـ حتی بدون رعایت مسائل دینی‌اش ـ... که باید چهار ماه صبر کنند [که] شاید این زوجین به هم برگشت کنند؛ شاید بخواهند ادامه دهند ... بدون در نظر گرفتن این موارد، ازدواجشان را اعلام کردند.[1]

البته در اغلب انتقادات اعضای سابق سازمان و شورای مقاومت از منظر اخلاقی، ابتدا و پیش از رجوی، این ابریشمچی بود که آماج حملات اولیه واقع می‌شد که چرا و چگونه حاضر شده است از همسر خود به سود رفیق تشکیلاتی‌اش «گذشت» کند و به این موضوع تن دهد.

○ **دربارهٔ مهدی ابریشمچی**

سبحانی از جداشدگان سازمان دربارهٔ مهدی ابریشمچی چنین نوشته است:

ابریشمچی و همسرش مریم عضدانلو بعد از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ به پاریس رفتند و بعد از مطرح شدن «انقلاب ایدئولوژیک» در سال ۱۳۶۴، وی و مریم عضدانلو به دستور سازمان و مسعود رجوی از یکدیگر طلاق گرفتند. مریم به

---

۱. نشست فرانکفورت...: صص ۲۶ ـ ۳۰؛ اظهارات «مینا ربیعی» (خواهرزن اول رجوی و همسر پرویز یعقوبی).

عقد مسعود رجوی درآمد و مهدی ابریشمچی نیز [در تاریخ ۶۴/۱/۱۵] با مینا خیابانی، خواهر کوچکتر موسی خیابانی ازدواج کرد. میناخیابانی ۱۷ سال از مهدی ابریشمچی کوچکتر بود و ازدواج اول مینا خیابانی نیز محسوب می‌شد. مهدی ابریشمچی هنگام رفتن رجوی به عراق، همراه وی بود و در تمامی ملاقات‌های صدام حسین دیکتاتور سرنگون شده عراق با مسعود رجوی، حضور و مشارکت فعال داشته است. وی در بغداد مسئول روابط سازمان با عراق شد و کلیه حمایت‌های مالی و تدارکاتی و تسلیحاتی صدام حسین به سازمان از طریق وی صورت می‌گرفت.[1]

○ **«ترکیب مسعود و مریم»**

هدف اصلی برنامه جنجال برانگیز موسوم به «انقلاب ایدئولوژیک» نه تنها تثبیت، بلکه ارتقای رجوی به مقام رهبر پیامبرگونه و لازم‌الاتّباع و خارق‌العاده، با ویژگی‌های استثنایی، در رأس تشکیلات بود.

اندک زمانی پس از آغاز ماجرا، تعریف‌ها و تمجیدها از رجوی با عناوینی چون «رهبر»، «مراد» و «معلم» شروع شد و با الفاظی همانند «امام الهادی» و «ناطق بالحق» ادامه یافت. مهدی ابریشمچی گفت:

> **اجازه می‌خواهم که پذیرش مسئولیت خطیر ایدئولوژیکی و متعالی که به حق بر تارک تمام پیروزی‌های سازمان و بخصوص پیروزی‌های ایدئولوژیکی آن می‌درخشد را به رهبرمان، معلممان و مرادمان مسعود و مریم تبریک بگویم. میلیشیا و مجاهدین ... از اسم مسعود اراده و ایمان می‌گیرند و خدا را سپاس می‌گویم که افتخار درک رهبری مریم و مسعود و این انقلاب ایدئولوژیک را پیدا کردم.[2]**

دلیل و ماهیت این همه تحسین و تعریف و تمجیدها از «رهبری نوین»، چیزی نبود جز ظهور عینی و بروز آشکار حقایق و تحوّلاتی که از مدت‌ها قبل در سازمان رخ

---

۱. سبحانی، روزهای تاریک بغداد: صص ۱۲۷ ـ ۱۲۸.

۲. نشریهٔ مجاهد، ش ۲۴۱: ص ۲۲.

داده بود. در حقیقت، از مدت‌ها قبل، روابط درونی و رهبری سازمان به سوی رهبری فردی و سلطهٔ شخصی و انحصاری سیر کرده بود. آنچه تحت عنوان «انقلاب» انجام می‌شد، نمایشی بود که به وسیلهٔ آن «رهبری نوین» می‌خواست موقعیت خود را به تأیید همه کادرها و اعضا و سپس هواداران برساند و موانع داخلی را شناسایی و رفع نماید یا سرکوب کند. در فرهنگ جدید تشکیلاتی، اعضا و کادرها باید می‌پذیرفتند که رهبری نوین نقش «پیشوا» را در سازمان داشته باشد و در همهٔ موارد از جمله مسائل ایدئولوژیک، سیاسی و ... مطیع و تسلیم محض وی باشند. اغلب هواداران و کادرهای محصور در تار و پود تشکیلات، می‌بایست با اعلام وفاداری آشکار باقیماندهٔ اراده و تفکر مستقل در زوایای درونی و حتی تظاهر به دارا بودن قدرت تشخیص و حق انتخاب را از خود سلب می‌کردند تا روح و جسم خویش را دربست تسلیم رهبر نمایند.

از ابتدا دو موضوع در کنار هم به عنوان اهداف سازمان از این «انقلاب نوین» مطرح و بر روی آن تبلیغ می‌شد: اول ارتقای موقعیت زن و تساوی حقوق زن و مرد در سازمان؛ و دوم مطرح کردن «ترکیب مسعود و مریم»[1] به عنوان «رهبری» همطراز با رهبران بزرگ تاریخ که همانند معصومین(ع) بایستی تبعیت شوند و همه تسلیم فرمان و مشیتی که این دو تعیین می‌کنند، باشند. در واقع مفهوم این کار از لحاظ تشکیلاتی، علنی ساختن و رسمیت بخشیدن به چرخش از رهبری شورایی به رهبری مطلق‌العنان فردی و خودکامه بود. زیرا قبلاً هم شورا و مرکزیت بیشتر کارکرد نمایشی داشتند تا واقعی، و در اغلب موارد، همگان، تابع رجوی بودند که توانسته بود بر مقدرات و امکانات سازمان سلطه کامل بیابد. انقلاب ایدئولوژیک فقط تعارفات و تظاهرهای پیشین را برطرف ساخت و «حاکمیت فردی» را عیان‌تر نمود.

از طرفی بن‌بست سیاسی ـ استراتژیک سازمان موجب ایجاد بحران و شکاف

---

۱. «بنابراین ترکیب مسعود و مریم از این پس رهبری نوین سازمان مجاهدین خلق ایران را که همانا رهبری انقلاب دمکراتیک نوین مردم ایران نیز هست، مشخص می‌کند.» اطلاعیه دفتر سیاسی و کمیته مرکزی سازمان مورخ ۶۳/۱۲/۱۹ مندرج در نشریهٔ مجاهد، ش ۲۴۱.

در صفوف آن شده بود و می‌توانست به اضمحلال تشکیلات بیانجامد. رهبری سازمان، با هدف سرکوب بحران ایجاد شده، علت اصلی تمام شکست‌های استراتژی‌های قبلی سازمان را در نداشتن رهبری مشخص که همه اعضا و هواداران از او تبعیت بی‌قید و شرط کنند، اعلام نمود.

○ سابقه رسمی ماجرا

مسعود رجوی در تاریخ ۶۳/۱۱/۷ طی اطلاعیه‌ای **مریم قجر عضدانلو** (همسر **مهدی ابریشمچی**) را به عنوان همردیف مسئول اول سازمان معرفی نمود.

در تاریخ ۶۳/۱۲/۱۹ از سوی دفتر سیاسی و کمیته مرکزی سازمان اطلاعیه‌ای مبنی بر اعلام تصمیم «ازدواج فرخنده توحیدی و انقلابی **مسعود** و **مریم**» صادر گردید.

در توجیه این ماجرا همچنین اعلام شد که پس از اعلام همردیفی **مریم قجر عضدانلو** با مسئول اول سازمان، **علی زرکش** و **محمود عطایی**، از کادرهای شماره ۲ و ۳ نظامی سازمان طی دو نامه بر ضرورت وحدت فیزیکی (جسمانی) رهبری نوین تأکید کرده بودند. در این نامه‌ها این‌طور استدلال شده بود: حالا که یکی از زنان سازمان، به مرحله و مرتبه «رهبری» عروج کرده است و همدوش و در کنار «رهبر» قرار گرفته و قرار است متحداً سازمان را رهبری کنند، از این پس **مریم قجر** بر هر فرد دیگری جز **مسعود** حرام است و اتحاد آن دو وقتی کامل است که از لحاظ جسمانی هم به وحدت برسند.[1]

---

۱. مسعود رجوی در مراسم رسمی ازدواج با مریم قجر گفت: «پیشنهاد را علی زرکش فرستاده بود و عقل خودم به این پیشنهاد راه نبرده بود... بعد نوشته محمود عطایی رسید... بله این دو کوه مرد، این دو شیرآهن کوه مرد با مریم و مهدی، عزم ما را جزم کردند.» نشریهٔ مجاهد، ش ۲۵۳. ضمناً علی زرکش نویسنده بیانیه شورای مرکزی سازمان در مورد ضرورت طلاق مریم از مهدی ابریشمچی و ازدواج رجوی با وی، بوده است. سبحانی، روزهای تاریک بغداد: ص ۲۶۵.

در تاریخ ۲۷ اسفند ۶۳ توسط رادیوی سازمان، خبر ازدواج **مسعود رجوی** با **مریم قجر** همراه با تعریف و توصیف‌های بسیار و با تعابیری چون «دستاورد عظیم شگرف ایدئولوژیکی و ایثار و از خودگذشتگی» پخش گردید.
و این در حالی بود که این رادیو، طی اطلاعیه‌ای تاریخ طلاق **مریم قجر عضدانلو** از همسرش **مهدی ابریشمچی** را ۲۵ اسفند ۶۳ اعلام نمود.

○ دربارهٔ مریم قجر عضدانلو

مریم قجر عضدانلو متولد ۱۳۳۲، بنا به بیوگرافی رسمی منتشره از سوی سازمان، در سال ۵۶ به عضویت سازمان درآمد. او قبل از آن با گروه **علیرضا الفت** ارتباط داشته و از طریق برادرش **محمود عضدانلو** که عضو سازمان بود با دیدگاه‌های سازمان آشنا شده بود.
پس از پیروزی انقلاب **«وی مسئولیت‌های متعددی در رابطه با سازماندهی میلیشیای خواهران و سرپرستی اردوهای انقلابی سازندگی خواهران دانش‌آموز عهده‌دار بوده است.»**[1]

در جریان نخستین انتخابات مجلس شورای اسلامی، مریم قجرعضدانلو یکی از کاندیداهای سازمان مجاهدین خلق در حوزه انتخابیه تهران بود و معرفی نامه و مختصری از شرح حال وی در جزوه حاوی معرفی نامزدهای سازمان برای تهران درج شد.[2]

حوزه مسئولیت مریم ـ پس از فرار از ایران و از بدو ورود به پاریس در اواخر پاییز ۱۳۶۱ ـ مقر و دفتر مسعود رجوی بود و در دوره‌ای طولانی ـ عملاً ـ مسئول این دفتر بود و بیشترین نشست‌ها و ملاقات‌ها را با رجوی داشت.

به نوشته سبحانی، «رییس دفتر **مسعود رجوی** تا قبل از سال ۱۳۶۴ مریم

---

۱. روزنامه کیهان، ۵۸/۱۲/۲۰: ص ۱۵، سوابق کاندیداهای مجاهدین خلق.
۲. فرازها...: صص ۷۱ـ ۷۴.

عضدانلو بود. بعد از طلاق مریم عضدانلو از مهدی ابریشمچی و ازدواج با مسعود رجوی، مسئولیت دفتر رجوی به عهده شهرزاد صدر حاج سیدجوادی، زن برادر مریم عضدانلو همسر محمود عضدانلو قرار گرفت.»[۱]

○ **«انفجار رهایی، تولید رهبری»**

در مراسم تحویل سال ۶۴، مسعود رجوی در حضور تعدادی از کادرها و اعضای سازمان، در محل اقامتش در فرانسه، به سخنرانی پرداخت. وی در این سخنرانی، ابتدا پیرامون مراحلی که مجاهدین خلق طی کرده‌اند بحث نمود و سپس دلیل اینکه پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۵۷ نتوانستند رهبری جامعه را بدست گیرند، مشخص نبودن رهبری سازمان اعلام کرد. او در مورد تحولات درون سازمانی گفت:

> **... ما می‌خواهیم بار ده سال آینده را ببندیم. اگر توانستیم بار ده سال آینده را ببندیم، بار یکی دو سال آینده یعنی بار سرنگونی (نظام) را خواهیم بست. رسوبات جهل و جاهلی بایستی در درون خودمان سوزانده شود. حلقات مفقوده عقیدتی بایستی پیدا و کارسازی بشوند.**[۲]

رجوی علت جدایی مهدی ابریشمچی و مریم قجر و ازدواج او با خودش را این‌طور بیان کرد: **اینجا طلاق و ازدواج خرج مقدماتی و اولیهٔ این انفجار بود... در اینجا صحبت از انفجار است، انفجارهایی، تولید رهبری**[۳] به اعتقاد نویسنده «بحران در خطمشی»، رجوی آگاهانه با دست زدن به یک عمل نامشروع و غیرمتعارف قصد جنجال‌سازی و بهره‌برداری از آن را داشته است:

> **از آنجا که رهبری سازمان بی‌دلیل دست به یک چنین تبلیغات گسترده و جنجالی نمی‌زند، باید ضرورت‌های مهم‌تری پشت این ماجرا نهفته باشد. نفس ازدواج هم بیشتر به یک اقدام جنجالی می‌ماند که گویا رهبری، آگاهانه و از روی قصد و به منظور این بهره‌برداری از جنجال و غوغایی که ایجاد**

---

۱. سبحانی، روزهای تاریک بغداد: ص ۱۸۱.

۲. نشریهٔ مجاهد، ش ۲۴۱: ص ۱۲.

۳. همان، ش ۲۵۳، ص ۴۳.

می‌کند، دست بدان زده است. به عبارت دیگر، رهبری سازمان، احتیاج به یک«جنجال» وحادثه پر سر و صدا و شگفت‌انگیز داشته است تا اذهان همه اعضا و هواداران به سوی آن جلب شود، همه مجذوب آن گردند و آن قدر در این «واقعه» خیره و مشغول بمانند که واقعیت‌های مهم و دردناک‌تر دیگر را فراموش نمایند یا اصلاً متوجه آنها نشوند.[1]

همزمان با اعلام خبر «ازدواج»، ناگهان همه کادرها و مسئولان سازمان با ادبیات و مضامینی بی‌سابقه، رجوی را مورد ستایش و تقدیس قرار دادند. این ستایش‌ها که ارتباطی منطقی با «ازدواج» یا «تساوی حقوق زن و مرد» نداشت، به صورت یک طرح و برنامهٔ سازمان یافته و از پیش طرح‌ریزی شده، آغاز شد و به سایر اعضا سرایت کرد. تعابیر و مضامین، غالباً یکنواخت و مشابه بودند و این پیام را می‌رساند که از این پس، باید مسعود رجوی را در مقام رهبری استثنایی که سازمان را با شیوه مطلق‌العنان اداره می‌کند، بشناسند. ذیلاً چند نمونه شگفت و تأمل‌برانگیز از ابراز ستایش کادرهای مسئول و اعضای سازمان در قالب اعلامیّه، نامه و سخنرانی، ذکر می‌شود:

۱ـ مهدی ابریشمچی در مراسم تحویل سال ۶۴ پس از سخنرانی مسعود رجوی، در مورد انقلاب ایدئولوژیک و تقدیس رجوی گفت:

... نور این حرکت ایدئولوژیک به همه‌مون تابید. تو همین کوره‌ای که [رجوی] می‌گفت، لااقل از کنارش رد شدیم. خیلی چرک و کثافتمون ذوب شد، ایدئولوژی‌مون براق شد. حالا اونی که بودیم نیستیم، افتخار می‌کنیم، نسبت به اونایی که این راه رو نرفتند، سر هستیم. به همین دلیل به خودمون جرأت می‌دیم که بگیم بعد از این انقلاب، ماها همه‌مون عضو سازمان مجاهدینیم. مگه نه؟ افتخار می‌کنیم، پیروش هستیم، مریدش هستیم، معلّم ماست، یادمون داده، دستمونو گرفته، خدا کنه، بعد از اینم بکنه، که می‌کنه و نمی‌تونه نکنه، حمد و سپاس خدای را که تمامی ما مجاهدین را توسط مسعود و توسط مریم به این راه رهنمون شد که بی‌شک اگر نبود، ما راهی جز

---

۱. بحران در خط مشی: صص ۲۱ـ ۲۲.

ضلالت و گمراهی نداشتیم.[۱]

۲ـ در نامهٔ **محمود عطایی** یکی از کادرهای مرکزی سازمان به قرآن کریم این گونه تمسک گردید:

با تبریکات انقلابی و توحیدی و آرزوی پیروزی برای خلق، اعوذبالله من الشیطان الرجیم. یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیراً[۲]

۳ـ در نامهٔ **محمد حیاتی** یکی دیگر از اعضای کادر مرکزی سازمان نیز چنین آمده است:

با تبریک ازدواج پربرکت رهبری عقیدتی‌ام مسعود و مریم، با علم و ایمان، قاطعانه نسبت به عدم درک عظمت این رهبری استغفار می‌کنم. الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی.[۳]

۴ـ در اطلاعیّه اتحادیهٔ انجمن‌های دانشجویان مسلمان خارج از کشور (وابسته به سازمان) خطاب به رهبری نوین این‌گونه ابراز ستایش شد:

امروز شما (مسعود و مریم) مشعل‌داران یکتاپرستی و پرچم‌داران اعتلای آرمان‌های یگانه‌ساز و تحقق اسلام انقلابی هستید که در چهارچوب صداقت بی‌نظیر انقلابی، با تمامی هستی خویش، ابراهیم‌وار پای در آتش نهاده‌اید، تا از گرمای وجودتان جوانه‌های قسط برشاخسار روابط اجتماعی روییده و آنچه شرک و بیگانگی است به توحید و یگانگی بدل شود.[۴]

۵ـ **محمد سیدی کاشانی** از اعضای مرکزیت سازمان که از ابتدای تأسیس و قبل از رجوی به سازمان پیوسته بود و ۵ سال هم از وی بزرگ‌تر است، در نامهٔ خود خطاب به رجوی نوشت:

... دیگر به تو برادر نمی‌گویم، تو مراد منی، تو محبوب منی، تو آموزگار منی... هرکس که به تو نزدیکتر است خوب‌تر، انسان‌تر، صادق‌تر و فداکارتر است. تو خودت، خودت را ساخته و به عرش‌های بالابلند رسانده‌ای...[۵]

---

۱. نشریهٔ مجاهد، ش ۲۴۱: صص ۲۰ و ۲۲.

۲. همان: ص ۲۶.

۳. همان.

۴. همان، ش ۲۴۲: ص ۷.

۵. همان: ص ۹.

۶ـ در نامهٔ حسین ابریشمچی برادر کوچکتر مهدی ابریشمچی که از فرماندهان ارتش سازمان و عضو شورای مقاومت است، خطاب به مریم قجر عضدانلو، چنین آمد:

... آرزو دارم یک بار نزد تو (مریم) و مسعود بیایم و به عنوان پرچم‌داران این انقلاب عظیم درمقابل‌تان زانو بزنم و فریاد بزنم: اشهد ان لااله الا الله و اشهد ان محمداً رسول‌الله[1]

۷ـ محسن (ابوالقاسم) رضایی عضو مرکزیت خطاب به رجوی چنین نوشت:

... انسان‌های بزرگ جاذبه و دافعه عظیمی دارند. این جاذبه و دافعه را من در علی(ع) سراغ داشتم و این بار آن را در تو می‌بینم، جاذبه و دافعه تو از آن نوعی است که پر همه را خواهد گرفت. اگر کسی ذره‌ای شرف و انسانیت داشته باشد، عاشقت می‌شود و اگر کوچکترین انحراف و کژی در وجودش باشد آن چنان او را دفع می‌کنی که دیگر راه بازگشتی نخواهد داشت... مطمئنم که در روز قیامت جای تو (مسعود) در پیش اولیای خدا خواهد بود و مطمئنم که دست مرا نیز خواهی گرفت و مرا نجات خواهی داد.[2]

۸ـ در نامهٔ فاطمهٔ فرشچی (فرشچیان) از مسئولان نهادهای سازمان، رهبری نوین این‌گونه تقدیس شد:

... خدا را سپاس که تو را شناختم وگرنه به گفته پیامبر اگر امام زمانه خود را نمی‌شناختم، درجاهلیت مرده بودم... امروز دیگر خدایی را می‌بینم که به من احاطه دارد و من او را در انتهای مسیری یافتم که در ابتدای آن تو (مسعود و مریم) را دیده بودم. همان‌گونه که حضور تو را (مسعود و مریم) حس می‌کنم، هستی مطلق او را نیز با مطلق وجود خود حس می‌کنم.[3]

□ مرحلهٔ دوم: استثمار رده

اعلام رهبری خاص الخاص و رهبری ایدئولوژیک رجوی برای نجات سازمان از بن‌بست، برای بخش قابل توجهی از افراد قدیمی به دلیل آنکه تصور ادامهٔ حیات

---

۱. همان، ش ۲۴۷: ص ۲۷.

۲. همان: ص ۴۱.

۳. همان: ص ۴۲.

بدون سازمان برایشان مشکل و حتی غیرممکن و بسیار پرخطر می‌نمود، در ابتدا قابل قبول بود، اما بروز مخالفت‌ها و وجود زمینه‌هایی در بین بعضی کادرهای مهم و مسئولان سازمان، می‌توانست برای طرح‌های رجوی مشکلات جدّی بیافریند. بنابراین تحت عنوان تداوم و تعمیق انقلاب ایدئولوژیک، مرحله دوم ماجرا نیز از بهمن ماه ۶۴ آغاز گردید. مسعود رجوی، خود در این باره چنین گفت:

> ... می‌خواهم بگویم در مسیر پیشرفت انقلاب ایدئولوژیک درونی باید به مرحلهٔ دومش فکر کرد، فاز اول دورهٔ اول که مربوط به قضایای همردیفی مریم و ازدواج من و او و بعد در بحث‌های رهبری و... الی آخر. مرحلهٔ اول را گذراندیم. حالا می‌باید همچنان که از جمع‌بندی پاییز ۶۴ شروع شد هرچه بیشتر به تعمیق تشکیلاتی آن انقلاب درونی نظر دوخت. کاری که شروع کرده‌ایم به یاد دارید که به دنبال انقلاب ایدئولوژیک و جمع‌بندی پاییز ۶۴ در ۱۹ بهمن اعلام کردیم (فاز دوم) که دفتر سیاسی و مرکزیت سازمان منحل شد. برای چه آن دفتر سیاسی خودش را منحل کرد و پیامش چه بود؟ بعد از حجت انقلاب ایدئولوژیک و رهبری، دیگر ما به طور ایدئولوژیک به این نتیجه رسیده بودیم که می‌باید از این پس این دفتر سیاسی و کمیته‌های مرکزی، منحل و ارگان واحدی به عنوان هیأت اجرایی ایجاد شود...[۱]

○ صلاحیت، وحدت فرد و مسئولیت

تا پیش از انقلاب ایدئولوژیک، در تحلیل‌های سازمان، بیشتر بر ضرورت رهبری جمعی تأکید می‌شد:

> پیچیدگی مسائل اجتماعی و تضادهای عمیق آن، و بالاخص کیفیت حتی متفاوت سازمان انقلابی باجامعه... ایجاب می‌کند که رهبری، جمعی صورت بگیرد... از طرف دیگر برای اینکه نقاط ضعف یک فرد نتواند به طور تعیین کننده روی تشکیلات اثر بگذارد... رهبری جمعی الزام آور می‌شود.[۲]

پس از طرح رهبری خاص‌الخاص برای رجوی، تشکیلات به طور کامل روی حل

---

۱. نشریه اتحادیه انجمن‌های...، ش ۸۷: ص ۷۳.

۲. بررسی امکان انحراف مرکزیت...: ص ۳۲.

شدن تمام اعضا در ارادهٔ وی به عنوان معیار اصلی کسب صلاحیت تأکید می‌کند. ابریشمچی می‌گوید:

ماباتوجه به تجارب‌مان در سال ۵۴ و ضربهٔ اپورتونیست‌ها تحلیل کردیم و به تجاربی رسیدیم که هیچ‌یک ازسازمان‌ها و احزاب به آن نرسیدند. این اصل مخصوص خود ماست. این یکی از نظر ما بنیادین است. آن هم‌وحدت فرد و مسئولیت. یعنی صلاحیت در تشکیلات، تعیین‌کننده‌ترین اصل وحدت فرد و مسئولیت است... ما تجاربمان با هیچ یک ازسازمان‌های انقلابی برابر نیست. ما بالاترین سازمان انقلابی جهان هستیم. انتقاد و انتقاد ازخود در چهارچوب صلاحیت معنی دارد. عنصر پایین نمی‌تواند به عنصر بالاتر ازخود انتقاد کند. مرز دموکراسی صلاحیت است. توان تصمیم‌گیری یعنی دموکراسی.

... ما الآن اگر تمام دفتر سیاسی و مرکزیت موافق استراتژی باشد ولی مسعود موافق نباشد، ما طرح را اجرا نمی‌کنیم. ما هیچ خط استراتژی را تا او تصویب نکند به مرحلهٔ اجرا در نمی‌آوریم. حتی اگر تنها او موافق و دیگران مخالف باشند، ولی با مسئولیت او، به اجرا گذاشته می‌شود.[1]

در مرحله اول انقلاب ایدئولوژیک هم تصریح شده بود که همه به رجوی مشروط هستند و او در مقابل هیچ‌کس مسئول نیست:

در پایین‌تر از مسئول اول و رهبری ایدئولوژیک همه مشروط هستند و قبل از همه به مسئول بالاترخودشان مشروط هستند. اما مسعود در بالا به کی مشروط است؟ فقط به انقلاب. او ایدئولوژیکمان [اصطلاح برساخته ابریشمچی؛ ظاهراً به معنای به طور ایدئولوژیک] مسئولی جز خدا ندارد.[2]

□ مرحلهٔ سوّم: عبور از تنگه

رهبری نوین پس از حاکمیت مطلق بر تشکیلات، با این تحلیل که «از طرفی سرنوشت جمهوری اسلامی به نتیجهٔ جنگ گره خورده است و از طرف دیگر ابرقدرت‌ها مایل نیستند که ایران در جنگ پیروز شود و بنابراین عراق در جنگ

---

۱. یعقوبی، جمع‌بندی دوساله...: صص ۶۳ ـ ۶۴؛ به نقل از مهدی ابریشمچی.

۲. نشریهٔ مجاهد، ش ۲۵۵: ص ۲۳؛ از سخنرانی مهدی ابریشمچی.

بازنده نخواهد بود»، تصمیم گرفت کاملاً و رسماً در کنار صدام قرار گیرد و تمامیت تشکیلات را به رژیم بعث عراق پیوند بزند. از این رو رجوی در پی امضای معاهده‌ای با طارق عزیز (معاون نخست‌وزیر وقت عراق) در فرانسه و ظاهراً پس از تحت‌فشار قرار گرفتن از سوی دولت فرانسه، در ۱۷ خرداد سال ۶۵ از پاریس وارد بغداد شد. به این ترتیب استراتژی جنگ چریکی شهری به استراتژی جنگ آزادیبخش تبدیل شد. زیرا به بیان رجوی:

> **جنگ آزادیبخش تجربهٔ کاملاً جدیدی در تاریخ معاصر جهان و در مداری چپ‌تر و کیفی‌تر و متکامل‌تر از همهٔ استراتژی‌های نظامی قرار دارد. با هدف طلسم‌شکنی درکوتاه‌مدت و با توسل به اصل طلایی «حدّاکثر تهاجم؛ جنگ تمام‌عیار و تحرّک مطلق»، خود را در جنگ انقلابی متجلی می‌کند.**[1]

به دنبال تصمیم به تغییر استراتژی، در تاریخ ۶۶/۳/۲۹ مسعود رجوی خبر تأسیس ارتش آزادیبخش را طیّ اطلاعیه‌ای اعلام کرد.

> **تأسیس ارتش آزادیبخش ملّی به مثابه بازوی استوار و پراقتدار خلق از دیرباز در صدر آرزوهای عموم وطن‌دوستان و آزادیخواهان این مرز و بوم و همهٔ مشتاقان استقلال بوده و کمبود آن یکی از مهمترین حلقه‌های مفقود در تاریخ جنبش‌های رهایی‌بخش مردم ایران در دوران معاصر است.**[2]

در پی تأسیس ارتش، سازمان مجموعهٔ کادرها، اعضا و کسان مختلفی را که در مناطق گوناگون، نظیر اروپا، پاکستان و ترکیه داشت، به عراق آورد، در تشکیلات سازمان تغییرات اساسی داد و کادرها را به ستاد نظامی فرستاد.

سازمان در اواخر سال ۶۶ به این نتیجه رسید که خط حداکثر تهاجم را به خط حداکثر تمرکز تغییر دهد. متعاقب این تصمیم کلیهٔ قرارگاههای سازمان در «قرارگاه اشرف» ادغام و عملیات متمرکز ارتش سازمان شکل گرفت که منجر به انجام دو عملیات فکّه و مهران در کنار و با پشتیبانی ارتش عراق شد، که مهران به تصرف عراق درآمد و سه روز در اختیار سازمان قرار داشت. این عملیات‌ها ظاهراً سازمان را

---

۱. فروغ بی‌دروغ...: ص ۲۲.

۲. نشریهٔ اتحادیه انجمن‌های...، ش ۹۸: ص ۲.

به این نتیجه رساند که با حمایت و امکانات ارتش عراق دسترسی به تهران چندان مشکل نخواهد بود.

رژیم ثبات ندارد و از درون پوک شده؛ هرچه داشته به صورت سدّی دفاعی در مرز مستقر کرده است. کافی است در یک مقطع مناسب سوراخی در این سد ایجاد کنیم و برویم که برویم و با حدّاکثر سرعت ارتش را از خاک عراق به تهران می‌رسانیم... امروز یا باید ول کنیم و به دنبال کار و زندگی‌مان برویم، یا از آن‌ور برویم به سمت تهران.[1]

سازمان موعد حملهٔ بعدی خود را ۵ مهر ۶۷ قرار داده بود و امید داشت با بهره‌گیری از تحولات سریع رخ داده در جنگ و درگیری مستقیم نظامی آمریکا با ایران و شرایط مساعد منطقه‌ای و بین‌المللی، بتواند خود را برای تصرف تهران آماده کند. سازمان که جمهوری اسلامی را ناگزیر از ادامهٔ جنگ تحلیل کرده بود با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران در ۲۷ تیر ۶۷، غافلگیر شد و با نقض آتش‌بس توسط رژیم صدام و تجاوز مجدد عراق از جنوب و غرب به کشور، عملیات شتابزده موسوم به «فروغ جاویدان» را انجام داد که به شکست سختی منجر گردید:

شکست نظامی فروغ و تلفات سنگین آن، سازمان را از کیفیت تهی نمود و آن را دچار ورشکستگی سیاسی ـ نظامی کرده بود. همهٔ اعضا عصبانی و بهت‌زده شده بودند. صدای انتقاد از همه‌جا بلند شده بود. کمر بچه‌ها خم شد. هیچ چشم‌اندازی هم برای عملیات بعدی و جبران در پیش نبود. ...لبهٔ تیز حملات متوجه رجوی بود اما بچه‌ها جرئت اعتراض علنی و نام بردن صریح از او را نداشتند. همه‌چیز در دل‌ها باقی مانده بود و نزدیک بود که بترکد.[2]

در حقیقت همهٔ امید و آرزوی سازمان این بود که در انتهای جنگ، بحران داخلی، نظام جمهوری اسلامی را متلاشی خواهد کرد. این آرزو نه‌تنها به تحقق نپیوست، بلکه در همان شرایط خاتمه جنگ، تلفات و ضایعات سنگینی نیز بر این گروه وارد شد. در این مقطع رجوی مجدداً برای خروج از بن‌بست تصمیم گرفت

---

۱. فروغ بی‌دروغ...: ص ۲۳.

۲. شمس حائری، ارتجاع مغلوب...: ص ۹۸.

انقلابات ایدئولوژیک گذشته را تداوم دهد. این بار رجوی برای جلوگیری از بحران فروپاشی، و به اعتقاد بسیاری از جداشدگان، برای تعمیق و گسترش نظام فرقه‌ای، تصمیم به مرحلهٔ سوم انقلاب ایدئولوژیک گرفت:

> **بعد از عملیات فروغ، رهبری زیر تیغ بود. می‌بایست جواب این ماجراجویی را لااقل به نیروهای خود بدهد. او پیش‌دستی کرد و مرحلهٔ سوم انقلاب ایدئولوژیک به نام «تنگه و توحید» را راه‌انداخت... رجوی ابتدا آمد عملیات فروغ را بیمه‌نامه معرفی کرد تا بدین وسیله غم بچه‌ها را قدری تخفیف دهد و دل آنها را خوش کند؛ بعد هم آمد طلبکار شد و همهٔ گناهان شکست و اشتباهات را به گردن دیگران انداخت، که شما مستعد و لایق پیروزی نبودید زیرا تفکر شما ماتریالیستی و تعادل قوایی بود.**[1]

رجوی از طرفی بر عظمت و تأثیر مثبت و درستی عملیات تأکید داشت، و از طرف دیگر مسئولیت شکست را بر عهدهٔ سایرین گذاشت و به این ترتیب، این اعضا بودند که طبعاً باید انقلاب می‌کردند و کاستی‌های خود را برطرف می‌کردند. وی در این مقطع ناچار نشد به شبهات اعضا نسبت به طراحی و هدایت عملیات و شکست آن پاسخ دهد و این نتیجهٔ مرحله موسوم به «تنگه و توحید» بود. اعضا متهم شدند که در عملیات وقتی در تنگه (چهار زبر/مرصاد، جادهٔ کرمانشاه) به مشکل و مانع برخورد کردند، به فکر زن و زندگی و آینده، و مختصراً به فکر خودشان بودند و به همین دلیل قوای جمهوری اسلامی در نظرشان بزرگ جلوه کرد و نتوانستند از سدّ آن بگذرند. به تعبیر رجوی به خاطر همین «چتر فلسفی تعادل قوایی»، تجهیزات، تانک و هواپیماهای ایران در دید اعضا به گونه‌ای جلوه کرد که آنها اشتباهاً جمهوری اسلامی را قوی تصور کردند. در تحلیل وی اگر این افراد در آنجا خودشان را فراموش می‌کردند و فقط به رهبری سازمان چشم می‌داشتند ـ و لاغیر ـ می‌توانستند از این نبرد، پیروز بیرون بیایند. بنا به تحلیل او «توحید» یعنی سرسپردگی کامل ذهنی و عملی به رهبری مسعود و مریم، که می‌تواند ضامن عبور از «تنگه» بحران‌های

---

۱. همان: ص ۹۹.

سازمان باشد. او حتی در پاسخ به اعتراضات نزدیکان، دوستان و بستگان افراد کشته شده در عملیات، حق مالکیت تامّ خود بر کلّ سازمان را طرح کرد و آنها را از ولیّ دم بودن خلع کرد:

این فتنهٔ ذهن بیمار شماست. شهدا به شما مربوط نیست.... حسابرسی خانوادگی در مورد شهدا [و اینکه] آی این شوهر من، برادر من، زن من بود در حیطهٔ صلاحیت هیچ کس نیست و آنها را در جیب خود نریزید. آنها پیمان خودشان را با ما بسته‌اند و ما هم خیلی دلمان از شما بیشتر می‌سوزد.[۱]

در سال ۱۳۶۸ معضل دیگری مایهٔ افزایش تاریکی چشم‌انداز و آیندهٔ سازمان شد. بن‌بستِ پیش آمده در تحقق نیافتن یکی دیگر از تحلیل‌های اصلی و استراتژیک رجوی بود. سازمان همواره چنین تحلیل و تبلیغ می‌کرد که نظام جمهوری اسلامی و ثبات کشور، بستگی تامّ و تمام به حیات امام خمینی(ره) دارد. رجوی پس از شکست در «عملیات مرصاد»، با تأکید بیشتری می‌گفت اگر پیش‌بینی‌ها و خواست‌های سازمان به وقوع نپیوست به علت حضور شخص حضرت امام(ره) بوده است و در صورت فوت ایشان دیگر کسی نیست که بتواند ثبات کشور را تأمین کند و تشتّت‌ها گسترش می‌یابند و نظام از درون می‌پوسد و در نتیجه، سقوط جمهوری اسلامی حتمی است. سازمان بسیار روی این تحلیل تبلیغ و پافشاری می‌کرد. پس از رحلت حضرت امام(ره) عدم تحقق تحلیل سازمان، موجب یأس و ناامیدی بیشتر در بین اعضا شد. در این مقطع به عناوین گوناگون، از جمله مسئول اولی مریم رجوی و سپردن مسئولیت سازمان به او، تأکید هرچه بیشتر بر موضوع زن و کنار زدن اعضای مرد ـ بخصوص افراد باسابقه و قدیمی ـ و انتخاب فهیمهٔ اروانی به عنوان جانشین و قائم‌مقام مریم رجوی، سازمان در صدد برآمد از بن‌بست جدید بگریزد.

مهمترین اقدام در پایان مرحلهٔ سوم انقلاب ایدئولوژیک، تحمیل طلاق‌های اجباری به اعضای متأهل بود، که مطابق آن همه موظف بودند تا زمان پیروزی

---

۱. همان.

سازمان مجرد باقی بمانند و ازدواج نکنند. به افراد توضیح داده شد که خواب، خوراک و زندگی یک فرد تشکیلاتی به خاطر تشکیلات و آرمان‌های آن است و تبلور تشکیلات در رهبری آن عینیت می‌یابد، بنابراین رهبری باید تقدیس شود. از این رو در جریان نشست‌های عمومی طلاق که از شهریور ۱۳۷۰ آغاز شد، طلاق‌های گسترده و اجباری، که در مرحله سوم انقلاب ایدئولوژیک «تنگه و توحید» در سازمان اتفاق افتاد، محور اصلی تصاحب قلب‌ها توسط رجوی بود. استدلال سازمان در سه طلاقه کردن زنان توسط همسرانشان هم مالکیت تامّ رجوی بود.

رجوی خطاب به زنان و مردان متأهل که در «نشست طلاق» گرد آمده بودند گفت:

> **قلب هیچ‌کس مال خودش نیست؛ همهٔ قلب‌ها متعلق به رجوی است. او مالک و صاحب همهٔ قلب‌هاست. هرکس باید این مالکیت را از طریق طلاق همسر خود به اثبات برساند. قلب زن متعلق به شوهرش نیست. همهٔ قلب‌ها مال من است و قلب‌ها باید به من عشق بورزند و سینه‌ها باید برای من بتپند. هرکس به میزان و درجه‌ای که قلبش به دیگری عشق بورزد به همان اندازه حق رهبری را ضایع کرده است.**

در نشست مزبور رجوی یک سینی برداشت و حلقه‌های ازدواج را جمع‌آوری کرد و حکم صادر نمود که:

> **همهٔ زن‌ها به مردها حرام‌اند و تا امر سرنگونی هیچ‌کس حق ندارد با زن خود ملاقات کند.**

در این نشست رجوی یکی از اعضا را از جا بلند کرده و گفت:

> **تو باید عشق همسرت را از دل بیرون کنی؛ زن ناموس تو نیست؛ من ناموس تو هستم. باید تلقی مالکیت در مورد زنت را از ذهنت بیرون کنی و... زنهایتان مال شما نیستند و زنها هم بدانند که شوهرانشان مال آنها نیستند. همه متعلق به رهبری هستید.**

شمس حائری در مورد نشست‌های طلاق نوشته است:

> **صحبت‌ها و بحث‌هایی که در این نشست‌ها که حدود بیست روز تا یک ماه طول کشید، مطرح شد به قدری مشمئزکننده است که هر کس از شنیدن آنها**

مو بر بدنش راست می‌شود... مسعود در این نشست‌ها اعضا را تهدید کرده است که اگر یک کلمه از این حرف‌ها و صحبت‌ها در بیرون درز کند... افشاکننده را فوری به سزای اعمالش می‌رسانیم.[۱]

همهٔ این اقدامات عجیب و بی‌سابقه، ظاهراً یک هدف اساسی را پیگیری می‌کرد و آن جایگزینی رهبری به جای تمام دلبستگی‌ها، ارتباطات و اعتبارات فردی بود. هرنوع علاقه و محبتی در فرد، مانع علاقه و محبت نسبت به رهبری تلقی می‌شد و هر نوع رابطه‌ای مانع بین شخص با رهبری بود.

در مرحلهٔ سوم انقلاب ایدئولوژیک، بریدن و جدا شدن اعضا می‌توانست همهٔ امیدها و تلاش‌ها برای حل بحران عمیق سازمان را از بین ببرد. به همین دلیل دور تازه‌ای از اقدامات خشونت‌آمیز در داخل تشکیلات آغاز شد و زندان‌های متعدد و تبعیدگاه رمادیّه مملو از بریده‌ها شد.

□ مرحلهٔ چهارم: فردیت و جنسیت

پنج سال پس از خاتمه جنگ عراق و ایران، تداوم بن‌بست و شکست استراتژیک سازمان، و تشدید وخامت اوضاع داخلی و بین‌المللی رژیم عراق، بحران درون سازمان را که با انقلاب‌های ایدئولوژیک موقتاً پنهان می‌شدند، مجدداً و وسیع‌تر آشکار ساخته بود. رهبری تشکیلات که گویا دیگر به تکرار و تجدید انقلاب‌های ایدئولوژیک، عادت کرده بود این بار در مواجهه با بحران، مرحلهٔ چهارم انقلاب ایدئولوژیک را تحت عنوان «فردیت و جنسیت» مطرح کرد و فضای جدیدی برای فعالیت‌های سیاسی ـ تبلیغاتی خود پدید آورد. سازمان ابتدا برای حفظ نیروهای قدیمی و از بین بردن خطر قدیمی انشعاب، آنها را تحت عنوان تقویت شورای مقاومت وارد این شورا نمود و تعداد اعضا را از ۱۷۰ تن به ۲۳۵ تن رساند و سپس به منظور تصویرسازی جدید از تشکیلات و تضمین تداوم تسلط رجوی، ۲۴

---

۱. همان: صص ۸۰ ـ ۸۱

نفر از زنان تشکیلات که سرسپردگی کامل خود را به رهبری به اثبات رسانده بودند، به عنوان شورای رهبری انتخاب کرد. برخی از اعضای قدیمی سازمان معتقد بودند که علت اصلی علاقه رجوی به انتخاب زنان به عنوان مسئولان و فرماندهان اصلی، ناشی از آن بود که در دیدگاه وی زنان به دلیل احساساتی بودن و فقدان جسارت مخالفت و اطاعت‌پذیری و حرف‌شنوی بیشتر، قابل اعتمادترند و افزایش حضور آنان در تار و پود سازمان موجب کنترل بهتر کادرهای مرد و جلوگیری از بروز تمرّد یا افزایش نافرمانی می‌گردد.[1] در مرداد ماه سال ۱۳۷۲ رجوی در نشست مسئولان بخش‌های مختلف سازمان ضمن مرور تاریخ معاصر با این عنوان که هرگاه تعادل یک سیستم برهم می‌خورد گروه‌هایی که خود را با تغییرات منطبق نکنند حذف می‌شوند، از تغییرات ایدئولوژیک سازمان دفاع کرد و به تحلیل مرحلهٔ چهارم انقلاب ایدئولوژیک و انتخاب شورای رهبری زنانه پرداخت.[2]

> **خوشا به حال من و شما که امروز افتخار انتخاب و رأی دادن به این ذی‌صلاح‌ترین خواهران مسئول را پیدا کردیم و بدین وسیله دیگر بارکیفاً خودمان را به جلو پرتاب کردیم. این رمزماندگار مجاهدین است و به مثابهٔ موتورهای جدید ایدئولوژیکی شماست. طبعاً ذی‌صلاح‌ترین مسئولان‌تان را انتخاب کردید. اما از نظر من تازه این فرع قضیه است. اصل قضیه بال و پر گشودن شاخص و مظهر انقلاب درونی شماست با موتورهای جدید. اصل قضیه بود و نبود است. باز هم و سرانجام بعد از ۸ـ۹ سال مجدداً بود و نبود شما پاسخ پیدا کرد.**[3]

سازمان جهت مقابله با اعتراضات احتمالی نسبت به انتخاب شورای رهبری زنانه، مسئله را به بحث صلاحیت که مختص رهبری است متصل کرد و صلاحیت برای عضویت در شورای رهبری را موکول به پیوستگی هرچه بیشتر به رهبری کرد:

> **این خواهران شورای رهبری در واقع مسئولین و گل‌های سرسبدی هستند که**

---

۱. چه باید کرد: صص ۱۸۰ ـ ۱۸۱.

۲. نشریهٔ مجاهد، ش ۳۱۱: صص ۸ـ۹.

۳. همان: ص ۱۰.

> **بیشتر از همهٔ ما خورشید خواهر مریم را باور کرده‌اند و به نور آن جان و دل سپرده‌اند و اتفاقاً دلیل صلاحیتشان برای احراز چنین مسئولیتی در شورای رهبری، همین مسئله بوده است.[۱]**

همچنین شورای مرکزی سازمان طیّ اطلاعیه‌ای این حرکت را ادامهٔ حلّ مسئلهٔ خطیر رهبری اعلام کرد:

> **اوج شکوفایی و قانون انفجار رهایی در همین شورای رهبری است که در راستای مهمترین مسئلهٔ انقلاب درونی سازمان، یعنی حل و فصل مسئلهٔ خطیر رهبری پیشوایان والای عقیدتی‌مان (مسعود و مریم) را هرچه تابان‌تر می‌سازد.[۲]**

شمس حائری دربارهٔ علت زن‌گرایی رجوی در دورهٔ اخیر سازمان این‌گونه تحلیل کرده است:

> **زنان چون از قبل مورد ظلم و نادیده گرفتن حقوق فردی و اجتماعی قرار گرفته بودند و هویت و اعتبار خود را از دست داده بودند، رجوی از این ضعف تاریخی استفاده کرد و زنان را وسیلهٔ مشروعیت دادن به توطئه‌هایش کرد... درک روانشناسانهٔ ضعف تاریخی زن و اشک تمساحی که رجوی برای زن می‌ریخت به وی امکان داد که استخوان‌بندی سازمان خود را بر محور زن سازماندهی کند تا این شیوهٔ جوامع سرمایه‌داری را که زن عنصر سودآوری است در سازمان به کار گیرد... فرماندهان و مسئولینی که بعداً به ریاست بخش‌ها و ستادها منصوب می‌شدند، بیشتر زنان بودند و چون محصول انقلاب ایدئولوژیک بودند، زیاد مایه‌دار و باسواد و دارای دانش سیاسی و توان بالای اجرایی و قدرت بیان نبودند. آنها بیشتراحساساتی و پرشور بودند. یک کلمه که حرف می‌زدند ده بار نام مریم و مسعود را بر زبان می‌آوردند.**
>
> **در هر موردی سریعاً گریه می‌کردند، خیلی دل نازک بودند. لذا چون آنها ذاتاً توانایی و استعداد جذب بچه‌ها را نداشتند و بچه‌ها هم زیاد به سمت آنها جذب نمی‌شدند، از آنها زیاد نمی‌ترسیدند و محدودیت برای آنها کمتر بود.**

---

۱. همان: ص ۱۴؛ نقل از عباس داوری.

۲. همان: ص ۱۷.

همهٔ ترسَ‌ها از افراد قدیمی به خصوص اعضای سال‌های قبل از ۵۰ بود.[۱]

□ سازمان یا فرقه

کتاب «بحران در خط‌مشی» مفهوم رهبری نوین در سازمان را این‌گونه تشریح کرده است:

در اندیشهٔ افراد، تصمیمات و نظریات رهبری سازمان معیار و ملاک مطلق حق می‌باشد تا آنجا که در عمل، سازمان و رهبری آن جای «خدا» را در ذهن و قلب و حیات بیشتر اعضا گرفته است. نزد آنان، نظریات، تصمیمات، عقاید و فرامین رهبری همانند «وحی» عین حقیقت و عاری از هر ضعف و اشتباه و معیار و ملاک حقیقت در هر زمینه بوده و هست... در جریان مارکسیست شدن سازمان در سال ۵۴، عده‌ای از اعضا وقتی از ماجرا، با حیرت و شگفتی زیاد، مطلع شدند، پذیرش و هضم «تغییر مذهب» را برای خود دشوار یافتند، اما دیری نگذشت که تحت تأثیر جاذبهٔ خدایی [دانستن] سازمان و اندیشه مصون از خطا و مطلق‌نگری به سازمان، با این استدلال تسلیم حادثه شدند و گفتند «اگر سازمان می‌گوید مارکسیسم بر حقّ است و مذهب پوچ، حتماً این حرف صحیح است».

سازمان به خاطر همان اشکالات عمدهٔ عقیدتی... «رهبری» را به جای خدا الگو و معیار قرار می‌دهد. تربیت اعضا به نحوی است که باید به جای خدا، سازمان را پرستش و اطاعت کنند. آنان معیار و میزانی بالاتر برای سنجش و داوری دربارهٔ عملکرد آن یا عقاید و تصمیمات رهبری در اختیار ندارند. اگر کسی بپرسد آیا سازمان و رهبری آن جایزالخطا هستند یا نه، نمی‌توانند جوابی فوری به این سؤال بدهند و اگر خواسته شود یکی دو خطا برای سازمان در طول عمر بیست ساله‌اش [تا سال ۶۴] بشمارند، از پاسخ درمی‌مانند و شاید هرگز به این فکر نیفتاده باشند که ممکن است رهبری سازمان هم اشتباه کند.[۲]

---

۱. شمس حائری، ارتجاع مغلوب...: صص ۹۶، ۹۷ و ۱۰۵.

۲. بحران در خط‌مشی: ص ۶۹.

آبراهامیان جریان انقلاب ایدئولوژیک سازمان را تبلور فرایند تبدیل به یک «فرقه» توصیف می‌کند:

مجاهدین خلق از یک جنبش توده‌ای ـ که می‌خواستند بدان برسند ـ به یک «فرقهٔ» درونگرا که در بسیاری از جنبه‌ها مشابه گروه‌های شبه مذهبی موجود در سراسر جهان است، تبدیل شد. این تغییر و تحول سریع، در اوایل سال ۱۹۸۵/بهار ۱۳۶۴، در ازدواج جدید رجوی، تبلور یافت. در ۲۷ ژانویه ۱۹۸۵/هفتم بهمن ۱۳۶۳ رجوی اعلام نمود که مریم قجر عضدانلو را به عنوان «هم‌ردیف مسئول اول» سازمان تعیین نموده است. عناصر سازمان، تا آن زمان، مریم قجر عضدانلو را فقط به عنوان خواهر کوچک‌تر دو تن از اعضای قدیمی (نرگس، که در زمان شاه کشته شد و نیز محمود، که در آن دوران زندانی بود) و همسر مهدی ابریشمچی یکی از یاران نزدیک رجوی می‌شناختند. این متن، با تقدیم به یاد اشرف ربیعی همسر اول رجوی، توضیح می‌داد که از آن پس یک «انقلاب عظیم ایدئولوژیک» در دوران مجاهدین خلق» مردم ایران و تمام جهان اسلام آغاز خواهد شد. پنج هفته پس از این اعلان، دفتر سیاسی و کمیتهٔ مرکزی طی بیانیه‌ای، اعلام کردند که مجاهدین خلق از مسعود رجوی و مریم قجر خواسته‌اند تا به منظور عمیق‌تر کردن این «انقلاب بزرگ ایدئولوژیک» و نیز برای جلوگیری از «تضادهای حل ناشدنی»ای که به هنگام کار نزدیک با یکدیگر، این زوج ازدواج ناکرده را تهدید می‌کند، با هم ازدواج کنند. این بیانیه استدلال می‌کرد که باقی ماندن در موضع همردیفی، بدون ازدواج، صرفاً فرمالیسم بورژوایی را دربر خواهد داشت. در این بیانیه، دلایل برکشیدن مسعود رجوی، به‌عنوان یک رهبر بزرگ انقلابی، فهرست‌وار آورده شده بود که در مجموع، از همان موادی تشکیل می‌شد که در جریان تبلیغات ریاست جمهوری نیز بارها و به شکل اغراق‌آمیزی مطرح شده بود. مسائلی از قبیل: وراثت مجاهدین اولیه، مقاومت و نمایندگی رهبری گذشته سازمان، نجات سازمان پس از ماجرایی که خود آن راکودتای اپورتونیستی نام نهاده بودند و... در همین بیانیه، به اشاره آمده بود که مریم عضدانلو و مهدی ابریشمچی از یکدیگر جدا شده‌اند تا راه را برای تحقق این «انقلاب بزرگ» هموار سازند. بیانیهٔ مزبور توسط ۳۴ عضو کمیته مرکزی و دفتر سیاسی امضا شده بود و این نخستین باری بود که

سازمان، اسامی کادر رهبری خود را منتشر می‌نمود. البته بعضی از اعضای سابق سازمان بر آنند که در روند ماجرای ازدواج، دلایل دیگری وجود داشته؛ با نتایجی کاملاً روشن. این ازدواج از دو جهت تأثیری بسزا داشت: هم انزوای بیشتر و درونی‌تر شدن سازمان را سبب شد و هم ـ هم‌زمان ـ یک سری پاکسازی و تصفیهٔ [ظاهراً] داوطلبانه در سازمان آغاز گشت.[1]

۱. خلاصه ترجمه از: Radical Islam: PP 252-256

فصل چهل‌ودوم

رجوی کیست؟

□ رجوی از زبان دو متّحد سابق

مهدی خانبابا تهرانی عضو سابق حزب توده و کنفدراسیون و از فعالان و پایه‌گذاران آن، که تجربه زیادی در برخورد با جریان‌های سازمانی و حزبی دارد و در ابتدای تشکیل «شورای ملی مقاومت» نیز همراه با دوستانش در این جریان حضور داشته است، شخصیت رجوی را بدین‌گونه تحلیل می‌کند:

در جریان کودتای درون سازمان مجاهدین در سال ۱۳۵۴ ... رجوی همراه تعداد معدودی ازکادرهای سازمان ایستاده، از خط‌مشی قبلی و ایدئولوژی سازمان مجاهدین دفاع کرد. در میان این گروه، رجوی قدیمی‌ترین کادر و تنها کسی بود که از کمیته مرکزی باقی مانده بود. او در دوران زندان شاه به لحاظ فکر و دوخت و دوز سیاسی برجسته‌ترین عنصر گروه شد. با انقلاب بهمن ماه، مجاهدین در واقع از نیروی سازمان یافته قابل ملاحظه‌ای برخوردار نبودند، اما به دلیل برخورداری ازکادرهای جوان که در دوره زندان جمع کرده بودند، در پناه جوّ اسلامی انقلاب به سازماندهی مجدد پرداختند. رجوی در این جریان توانایی‌های خود را به نمایش گذارد و جلوه کرد. او نسبت به سایرکادرها و اعضای مجاهدین به لحاظ توانایی‌ها برتری قابل ملاحظه‌ای یافت. مثلاً در زمینه سخنوری، قدرت انتقال سریع در مسائل سیاسی و سازمانی و بیان نظری مواضع سازمان مجاهدین، که ناشی از سابقه طولانی او می‌شود. در خرداد ۱۳۶۰ بنا به مدارک انتشار یافته از سوی مجاهدین این شخص رجوی بود که تصمیم به حمله مسلحانه علیه رژیم جمهوری اسلامی می‌گیرد، و خوب و بد استراتژی نظامی به او برمی‌گردد. در

واقع این کلام مسعود رجوی است که حرف آخر سازمان‌می‌باشد... وی شخص هوشمند و با استعدادی است اما این استعداد و ظرفیت با ظرفیت انقلابی به بزرگی و پیچیدگی انقلاب و جامعه ایران خوانایی ندارد. او بیش از اندازه لحظه‌گراست... و از دیگر نقاط ضعف، کاستی آگاهی تاریخی نسبت به روند جنبش‌های اجتماعی ایران و جهان است... و نقطه ضعف اساسی دیگر وی این است که بنابر موقعیت یکتایی که در سازمان مجاهدین دارد، کم کم امر بر او مشتبه شده است که تمامی علم و دانش را یک جا قورت داده و رهبر بلامنازع جامعه و ناجی ایران است.[1]

بنی‌صدر دربارهٔ دیدگاه رجوی نسبت به مردم ایران خاطره‌ای به این شرح نقل کرده است:

... وقتی که تصمیم گرفتیم به خارج بیاییم، آقای مسعود رجوی آمد به محلی که من مخفی بودم. او در آنجا گفت: «می‌خواهیم قبل از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری[2] ـ که ۴۰ روز بعد انجام می‌شد ـ خارج شویم.» من گفتم: نه؛ اول باید ببینیم [که] مردم ایران در این انتخابات ریاست جمهوری چگونه عمل می‌کنند. اگر مردم رفتند پای صندوق‌ها و رأی دادند، معنایش این است که این کودتا[3] را تأیید کردند. بنابراین من دیگر تکلیفی ندارم و از مخفیگاه بیرون خواهم آمد و یک اعلامیه خواهم داد که «مردم ایران! شما با رفتن به پای صندوق‌ها و دادن رأی خود، این کودتا را تأیید کردید. کشور مالِ شماست. من گفته بودم رأی، رأی مردم است. حال، چون انتخاب شما این طور شده است، من هم انتخاب شما را می‌پذیرم.» آقای رجوی گفت: «أکثرهم لایعقلون؛ قرآن می‌گه اکثر مردم عقل ندارند... شما می‌گید اگر مردم رفتند پای صندوق‌ها! خُب، می‌رن. آخوندها بهشون می‌گن بروید پای صندوق‌ها، اینها هم می‌روند پای صندوق‌ها.»[4]

---

۱. شوکت، نگاهی از درون...: صص ۶۳۴ـ ۶۳۵.

۲. منظور دومین انتخابات ریاست جمهوری است که در مردادماه ۱۳۶۰ برگزار شد.

۳. منظور بنی‌صدر از «کودتا»، جریان قانونی بحث عدم کفایت سیاسی و عزل وی از ریاست جمهوری با رأی اکثریت مجلس است.

۴. بنی‌صدر، خاطرات...: ص ۱۴۰.

فصل چهل‌وسوم

گذار به سوی «فرقه»

○ **اولین پیش‌بینی دربارهٔ تبدیل «سازمان» به «فرقه»**

راستگو از مسئولان سابق روابط خارجی سازمان دربارهٔ تبدیل شدن گروه به «فرقه» نوشته است:

> تبدیل سازمان مجاهدین به یک فرقه خطرناک [شبه] مذهبی طی یک پروسه طولانی انجام پذیرفت. با این پرانتز که پتانسیل این تبدیل و تبدل‌ها در دیدگاه جزم [التقاط] اسلامی/مارکسیستی این جریان از همان آغاز هم‌وجود داشت. اگر این وضعیت به شدت کنونی قابل دیدن نبود. به دلیل عدم امکان ایجاد چنین روابطی درسال‌های آغازین شکل‌گیری این جریان بود و نه بری بودن کلیّت این جریان از این ایدئولوژی!
>
> در پروسه تأسیس این سازمان در نیمه اول دهه چهل خورشیدی، این سازمان ابتدا اصل «سانترالیسم دموکراتیک» را با تأثیر گرفتن ازسازمان‌های رادیکال موجود در آن دوران، به عنوان اصل اساسی حاکم بر روابط درونی خود برگزید.[1]

فصل تقدّم در پیش‌بینی تبدیل «سازمان مجاهدین خلق ایران» به یک «فرقه»، از آن استاد مطهری است. او این نظر خود را در بخشی از نامه‌ای که به سال ۱۳۵۶ برای امام خمینی به نجف فرستاد، چنین بیان می‌کند:

> ... جریان دوم جریان به اصطلاح گروه مسمّی به «مجاهدین» است. اینها در ابتدا یک گروه سیاسی بودند ولی تدریجاً به صورت یک انشعاب مذهبی

---

۱. راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: ص ۲۳۱.

دارند درمی‌آیند، درست مانند خوارج که در ابتدا حرکتشان یک حرکت سیاسی بود، بعد به صورت یک مذهب با یک سلسله اصول و فروع درآمدند. کوچکترین بدعت اینها این است که به قول خودشان به «خودکفایی» رسیده‌اند و هر مقام روحانی و مرجع دینی را نفی می‌کنند. از همین جا می‌توان تا آخر خواند. دیگر اینکه در عین اظهار وفاداری به اسلام، کارل مارکس لااقل در حد امام جعفر صادق علیه‌السلام نزد اینها مقدس و محترم است. البته اینها آنهایی هستند که بر مسلک سابق خود باقی هستند. آنها که اعلام [تغییر مواضع ایدئولوژیک] کردند تکلیفشان روشن است... [1]

بعدها نیز «رضا رئیسی (رئیس طوسی)» [2]، حمید نوحی، حسین رفیعی، هیأت مؤسّس انجمن‌های دانشجویان مسلمان ـ اروپا و آمریکا»، مؤلّفین کتاب *روند جدایی*، به این موضوع اشاره می‌کنند. اینان در این کتاب، که تاریخ نگارش آن دی ماه ۱۳۵۹ است، در بخش «ارزیابی نهایی و آینده‌نگری»، پس از مقایسه‌ای که بین مناسبات سازمان با آنچه در فرقه‌هایی چون «اسماعیلیه» و «مافیا» برقرار بوده و هست انجام می‌دهند، در انتها فرض‌هایی را برای آیندهٔ سازمان ترسیم می‌کنند که یکی از آنها تبدیل آن به «فرقه» است. این تحلیل واقع‌بینانه را مرور می‌کنیم:

... چنانچه ... رهبری، با انتقاد جدّی خود، به راه اصولی باز نگردد، هر روز بیشتر از پیش در گرداب انحراف فرو خواهد رفت. ... بر حسب آنکه «سازمان» به قدرت سیاسی برسد (زیرا نفس انحراف، مانع از کسب قدرت سیاسی نمی‌شود) و یا در انزوای کامل قرار گیرد، این انحرافات می‌تواند به یکی از صورت‌های زیر تجلّی کند:

---

۱. نامه تاریخی استاد...: ص ۱۶.

۲. سید محمدمهدی جعفری که خود از سال ۱۳۴۷ با سازمان ارتباط تشکیلاتی داشته است، معتقد است که: «آقای دکتر رضا رئیس‌طوسی را به یک معنا می‌توان جزو مؤسسین اصلی سازمان مجاهدین خلق ایران به شمار آورد، زیرا با [محمد] حنیف‌نژاد و سعید محسن به سربازی رفت و در پادگان به همان نتیجه‌ای رسید که دیگر سران اولیه سازمان در باب ضرورت جنگ مسلحانه رسیده بودند... در سال ۱۳۴۶ من در کوه او را دیدم که به همراه حنیف‌نژاد و دیگران بود... من می‌دیدم که سران سازمان در سال ۱۳۴۸ به منزل آقای رئیس‌طوسی رفت و آمد می‌کنند.» جعفری، سازمان مجاهدین...: صص ۱۵۰ ـ ۱۵۱.

۱ـ در صورت پیروزی سیاسی جریان‌های غرب‌گرا، سرمایه‌داران و آمریکا پسندان، دو راه بیشتر در برابر او وجود ندارد: یا سهمی در قدرت به دست آورده، به قیمت مستحیل شدن در جریان لیبرالی، آن را حفظ نماید، [که] در این صورت، عاقبتی بهتر از خود این جریان در انتظار او نیست. و یا برای پرهیز از مستحیل شدن در برابر این جریان، با آن خط کشی قاطع نموده برابر این جریان قرار گرفته و بخواهد به تنهایی یا با همکاری نیروهای هم سنخ، قدرت را قبضه کند. لیکن از آنجا که قبلاً در روند هم‌آوازی با غرب‌گرایان و ضدّانقلابیون، و خصوصاً در خصومت و دشمنی با جریان‌ها و نهادهای اصیل انقلابی و رهبری انقلاب، به تدریج از توده‌های زحمتکش جدا شده، چاره‌ای جز توسّل به کودتا، توطئهٔ نظامی، پلیسی و سیاسی، و توسّل به استبداد شدید و سرکوبگرانهٔ حزبی «برگزیده‌ها» ـ و نه توده‌ها ـ ندارد. چنین شیوه‌هایی، در روند بقا و دفاع از خود، بالاخره منجر به حاکمیت نوعی استکبار (فاشیسم) می‌شود.

۲ـ در صورت شکست جریان لیبرالی و نرسیدن به قدرت سیاسی، و خصوصاً چنانچه مورد تهاجم و خشونت واقع شده کلیهٔ درها به روی آنها بسته شود، خواه‌ناخواه به خاطر جدایی و انزوای بیشتر از توده‌ها، تبدیل به فرقه‌ای می‌شود که نظایر آن را تاریخ فراوان به خود دیده است.[1]

به نوشته جابانی: «مجموعه تحولات درونی با هدف مطیع‌سازی نیروها و تبدیل رهبری جمعی سازمان مجاهدین خلق (اعضای کادر مرکزی) به رهبری خاص‌الخاص (شخص مسعود رجوی) و سپس تبدیل این رهبری به عنصری مقدس و دست نیافتنی به منظور فرمانروایی محض و بلااشکال در امر کنترل نیرو و خط‌دهی درون و برون، همه و همه، از سازمان مجاهدین خلق، یک فرقه ایدئولوژیک نظامی ساخت.»[2]

□ عزم رجوی بر «فرقه‌سازی»

برخی از اعضای قدیمی سازمان تأکید دارند که رجوی، علاوه بر مطالعهٔ کتب

---

۱. رئیسی، رفیعی، نوحی، روند جدایی: صص ۱۶۴ و ۱۶۴/۱ و ۱۶۴/۲.

۲. جابانی، روانشناسی خشونت و ترور...: ص ۹۰.

مربوط به سازماندهی (مانند نوشته‌های مائو، هوشی مین، جیاپ، چه‌گوارا و...)، در زمینهٔ نهضت‌ها و حرکات شعوبی و فرقه‌گرایانهٔ تاریخ ایران نیز مطالعاتی داشته است تا فرهنگ «مرادسازی» و «مریدپروری» را به دقت بیاموزد. علی فراستی در این باره می‌گوید:

[درسازمان] بخشی بود به نام «بخش اطلاعات انجمن‌ها»؛ که اغلب بچه‌هایی که در آن بخش بودند، زبان محل را می‌دانستند. معمولاً نخبه‌ترین و تیزترین افراد را برای آن بخش انتخاب می‌کردند. ابتدا بی‌مسئله بودن، و سپس نمرات بالای امتحانات دانشگاهی، سطح تحصیلی، و ضریب هوشی این افراد چک می‌شد....

از بخش اطلاعات انجمن‌ها، در حوالی مهر ماه ۱۳۶۳، خواسته بودند که در مورد فرقه‌های مذهبی در غرب تحقیقاتی بکنند، بهانه‌شان نیز این بود که «امپریالیست‌ها دارند از طریق فرقه‌های مذهبی، خط و خطوطی را پیش می‌برند که می‌خواهیم ببینیم دارند چه کار می‌کنند و کارکرد این فرقه‌ها چیست». ... من به این نتیجه رسیدم، که در آن موقع، مسعود رجوی می‌دانسته که تشکیلات دارد از هم می‌پاشد و نیاز داشته که ببیند فرقه‌های مذهبی در غرب چطور عمل می‌کنند تا آن را الگو قرار بدهد.[1]

اخیراً در اروپا مسئلهٔ فرقه‌ها وافتضاحات درون فرقه‌ها بالا گرفته است. انجمنی تشکیل شده بود تا قربانیان فرقه‌ها را کمک کنند تا بتوانند به لحاظ فکری و روحی دوباره روی پای خودشان بایستند. چند وقت پیش در یک بحث رادیویی در فرانسه شنیدم که یک خانم روانشناس کتابی در مورد فرقه‌های فرانسوی منتشر کرده بود. بعد معلوم شد این خانم ـ خودش ـ روانشناس فرقه بوده است! یعنی از اعضای یکی از فرقه‌های فرانسه بوده و مسئولیت بالایی هم داشته، خیلی از روش‌ها را خودش تدوین و بر روی اعضای فرقه اجرا می‌کرده است. وقتی در مورد کارشان و نحوهٔ کار کرد آن

---

۱. مسعود جابانی در کتاب خود ضمن درج گزارش «مرکز اطلاعات فرقه‌ها» در انگلستان پیرامون ویژگی فرقه‌ها، تأکید می‌کند که: «واقعیت این است که فرقه مجاهدین، برای اولین بار توسط کارشناسان غربی شناسایی و ارائه گردید و این ناشی از شناخت آنها از چنین جریاناتی بود.» جابانی، روانشناسی خشونت و ترور...: ص ۱۲۷.

فرقه توضیح داد، من ـ یکدفعه ـ احساس کردم دارد در مورد مجاهدین [خلق] صحبت می‌کند. همان داستانی که او گفت، داستان ما بود![1]

چنانکه به اشاره گذشتیم، برخی از صاحب‌نظران «سابقۀ فرقه‌ای» سازمان را قدیمی‌تر می‌دانند. چکیدۀ این تحلیل را می‌توان در این جملات خلاصه کرد که «سازمان از بدو تبدیل شخص رجوی به فردی مسئولیت‌ناپذیر و بالا بردن جایگاه عاطفی او در اذهان هواداران و اعضا، به فرقه تبدیل شده است». خسرو تهرانی معتقد است که سازمان مجاهدین خلق، از سال ۱۳۵۸ به بعد، به فرقه تبدیل شده است و برای تأیید برداشت خود، قراین و شواهد متعددی نیز بیان می‌دارد. وی دلایل و نشانه‌های «فرقه» شدن سازمان را این چنین بر می‌شمرد: تعطیل آموزش‌های ایدئولوژیک و جمع‌آوری کتاب‌های قدیمی سازمان، تقدیس رهبری رجوی، نحوۀ برخورد با موضوع خانواده، طلاق‌های تشکیلاتی، انقلاب‌های ایدئولوژیک و نظام بسته و کنترل شدۀ روابط درون تشکیلاتی.[2]

راستگو می‌نویسد:

پس از کشته شدن موسی خیابانی در بهمن ماه ۱۳۶۰... رهبری مسعود رجوی دیگر بر سازمان بلامنازع شد. از این تاریخ به بعد مسعود رجوی به سرعت دست به کار شد و طی سه سال و اندی سازمان را از یک تشکیلات سیاسی/مذهبی به یک فرقه [شبه] مذهبی/مافیایی تقلیل داد... مسعود رجوی درجایگاه خدا نشست و همه اعضای سازمان موظف شدند نسبت به این خدای جدید وفاداری و کرنششان را رسماً و علناً اعلام کنند.[3]

مریم قجر، بارها علناً در سخنرانی‌های خود از مکتب «رجویسم» یا «مسعودیسم» نام برده است. به تعبیر مهدی خوشحال، عضو سابق سازمان:

«[رجوی] خود را تنها نماینده برحق خدا در روی زمین می‌داند و سازمان خود را نوک پیکان تکامل معرفی می‌کند. ... در عرصه سیاسی خود را مساوی ایران می‌داند و

---

۱. گفت‌وگوی علی فراستی.

۲. تهرانی، ساخت روانی و جامعه‌شناسانه سازمان...: صص ۴۸ ـ ۵۵.

۳. راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: ص ۲۳۲.

ایران را بدون خود هیچ می‌داند.»[1]

○ جمع‌بندی ویژگی‌های فرقه

در یک فرقه، رهبر خودخوانده که منصوب خویشتن است، تنها مرکز قدرت و تنها تعیین کننده ارزش‌ها و اهداف است و خودمختاری وی حد و مرزی ندارد، به کسی پاسخگو نیست و «مذهب» خود را با اقتباس صوری از سایر ادیان و ایجاد ترکیب التقاطی، اختراع می‌کند. برخی از مهم‌ترین و رایج‌ترین روش‌های رهبری فرقه برای حفظ و گسترش سلطه خود عبارتند از: حذف فیزیکی مخالفان، بی‌اعتبارسازی و خائن نامیدن مخالفان پیش و پس از حذف، پرونده‌سازی و وارد نمودن تهمت‌های شرم‌آور و دشنام‌گویی به منتقدان و مخالفان وارونه‌سازی متهورانهٔ مواضع ایدئولوژیکی یا سیاسی، تلقین و باورآفرینی در افراد و ترغیب اعضا به تخریب و تحقیر شخصیت خویش از دیگر تاکتیک‌های اصلی «فرقه» در قبال ابهام، سؤال، تردید و یا اعتراض محسوب می‌شوند. فرد با تبدیل شدن به مرید به خویش تلقین می‌کند که قدرت تشخیص و تمیز مسائل را ندارد و این رهبر است که قالب‌های اندیشه و زندگی را می‌سازد.

قطب‌بندی و تعاریف خیر و شر و دوست و دشمن تابع تشخیص و تمایل رهبر فرقه است و او از پاسخگویی به مریدان مصون است و فاصله نجومی بین وی و دیگران ایجاد می‌گردد. او فردی است فراسوی انسان‌های عادی و برخوردار از توان ماورائی که همگان بایستی به او الصاق شوند.[2] و برخلاف مذاهب حقیقی که دعوت به خدا می‌کنند، رهبر فرقه و یا خود فرقه، در جایگاه خدا قرار می‌گیرد و جنبه مقدس و الوهی می‌یابد. بسیاری از فرقه‌ها سعی می‌کنند از زبان و فرهنگ تحریف شدهٔ

---

۱. خوشحال، کنترل نیرو: ص ۵۱.

۲. از این رو تکنیک‌های کنترل فکر در فرقه که به قصد «چسباندن همه به یکی» به کار گرفته می‌شوند، از نوع «الصاق روانشناسانه» (Psychological Coercion) خوانده می‌شوند که مستلزم نفی ارادهٔ فردی و وادارسازی است.

مذاهب برای مشروعیت بخشیدن به خود استفاده کنند. از این رو ادعا می‌شود که رهبر فرقه راز خلقت جهان و جهان‌بینی و سرشت انسانی را با الهام از تعلیمات آسمانی می‌گیرد. دروغ و فریب و اغوا و چند چهره بودن در فرقه، توجیه می‌شود و ارتکاب به آنها برای حفظ فرقه توسط رهبر و اعضا مجاز دانسته می‌شود.

رهبر فرقه، جامعه تحت کنترل خود را بسته و محرمانه شکل می‌دهد و پنهان‌کاری و رازداری و طبقه‌بندی اغلب موضوعات حتی کم اهمیت را حیاتی و غیرقابل گذشت برمی‌شمرد. تأکید بر اصل پرده‌پوشی و رازآمیزی در فرقه برای ایجاد دیسیپلین شدید و نظام سلسله مراتبی مبتنی بر اطاعت محض و کورکورانه، یک ابزار مؤثر است.[1]

آن‌گونه که جمع کثیر اعضای سابق سازمان بنا بر مشاهدات عینی و تجربیات مستقیم خود می‌گویند: **مسعود رجوی** با تلاش پی‌گیر توانست ویژگی‌های مزبور را در سازمان ایجاد و یا تقویت نماید. او خوب می‌توانست مانور دهد، حرکت‌های نوسانی برود و با زرنگی، مواضع دیروز را نفی کند و تشکیلات را کاملاً وابسته و متعلق به خود سازد. بیشتر محتوای فکری و نظری وی برای رسیدن به قدرت مطلق بود و در داخل تشکیلات نیز از هر فرصتی برای برجسته کردن خویش به خوبی استفاده کرده است.

---

۱. پرده‌ها: صص ۶ ـ ۸ جابانی، روانشناسی خشونت و ترور...: صص ۱۲۷ ـ ۱۴۲؛ جزوهٔ تحقیقی «مرکز اطلاعات فرقه‌ها» در لندن.

فصل چهل‌وچهارم

کارنامه‌ای خونین

□ زندان‌های درون سازمانی

«انقلاب ایدئولوژیک» سازمان، افزایش ناراضیان و منتقدان درون سازمان را موجب گردید و موجی از اعتراض و تقاضای خروج از تشکیلات را در بین اعضا پدید آورد. راستگو، طیف وسیع ناراضیان و متقاضیان خروج از سازمان را به سه دسته تقسیم‌بندی می‌کند:

۱ـ افرادی که نسبت به استراتژی سازمان مسئله دارند و مثلاً دیگر مبارزه مسلحانه را قبول ندارند.

۲ـ افرادی که در رابطه با رهبری سازمان یعنی شخص مسعود رجوی مسئله‌دار هستند.

۳ـ افرادی که ایدئولوژی و نظرگاه‌های عقیدتی سازمان را قبول ندارند.[1]

در صورتی که این افراد با روش‌های متعارف تشکیلاتی از تصمیم و اعتراض خود منصرف نمی‌شدند و همچنان ناراضی و منتقد باقی می‌ماندند، پس از تنزل رده تشکیلاتی و به کارگماری در مشاغل سخت و بیگاری، محاکمه و زندانی (و در مواردی اعدام غیرمستقیم) می‌شدند. به نوشته راستگو سازمان، تا سال ۸۱ دو نوع زندان برای اعضای معترض فراهم ساخته بود:

۱ـ زندان‌هایی که در درون قرارگاه‌های سازمان در عراق وجود دارد و تحت‌نظر تشکیلات مجاهدین اداره می‌شود. در این زندان‌ها کل پرسنل زندان‌ها اعم از

---

۱. راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: ص ۲۵۹.

نگهبان، بازجو، شکنجه گر و نظافت‌چی همه ازکادرهای سازمان مجاهدین هستند.

۲ـ زندان‌هایی که تحت حاکمیت دولت عراق هستند... افرادی که خواهان جدایی از سازمان هستند پس از طی پروسه زندان در داخل قرارگاه‌ها، اگر همچنان بر جدایی اصرار داشته باشند، از قرارگاه اخراج شده، بدون پاسپورت و اوراق شناسایی، به عنوان جاسوس رژیم ایران به اداره امنیت عراق (استخبارات) تحویل داده می‌شوند. این افراد پس از شکنجه‌های فراوان به زندان‌های عادی عراق فرستاده می‌شوند و در آنجا در سلول زندانیان خطرناک جنایی، با جنایتکاران و بزهکاران عراقی به بند کشیده می‌شوند.[1]

سابقهٔ ایجاد زندان در گروه رجوی به اوایل استقرار سازمان در خارج از کشور می‌رسد و به حوزهٔ مسئولیت ابراهیم ذاکری در کردستان مربوط است. در آن اوان شایع کردند که چند نفوذی در پایگاه دستگیر شده‌اند و در واقع، این شایعات بهانه‌ای برای سرکوب نیروهای «مسئله‌دار» بود. ابراهیم ذاکری فرماندهٔ ستاد سازمان در کردستان عراق، در نشستی، از این دستگیری‌ها سخن گفت. پس از آن، زیر پوشش و با استناد به این اخبار، ساختن زندان‌های انفرادی (۲ در ۱ متر) و جمعی در «مقرّ منصوری»، واقع در شهرک «کهریز» نزدیک شهر «سلیمانیه» عراق (پادگانی متعلّق به ارتش عراق با چند ساختمان بزرگ، که در اختیار سازمان بود آغاز شد.

با اعلام «انقلاب ایدئولوژیک» در اواخر سال ۶۳ جمع کثیری از اعضای تحت مسئولیت ذاکری، در برابر اظهارات و تحکّم‌های وی، حالتی تهاجمی به خود گرفتند. دستگیری‌های گسترده از همین زمان شروع شد. شدت دستگیری‌ها در حدّی بود که کارها در کلیهٔ پایگاه‌ها به حالت تعطیل درآمد، و حفاظت نیز شدیداً افزایش پیدا کرد:

... به طور مثال به‌جای ۳ الی ۴ پست نگهبانی (در مقر منصوری)، آن را به ۱۵ الی ۲۰ پست نگهبانی افزایش دادند تا مبادا بچه‌ها فرار کنند. دستور

---

۱. همان: ص ۲۶۱.

تیراندازی هم داده بودند تا در صورت کوچک‌ترین حرکتی تیراندازی نمایند.[۱]

دستگیری‌ها روز به روز افزایش یافت تا آنجا که کلیهٔ ساختمان‌های «مقرّ منصوری» به زندان تبدیل گردید.

در تاریخ ۱۵ فروردین ۱۳۶۴ دستگیری‌ها به اوج خود رسید و در نتیجه، «مقرّ منصوری» ـ کلاً ـ به زندانی با ۵۰ سلّول انفرادی و بقیه به صورت سلّول‌های جمعی تبدیل شد. اطراف مقر را به تله‌های انفجاری و منوّری مجهّز کردند.

در این زندان‌ها، تعداد زیادی از بچه‌ها می‌خواستند خودکشی کنند؛ که بلافاصله زندانبانان متوجه و مانع می‌شدند.[۲]

در تاریخ ۱۶ فروردین ۶۴ به خاطر پر شدن زندان و بحرانی بودن وضع و در نتیجه غیرقابل کنترل شدن زندان، زندانیان را به مقرّ «غیور» (واقع در منطقهٔ «ماووت» عراق) منتقل کردند.

چون در داخل تشکیلات، اقدامات مربوط به دستگیری و زندانی کردن اعضای منتقد و معترض به «انقلاب ایدئولوژیک»، «پروژه رفع ابهام» نامیده شد، زندان‌های مزبور در پایگاه‌های «منصوری» و «ماووت» نیز «زندان‌های رفع ابهام» خوانده می‌شد. محمدحسین سبحانی که خود در حدود هشت سال در زندان‌های مختلف انفرادی سازمان در عراق (از ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۸)؛ و بیش از یک سال نیز در زندان «ابوغریب» رژیم صدام، با معرفی و تحویل سازمان، زندانی بوده،[۳] می‌نویسد: **«ابراهیم ذاکری... به دستور مسعود رجوی در [اواخر] سال ۱۳۶۳ مسئول پروژه «رفع ابهام» و زندانی کردن بخش اعظم اعضای سازمان در کردستان عراق بود.»**[۴]

به نوشته راستگو زندان‌های عمومی «رفع ابهام» دوبار توسط سازمان برپا شده

---

۱. یعقوبی و...، اپورتونیست‌های راست منحط: ص ۹.

۲. همان.

۳. سبحانی، روزهای تاریک بغداد: صص ۸ ـ ۹.

۴. همان: ص ۹۵.

است: یک بار در سال ۱۳۶۴ که به بهانه بررسی برای یافتن افراد نفوذی جمهوری اسلامی، در حدود هشتصد نفر از اعضا به مدت یک ماه در زندان و تحت بازجویی همراه با تحقیر و خشونت بودند. اغلب این افراد با روحیات خرد شده و تسلیم‌تر از گذشته، مجدداً در داخل سازمان به کار گرفته شدند و عده کمی از آنان از سازمان خارج شدند و فرار کردند.

در سال ۱۳۷۳ دومین زندان بزرگ رفع ابهام در قرارگاه اشرف برپا شد که دلیل آن لو رفتن تعدادی از تیم‌های عملیاتی ترور که از عراق به داخل کشور ایران اعزام شده بودند.

□ اعترافات رسمی میزان کشتار و ترور

از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۱ با استناد به کتاب *جمع‌بندی یک ساله مقاومت مسلحانه*، گزارش مسعود رجوی، مدعی است که سازمان تعداد دوازده هزار تن از نیروهای جمهوری اسلامی را به شهادت رسانده است. بیلان عملیات تخریب و انفجار با استناد به مصاحبهٔ رجوی با رادیو «صدای مجاهد»، میانگین هر هفته ۲۰ عملیات تخریب و انفجار تأسیسات دولتی و غیردولتی بود.

همچنین در منابع سازمان ادعا شده که از سال ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۲ تعداد هفت هزار تن از نیروهای جمهوری اسلامی در سطح شهرها و کردستان ترور شدند. بیلان عملیات و تخریب در سطح شهرها در این دوره، به استناد مدارک سازمان، ۱۲۰۰ مورد بود. آمار سازمان نشان می‌دهد که از سال ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۳ تعداد پنج هزار تن از نیروهای جمهوری اسلامی در سطح شهرها و کردستان و منطقه نوار مرزی ایران و عراق توسط تیم‌های ترور و گروه‌های عملیاتی نظامی، ترور شدند. بیلان عملیات و تخریب نیز بنا به ادعای سازمان ۹۰۰ مورد بود.

مطابق گزارش‌های سازمان از سال ۱۳۶۳ تا ۱۳۶۴ تعداد پانزده هزار تن از نیروهای جمهوری اسلامی در نوار مرزی و کردستان و در سایر شهرهای ایران توسط نیروهای سازمان شهید شدند. تعداد عملیات و تخریب در سطح شهرها ۴۰۰

مورد ادعا گردید.

آمار عملیات و تخریب سال ۱۳۶۳، به طور محرمانه بین فرماندهان و ستاد مرکزی سازمان اعلام شده است.[۱] کلیهٔ عملیات‌های مزبور، با حمایت و پشتیبانی نظامی و تدارکاتی ارتش بعث عراق انجام گردیدند.

به گزارش منابع سازمان در سال ۱۳۶۶ بعد از تأسیس ارتش سازمان، مجموعاً ۲۳ بار عملیات نظامی در منطقه نوار مرزی ایران و عراق، با کمک و پشتیبانی ارتش رژیم صدام صورت گرفت. در این مجموعه عملیات، جمعاً ۵۸۸۰ نفر از نیروهای جمهوری اسلامی شهید شدند. عملیات داخل شهرهای ایران ۲۵۰ مورد و عملیات تخریب ۲۰۰ مورد بوده است.

در سال ۱۳۶۷ سه عملیات نظامی مشترک با ارتش عراق صورت گرفته است که سازمان مدعی شد در عملیات «آفتاب» ۳۵۰۰ نفر، در عملیات «چلچراغ» ۸۰۰۰ نفر، و در عملیات «فروغ جاویدان» ۵۵۰۰۰ نفر از رزمندگان جمهوری اسلامی را به شهادت رسانده است.[۲] بدیهی است که با توجه به شگرد غلوّ و اغراق در کلیهٔ آمارهای ارائه شده از سوی سازمان، نمی‌توان به آمار فوق‌الذکر اعتماد نمود و به طور طبیعی بایستی حداکثر آمار واقعی را یک دهم محاسبه نمود. گزارش‌های رسمی منتشره نیز، فاصله بسیار زیادی با آمار سازمان نشان می‌دهد.

□ حذف‌ها و تصفیه‌های درونی

○ تصفیه علی زرکش

علی زرکش یزدی در سال ۱۳۲۸ در شهر مشهد متولد شد. در سال ۱۳۴۸ به دانشکده فنی دانشگاه تهران راه یافت. وی توسط **مهدی افتخاری** و **محمد مفیدی**

---

۱. برگرفته از اسناد درونی مندرج در بولتن‌های سپاه پاسداران؛ موجود در دانشکدهٔ امام باقر(ع).

۲. راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: صص ۳۹۶ و ۳۹۹ و ۴۱۴.

معرفی[1] و به عضویت سازمان پذیرفته شد.

در سال ۱۳۵۱ به علت فعالیت‌های دانشجویی و ارتباط با بعضی افراد سازمان بازداشت و به ده سال حبس محکوم شد. وی در زندان عضو کادر مرکزی سازمان و در کنار رجوی و خیابانی بود.[2] به نوشته نشریه مجاهد، زرکش پایه‌گذار و نخستین مسئول و سردبیر نشریه مجاهد و مسئول کل انتشارات و تبلیغات، مسئول تشکیلات کل سازمان و... و کادر مرکزی غیرعلنی بود که تنها در یک مناظره تلویزیونی با شهید بهشتی به عنوان عضو سازمان معرفی شد.[3]

در خرداد ۵۹ با مهین رضایی ازدواج کرد. در برپایی شورش مسلحانه ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰ نقش فعالی ایفا نمود. بعد از کشته شدن موسی خیابانی در ۱۹ بهمن ۶۰ وی به سمت قائم‌مقام مسئول اول سازمان و فرمانده سیاسی ـ نظامی آن منصوب شد[4] و مسئولیت ترورهای سازمان را تا خروج از کشور در سال ۶۴ عهده‌دار بود. وی در سال ۱۳۶۴ به پاریس احضار و در دادگاه ویژه‌ای به مدت یک ساعت محاکمه و

---

۱. سبحانی معتقد است که زرکش توسط کاظم ذوالانوار عضوگیری شد. سبحانی، روزهای تاریک بغداد: ص ۲۵۲. در بیوگرافی رسمی سازمان پس از انقلاب نیز گفته شده که در زندان، کاظم ذوالانوار موضع سازمانی زرکش را ارتقا داد. نشریهٔ مجاهد، ش ۱۴۷: ص ۴.

۲. نشریهٔ مجاهد، ش ۱۴۷: ص ۴. «از اول اردیبهشت سال ۵۴... مسئولیت رهبری تمام اعضا و هواداران سازمان در همه بندهای سیاسی زندان قصر (مرکب از ۸ بند) به عهده برادر مجاهد علی زرکش قرار گرفت.» همان.

۳. «چهره و قیافه علی زرکش برای بسیاری از اعضای سازمان ناشناخته بود و تنها، افرادی که به ستاد انزلی [ساختمان پایگاه اصلی و علنی سازمان در خیابان انزلی (منشعب از خیابان طالقانی) پس از انقلاب] در تهران تردّد داشتند چهرهٔ وی را از نزدیک دیده بودند. ضمن اینکه در «فاز سیاسی» (۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰) و همچنین بعد از شروع «مبارزه مسلحانه» عکسی از وی در نشریه‌های سازمان به چاپ نرسیده بود. البته علی زرکش در «فاز سیاسی» در یک مناظره تلویزیونی بدون اعلام موقعیت تشکیلاتی‌اش، به نمایندگی از سازمان شرکت کرد، ولی به جز آن تک مورد، اسم و تصویر او در جایی نیامد.» سبحانی، روزهای تاریک بغداد: ص ۲۶۲.

۴. نشریهٔ مجاهد، ش ۱۴۷: صص ۲۱ ـ ۲۲.

به اعدام محکوم می‌گردد. و سپس به بغداد انتقال داده می‌شود و در همانجا زندانی می‌شود. برخی از جداشدگان سازمان که در عملیات فروغ شخصاً شرکت داشته‌اند درباره نحوهٔ مرگ علی زرکش که به عنوان یک سرباز صفر در عملیات شرکت داده شده بود، معتقدند که وی از پشت سر هدف قرار گرفته و به قتل رسید.

○ **تداوم انواع تصفیه‌ها**

نیابتی که به سفارش سازمان، کتاب خود را برای تفسیر و توجیه انقلاب‌های ایدئولوژیک نوشته، در مورد تصفیه‌های پس از استقرار سازمان در عراق، با اشاره به مرگ زرکش در حالی که خلع رده شده و «رزمنده ساده» بود، می‌نویسد:

> **به دنبال او [زرکش] «حسن مهرابی» و «محمد حیاتی» نیز البته با فواصل زمانی گوناگون دراز می‌شوند. حسن مهرابی که از بالاترین عناصر ایدئولوژیک مجاهدین بود پس از چندی بدون سر و صدا کناره می‌گیرد و به پاریس بر می‌گردد.**
>
> **محمد حیاتی (سیاوش) نیز که در بدو تأسیس ارتش آزادیبخش هنوز فرماندهی قرارگاه حنیف را برعهده داشت، پس از افت و خیزهای بسیار، هنوز در شمار مسئولین مجاهدین قرار دارد. صف مسئولینی که خلع رده می‌شوند، همچنان ادامه دارد.**
>
> **احمد حنیف‌نژاد، محمود احمدی، احمد افشار، مهدی خدایی صفت و... در میان این صف طولانی، اما هیچ «چهره‌ای» نیست که مدعی سازمان مسعود باشد.[1]**

همچنین سبحانی چند تن از تصفیه‌شدگان سازمان که با زرکش همدلی داشتند را مهدی کتیرایی، مجید حریری و حمیدرضا رابونیک ذکر کرده و نام می‌برد.[2] کتیرایی و رابونیک نیز مانند زرکش در عملیات فروغ کشته شدند، اما حریری خلع رده شد و

---

۱. نیابتی، نگاهی دیگر...: صص ۷۵ ـ ۷۶.

۲. سبحانی، روزهای تاریک بغداد: صص ۲۶۱ ـ ۲۶۳.

تحت کنترل یک کادر پایین‌تر قرار گرفت.[1]

علاوه بر تصفیه‌هایی از نوع برخورد تشکیلاتی و یا حذف غیرمستقیم در عملیات‌های نظامی انواع دیگری از حذف‌ها و مرگ‌های مشکوک افراد مسئله‌دار و معترض در داخل سازمان، رخ داده که آمار آن به دهها نفر می‌رسد و اخبار آن توسط جداشدگان به بیرون درز کرده است.

---

۱. همان: صص ۶۱ و ۱۰۳.

فصل چهل و پنجم

سازمان و حمایت خارجی

□ بیگانه گرایی در رسیدن به قدرت

○ فاز نخست: اردوگاه شرق

مروری بر روند پر تحرک ولی خاموشِ روابط پنهان و آشکار خارجی سازمان، در فاصله پیروزی انقلاب تا خرداد ۶۰، به رغم آنکه توجه هیچ ارگان یا شخصی را جلب نمی‌نمود، بخشی از حقایق را آشکار می‌سازد.

۱) در جریان مسافرت «یاسر عرفات» و همراهانش به ایران، بلافاصله پس از پیروزی انقلاب، دید و بازدیدهای برنامه‌ریزی شده‌ای با «عرفات» از سوی مجاهدین خلق صورت گرفت. از هدایایی که در این دیدارها رد و بدل شد، اسلحه و آرم سازمان بود.[۱]

۲) در انتخاب «هانی الحسن» به عنوان اولین سفیر فلسطین در ایران، آشنایی او نیز با سازمان مورد توجه بود؛ چرا که وی ـ از سال‌ها پیش ـ مسئول ارتباط یا رابطِ بین «فتح» و سازمان بود. نکته ظریف دیگر این بود که از میان رهبران فلسطینی، «هانی الحسن» بهترین روابط را با دولت بعث عراق داشته است.

۳) دیدار و گفتگو با رهبر جبهه آزادی‌بخش اریتره، در مردادماه ۱۳۵۸؛[۲]

---

۱. روزنامه کیهان، ۵۸/۱۱/۲۵: ص ۲.

۲. نشریهٔ مجاهد ـ ش ۲، ۸ مرداد ۱۳۵۸: صص ۱ ـ ۲.

۴) مذاکرات نمایندگان سازمان با «ابوجهاد» در تهران، به تاریخ ۲۵ مهرماه ۱۳۵۸.[1]

۵) دیدار و مذاکره با فرستاده ویژه جمهوری دموکراتیک صحرا (پولیساریو) در تهران، به تاریخ ششم آذرماه ۱۳۵۸.[2]

۶) ملاقات با «یاسر عرفات» در محل اقامت وی، به تاریخ ۲۵ بهمن ماه ۱۳۵۸.[3]

۷) ملاقات با نمایندگان جنبش‌های آزادی‌بخش آرژانتین و السالوادور، با موضوع «مسائل نهضت‌ها و شرایط به ثمر رسیدن انقلاب‌ها»، به تاریخ دی ماه ۱۳۵۸.[4]

۸) و ملاقات‌های مکرر با سفرای الجزایر، لیبی، یمن جنوبی و...

۹) مسافرت‌های مکرر و پرهزینه هیأتهای نمایندگی سازمان به کشورهای آمریکای لاتین، آفریقا و...

مجموعه این اقدامات، در فضای سیاسی آن زمان، از سازمان چهره‌ای «چپ» و «مترقی» ترسیم می‌کرد. و البته همه این حرکات و مانورها به سمت و سوی «شرق» نشان داده می‌شدند.

○ فاز دوم: اردوگاه غرب

نخستین علایم و اولین جرقه‌های رویکرد سازمان به غرب، در تابستان ۱۳۵۹ توسط رجوی بروز پیدا کرد. در آن زمان، نشانه‌هایِ تشدید تضاد بین ایران و عراق آشکارتر شده ولی هنوز جنگی درنگرفته بود. در این میان، تقویت اتحاد با بنی‌صدر و از طریق او، جلب رضایت فرانسوی‌ها ـ به خاطر سمپاتی موجود میان فرانسوی‌ها و

---

۱. همان، ش ۸، ۷ آبان ۱۳۵۸: صص ۱ و ۸

۲. همان، ش ۱۳، ۱۲ آذر ۱۳۵۸: صص ۱ و ۳.

۳. همان، فوق‌العاده ش ۶، ۲۹ بهمن ۱۳۵۸: ص ۱.

۴. همان، فوق‌العاده ش ۷، ۵ اسفند ۱۳۵۸.

بنی‌صدر ـ می‌توانست روند موردنظر سازمان را تسریع بخشد.

رجوی در این زمان با دو نشریه فرانسوی «اونتیا» و «لیبراسیون» مصاحبه کرد و صریحاً مواضع مخالف خود و سازمانش را با امام خمینی(ره) و «اسلام امام» علنی نمود. او «اسلام مجاهدین» را مترقی و ضدارتجاعی و «اسلام امام» را ارتجاعی بیان کرد و کوشید تا چنین بنمایاند که اسلام سازمان با لیبرالیسم و دموکراسی سازگارتر است.[۱]

در شرایط ماه‌های نخستین پیروزی انقلاب اسلامی، هیچ‌گونه تماسی با غرب و حتی کوتاه آمدن نسبت به مواضع ضدغربی، برای سازمان توجیه‌پذیر نمی‌نمود؛ یعنی آن قدر که ارتباط پنهان و حتی تعامل اطلاعاتی و جاسوسی با شوروی (از منظر سازمان) طبیعی به نظر می‌رسید، چنین ارتباط‌هایی ـ ولو بسیار رقیق‌تر ـ با غرب، (از منظر همگان)، غیرطبیعی و ضدارزش تلقی می‌شد. سازمان یک استثنا در کار آورده بود که هر از چندگاه از زبان یکی از سران آن بیان می‌شد و آن، ناگزیری این جریان به «اقدام غیرقانونی» یا توسل و رجوع به «وسایل غیرقانونی» در صورت لبریز شدن کاسه صبر ایشان بود.[۲] توافق پنهان با فرانسه از آن جمله بود.

○ سفر مخفیانه رجوی به فرانسه در اسفند ۵۹

در اواخر سال ۱۳۵۹، مسعود رجوی از مرز شرقی کشور به پاکستان رفت و در آنجا با هماهنگی سفارت فرانسه عازم پاریس شد. با توجه به قرائن موجود **ابوالحسن بنی‌صدر** و **عبدالرحمن قاسملو** در زمینه‌چینی این سفر نقش واسطه را ایفا کرده‌اند. پس از این سفر، رجوی اولین بار در اواسط اردیبهشت ماه ۱۳۶۰ در داخل کشور دیده

---

۱. بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۲: ص ۸۴؛ با اندکی تصرف و تلخیص.

۲. علاوه بر تهدیدهایی مثل احتمال لبنان شدن ایران (که رجوی در میتینگ امجدیه در تیرماه ۵۹ عنوان کرد و در مصاحبه‌ای نیز یادآور شد) تعبیراتی از نوع توسل به «وسایل غیرقانونی» نیز توسط افرادی چون مهدی ابریشمچی مطرح می‌گشت. (نشریهٔ مجاهد ـ فوق‌العاده شماره ۲، ویژه انتخابات مجلس شورای اسلامی: ص ۵).

شد؛ که بنابراین ممکن است مدت سفر وی را ـ حدود یک ماه و اندی حدس زد.[۱] اولین نشست سران سازمان و مسئولان بخش‌ها با رجوی در نیمه دوم اردیبهشت ۶۰ برگزار شد که ضمن آن، خط «مبارزه تا سرنگونی نظام» توسط رجوی ابلاغ گردید.[۲]

این مسافرت همزمان با تغییراتی بود که در فرانسه و آمریکا به‌وجود آمده بود. در فرانسه گُلیست‌ها به کنار رفتند و حزب سوسیالیست (فرانسوا میتران) روی کار آمده بود؛ در آمریکا نیز دموکرات‌ها شکست خورده و جمهوری‌خواهان (رونالد ریگان) قدرت را در دست گرفته بودند. همزمانی و هماهنگی سفر رجوی به فرانسه با حمایت علنی سازمان از قاسملو و حزب دموکرات کردستان ایران، موجب شده تا یکی از صاحب‌نظران به نقش قاسملو نیز اشاره داشته باشد.

○ اتکاء به غرب، برآیند شکست در داخل

از هنگامی که سازمان خط خشونت‌گرایی را دنبال و تشویق نمود، برای جلب حمایت‌های بین‌المللی، به محافل حقوقی و پارلمانی و شخصیت‌های سیاسی غربی روی آورد. هیچ یک از این حمایت‌ها نمودِ دولتی نداشتند؛ چرا که هنوز سازمان به تغییر شرایط در داخل و مجبور شدن بلوک شرق به تأیید ایشان امیدوار بود. پس از تحمل ضربه‌های متوالی و سهمگین و نهایتاً رسیدن به بن‌بست مطلق و شکست قطعی در عرصه‌های تروریستی داخلی، از اواخر تابستان ۶۱ ـ تلاش سازمان و شخص رجوی متوجه جاانداختن «آلترناتیو» در بین کشورهای غربی است و از این

---

۱. یکی از عناصر بالای سازمان، مدت این سفر را بین بیست روز تا یک ماه تخمین زده است. (بخشی از پرونده سیروس لطیفی، آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی).

۲. اعلان عمومی این خبر توسط روزنامه صبح آزادگان صورت گرفت و سازمان نیز تکذیب کرد؛ لیکن بعضی از جزئیات آن همراه با کلیات نشست اردیبهشت ماه، در ماه‌های بعد توسط عناصر سازمان افشا شد. (مأخذ پیشین. نیز شرح و تحلیل مجموعه حوادث...، ج ۳: بخش آخر).

روست که دیگر زیر پا گذاردن همه اصول و ضوابط و ارزش‌های پیشین، نه تـنها مذموم نیست که حتی ضروری می‌نماید.

کوشش برای «زد و بند»، «معامله» و «ارتباط‌های اطلاعاتی» با سرویس‌های غربی و تلاش در اثبات این تحریف مسلم که سازمان هیچ‌گاه ضدامریکایی نبوده و مستشاران را دیگران کشته‌اند و... همه در این راستا صورت گرفته‌اند. اما در نهایت، مهم‌ترین پایگاه و حامی سازمان، صدام حسین و دستگاه مخابرات [اطـلاعات و امنیت]اوست که هم به مجاهدین اسکان داده، هم به آنها تدارکات بخشیده و هم در قبال «اجرای دستورات» و همکاری‌های دیگر، به آنها حقوق پرداخته است.

فصل چهل‌وششم

روابط سازمان با دولت بعثی عراق

از سال‌های دور، در ذهن و اندیشه انقلابیون ایرانی و همه ایرانیان ـ از هر طیف و گرایش ـ حکومت عراق یک رژیم توتالیتر و دیکتاتور شناخته می‌شد؛ آن هم از منحط‌ترین نوع آن. این قضاوت حتی شامل رژیم «عبدالکریم قاسم» ـ که سلطنت را ساقط کرده و ژست و نمودِ مردمی و عدالت‌خواهانه داشت و به نوعی خود را رقیب نظام حکومتی مصر در دوران «جمال عبدالناصر» می‌دانست ـ نیز می‌شد. همه حکومت‌های عراق ـ بلااستثنا ـ مشوق و محرک تجزیه‌طلبی در ایران بودند و رؤیاهای دور و درازی درباره استان خوزستان، که ایرانیان عرب زبان در آنجا سکونت دارند، می‌پروراندند. از این رو هیچ گاه مردم ما احساس مثبت و خوش‌بینانه‌ای نسبت به دولت عراق نداشته‌اند.

نخستین مواجهه و برخورد نیروهای سازمان با حکومت عراق، پس از فرود اجباری هواپیمای ربوده شده از دوبی در فرودگاه بغداد بود.

□ هم‌پیمان و متحد یا «همکار» و «مأمور»

دولت عراق، از ابتدا مجاهدین خلق را متحد خویش می‌شناخت. سابقه «همکاری استراتژیکی و تاکتیکی» ـ توأمان ـ بین این دو به اوایل دهه ۱۳۵۰ می‌رسید. از این رو عراق پیش از شروع جنگ تحمیلی، برنامه‌های خود را برای تبلیغ این گروه آغاز کرد. بیان سوابق گذشته سازمان مجاهدین خلق و پخش زندگینامهٔ بنیانگذاران و برخی از کادرهای سازمان که به دست رژیم شاه کشته شده

بودند، از طریق برنامه فارسی رادیو بغداد در زمستان ۵۸ و بهار و تابستان ۵۹، از جمله این برنامه‌های تدارکاتی و روانی بود. با شروع جنگ بین دو کشور، پروژه بهره‌برداری از مجاهدین به نتیجه خود نزدیک شد.

در آستانه ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ و پس از آن، ارتباط برنامه‌ریزی شده و جدی بین این دو برقرار گشت. اندکی بعد، عراق به مثابه پشتیبان تغذیه کننده نیروهای سازمان عمل می‌کرد. نیروهایی که از کردستان عراق برای عملیات به داخل خاک ایران نفوذ می‌کردند. چندی بعد شرایط استقرار و نصب «رادیو مجاهد» و بهره‌برداری از راه‌های ارتباطی بین بغداد ـ اروپا، برای آن دسته از کادرهای مجاهدین خلق که در استتار و مخفیانه تردد می‌نمودند، فراهم گشت.

عراقی‌ها ابتدا در نظر داشتند که هر چه سریع‌تر، سازمان با آنها به صورت علنی و رسمی بر سر یک میز به گفت و گو بنشینند. عراق به فکر تلافی همکاری اعضای مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق و دولت جمهوری اسلامی ایران و ایجاد نوعی توازن قوا نیز بود.

در واقع، مجاهدین خلق در دامی افتادند که خود برای عراقی‌ها تدارک دیده بودند؛ چرا که اینها مدعی بودند که یک سازمان سراسری‌اند که وظیفه حفاظت از جان رئیس جمهور عزل شده ایران را به عهده گرفته‌اند. واحدهای عملیاتی‌شان نیز در درون شهرها مشغول آماده کردن قیام مسلحانه توده‌ای می‌باشند. دولت جمهوری اسلامی نیز به زودی ـ با دست همین مجاهدین ـ سرنگون خواهد شد. عراقی‌ها چنین ادعاهایی را ـ در واقع ـ قبول نداشتند و وقعی هم بدان نمی‌نهادند. آنچه برای آنان اهمیت داشت، عَلَم کردن آنها در مقابل «مجلس اعلاء» بود.

دام اصلی را دستگاه اطلاعاتی عراق پهن کرد. این دستگاه، از طریق واسطه‌های آشنا ـ از جمله همان مسئول اطلاعاتی فرانسه ـ وارد چانه‌زنی جدیدی با سازمان شدند. موضوع این بود: اکنون که عراق در جنگ علیه ایران، مورد حمایت آمریکا و اروپاست، قرار گرفتن در کنار آن نه تنها به ضرر رجوی و گروه وی نخواهد بود بلکه پذیرش مجاهدین خلق، به عنوان آلترناتیو و جایگزین نظام جمهوری

اسلامی، توسط عراق (یعنی یک دولت شناخته شده) راه را برای این پذیرش توسط متحدان اروپایی عراق و آمریکایی‌ها نیز خواهدگشود.

از جمله استدلال‌های درون تشکیلاتی مجاهدین خلق برای قبول چنین اتحادی با عراق، این بود که می‌گفتند: «اگر بتوانیم ـ در بالاترین سطح ـ از عراقی‌ها امتیاز بگیریم، از همین ابتدا توانسته‌ایم خود را به عنوان یک وزنه سنگین مطرح کنیم.»

گروه رجوی، با شیوه‌های تبلیغاتی و شانتاژهای خاص خود، با پیامی، به عراقی‌ها فهماندند که وقت چندانی ندارند و چه بسا ملاقات بعدی در تهران باشد و در آن موقع، مجاهدین دیگر در رأس قدرت هستند. صدام حسین معنای چنین پیامی راگرفت و با توجه به شرایط ویژه جنگ در آن زمان (زمستان ۶۱) ـ که عراق در موضع ضعف قرار داشت و اغلب متصرفات را هم از دست داده بود ـ هیچ مانعی در مسیر ملاقات مقامات ارشد خود با سران سازمان احساس نکرد. سرانجام قرار شد مسائل فی‌مابین در سطوح بالا حل و فصل شود. این توافق، برای صدام، به معنی گامی به جلو جهت کنترل و در اختیار گرفتن این گروه بود. گروهی که می‌توانست در آینده نقشه‌های عراق را در ایران بهتر محقق سازد.

البته در ابتدا تصور این بود که حمایت و به رسمیت شناخته شدن سازمان توسط دولت عراق، موجب خواهد شد که سایر دولت‌ها نیز چنان کنند... اما دیگر کشورها به چنین دامی فرو نیفتادند.[1]

□ حضور علنی نیروهای عراقی در پایگاه سازمان

بجز تعاملات اطلاعاتی و سیاسی و تدارکاتی و دیگر ارتباط‌هایی که اغلب افشا و روشن شده‌اند، رابطه سازمان و نیروهای صدام حسین پس از استقرار در عراق، در وجه دیگری نیز بروز داشته که عناصرِ حاضر در «قرارگاه اشرف» شاهد آن بوده‌اند.

---

۱. اقتباس از سایت ایران دیده‌بان، ۱۷ اسفند ماه ۱۳۸۱/هشتم مارس ۲۰۰۳.

در ذیل، به مواردی از این نوع حضور آشکار اشاره می‌رود:

۱) حضور افسران و سربازان عراقی به منظور حفاظت و نگهبانی:
تعمیرگاه زرهی، قسمت پذیرش، هنگ آموزش، انبارهای مرکزی، زاغه‌ها و قسمتی به نام «هتل» در قرارگاه اشرف.

۲) اشتغال به برخی از امور مانند:
- مسئولیت آب‌رسانی، پمپاژ و آبیاری درختان؛
- کارهای ساختمانی (کارگران عراقی)؛
- مسئولیت‌های پزشکی و دندان‌پزشکی در بیمارستان قرارگاه اشرف؛
- بعضی امور مربوط به آشپزخانه مرکزی و انبار صنفی قرارگاه اشرف و نیز کارهای آشپزخانه پایگاه اندلس.

۳) آموزش، حراست و پدافند:
- مربی‌گری برخی از امور نظامی (حتی آموزش رانندگی با موتورسیکلت)؛
- حفاظت از خانه‌ها و قرارگاه‌های مخفی سازمان در بغداد و دیگر مناطق، با عوامل انسانی و ابزار و تجهیزات (موشک‌های مجهز به رادار، توپ‌های ضدهوایی و برج‌های مراقبت نامحسوس)؛
- اسکورت اتومبیل‌های مسئولان رده بالای سازمان، از قرارگاه اشرف به بغداد و دیگر نقاط و بالعکس؛
- تحویل تیم‌های عملیاتی سازمان و عبور آنها از مرز؛
- استقرار یک پایگاه راداری شامل چهار رادار در جوار قرارگاه اشرف؛
- استقرار یک پایگاه حفاظتی نظامی در جوار قرارگاه اشرف، مجهز به رادار و سیستم پدافند (با حدود ۱۵۰ نیروی عراقی)؛
- حراست از فضای هوایی قرارگاه اشرف با سه پست ضدهوایی شامل ۱۲ توپ و ۷ پست پدافند هوایی (هر پست دارای ۵ قبضه سلاح

پدافندی) که دور تا دور قرارگاه اشرف را پوشش می‌دهند.[1]

○ ترورها، بهای اخذ امکانات از عراق

سازمان در طول سال‌های استقرار در عراق با استناد به انجام ترورهای متعدد مدعی کشتن عناصر فعال حکومت در جریان این ترورها بوده است.

بررسی اسناد برجای مانده از رژیم صدام حاکی است که سازمان از ترورهای کور به عنوان ابزار و تاکتیک مؤثری در ارائه قدرت خود در مبارزه با حکومت ایران استفاده می‌کرده‌اند. از این منظر، در گزارش‌های کتبی و شفاهی سازمان به رژیم عراق هر کدام از ترورها آگراندیسمان شده و با بزرگ‌نمایی شخصیت ترورشدگان، توانایی سازمان را به رخ سازمان اطلاعاتی عراق می‌کشیدند و به بهانه گسترش این عملیات، امکانات گسترده‌ای را درخواست می‌کردند.

در پاره‌ای از جلسات سرّی مجاهدین خلق و افسران ارشد اطلاعاتی عراق، بزرگ‌نمایی عملیات ترور و پیچیده نشان دادن فعالیت سازمان جهت انجام ترورها و... مشاهده می‌شود. **مهدی ابریشمچی** که مسئول تبادل اطلاعات با سرویس اطلاعاتی عراق بود، در نوار شمارهٔ ۶۴ به هنگام ملاقات با افسران ارشد اطلاعاتی عراق می‌گوید:

بعد از کشتن حسن کریمی در شهر لاهیجان، رژیم حفاظت شخصیت‌ها را افزایش داده است. تبادل اطلاعاتی که با شما داریم به اطلاع رژیم خمینی می‌رسد و (ایران) انرژی زیادی صرف می‌کند تا این اطلاعات را کشف کند ما از سه ماه پیش به صورت کتبی خواستیم که مشکل مرزها را حل کنید از شما پنهان نمی‌کنیم که ما در این قضیه با مشکل مواجه شده‌ایم.

همچنین **عباس داوری** که در اکثر جلسات تبادل اطلاعات با رژیم بعثی صدام از

---

۱. برای آگاهی ← بیشتر اسدی، واپسگرا: صص ۷۸، ۸۲؛ عدالتیان، نفوذ ص ۲۲۰؛ و بخش‌های مختلف شمس حائری، ارتجاع مغلوب... و راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ. بخش مهمی از اطلاعات فوق توسط یکی از جداشدگان مقیم اروپا (با نام محفوظ)، طی مصاحبه با پژوهشگران این مجموعه ارائه شده است.

طرف سازمان حضور فعال داشت در نوار شمارهٔ ۳۶۸ در سال ۱۹۸۵ میلادی (۱۳۶۴ ه ش) طی جلسه‌ای، با اشاره به یکی از ترورهای انجام شده در تهران می‌گوید:

یکی دو تا خبر هم هست می‌خواهم به شما بدهم. دیروزبچه‌های ما در تهران یکی ازفرماندهان عملیاتی رژیم را کشتند او فرمانده عملیات فدائیان اسلام و از مسئولینی بود که در مورد پادگان پنجوین اطلاعات داشته است.

مشخصات این شهید با سیدمجتبی هاشمی از نیروهای انقلابی و مردمی تطبیق می‌کند که در مغازه لباس‌فروشی خود در خیابان وحدت اسلامی تهران توسط منافقین به شهادت رسید. این شهید در قالب نیروهای مردمی حضور فعال و ارزنده‌ای در جبهه‌های جنگ داشت و در وقت حضور در تهران نیز در فروشگاه شخصی خود به طور عادی به انجام کسب و شغل فروشندگی مشغول بود. همان‌گونه که مشخص است بسیاری از این ترورها فاقد ارزش عملیاتی بوده و صرفاً در چارچوب استراتژی ترور و ایجاد فضای رعب و فعال نمودن عناصر نفاق در داخل ایران و بهره‌برداری سیاسی نظامی سازمان در عراق معنی و مفهوم داشته است. اسناد مربوط به تبادل اطلاعاتی سازمان و رژیم بعثی صدام، ابعاد استراتژی ترور را به خوبی روشن می‌سازد.

فصل چهل‌وهفتم

پیوندهای اطلاعاتی ـ امنیتی با عراق

از سال ۱۹۶۸م/۱۳۴۷ش که بعثی‌ها به طور کامل حکومت عراق را در دست گرفتند، چند دستگاه اطلاعاتی ـ امنیتی در عراق فعال بوده‌اند که مهمترین آنها عبارت‌اند از:

الف) جهاز المخابرات العامة (سازمان کل مخابرات = اطلاعات)؛

ب) مديرية الاستخبارات العسكريه العامة (اداره کل استخبارات = اطلاعات و ضد اطلاعات نظامی)؛

ج) مديرية الأمن الخاص (اداره امنیت ویژه).

از میان این چند دستگاه، سازمان مجاهدین خلق بیشتر با دو دستگاه نخست، یعنی «مخابرات» و «استخبارات» مرتبط هستند؛ لیکن مسئولیت سیاسی ـ نظامی ـ امنیتی و مالی سازمان از ابتدا به عهده سازمان مخابرات بوده است.

در طول دوران حضور مجاهدین خلق در عراق، مسئولان مخابرات عبارت بودند از: **سپهبد صابرالدّوری**، **سرلشکر مانع عبدالرّشید**، **سرلشکر رافع دحام مجول و سپهبد طاهر جلیل حبّوش**. مؤثرترین فرد در این دستگاه قصی پسر صدام حسین بود که انتصابات و تغییرات در آنجا ـ پس از هماهنگی با صدام ـ طبق میل و اراده وی انجام می‌گرفت.

مأموریت‌ها و وظایف «سازمان کل مخابرات» عراق، همه حوزه‌های اطلاعاتی ـ امنیتی را در بر می‌گرفت که عمده آنها از این قرار بود: اول ـ جاسوسی در عرصه‌های نظامی، سیاسی و اقتصادی؛ دوم ـ ضدجاسوسی و اعزام و نفوذ عوامل اطلاعاتی به

کشورهای دیگر؛ سوم ـ انجام اقدامات و عملیات تروریستی در کشورهای هدف؛[1] چهارم ـ مقابله و سرکوب حرکت‌های انقلابی و جنبش‌های قومی و مردمی؛ که سرکوب انتفاضه شیعیان جنوب عراق از آن جمله بوده است.

اسناد به دست آمده از مذاکرات محرمانه مسعود رجوی با مسئولان امنیتی عراق، به سازمان مخابرات مربوط می‌شود و دو تن از مسئولان وقت مخابرات ـ **صابرالدوری و طاهر جلیل حبوش** ـ طرف‌های اصلی آن مذاکراتند. بخش‌هایی از این اسناد در کتابی با نام «برای قضاوت تاریخ» آورده شده‌اند.[2]

از سوی دیگر شروع جنگ تحمیلی علیه ایران و هجوم همه جانبه نیروهای نظامی عراق به جمهوری اسلامی ایران، حدود اختیارات استخبارات را بیشتر کرد. طی سال‌های ۱۹۸۲ ـ ۸۳، چون ارتش عراق به اطلاعات وسیع نظامی از ایران و نیز مقابله با آسیب‌پذیری‌های اطلاعاتی در ارتش عراق و لزوم کنترل نظامیان نیازمند بود، استخبارات از وزارت دفاع جدا شد و مستقیماً زیرنظر شخص صدام قرار گرفت.

همکاری مجاهدین خلق باعث شد تا استخبارات شعبه‌های جمع‌آوری و عملیاتی نیرومندی را در ایران به راه اندازد. از این مقطع، اطلاعات بسیاری درباره تغییر و تحولات و نقل و انتقالات نیروهای جمهوری اسلامی ایران، از طریق سازمان، در اختیار استخبارات قرار گرفت.

مهم‌ترین رؤسای استخبارات در دوران همکاری سازمان با آن، عبارت بودند از: سرلشکر **وفیق السامرایی**، سرلشکر **خالد التکریتی**، سرلشکر **معتمد دحام** و سرلشکر **عاید مخلّف**. مؤثرترین فرد در تصمیمات و اقدامات این سازمان، همچنان قصی فرزند صدام حسین بوده است.

---

۱. حرکت‌هایی چون آشوب‌های «خلق عرب» در خوزستان و بعضی از انفجارات و خرابکاری‌ها (چه در خطوط و تأسیسات نفتی و چه در مناطق پرجمعیت تهران و شهرستان‌ها) با همین بخش از وظایف مخابرات عراق ارتباط داشت.

۲. کتاب «برای قضاوت تاریخ» اخیراً توسط انجمن ایران اینترلینک در اروپا منتشر شده است و متن آن در پایگاه اینترنتی این انجمن در دسترس عموم قرار دارد.

مهمترین مأموریت‌های ذاتی و جنبی استخبارات از این قرار بودند: اول ـ جمع‌آوری اطلاعات نظامی از کشورهای هدف؛ دوم ـ جمع‌آوری اطلاعات جاری و نزدیک از مرزهای مشترک؛ سوم ـ تهیه نقشه‌ها و نیز عکس‌های هوایی و ماهواره‌ای از کشورهای هدف؛ چهارم ـ اقدامات ضداطلاعاتی نیروهای حریف و تحرکات مشکوک نیروهای عراقی.[1]

○ اولین افشاگری رابطه اطلاعاتی بعثی‌ها و رجوی

نشریه الحیاة در مصاحبه مفصلی که با سرلشکر وفیق السّامرایی، یکی از فرماندهان اطلاعات نظامی رژیم صدام به عمل آورد، برای نخستین بار به افشای رابطه جدی و مستند سازمان و سرویس‌های عراقی پرداخت. ژنرال السّامرایی، که خاندان سرشناسی نیز در عراق دارد، پس از شکست صدام در کویت به خارج گریخت. بسیاری از ناگفته‌های مربوط به جنگ ایران و عراق نیز در این مصاحبه فاش گردید.

«السّامرایی» نقش صدام را در آغاز حمله به ایران در جنگ معروف هشت ساله یادآور شده می‌گوید:

«جنگ را ما شروع کردیم. بعد از سقوط شاه،... دیگر آن ارتشی که ما از آن وحشت داشتیم [به آن شکل سابق] وجود نداشت و کمتر از ۲۵ درصد از قدرت رزمی و تدافعی خود را دارا بود. برعکس، ما در وضعیت فوق‌العاده‌ای قرار داشتیم؛ ذخیره ارزی ما بیش از ۳۰ میلیارد دلار و از نظر تجهیزات نظامی نیز هیچ مشکلی نداشتیم. در واقع، همه چیز به نفع ما بود.

... صدام با آگاهی از وضع آشفته ایران و وضعیت نامناسب رژیم ... درجهان، تصمیم گرفت که با حمله به ایران رژیم ... را سرنگون کرده بخشی از خاک ایران را ضمیمه عراق نماید؛ خوزستان را نیز ـ با تعیین دولتی دست نشانده

---

۱. همان منابع و سایت اینترنتی و ترجمه فارسی کتاب «دستورالعمل ثابت ولایتغیر مدیریت کل استخبارات نظامی عراق» (۱۹۹۰)، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

در آن ـ از ایران جدا سازد...

پس از توضیحات مفصل درباره آغاز جنگ به ضعف اطلاعاتی نظام نوپای ایران و نقاط قوت رژیم صدام از این جهت می‌پردازد و می‌گوید:

صدام در دادن اعتبار برای فعالیت‌های اطلاعاتی به هیچ مرزی اعتقاد نداشت؛ به همین دلیل نیز پس از آمدن رجوی و سازمانش به عراق، ماهانه ـ علاوه بر تأمین هزینه‌ها واحتیاجات او و افرادش ـ بین ۹ تا ۱۰ میلیون دلار نقد به او پرداخت می‌کردیم.

پیش از حمله به کویت، رجوی ماهانه ۲۰ میلیون دینار عراقی از ما می‌گرفت؛ میلیون‌ها دلار دیگر نیز به او برای اداره سازمانش در خارج پرداخت می‌شد ... اگر کسی فکر کند صدام پس از توافق و صلح کامل با ایران، از رجوی دست خواهد کشید و او را تسلیم ایران خواهد کرد، دچار اوهام است. صدام مخالفان دیگر کشورها را نگاه می‌دارد و از آنها به موقع استفاده می‌کند.[1]

۱. نشریهٔ پیوند، ش ۳، آبان ماه ۱۳۷۶: صص ۲۱، ۲۴ و ۲۵.

فصل چهل‌وهشتم

پیشینهٔ ارتباطات سازمان و عراق

□ مواضع علنی سازمان در قبال عراق

اولین موضع‌گیری علنی و ثبت شدهٔ سازمان در قبال عراق پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در ۱۸ فروردین ۱۳۵۹ رخ داد. در پی ادعای رژیم بعث عراق در مورد جزایر سه‌گانه خلیج فارس و متهم ساختن ایران به تحریم مخالفان دولت عراق، سخنگوی سازمان «ضمن محکوم کردن شدید این نحوهٔ برخورد رژیم عراق» تأکید کرد که: «دولت بعث، زخم‌های کهنه را مجدداً سرباز نموده و علیه ایران مستمسک قرار داده است. ... دعاوی ارضی نظیر مسئله جزایر، پیوسته عامل تحریکی در دست امپریالیست‌ها بوده است... ما خواستار آن هستیم که دولت بعث هر چه سریع‌تر به این فتنه‌انگیزی خاتمه داده و بیش از این، اسباب رضایت خاطر امپریالیست‌ها و تفرقه خلق‌ها را فراهم نگرداند.»[1]

در ۲۷ فروردین ۱۳۵۹، همزمان با اوج‌گیری تنش سیاسی و نظامی بین عراق و ایران، پس از پخش گفتاری در تجلیل از مجاهدین خلق و سران و بنیانگذاران آن در بخش فارسی رادیو بغداد، سخنگوی سازمان در مورد «برنامه‌های اخیر بخش فارسی رادیو عراق» مطالبی را اظهار و این روش رژیم عراق را به ضرر مجاهدین اعلام و از آن انتقاد کرد.

یک روز پس از اعلام موضع مزبور، سخنگوی سازمان در ۲۸ فروردین ۵۹ دربارهٔ

۱. مجموعه اعلامیه‌ها...، ج ۳: ص ۱۴۱. روزنامه کیهان، ۵۹/۱/۱۹: ص ۱۲.

ملاقات مسعود رجوی با هانی الحسن سفیر فلسطین در ایران، اظهارات صدام حسین در مورد شرایط پایان درگیری با ایران را «شرایط بسیار غیرعملی و شگفت‌انگیزی» توصیف نمود و آن را متعارض با ابراز تمایل وزیر خارجه عراق به حل اختلافات از طریق مذاکره برشمرد.

همچنین در نشریه رسمی سازمان، در تاریخ ۶ اردیبهشت ۵۹ شهادت آیةالله **محمدباقر صدر** و خواهر ایشان، «مظلومانه‌ترین شهادت‌ها» و نشانه دیگری بر «خلق و خوی فاشیستی عمال بعثی عراق» توصیف شد.

□ همکاری اولیه سازمان با ارتش عراق

از مجموعهٔ اولین اقدامات سازمان، مورد «تخلیهٔ تلفنی»، به دلیل نقش بااهمیت و جامع آن، بالاخص در خدمت به عراق، ـ نمونه‌وار ـ در اینجا می‌آید.

تخلیهٔ تلفنی یا جاسوسی تلفنی که با شیوه‌ها و تکنیک‌هایی چون زیرپا کشی، استنطاق، تهدید، تطمیع، یکدستی، تجاهل و غیره اقدام به کسب اطلاعات محرمانه می‌شود، از ابتدای پس از پیروزی انقلاب تاکنون یکی از مهم‌ترین روش‌های گردآوری اطلاعات طبقه‌بندی شده توسط سازمان محسوب می‌گردد.

نخستین شواهد در مورد تلاش سازمان در این زمینه، مربوط به سال ۵۹ است. طبق رهنمود مرکزیت به برخی از اعضای سازمان تأکید شده بود که نظام فاقد پیچیدگی لازم است و شما می‌توانید از این روش، جهت کسب اطلاعات استفاده نمایید.

سازمان در دوران جنگ، از زمان حضور تشکیلاتی در کردستان عراق و افزایش همکاری‌های متقابل اطلاعات به دست آمده را بیشتر در زمینهٔ اطلاع‌رسانی به عراق (جهت افزایش اعتماد مقامات امنیتی و سیاسی رژیم صدام و سرویس‌دهی بیشتر و کسب امکانات مالی و نظامی) خرج می‌کرده است. در آن زمان، سازمان قبل از هر چیز در پی آن بود که:

۱ـ روند برنامه‌های جاری و طرح‌های درازمدت ارتقای توان دفاعی کشور را

شناسایی نماید.

۲ـ از محتوای فرمان‌های فرماندهی کل قوا به سیاست‌گذاران و مجریان نیروهای مسلح مطلع شود.

۳ـ زمان و انگیزهٔ ورود هیأتهای نظامی و سیاسی خارجی و نوع مذاکرات و مشخصات و اهداف مأموران اعزامی نیروهای مسلح به خارج از کشور را پی ببرد.

۴ـ با شناسایی تغییر و تحولات پایگاه‌های هوایی و پادگان‌ها، مأموریت‌ها و نقل و انتقالات فرماندهان، و تجهیزات و خطوط تولید کارخانجات نظامی، امکان ارزیابی دقیق‌تر توان دفاعی و تهاجمی را برای رژیم عراق تأمین نماید.

۵ـ از زمان و مکان و محتوای مراسم مهم نظامی و کمیسیون‌هایی که در سطح عالی ستادی تشکیل می‌شد، مطلع شود.

۶ـ مسائل و معضلات و نارسایی‌های پرسنل و مشکلات ستادی و لجستیکی نیروهای مسلح را به دست آورد.

از آنجا که تخلیهٔ تلفنی نسبت به سایر روش‌های جاسوسی به دلیل سهل‌الوصول بودن، کم هزینه بودن، کم خطر بودن، سرعت بیشتر در دسترسی و انتقال اطلاعات، امکان دستیابی به همهٔ مراکز و افراد موردنظر، عدم هوشیاری و آموزش کافی در بین بسیاری از مسئولان، و ضعف امکانات فنی در جلوگیری از این شیوه، از امتیازات منحصر به فردی برخوردار است در سطح وسیعی مورد استفاده سازمان قرار گرفته است. رجوی، بعدها در خارج کشور در یک جمع خصوصی عنوان نموده است: «۸۰ درصد مکالمات تخلیهٔ تلفنی که با داخل کشور داشته‌ایم موفقیت‌آمیز بوده است.»[1]

پس از اعلام رسمی حضور کامل سازمان در عراق از سال ۱۳۶۵، که مقدمات

---

۱. بررسی تخلیه تلفنی...: صص ۱۴ ـ ۲۲؛ با تلخیص.

علنی آن در ملاقات طارق عزیز نایب نخست‌وزیر عراق با مسعود رجوی در دی ماه ۱۳۶۱، فراهم شد و روابط اطلاعاتی و نظامی با عراق، «رسمیت تبلیغاتی» یافته بود، بالاترین سطح خدمات رسانی ممکن به ارتش عراق در تداوم علیه ایران، از سوی سازمان انجام شده است. مسعود جابانی عضو سابق سازمان که خود درعملیات نظامی داخل عراق، به شدت زخمی شده است، درباره نوع روابط سازمان و عراق چنین می‌نویسد:

> کشور عراق، زمین و تدارکات و تجهیزات نظامی و لجستیکی و هزینه ارتش آزادیبخش مجاهدین را تأمین می‌کرد و در مقابل، مجاهدین اطلاعات جبهه‌ها و تحرکات نظامی ایران و شنود بی‌سیم ارتش ایران را به دولت عراق می‌داد. ... این عراق بود که کاملاً سازمان را در خدمت خود گرفته بود.[1]

محمدحسین سبحانی از مسئولان اسبق اطلاعاتی و امنیتی سازمان دربارهٔ نحوه هماهنگی عراق و سازمان در زمینه کسب اطلاعات می‌نویسد:

> ... استخبارات عراق [=سازمان اطلاعات نظامی] از طریق مهدی ابریشمچی، «پرسش‌های اطلاعاتی» مورد نیاز ارتش عراق را در مورد شناسایی محل پل‌ها، تأسیسات آب و برق، کارخانه‌ها و مراکز اقتصادی و نظامی ایران را به مسعود رجوی می‌داد و سپس رهبری سازمان نیازهای اطلاعاتی «استخبارات» عراق را به «ستاد اطلاعات» سازمان ارجاع می‌داد. «ستاد اطلاعات» نیز بعد از کار اطلاعاتی بر روی سؤالات، اقدام به تهیه پاسخ‌های آن می‌کرد.[2]

به نوشته سبحانی، «مسئولیت» ستاد اطلاعات» [سازمان] را تاکنون [۱۳۸۳] مهدی افتخاری، هادی روشن‌روانی، مهدی براعی، مسعود خدابنده، حمید باطبی، زهره حسنی برعهده داشته‌اند... در «ستاد اطلاعات» جمع‌آوری اطلاعات نظامی برای عملیات‌های نظامی و تروریستی موردنظر بود.»[3]

---

۱. جابانی، روانشناسی خشونت و ترور: ص ۶۸.
۲. سبحانی، روزهای تاریک بغداد: ص ۳۰۴.
۳. همان.

در این ستاد «شبکه شنود» وجود داشت که «یکی از منابع جاسوسی و کسب اطلاعات برای رژیم صدام حسین بود و شبکه‌های بی‌سیمی و مخابراتی ایران را در جبهه‌های جنگ مانیتور و شنود می‌کرد.

اعضای سازمان در این بخش پیام‌های رمز فرماندهان ارتش و سپاه را به دلیل آشنایی به زبان فارسی و فرهنگ ایرانی، با رمزگشایی کشف می‌کردند. سپس مسئول «ستاد اطلاعات» پیام‌های کشف شده را به مهدی ابریشمچی و نهایتاً در اختیار ارتش صدام حسین قرار می‌داد. در سال ۱۳۶۶ مسئولیت این بخش با محسن سیاه‌کلاه از اعضای مرکزیت سازمان بود.»[۱]

مهدی خوشحال عضو سابق سازمان با استناد به اسناد و مدارکی که از همکاری‌های اطلاعاتی سازمان و عراق در اروپا منتشر شده است می‌نویسد:

> **مجاهدین خلق نه تنها به راحتی آب خوردن اطلاعات سرّی کشورشان را در اختیار عراقی‌ها قرار می‌دادند، بلکه رهبرشان برای خوش رقصی نزد افسران اطلاعاتی عراق، نه تنها ایرانی بودنش را منکر می‌شد، بلکه صریحاً وطن خود را «عراق» و خون خود را هم «عراقی» می‌خواند.**[۲]

جمشید طهماسبی یکی دیگر از جداشدگان سازمان چنین نوشته است:

> **... مجاهدین خلق تبدیل به عوامل نفوذی ارتش عراق و حزب بعث در ایران شدند، با «خلوص» و «اخلاص» به نفع ارتش عراق و رژیم صدام حسین جاسوسی کردند...**[۳]

به نوشته اعضا و مسئولان جداشدهٔ سازمان، علاوه بر روش‌های مرسوم کسب اطلاعات، سازمان از ارتباطات خانوادگی اعضا و هواداران نیز در بسیاری اوقات بدون اطلاع و موافقت آنان، بهره‌برداری نموده و اطلاعات محرمانه نظامی را از داخل کشور گردآوری کرده و به رژیم صدام انتقال می‌داد.[۴]

---

۱. همان: صص ۳۰۶ ـ ۳۰۷.

۲. برای قضاوت تاریخ: ص ۱۳.

۳. همان: ص ۴۵.

۴. سبحانی، روزهای تاریک بغداد: صص ۳۰۴ ـ ۳۰۷.

□ نقش سازمان درکشتار مکه

در مراسم حجّ سال ۱۳۶۶ تهاجم خونینی به تظاهرات حجاج ایرانی رخ داد که منجر به شهادت صدها نفر شد. در آن زمان، دولت عربستان سعودی مقصّر این فاجعه را نظام جمهوری اسلامی اعلام کرد. جمهوری اسلامی نیز، علاوه بر رژیم آل سعود، «عوامل عراق و منافقین» را هم از مسبّبان حادثه معرفی کرد. به تصریح یکی از عناصر سابق «سازمان»، رجوی با استفاده از فرصت ایّام حجّ، «طبق یک طرح از قبل تعیین شده و با همکاری دولت عراق»، تظاهرات آرام اعلام برائت زایران ایرانی را «به خون کشید تا به اهداف خاصّ خود برسد»![1]

سبحانی در کتاب خود عکس رجوی و همراهانش در لباس احرام را چاپ کرده و نوشته است:

> **تصویر بالا مربوط به سفر مسعود رجوی به عربستان سعودی همزمان با آشوب‌های مکه در سال ۱۳۶۶ می‌باشد. این عکس برای اولین بار در ۱۶ اسفند ۱۳۷۹ در نشریه مجاهد به چاپ رسید و سازمان مجاهدین بعد از ۱۳ سال اعلام کرد که وی درسال ۱۳۶۶ برای زیارت به مکه رفته است. آیا جای سؤال وجود ندارد که چرا این خبر و عکس، ۱۳ سال پنهان نگاه داشته شده است.[2]**

افراد همراه رجوی در عکس مزبور عبارتند از: **عباس داوری، علیرضا باباخانی، محمد سیدالمحدثین، علی‌رضا صدر حاج سیدجوادی و رضا درودی،** که همگی از مسئولین روابط خارجی و اطلاعاتی و حفاظتی سازمان بودند.

در سال ۶۶، دولت عربستان سعودی در حال نزدیک شدن به ایران بود و تمایل داشت بسیاری از مشکلات و اختلافات فی‌مابین را حل نماید، و روابط خود را با ایران بهبود بخشد. نزدیکی عربستان سعودی به جمهوری اسلامی ایران، در حالی که جنگ تحمیلی عراق علیه ایران به اوج خود رسیده بود، هم برای صدام و هم برای

---

۱. نشریه نگاه، سازمان مجاهدین...، بیانیه رضوانی: ص ۳۳۰.

۲. سبحانی، روزهای تاریک بغداد: ص ۹۲.

رجوی بسیار هولناک بود؛ چرا که هر دو به کمک‌های مالی سعودی نیازمند بودند، و این در صورتی ممکن بود که آن رژیم را ـ هرچه بیشتر ـ از جمهوری اسلامی دور سازند. از این رو، می‌بایست تضادّ بین آنها را دامن بزنند تا نزدیکی آن دو را مانع شوند. تدارک امکانات اوّلیه و مقدمات اجرای توطئه را مأموران عراقی، در پوشش مصونیت دیپلماتیک، بر عهده داشتند. اینان مواد منفجره و نیز تصاویر امام را با خود به فرودگاه جده آوردند، بدون آنکه بازرسی و کنترلی در کار باشد. افراد سازمان، با گذرنامه‌های عراقی، به عنوان حجّاج عراقی، وارد خاک عربستان شدند. ریاست کاروان سازمان را عنصر قدیمی مرکزیت عباس داوری (رحمان) به عهده داشت. نیروهای رجوی در این مأموریت، که از خارج کشور و منطقه جمع‌آوری و اعزام شدند و از هفته‌ها قبل ریش گذاشته بودند، با یک اتوبوس از ساختمان موسوم به «سعادتی» در بغداد حرکت کردند. این جمع، پس از ورود به عربستان، خود را به راحتی در میان زایران ایرانی جای دادند تا تحرکّات آنان، به نام ایرانیان تمام شود. نوروزعلی رضوانی، عضو سابق سازمان می‌نویسد:

> **اسامی بعضی از افراد کاروان را، که توانسته‌ایم به دست آوریم، عبارت‌اند از: ۱ـ حاج مسیح ۲ـ حاج صادقی ۳ـ حسین مسلمی ۴ـ بهرام (تقی) ۵ـ اصغر (معروف به اصغر رادیو) ۶ـ جواد صالح تهرانی (بیژن روابط) ۷ـ کاوه روابط ۸ـ حسین فیلی (عبّاس روابط) ۹ـ حمید باطبی (رحیم روابط) ۱۰ـ جواد ۱۱ـ حسن عنایت (صادق روابط).**
>
> **رییس اکیپ عراقی، فردی به نام «سروان خالد» بود.**[۱]

پس از بازگشت کاروان مزبور از عربستان، عدّه‌ای از این افراد ـ به مرور زمان ـ «مسئله‌دار» شدند و احتمال جدایی آنها از سازمان افزایش یافت. به تصریح همان عضو جدا شده، «به منظور جلوگیری از انتشار خبر در بیرون، سازمان افراد مسئله‌دار را ـ یکی پس از دیگری ـ سر به نیست می‌کند».[۲]

---

۱. نشریه نگاه: سازمان مجاهدین...: بیانیه رضوانی: ص ۳۳۱.
۲. همان.

○ سفر محرمانه رجوی به عربستان

بعد از موفقیت سازمان به کمک رژیم بعث عراق در جلب اعتماد حکومت عربستان، که بعد از انتشار اطلاعیه سازمان در محکومیت فاجعه مکه و انتساب مسئولیت آن به جمهوری اسلامی به بالاترین حدّ خود رسید،[1] روابط تشکیلات با عربستان سعودی توسعه یافت. در یک نوار ویدئویی مذاکرات مهدی ابریشمچی با افسران ارشد اطلاعاتی عراق، در آبان ۱۳۶۶، چنین آمده است:

مهدی ابریشمچی: روز پنجشنبه از سفارت سعودی بعد از اطلاعیه‌ای که ما راجع به قضیه مکه صادر کردیم تماس گرفتند و گفتند که ملک فهد برای شما پیامی فرستاده است. ما به خاطر رعایت مسائل امنیتی با شما مشورت نمودیم. سعودی‌ها خواستند که روز شنبه با ما جلسه‌ای داشته باشند و امروز موافقت کردیم ملاقات ما در روز شنبه درساختمانی خواهد بود که می‌شناسید. اگر ملاحظه‌ای دارید بفرمایید.

افسر اطلاعاتی عراق: راجع به مطلبی که برادر مسعود [رجوی] به وزارت خارجه ارسال نموده است شما چه اطلاعاتی راجع به این موضوع دارید؟

باید هماهنگی صورت پذیرد. موضوع ملاقات با سفیر سعودی را قبلاً طرح ننموده‌اید. من نمی‌دانم، گویا مطلبی در این رابطه به وزارت خارجه فرستاده شده است. چون گمان خواهد شد که شما این رابطه و ملاقات را با هماهنگی قبلی با ما انجام داده‌اید، لذا مناسب است ما را در جریان بگذارید. ما در هر زمینه می‌خواهیم آبروی سازمان حفظ شود. من به عنوان یک فردکارشناس و جناب دکتر [= رییس سازمان اطلاعات عراق] هم در این رابطه احساس مسئولیت می‌کنیم.

آیا به نظر نمی‌رسد که خوب بود ما را در جریان می‌گذاشتید. ما برای تحرک برادر مسعود و دیدار ایشان با سفیر سعودی محدودیتی نمی‌گذاریم. مهدی ابریشمچی: این دعوتنامه رسمی را که ملک فهد برای ما فرستاده است ما فکر می‌کردیم در رابطه با اطلاعیه ما بوده است ولی وقتی رفتیم این دعوتنامه را

---

۱. سازمان در این اطلاعیه که در تاریخ ۱۴ آبان ۱۳۶۶ صادر شد، مسئولیت وقوع کشتار خونین حجاج ایرانی را برعهده دولت جمهوری اسلامی ایران اعلام نمود و به تبرئه دولت عربستان پرداخت.

به ما تحویل دادند، لذا ما جهت هماهنگی با شما مستقیماً این مسئله را بیان نمودیم تاملاحظات و نقطه‌نظرات شما را در نظر بگیریم. به دنبال اطلاعیه‌ای که بعد از قضیه مکه دادیم که رونوشت آن به سفارت سعودی در بغداد فرستاده شده بود، آقای سفیر تماس گرفته و گفته بود که حامل پیام ملک فهد بوده و امروز به دیدار من آمد. سفیر با ابلاغ توجهات ملک فهد، هیأتی را از سازمان جهت سفر به جده و ملاقات با مسئولین عربستان سعودی دعوت نموده‌اند و تاریخی مشخص کرده‌اند که روز سه‌شنبه این هفته را منتظر هیأت هستند. مسعود گفت حدس می‌زنم این دعوت ملک فهد از هیأت ممکن است در ارتباط با توصیه‌هایی باشد که جناب رییس جمهور [صدام]) گفته‌اند.

ابریشمچی در ادامه این جلسه، پیام رجوی خطاب به رییس سازمان اطلاعات عراق را قرائت می‌کند که در بخشی از آن چنین آمده است:

آن‌چنان که دکتر می‌دانند ما به دنبال متقاعد کردن سعودی به برقراری ارتباط مستحکم با عراق هستیم و همین‌طور خواستار این هستیم که خمینی را به قوی‌ترین صورت طرد کنند و جناب دکتر خوب می‌دانند که خبر این رابطه باید بین ما و شما محفوظ بماند. همچنین اگر دکتر ملاحظه‌ای دارند قبل از آنکه هیأت روز سه‌شنبه برود بیان کنند. و به اطلاع می‌رسانم که هیأت ۳ نفر است که مسئول آن سیدالمحدثین می‌باشد.

افسر اطلاعاتی عراق: شما هر موقع کار داشتید تلفنی تماس بگیرید ما در خدمتتان هستیم. اگر لازم باشد ما نیز با سفیر سعودی دیدار می‌کنیم ارتباط سازمان را با همه کشورها می‌خواهیم.

هیأت مزبور به عربستان سفر نمود و بعد از مدتی مقدمات سفر محرمانه رجوی به عربستان، در پوشش انجام مناسک عمره فراهم شد.[1] در بخشی دیگر از

---

۱. به نظر کارشناسان مسائل سازمان و برخی اعضای سابق، سفر شخص رجوی به عربستان، نشانه‌ای از عمق روابط و همکاری‌های اطلاعاتی و امنیتی مشترک عراق و عربستان و سازمان در آن مقطع زمانی بوده است و نمی‌توان آن را صرفاً یک تشکر ساده عربستان به خاطر صدور یک اطلاعیه محسوب نمود. زیرا اگر مسئله فقط دعوت رجوی برای انجام مناسک عمره به میزبانی دولت عربستان می‌بود، نیازی به اعزام یک هیأت

مذاکرات، افسر اطلاعات عراق می‌گوید:

ما برای اینکه مخفی بودن سفر را تأمین کنیم حتی برای مخفی ماندن از دید کارکنان فرودگاه، یک جدول زمان‌بندی شده داریم که به شما اطلاع می‌دهیم تا بر اساس آن عمل شود و انتظار داریم بر اساس آن عمل شود و غیر از ما سه نفر هیچ‌کس از آن اطلاع ندارد. ... الآن اطلاعات هواپیما از امور خارجه بما رسید. هواپیما g3 و شماره پرواز ۳۸۰ می‌باشد و پروازساعت ۱۰ است... ما از ساعت ۸ صبح نفراتمان در فرودگاه هستند.

در جلسات دیگر بین رابط سازمان مجاهدین و سازمان اطلاعاتی عراق تأکید می‌شود که سفر مزبور در جهت جلب حمایت بیشتر عربستان از سازمان برای مقابله با جمهوری اسلامی ایران بوده است. همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، سازمان خبر این مسافرت را ۱۳ سال مخفی نگاه داشت و اولین بار در سال ۱۳۷۹، ظاهراً به دلیل استفاده تبلیغاتی از چاپ عکس رجوی در لباس احرام حج، آن را علنی نمود. البته همواره سازمان موضوع نقش خود در کشتار حجاج در سال ۱۳۶۶ را تکذیب نموده و مانند سایر موارد افشا شده از سوی جداشدگان، ماجرا را از اساس منکر گردیده است.

مقدماتی و دخالت سازمان اطلاعات عراق نبود.

فصل چهل‌ونهم

ارتش «سازمان» در استراتژی عراق

□ استراتژی جنگ جبهه‌ای سازمان

رهبری سازمان با این تصور که سرنوشت جمهوری اسلامی به نتیجهٔ جنگ عراق علیه ایران گره خورده است و با توجه به اینکه ابرقدرت‌ها مایل نبودند ایران در جنگ پیروز شود و بنابراین رژیم صدام در نهایت بازنده نخواهد بود، در چارچوب طرح آمریکا و متحدانش برای براندازی نظام جمهوری اسلامی، رسماً و علناً در کنار عراق قرار گرفت. از این رو رجوی در پی امضای معاهده‌ای در فرانسه با «طارق عزیز» - معاون نخست‌وزیر وقت عراق - و به بهانهٔ تحت فشار قرار گرفتن از سوی دولت فرانسه، در ۱۷ خرداد سال ۶۵ وارد بغداد گردید. پس از ورود وی به عراق، نیروهای نظامی سازمان که از سال ۶۱ به تدریج در کردستان عراق مستقر شده بودند و سایر نیروهای گردآوری شده از داخل ایران و ترکیه و پاکستان، در داخل قرارگاه‌های تشکیلاتی سازماندهی شدند و سلسله عملیات متعددی را در طول نوار مرزی ایران با حمایت و پشتیبانی ارتش عراق علیه نیروهای ایران در مناطقی مانند سردشت، دهلران، مریوان، سرپل ذهاب، جنوب بانه، ارتفاعات کرمانشاه به انجام رساندند.[1] در این عملیات‌ها تلفات جانی و تسلیحاتی قابل توجهی به برخی یگان‌ها و پایگاه‌های پراکنده نیروهای نظامی ایران وارد گردید.

در تاریخ ۲۹ خرداد ۱۳۶۶، یک سال پس از استقرار کامل تشکیلات سازمان در

---

۱. برگرفته از بولتن نظامی - تحلیلی سپاه پاسداران، قرارگاه غرب - سال ۱۳۶۷.

عراق، پیام رجوی در آستانه ۳۰ خرداد مبنی بر اعلام تأسیس «ارتش آزادیبخش ملی» منتشر شد.[۱] بعدها روز ۳۰ خرداد به عنوان زمان تأسیس ارتش سازمان تثبیت شد و سازمان با پیوند دادن این موضوع به آغاز شورش مسلحانه علنی سازمان در سال ۶۰ تأکید داشت که استراتژی جدید در ادامهٔ همان استراتژی خرداد ۶۰ شکل گرفته است.

دو هفته پس از تشکیل ارتش سازمان، خبر یک ملاقات دیگر مسعود رجوی و صدام حسین انتشار یافت:

> **در این دیدار، رییس جمهور عراق تأسیس ارتش آزادیبخش ملی ایران را به رهبر مقاومت ایران تبریک گفت، و آن را ارتشی که برای صلح مبارزه می‌کند نامید. متقابلاً برادرمجاهد مسعود رجوی از سوی مقاومت عادلانه مردم ایران برای صلح و آزادی، روز ملی عراق و جشن‌های سی ژوئیه را به رییس‌جمهور عراق تهنیت گفت.[۲]**

عراق که در سال ۱۳۵۹ با ۱۲ لشکر به ایران حمله کرده بود، در سال ۱۳۶۶، ۵۰ لشکر مجهز و آموزش دیده به مصاف نیروهای جمهوری اسلامی ایران آورد که ارتش کوچک سازمان در دل این مجموعه بزرگ وظیفهٔ جاسوسی و مشارکت در برخی عملیات ایذایی و صدمه زدن به واحدهای کوچک پراکنده نظامی ایران در مناطق مرزی را برعهده داشت. و چون نیروهای سازمان با پوشیدن لباس شبیه نیروهای ایرانی و سخن گفتن به زبان فارسی می‌توانستند عملیات فریب را در موارد زیادی اجرا کنند و تخلیه اطلاعاتی سریع اسرا را به انجام برسانند، به یگان ویژه‌ای با توانایی‌ها و کارکردهای اختصاصی در ارتش عراق، تبدیل شدند. به نوشته کتاب منتشره از سوی مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، مثلاً در مناطق جنوبی «بیشترین تلاش منافقین در خطوط پدافندی ارتش ایران و با هدف گرفتن اسیر و تخلیه

---

۱. نشریهٔ اتحادیه انجمن‌های...، ش ۹۸: ص ۱.

۲. نشریهٔ اتحادیه انجمن‌های...، ش ۱۰۱: ص ۱.

اطلاعاتی آنجا انجام می‌شد.»[۱]

ارتش عراق نیز برای بهره‌برداری‌های اطلاعاتی و جنگ روانی، در بعضی حملات پراکنده، نیروهای سازمان را به کار می‌گرفت و گاه گروه‌هایی از آنها را در برخی مناطق متصرفی خود مستقر می‌کرد و تعدادی از ضربات معمول و متداول دوران جنگ را به نام سازمان ثبت می‌نمود. در مواردی هم نیروهای سازمان در عملیات‌های ایذایی علیه واحدهای کوچک و پراکنده مناطق جنگی، خود به تنهایی اقدام می‌کردند، که در این موارد هم، پشتیبانی لازم اطلاعاتی و لجستیکی ارتش عراق کماکان وجود داشت. در چند مورد نیز بخشی از غنائم جنگی متصرفی ارتش عراق و اسرای ایرانی در اختیار سازمان قرار می‌گرفت تا در تبلیغات رسانه‌ای، به نمایش گذاشته شوند و برای ارتش آزادیبخش سازمان هویت و عظمت و ابهت فراهم سازند.

در تبلیغات سازمان مانند سایر موارد، تصویر به شدت اغراق شده و خلاف واقعی از عملیات‌های نظامی ارتش آزادیبخش ارائه می‌گردید که بر اساس آن، این ارتش کوچک توانسته بود، ده‌ها هزار تن از نیروهای مسلح ایران را کشته و هزاران تن را اسیر کند.

پس از تصویب قطع‌نامهٔ ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل دربارهٔ جنگ ایران و عراق در ۲۹ تیر ۱۳۶۶، و عدم پذیرش فوری آن توسط ایران، ارتش عراق و سازمان، حملات نظامی خود را به شکل وسیعی افزایش دادند. مرداد ۶۶، مسعود رجوی، در مصاحبه‌ای کارنامهٔ ارتش سازمان را این‌گونه اعلام کرد:

> **ارتش آزادیبخش، چنانکه اعلام شده، تا به حال [مرداد ۱۳۶۶] ده‌ها رشته عمل بزرگ و بسیار موفق داشته است. آمار تلفاتی که به دشمن وارد کرده حدود ۲۵۰۰ نفر است و حدود یکصد و سی نفر را هم اسیر گرفته است. در مقابل، شهدا و مجروحین جدی خودمان، در مجموع این عملیات که نگاه**

---

۱. پایان جنگ...: ص ۵۱.

کنیم، بیش از سه درصد نبوده است.[۱]

وی با توصیف‌های اغراق شده از توان و جایگاه نظامی ارتش سازمان، تأکید نمود که:

... ارتش آزادیبخش در مسیر پیشرفت‌هایش پیوسته به درگیری‌ها و به رودررویی‌هایی نزدیک می‌شود که کمر دشمن را هدف قرار داده است و کمرش را خواهد شکست.[۲]

رجوی همچنین در توضیح نوع رابطه سازمان و ارتش آن با رژیم عراق، به سخنان صدام استشهاد کرد و چنین گفت:

عراق اصلاً کاری به این کارهای ما ندارد. یادتان هست که در اولین دیدار من با رییس‌جمهور عراق، آنچه که در ابتدا در اعلامیه رسمی روی آن تأکید شد، به رسمیت شناختن استقلال کامل ما در جمیع جهات و به رسمیت شناختن و احترام گذاشتن به آزادی عمل کامل ما تا رسیدن به اهدافمان بود... هر کس هم شک دارد ما دعوت می‌کنیم، می‌تواند بیاید و از نزدیک ببیند.[۳]

به همین ترتیب، ظاهراً برای کسانی که در آمار و ارقام شگفت عملیات‌های نظامی ارتش سازمان، شک و تردید داشتند نیز، جز قبول دعوت سازمان و رفتن به عراق و مشاهدهٔ از نزدیک، راه دیگری وجود نداشت.

در تبلیغات سازمان، اخبار وقوع عملیات‌های نظامی متعددی توسط ارتش آزادیبخش اعلام می‌گردید، که هرگز رخ نداده بود و هیچ‌گاه در هیچ یک از گزارش‌های نیروهای ایران به ثبت نرسیده است. در پایان سال ۶۶، سازمان بیلان

---

۱. نشریه اتحاد انجمن‌های...، ش ۱۰۸: ص ۶.

۲. همان: ص ۳۴.

۳. همان. یک عضو سابق سازمان دربارهٔ پیوند صدام و رجوی چنین نوشته است: «معمای بزرگ اینکه چگونه صدام ضدایرانی و دیکتاتور، با تعدادی ایرانی مدعی انسان‌دوستی و آزادی‌خواهی تا بدین حد از انطباق می‌رسند، را باید در وحدت ایدئولوژیک آنها یافت. صدام حسین بعضی از بهترین دوستان و بعضی از اقوام خود را با تیغ کینه خود آشنا کرد، ولی همواره حامی بی‌چون و چرای مجاهدین بود.» جابانی، روانشناسی خشونت و ترور: صص ۶۹ ـ ۷۰.

کار ارتش خود را به این شرح اعلام نمود: ۹۹ رشته عملیات، و وارد ساختن ۹۳۰۰ تن تلفات به نیروهای ایران و گرفتن ۸۶۰ تن اسیر.[۱]

□ عملیات‌های بهار ۶۷

سیر عملیات‌های نظامی و تبلیغات گسترده روی آنها و افزایش حمایت حامیان عراق از سازمان، موجب شد که سازمان به حرکت جهشی (ماکرو) روی آورد و خواستار سهم و نقش بیشتری در استراتژی نظامی رژیم بعث عراق گردد. نتیجه آن پس از چند ماه توقف، تغییر و تقویت سازماندهی ارتش سازمان بود که اولین نمود آن اقدام به عملیات موسوم به «آفتاب» در آستانهٔ حملهٔ گستردهٔ عراق برای بازپس‌گیری فاو، در منطقهٔ فکّه بود.

در این عملیات نیروهای سازمان پس از تصرف خط پدافندی ارتش جمهوری اسلامی توسط ارتش عراق، تمامی سنگرها و استحکامات موجود را به آتش کشیدند و سپس به برافراشتن پرچم‌های سازمان بر روی خاکریزها و پخش اعلامیه اقدام نمودند.

عراقی‌ها و نیروهای سازمان تا حدود ظهر روز تهاجم، تمامی امکانات و تجهیزات به غنیمت گرفته شده را به پشت خط و به درون خاک عراق منتقل کردند و نیز کلیهٔ اسرا را انتقال داده و در حدود ساعت ۱۳ از خاک ایران تا پشت خط پدافندی رژیم بعث عراق عقب‌نشینی کردند. براساس گزارش منابع نظامی ایران، تلفات سنگینی به مهاجمان وارد آمد و آنان مجبور به عقب‌نشینی از خاک ایران شدند.

دربارهٔ دستاورد سازمان از این عملیات، راستگو با استناد به منابع سازمان می‌نویسد:

> **تلفات وارده به لشگر ۷۷ خراسان ۳۵۰۰ تن کشته و مجروح و ۵۰۸ اسیر، از طرف سازمان اعلام شد... سازمان مجاهدین (ارتش آزادیبخش) توانست با همراهی و همکاری ارتش کشور دشمن (عراق) کاری را که آن ارتش**

---

۱. همان، ش ۱۳۱: ص ۵۴.

نتوانسته بود بر علیه کشور ایران عملی سازد، انجام دهد و یکی از لشگرهای زبده رژیم ایران را به نفع طرف عراقی از کاربیاندازد... رجوی در نشستی در همین رابطه گفت که «این سربازان مانع ورود ما به خاک ایران برای سرنگون کردن جمهوری اسلامی هستند و باید از سر راه کنار زده شوند.[۱]

پس از چند عملیات نظامی انحرافی ارتش عراق در نیمه دوم فروردین ۶۷ «... آمریکایی‌ها در تاریخ ۱۳۶۷/۱/۲۸ به دو سکوی نفتی ایران در خلیج فارس حمله کردند و همزمان با آن، عراقی‌ها غافلگیرانه و پس از حملهٔ گستردهٔ شیمیایی به خطوط پدافندی خودی در فاو، با سپاهی مجهز به فاو یورش آوردند... سقوط فاو در عرض ۳۶ ساعت ـ پس از آنکه دو سال و ۳ ماه در اختیار ایران بود ـ و در حالی که عراق از حضور عمدهٔ قوای ایران در منطقه غرب اطلاع داشت، با به کارگیری سلاح‌های شیمیایی، و با استفاده از گاز خردل و سیانور، انجام گرفت.»[۲]

بعدها روشن شد که جاسوسی و اطلاعات گردآوری شده توسط سازمان از وضعیت جبهه‌ها و نیروهای نظامی ایران، در به ثمر رسیدن عملیات مزبور نقش داشت.[۳] ضمن آنکه ارتش سازمان با عملیات «آفتاب» و سایر اقدامات ایذایی، در مقدمات آن سهیم بود.

در ۲۸ خرداد ۶۷ عملیات ارتش عراق و سازمان، در منطقهٔ مهران انجام شد. در سالنمای تحلیلی جنگ ایران و عراق دربارهٔ این عملیات چنین آمده است:

در روزهای پایانی خرداد ۱۳۶۷، منافقین به کمک ارتش عراق به مهران و دهلران ـ که در کنترل پدافندی ارتش قرار داشت ـ حمله کردند... در بهار همین سال بعد از نشست محرمانه رجوی و صدام، تجهیزات سنگین شامل تانک تی ۵۵ و نفربرهای پی ام پی در اختیار منافقین قرار گرفت و افسران عراقی آموزش فشرده‌ای را برای آنها برگزار کردند. رجوی قبل از عملیات

---

۱. راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: صص ۳۹۶ ـ ۳۹۸.

۲. آغاز تا پایان...: صص ۱۹۷ ـ ۱۹۸، این کتاب توسط مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ و مبتنی بر اسناد نیروهای نظامی تهیه شده است.

۳. پایان جنگ...: ص ۷۷.

تهران طی نشستی برای تحریک و تشویق نیروهایش جهت حمله به خطوط ارتش می‌گوید: «توان یک یگان ما با ۳ یا ۴ یگان ارتش ایران برابر است. یک گردان برای درهم شکستن چند گردان کلاسیک ارتش.» منافقین پس از حمله به مهران شعار «امروز مهران فردا تهران» را سر دادند.[۱]

سازمان با دعوت از خبرگزاری‌های خارجی پس از ورود به مهران، اقدام به راه‌اندازی یک برنامهٔ بزرگ تبلیغاتی نمود. پس از این عملیات رهبری تشکیلات مدعی شد که «وقتی می‌توانیم در یک عملیات، شهری را آزاد نماییم پس دسترسی به تهران چندان مشکل نخواهد بود.»[۲]

عملیات مزبور که از سوی سازمان «چلچراغ» نام گرفته بود، توسط تیپ‌های زرهی عراق و پیاده سازمان انجام شد و در چهار محور به طول ۵۰ کیلومتر و عمق ۲۰ کیلومتر انجام گردید.

---

۱. آغاز تا پایان...: ص ۲۰۲.

۲. برگرفته از اصل نوار سخنرانی رجوی، پس از عملیات تصرف مهران ـ تیرماه ۱۳۶۷.

فصل پنجاهم

از «فروغ جاویدان» تا «مرصاد»

□ «فروغ جاویدان»: چند گام به تهران

در تیر ماه ۱۳۶۷ جمهوری اسلامی ایران رسماً قطعنامهٔ ۵۹۸ را پذیرفت. در حالی که از بدو تصویب این قطعنامه در ۳۰ تیر ۱۳۶۶، ایران آن را «رد» نکرده بود و برای تأمین اهداف خود، از طریق مذاکره با دبیرکل سازمان ملل، برای پذیرش قطعنامه شروطی را طرح نموده بود و در واقع عملاً آن را به صورت «مشروط» پذیرفته بود. اما به دلیل کارشکنی آمریکا، انگلیس و فرانسه در طول مذاکرات و ورود مستقیم آمریکا به جنگ با ایران، پس از مشورت و تصمیم مسئولان عالی‌رتبه، با موافقت امام خمینی، در ۲۷ تیرماه سال ۶۷ ایران اعلام کرد قطعنامه ۵۹۸ را بدون قید و شرط پذیرفته است.[۱] اما ارتش صدام در تاریخ ۳۱ تیرماه به خاک ایران حمله کرد و از منطقه جنوب به سمت خرمشهر و اهواز پیشروی نمود. پس از ضدحملات موفق ایران، ارتش عراق در جبهه‌های میانی و غرب کشور نیز به عملیات نظامی مبادرت کرد که آنها هم با بسیج مجدد نیروهای مردمی و نظامی جمهوری اسلامی، ناموفق شدند.[۲] در نتیجه نیروهای عراقی عقب‌نشینی کردند و رژیم عراق در اول و سوم مردادماه رسماً عقب‌نشینی خود را از جبهه‌های جنوب و میانی و غرب کشور اعلام نمود. اما همزمان عملیات مشترک عراق و سازمان آغاز گردید. نکاتی چند در علل و

---

۱. پایان جنگ...: صص ۱۴۷ ـ ۱۶۳.

۲. همان: صص ۱۷۵ ـ ۱۸۰.

زمینه‌های شکل‌گیری این عملیات قابل توجه و بررسی هستند:

پس از عملیات مهران، در جمع‌بندی رهبری سازمان، هدف عملیات بعدی، تهران منظور شد و برای رسیدن به حدّاکثر توان برای انجام این عملیات یک مقطع ۳ ماهه در نظر گرفته شد و بلافاصله اعزام اعضا و مرتبطان سازمان از ایران و خارج کشور به عراق، به طور وسیعی آغاز شد. همچنین سازمان در این مقطع به منظور جذب اسرا و استفاده از آنها در عملیات نهایی فعالتر شده بود. افراد تازه‌وارد و نیروهای ارتش سازمان تحت آموزش و مانورهای فشرده قرار گرفته بودند و در آموزش‌های جدید، آموزش سلاح‌های ضدهوایی هم منظور شده بود.[1]

«پیش از این منافقین در تحلیل درون‌گروهی خود، امکان موافقت ایران با قطعنامه را غیرممکن دانسته و به صراحت اعلام می‌کردند: تنها در صورتی جمهوری اسلامی قطعنامه را خواهد پذیرفت که به لحاظ سیاسی ـ نظامی و اقتصادی به بن‌بست کامل برسد. به عقیده آنان، این اقدام به منزله فروپاشی نظام خواهد بود...»[2]

تحلیل رجوی در مورد نتیجهٔ جنگ این بود که ایران به دلیل بسته بودن تمامی راه‌های بازگشت به صلح با عراق، ناچار به ادامهٔ جنگ خواهد بود. هر قدر هم جنگ به طول بینجامد، از یک طرف توان نظامی و اقتصادی ایران بیشتر تحلیل می‌رود و از طرف دیگر بازگشت به سمت آتش‌بس و صلح غیرممکن‌تر می‌شود و این جنگ تا شکست ایران ادامه خواهد یافت.

با اعلام خبر پذیرش قطعنامه از سوی ایران، نقشه‌ها و طرح‌های قبلی سازمان با بن‌بست مواجه شد. در آن شرایط، سازمان در کنار امیدواری به داشتن پشتوانهٔ خرده عملیات‌های مرزی، حمایت نمایندگان کنگره و سنای آمریکا را نیز یدک می‌کشید.رجوی در اولین جلسه پس از پذیرش قطعنامه توسط ایران در جمع

---

۱. بررسی اطلاعاتی عملیات فروغ...: صص ۴۸ ـ ۴۹.

۲. همان: ص ۱۸۴.

نیروهای مستقر در قرارگاه اشرف طی سخنرانی برنامه حمله به مهران و تهران را مطرح ک رد که با تأیید حضار مواجه شد.

در روزهای بعد کارها جنبهٔ آماده‌سازی داشت و اسرایی که قرار بود در عملیات شرکت کنند سازماندهی شدند و طی یک نشست در روز شنبه فرماندهٔ گردان‌ها، سرگروه‌ها و فرماندهان دسته در رابطه با آرایش ستون و مکانیزم عملیات توجیه شدند. در این نشست‌ها به افراد گفته می‌شد که تا باختران درگیری نخواهیم داشت و ستون تحت هیچ شرایطی نباید توقف داشته باشد.

افراد پایگاه بدیع به مرور آزاد شده و به قرارگاه اشرف رفته و در سازمان تیپ‌ها قرار می‌گرفتند. همچنین کلیهٔ تیپ‌ها در قرارگاه اشرف مانور داشتند. در این مانور آرایش ستون تمرین داده می‌شد و بعدازظهر همین روز بعضی از تیپ‌ها که توانسته بودند نشست توجیهی را بگذرانند در جلسهٔ توجیهی شرکت کردند. در این نشست‌ها به افراد گفته می‌شد روی جاده حرکت کنند و سرعت ۷۰ کیلومتر در ساعت در پیشروی الزامی است و از هر طرف که به شما شلیک شد به همان سمت شلیک کنید.

عمدتاً فرماندهان عملیاتی سازمان در عملیات «فروغ» از رده‌های بالای تشکیلاتی بوده‌اند که نظامی نبوده‌اند و بعضاً اصول اولیهٔ فرماندهی یک عملیات نظامی را نمی‌دانستند. کلیهٔ نیروهای سازمان، اعم از کادر و عضو و هوادار، به استثنای تعدادی که هدایت و پشتیبانی را به عهده داشتند، که در این عملیات شرکت کردند، مجموعاً در حدود ۴۵۰۰ تا ۵۰۰۰ نفر برآورد شده‌اند، که در حدود ۲۵ درصد از آنان را زنان و دختران تشکیل می‌دادند.[۱]

ستاد کل، تحت فرماندهی مسعود و مریم رجوی و مرکب از ۴ نفر ستادی و ۵ فرمانده محور بوده است.

عراق پیشاپیش حملات گسترده‌ای را در جبههٔ غرب و جنوب آغاز کرده بود و

---

۱. همان: صص ۴۱ ـ ۴۲؛ آمار منتشره از سوی قرارگاه غرب سپاه پاسداران ـ ۱۳۶۷.

یک عملیات هوایی برای ایجاد جوّ رعب و وحشت علیه مردم غرب کشور انجام داد. تقریباً همزمان با شروع عملیات «فروغ جاویدان» ارتش عراق با حجم وسیعی اقدام به حملهٔ گستردهای در منطقهٔ جنوب، با تظاهر به قصد تصرف خرمشهر انجام داد، که هدف آن در حقیقت زمین‌گیر کردن قویترین لشگرها و تیپ‌های رزمی جمهوری اسلامی بود. برای تکمیل شدن رفع موانع، نیروی هوایی عراق روزهای قبل از آغاز عملیات سازمان، به دفعات مناطق تجمع نیرو در اطراف کرند و اسلام‌آباد را نیز بمباران کرد.[۱]

نیروهای سازمان پس از شروع عملیات در ساعت ۴ بعدازظهر از مرزهای بین‌المللی عبور کرده وارد خاک جمهوری اسلامی شدند. از آنجا که رژیم عراق تجاوز خود را تا شهرهای قصرشیرین و سرپل ذهاب گسترش داده بود، نیروهای سازمان بدون درگیری و عبور از خط وارد شهرهای قصرشیرین و سرپل ذهاب شده و پس از عبور از کرند به سمت اسلام‌آباد پیشروی کردند و حدود ساعت ۹/۳۰ شب به اسلام‌آباد رسیدند و شهر را تصرف کردند.

یکی از فرماندهان سپاه پاسداران در تشریح عملیات می‌گوید:

۱۱ روز قبل از حمله منافقین به داخل کشور، باخبر شدیم که تغییرات جدیدی در آرایش‌ناوگان‌های مستقر در خلیج فارس و دریای عمان به‌وجود آمده است. به طور مثال ناو هواپیمابر وینسنس به طرف دهانهٔ تنگه هرمز آمده بود و ناوهای انگلیسی حرکات مشکوکی را انجام می‌دادند. در همین موقع ۵۳ نفر از نمایندگان کنگرهٔ آمریکا (به نقل از رادیو منافق) طی نامه‌ای از وزارت امور خارجه خواسته بودند که دولت ریگان در جهت تقویت سازمان منافقین به عنوان آلترناتیو آینده حکومت ایران برنامه‌ریزی بکند. دو روز بعد از این قضایا یعنی ۹ روز قبل از حمله آنها و درست بعد از قبول قطعنامه ۵۹۸ از طرف ایران اسلامی، عراق در دو جبههٔ غرب و جنوب دست به تحرکات وسیعی زد. در جنوب خود را تا جادهٔ خرمشهر ـ اهواز رساند و به طرف جادهٔ اهواز حرکت کرد و قصد داشت خرمشهر را دور بزند و در غرب

---

۱. همان: صص ۳۹ ـ ۴۰، متن بازجویی از اسرای عملیات مرصاد ـ ۱۳۶۷.

از محور ازگله ـ قصر شیرین ـ سر پل ذهاب ـ گیلانغرب ـ سومار ـ نفت شهر و میمک به عمق ۳۰ کیلومتر به داخل کشور تعرض کرد. به لطف خداوند، در جنوب بچه‌ها با آمادگی که داشتند و همچنین با حضور وسیع و به موقع مردم ضربه مهلکی را به دشمن وارد آوردند و او را تا مرزهای بین‌المللی عقب راندند. اما در غرب دشمن تجاوزش را گسترش می‌داد. در این مدت سعی کرد که از محور سومار خودش را به سه‌راهی استراتژیک اسلام آباد ـ ایلام ـ ایوان غرب و همچنین در منطقه گیلانغرب هم می‌خواست خودش را به سه راهی دیگری برساند. اما خوشبختانه همان‌طور که از رادیو شنیدید مردم ایوان دلاورانه مقاومت کرده و تعدادی از تانک‌هایشان را منهدم کردند و سه دستگاه از آنها را هم به غنیمت گرفتند و تعدادی هم اسیر گرفتند. و دشمن بعثی ناچار شد که ۱۱ کیلومتر از آن سه راهی مهّم عقب‌نشینی کند. رزمندگان یکی از تیپ‌ها نیز ۱۱ تانک دشمن را منهدم کردند و دشمن به ناچار عقب‌نشینی کرد.

قرار بود وقتی منافقین به تهران رسیدند، با پخش یک اعلامیه شدیداللحن از کشورهای دیگر درخواست حمایت کنند و آنها نیز منافقین را حمایت نمایند.[۱]

عملیات فروغ جاویدان پیامدهای زیادی ـ عمدتاً به زیان سازمان ـ برای سازمان داشته است که، به‌طور گذرا به آنها اشاره می‌کنیم.

یکی از پیامدهای این عملیات، زیر سؤال رفتن خط استراتژی سازمان، به تبع آن زیرسؤال رفتن رهبری بود.

دیگر پیامد عملیات، محکومیت سازمان و عملیات فروغ از جانب گروه‌های اپوزیسیون بوده است.

پیامد دیگر عملیات فروغ جاویدان تلفات آن عملیات است. سازمان ۱۳۰۴ نفر کشته را خود رسماً تأیید و با عکس و زندگی‌نامه منتشر کرده است. تعداد مجروحین نیز بالغ بر ۱۵۰۰ نفر برآورد شد که ۷۰۰ نفر آنان معالجهٔ سرپایی و سطحی داشته‌اند

---

۱. مجله پیام انقلاب، شماره ۲۲۰: صص ۱۸ الی ۲۱، شهریور ۱۳۶۷، به نقل از سردار شعبانی، از فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.

و ۸۰۰ نفر بستری و بعضاً جان سپرده‌اند.

از زمان عملیات فروغ تاکتیک‌های سازمان تغییرات فاحش داشته است اما استراتژی سازمان کاملاً حفظ شده است. سازمان معتقد است که در عملیات فروغ چون سازمان فقط به ارتش متکی بوده است عملیات به شکست منجر شده است. در توجیه شکست عملیات، رجوی گفت: تمامی اتکاء ما به ارتش و ایدئولوژیمان بود و روی عنصر سیاسی کار جدی صورت نداده‌ایم و آن را با قیام کربلا قیاس نمود که امام حسین(ع) نیز تمامی اتکاء را بر دو عنصر شمشیر و ایدئولوژی خود نهاد و از معادله‌های سیاسی چشم‌پوشی کرد!! و همین باعث شکست گردید! از آن پس و با همین توجیه و در پی بن‌بست نظامی تحمیل شده، خط کار سیاسی در اولویت قرار گرفت ولی هیچ‌گاه دنباله‌روی از مشی مسلحانه به عنوان تنها راه مقابله با جمهوری اسلامی ایران، به کناری گذاشته نشد.

فصل پنجاه‌ویکم

سازمان و کردهای عراق

□ **ماهیّت عملیات موسوم به «مروارید»**

مجاهدین خلق محافظان مرزهای ایران و عراق، و همانند ارتش عراق‌اند؛ از آنها حرف‌شنوی داشته باشید. «صدّام حسین»[1]

در جریان جنگ خلیج فارس، کردهای عراق با استفاده از ضعف حکومت مرکزی، فرصت را غنیمت شمرده مناطق کردنشین را به دست گرفتند. رجوی به خواست مستقیم ارتش عراق، جهت حفظ حکومت صدام و با بهانهٔ حملهٔ نیروهای جمهوری اسلامی به پایگاه‌های مجاهدین خلق، نیروهای خود را به سمت مناطق کردنشین حرکت داد و اقدام به سرکوب اکراد عراقی نمود تا لشگریان صدّام از جنوب برسند.[2] در ابتدای اشغال کویت توسط عراق، مجاهدین خلق در منطقه‌ای به نام «نوژول» (واقع در شمال عراق) مستقر شده بودند[3]. در این منطقه، پیش از حضور عوامل رجوی، کردهای عراقی زندگی می‌کردند؛ لیکن به هنگام واگذاری آن به

---

۱. شمس حائری، مرداب: ص ۲۷. نویسنده توضیح داده است که «این پیام را از رادیو عراق در زندان دانشکده» [= از جمله زندان‌های مجاهدین در عراق] در پادگان اشرف، به اتفاق سایر زندانیان شنیدم».

۲. متن اصلی و ترجمه شدهٔ گزارش وزارت خارجه آمریکا؛ مستند به مصاحبه جلال طالبانی و گزارش ۴ اکتبر ۹۴ وال‌استریت ژورنال که در پی‌نوشت‌های بعدی خواهد آمد. نیز متن ترجمه شدهٔ گزارش تحقیقی حزب سبز آلمان.

۳. این منطقه در حدّفاصل شهر «کرکوک» عراق و شهرهای کردنشین «کفری» و «طوز» قرار دارد.

مجاهدین خلق، کاملاً تخلیه شده بود! بدین معنی که ارتش صدّام شهرک‌ها و روستاهای این منطقه را مورد حمله قرار داده و مردم آن را کشته یا به کشورهای ایران و ترکیه متواری کرده بود. چند ماه پس از عملیات «فروغ» (مرصاد)، صدام حفاظت و نگهبانی «نوژول» را به عوامل رجوی سپرد؛ که در آنجا ـ برای پر شدن وقت‌شان ـ گندم و جو کاشته بودند. با شروع جنگ خلیج فارس، نیروهای رجوی از پادگان موسوم به اشرف به منطقهٔ «نوژول» رفتند.

در جریان حملات هوایی متحدین به مناطق نظامی و استراتژیک عراق، پناهگاه‌های مجاهدین خلق ـ با نوعی توافق ـ از آسیب در امان ماند؛ به عنوان مثال، در قرارگاه‌های اشرف و نوژول دو پرچم بزرگ ایران همراه با عکس مسعود و مریم نصب شده بود که برای هواپیماها به خوبی قابل رؤیت بود.[۱]

صدّام، که با شکست مواجه شده بود کلیهٔ نیروهای باقیماندهٔ خود را نیز به مرز کویت برد؛ در نتیجه مناطق شمالی از نیروهای بعثی تخلیه شد. در این حال فرصت مناسبی ایجاد شده بود تا گروه‌های کرد عراقی به این مناطق یورش برند و دوباره در شهرهای کردنشین ساکن شوند.

کردها، در قسمت شمالی، شهرهای بزرگ و اصلی «موصل» و «سلیمانیه» را اشغال نمودند و سپس به سوی شهرهایی مثل «طوز»، «کفری» و «جلولا» پیشروی کردند. با اشغال این شهرها، کافی بود که کردها از سه‌راهی «سلیمان بیگ» عبور کرده به جادهٔ اصلی برسند و مستقیم به طرف شهرهای «خالص» و «بغداد» پیشروی کنند. در چنین موقعیتی، هیچ نیرویی نمی‌توانست مانع آنها شود.[۲] برخورد کردها و نیروهای رجوی و سرکوب کردها در همین مرحله پیش آمده است. ما در اینجا سه روایت از این ماجرا را نقل می‌کنیم. روایت نخست مطالبی است که در بخشی از گزارش وزارت خارجهٔ آمریکا به کنگرهٔ آن کشور آمده است:

---

۱. اسدی، واپسگرا: صص ۸۶ ـ ۹۳.

۲. همان.

در ماه مارس ۱۹۹۱، به دنبال عملیات «توفان صحرا» بر طبق گزارش‌ها، ارتش آزادی‌بخش ملی [=معدود نیروهای رجوی] با پاسداران انقلاب ایران، در نزدیکی شهر مرزی قصرشیرین به نبرد پرداخت. تحلیل‌گران چنین می‌پندارند که صدّام به ارتش آزادی‌بخش ملی اجازه داد تا در این زمان به داخل ایران نفوذ کند؛ تا بدین وسیله نشان دهد که حمایت ایران از قیام شیعیان در جنوب عراق را تحمل نخواهد کرد.[1] در آن زمان، کردهای عراقی نیز ادّعا کردند که مجاهدین در سرکوب کردها به ارتش عراق کمک کرده‌اند؛ ادعایی که از سوی پناهندگانی که به نزدیکی مرز ایران گریخته بودند، مورد تأیید قرار گرفت.[2] جلال طالبانی، رهبر اتحادیهٔ میهنی کردستان، به خبرنگاران گفت: «...مجاهدین در نبرد کرکوک به نیروهای صدّام پیوستند.»[3] گزارش اخیر وال استریت ژورنال می‌گوید: «تنها تهاجم عمدهٔ ارتش آزادی‌بخش ملی، طی شش سال گذشته، در سال ۱۹۹۱ و درست پس از جنگ خلیج [فارس] صورت گرفت؛ و این زمانی بود که صدّام حسین به رجوی دستور داد برای فرو نشاندن شورش کردها در شمال عراق به کمک بیاید؛ و این را شرکت‌کنندگان در آن عملیات بیان می‌دارند.»[4] یک عضو سابق سازمان‌مجاهدین خلق که در عراق بوده، گفت که اختلاف او با رهبری مجاهدین زمانی آغاز شد که او عملیات سازمان علیه کردها را زیر سؤال برد.[5]

روایت دوم از شخص حائری، عضو قدیمی و جدا شدهٔ سازمان است که ضمن شرح وقایع، زمینه‌هایی نیز به دست می‌دهد که نشانگر برنامه‌ریزی قبلی در مورد نقش سرکوبگر مجاهدین خلق علیه کردهاست؛ چنانکه در ابتدای این بخش نیز اشاره کردیم، مناطقی از عراق که کردنشین بود، توسط صدّام ـ به طور موقت ـ به

۱. گزارش «مایکل تودولو» در روزنامه تایمز لندن / دوم آوریل ۱۹۹۲؛ و گزارش «آلن کوول» در روزنامه نیویورک تایمز / ۵ ژوئن ۱۹۹۱.
۲. گزارش «آسوشیتدپرس» / ۱۰ مه ۱۹۹۱.
۳. گزارش مذکور در تایمز لندن.
۴. گزارش «پیتر والدمن» در وال‌استریت ژورنال / ۱۴ اکتبر ۱۹۹۴.
۵. همان.

رجوی «حاتم‌بخشی» شده بود. حائری می‌نویسد:

طبق شهادت بسیاری از اعضای مجاهدین خلق ـ که در محل حاضر بودند و من قبل از رفتن به زندان، [چه] در مهمانسرا و چه در زندان با همهٔ آنها گفت و گو کردم ـ سازمان مجاهدین قسمت بزرگی از مناطق کردنشین شامل شهرهای «طوز»، «خرماتو»، «کفری»، «سلیمان بگ» و «خانقین» را قبل از اینکه کردها به این مناطق بیایند، به اشغال خود درآوردند. در شهر سلیمان بگ، اولین عملیات مجاهدین خلق علیه کردها، در محدودهٔ ساختمان راه‌آهن، با وارد شدن یک مینی‌بوس به شهر آغاز شد. این مینی‌بوس پر از پیشمرگ بود که قصد داشتند شهر را آزاد کنند. یک تیپ از ارتش آزادی‌بخش، به فرماندهی حسن، و تیپ دیگر، به فرماندهی اَحَد، در دو جبهه به این مینی‌بوس حمله کردند. در اولین لحظات، مینی‌بوس آتش گرفت و سرنشینان مینی‌بوس، که قبلاً پیاد شده بودند، به سرعت پراکنده شدند و به سمت «کفری» عقب‌نشینی کردند. سلاح این پیشمرگ‌ها کلاشینکف و قناسه بود [ولی] مجاهدین خلق آنها را با B.M.P و تانک‌های A55 و سایر سلاح‌های سنگین مورد حمله قراردادند. چند نفر از این عدّه [کردها] زیر پل راه‌آهن مخفی شدند و مجاهدین خلق، بدون اینکه قصد دستگیری و اسارت آنها را داشته باشند، با توپ پل را منهدم کردند و روز بعد آنها را در همان نزدیکی پل دفن کردند. پیشمرگ‌ها مجموعاً شانزده نفر بودند که اکثر آنها کفش‌های لاستیکی و لباس‌های ژنده به تن داشتند.

در سه‌راهی «طوز ـ سلیمان بگ ـ کفری»، مجاهدین خلق یک کامیون بنز قرمز رنگ را، که حامل ده تُن مهمّات برای کردها بود، متوقف کردند. راننده و نفر همراه و دو کودک را از کامیون پیاده کردند؛ و آنها به حالت تسلیم ایستادند. مجاهدین خلق، با توپ ۲۳ میلی‌متری، آن دو را به گلوله بستند؛ یکی از آنها مغزش متلاشی و دیگری مجروح گردید. یکی از کودکان روی جسدی که مغزش متلاشی شده بود، افتاد و گریه و شیون سر داد؛ به نظر می‌رسید که رانندهٔ مقتول، پدر کودک بود... از سرنوشت آن مجروح و دو کودک خبری در دست نیست. بسیاری از سربازهای کرد عراقی، که از جبهه فرار کرده و قصد رفتن به نزد خانواده‌های خود را داشتند و از ترس ارتش عراق و ناامن بودن جاده‌ها از کوه‌ها عبور می‌کردند، در بین راه مورد تهاجم و حملهٔ مجاهدین

خلق قرار می‌گرفتند و کشته می‌شدند. در حین جنگ، یکی از فرماندهان [مجاهدین خلق]، به نام رضا کرمعلی... پس از صدور دستور تیراندازی به سوی خانه اکراد در شهر «طوز»، توسط مدافعین کرد کشته شد؛ و بعد جسد او را به عنوان شهید در پادگان اشرف به خاک سپردند. علاوه بر رضا کرمعلی، ده‌ها نفر از اعضا نیز ـ که بعضاً مخالف جنگ با کردها بودند امّا به علت اطلاعات غلطی که مجاهدین خلق به آنها داده بودند فکر می‌کردند که با... [مأموران] رژیم که لباس کُردی به تن کرده‌اند می‌جنگند ـ ناخواسته در مناطق کردنشین کشته شدند. مجاهدین خلق، برای سرپوش گذاشتن روی کُردکشی و دخالت در امور داخلی کردها، جنگ با کردها را «عملیات مروارید» نامگذاری کردند، و مدّعی شدند که نیروهای رژیم به قرارگاه آنها حمله و آنها این حمله را دفع کرده‌اند؛ در صورتی که تنها در «خانقین»، یعنی ناحیهٔ مرزی ایران و عراق، بخشی از نیروهای مجاهدین خلق که در محلی به نام «محور سوسن» مستقر بودند، مورد حملهٔ نیروهای رژیم [جمهوری اسلامی] قرار گرفتند؛ امّا در بقیهٔ نقاط، مانند «طوز» و «جلولا» و «سلیمان بگ» و «کفری»، هیچ خبری از پاسداران [جمهوری اسلامی] نبود. در این عملیات، چهار نوجوان زیر بیست سال را دستگیر کردند و به عنوان «پاسدار» جلو دوربین تلویزیون [عراق] آوردند تا ثابت کنند که کردهای عراقی ـ همه ـ کرد نبوده بلکه عوامل رژیم [جمهوری اسلامی] نیز بین آنها بوده‌اند. اگر طبق ادعای رجوی، رژیم به مجاهدین خلق حمله کرده بود، می‌بایست درگیری در اطراف پادگان اشرف صورت می‌گرفت؛ نه کیلومترها دورتر از محل استقرار مجاهدین خلق، و در شهرهای کردنشین عراق! از طرفی مجاهدین خلق، در این جنگ، گوسفند و مرغ و خروس زیادی از مناطق کردنشین ـ همراه خود ـ به پادگان اشرف آورده بودند؛ آیا این گوسفند[ها] و مرغ و خروس‌ها را هم رژیم [جمهوری اسلامی] به عراق آورده بود؟!

این نشان می‌دهد که مجاهدین خلق از پایگاه‌های خود، همراه با توپ و تانک، خارج شده و در نقاطی بسیار دورتر از پادگان با کردها درگیر شدند. اگر بپذیریم [که] رژیم ایران به علت ضعف ارتش صدّام قصد حمله به عراق را داشته، با شرایطی که آن روز حاکم بود، ایران می‌توانست تا بغداد ـ بدون هیچ مانعی ـ پیشروی کند... این ادعا کاملاً دروغ است....

رجوی می‌گوید: «قوای ما با نیروهای سپاه پاسداران درگیر شدند»؛ این دروغ وقتی بیشتر آشکار می‌شود که یکی از نفرات ردهٔ بالای سازمان، به نام نادر افشار، همراه با دو نفر دیگر که یکی از آنها مترجم و به زبان عربی کاملاً مسلّط بود، در مناطق شیعه‌نشین جنوب عراق به وسیله «شمشیر» کشته می‌شوند. این سه نفر برای جاسوسی به جنوب رفته بودند؛ و اجساد آنها را به پادگان اشرف می‌آورند و برایشان سنگ یادبود بنا می‌کنند.[1]

جزئیات دقیق‌تری از برخوردهای نیروهای رجوی و کردهای عراقی در خاطرات و نوشته‌های یک خلبان و افسر فنّی نیروی هوایی (که در جریان فرار بنی‌صدر و رجوی، از کادرهای پرواز بوده و سال‌ها در سازمان به سر برده، و اکنون چند سالی است که از آنها جدا شده است) آمده؛ که به عنوان روایت سوم، عیناً ـ با اندک تصّرف ویرایشی ـ نقل می‌کنیم.

[نیروهای رجوی]، با تجهیزات کامل، درحال برگشت به سر راه سلیمان بیگ و درحال استقرار در اطراف شهرهای «طوز» و «کفری» بودند. آن گروهی که درحال عبور از شهر «طوز» بودند، بنا به دستور فرمانده، سرِلوله‌های توپ‌ها و مسلسل‌ها را به طرف شهر «طوز» هدف‌گیری کرده بودند. مردم شهر در جلو مغازه‌ها، جهت تماشا، گرد آمده در ضمن به کسب و کار خود مشغول بودند. یکی ازفرماندهان کُرد پیش آمد و خواست با فرماندهٔ مجاهدین خلق، به نام رضا کرمعلی، صحبت کند؛ آن فرد کرد گفت:

ـ ما که با شما قصد جنگ و دعوا نداریم؛ هدف ما آزادی مناطق‌مان از دست صدّام حسین است و شما در این صورت، در این کشور هیچ مشکلی نخواهید داشت. آیا بهتر نیست که لوله‌های توپتان را به جهت ما نشانه‌گیری نکنید؟!

رضا کرمعلی گفت:

ـ شما مزدور رژیم خمینی هستید و همیشه دشمن ما بوده و خواهید بود؛ و قبلاً هم نفرات ما را کشته و یا به جمهوری اسلامی تحویل داده‌اید...

در این موقع بود که یک گلوله از محلّ نامشخّصی شلّیک و رضا را نقش بر

---

۱. شمس حائری، مرداب: صص ۱۲۷ ـ ۱۳۰.

زمین کرد... مجاهدین خلق شروع به تیراندازی ـ بدون هدف مشخّص ـ به طرف شهر نموده و با گلولهٔ توپ، بسیاری از اماکن و مغازه‌ها را خراب کردند.... مجاهدین خلق به صدّام قول داده بودند که تا رسیدن نیروهای عراقی، جلو کردها بایستند و راه را بر آنها ببندند؛ لذا اقدام به بستن راه‌ها و جاده‌های اصلی ورودی و خروجیِ شهرهای «کفری» و «جلولا» و «طوز» کردند. ابتدا، حدوداً دو روز، گروه‌های کرد سعی در جلوگیری از درگیر شدن با مجاهدین خلق را می‌نمودند. این بدان معنی نبود که آنها توان این کار را نداشتند؛ بلکه نمی‌خواستند خود را در دو جبهه ـ جنگ با مجاهدین خلق [از یک طرف] و صدّام [از طرف دیگر] ـ مشغول کنند. مجاهدین خلق نیروها و اعضای خود را این‌طور توجیه کرد که اینها ـ در واقع ـ کُرد نیستند؛ بلکه نیروها و سربازان رژیم جمهوری اسلامی هستند که به لباس کردها درآمده‌اند! کردها به تلاش در راه مذاکره با مجاهدین خلق ادامه دادند؛ تا اینکه یک گروه از مجاهدین خلق به داخل شهر «کفری» حمله بردند. آنها با تانک و نفربر وارد شهر شدند. درگیری در داخل شهر شروع شد و این گروه یازده نفرهٔ مجاهدین خلق ـ تماماً ـ کشته شدند... پس از آن، تلاش برای مذاکره بین کردها و مجاهدین خلق از بین رفت و طرفین به یکدیگر حمله کردند؛ و بخصوص مجاهدین خلق سعی در کشتن و دستگیر کردن بسیاری از کردها داشتند تا آنها را به دولت عراق تحویل دهند.

این عمل مجاهدین خلق و بستن راه کردها باعث شد تا صدّام تعدادی از نیروهای باقیمانده‌اش را به این مناطق بیاورد و با استفاده از هلیکوپترهای توپدار و توپخانه، کردها را به عقب بنشاند؛ و شهرهای «جلولا» و «طوز» و «کفری» را مجدّداً به تسلّط خود درآورد.[1]

---

۱. اسدی، واپسگرا: صص ۹۱ ـ ۹۳.

فصل پنجاه‌ودوم

دوم خرداد و آثار آن

□ سردرگمی و بحران استراتژیک اپوزیسیون[1]

اپوزیسیون نه از سطح شعور و مبارزه مردم باخبر است و نه شرایط را درک کرده است. از جمله خودنگارنده. برای نمونه، اکثرسازمان‌های اپوزیسیون نه تنها انتخابات را تحریم کردند بلکه از مردم نیز خواستند تا درانتخابات شرکت نکنند. اما مردم هیچ اعتنایی به این‌گونه فراخوان‌ها نکردند. حالا باید دید کدام یک ازجریاناتی که فراخوان تحریم داده بودند، تا به این حد نرمش و واقع‌بینی سیاسی دارند که در ارزیابی‌های پیشین خود تجدیدنظر کنند و تحلیل کم و بیش درستی از آنچه رخ داده ارائه کنند.[2]

انتخابات دوم خرداد بسیاری را متحیر کرد. اپوزیسیون خارج از کشور، که فلسفه وجودی خود را از ادعای غیردمکراتیک بودن جمهوری اسلامی استنتاج می‌کند، در دوم خرداد ظرفیت‌هایی را برای مردم‌سالاری در ایران مشاهده کرد که در مخیله‌اش نمی‌گنجید. از این رو ناچار شد در قبال شرایط جدید، تعیین وضعیت کند و تفاسیر جدیدی برای علت مخالفت خود با نظام جمهوری اسلامی ارائه دهد.

---

۱. (کلمه Opposition متخذ از زبان فرانسه و به معنی «مخالفت» و «مخالفان» است. در معنای مصطلح علوم سیاسی، اپوزیسیون صرفاً به جریانی گفته می‌شود که در چارچوب قانون و غالباً در فعالیت‌های پارلمانی یا در فعل و انفعالات انتخاباتی حضور دارد. (برای آگاهی بیشتر درباره مفهوم آکادمیک و اخص اپوزیسیون ← آشوری، داریوش، دانشنامه سیاسی: صص ۸ ـ ۹).

۲. حجاریان، جمهوریت؛...: صص ۴۴۸ ـ ۴۴۹؛ به نقل از «علی کشتگر» (علی محمد فرخنده جهرمی)، یکی از رهبران اسبق سازمان چریک‌های فدایی خلق.

اجـزای ایـن اپـوزیسیون ـ کـه طـیف مـتنوعی را از نـیروهای سـلطنت‌طلب، جـمهوری‌خواه، مـارکسیست، سـوسیال دمـوکرات، مشـروطه‌خواه و نـمونه خـاص مجاهدین خلق تشکیل می‌دهد ـ هر یک به تناسب شرایط و وضعیت سیاسی خود، در قبال هفتمین انتخابات ریاست جمهوری، موضعی گرفتند.

عموم جریان‌های مخالف نظام (به جز چند جریان کوچک سیاسی که مشارکت در انتخابات را ـ آن هم اغلب در جهت دادن رأی سفید و اعتراضی ـ به هواداران خود توصیه کردند) سیاست تحریم انتخابات را در پیش گرفتند و با این ادعا که نظام در کلیتش نامشروع است و یا مکانیسم انتخابات غیرمنصفانه است، همگان را به عدم شرکت فراخواندند. اما ... هنگامی که با استقبال عظیم حدود سی مـیلیون نـفر از ایـرانـیان مـواجـه شـدند کـه رکـورد مشـارکت را ـ حـتی در مـیان پـیشرفته‌ترین دموکراسی‌های جهان ـ شکست و به فراخوان تحریم نیز وقعی ننهاد، در میان بهت و ناباوری، ناچار شدند به تحلیل این رخـداد بـنشینند و ـ اغـلب ـ در مـواضـع خـود تجدیدنظر اساسی کنند. در این مـیان، سـازمان ـ کـه هـرگونه «اسـتحاله‌طلبی»، مذاکره‌جویی و دل بستن به انتخاباتی آزاد را منتفی می‌دانست و با نیروهایی که از شکست «مرصاد» باقی مانده بودند، امیدوار بود که «در جوار خاک میهن» و به اتکای حمایت دولت و ارتش عراق و کمک‌های مالی پراکنده، نظام جمهوری اسلامی را ساقط کند و به عنوان «تنها آلترناتیو دموکراتیک» بر مسند قدرت بنشیند، انتخابات را تحریم کرد و در مواجهه با پدیده دوم خرداد ادعا نمود که مردم به فراخوان سازمان پاسخ مثبت داده و جز معدودی، در انتخابات شرکت نکرده‌اند.

«شورای ملی مقاومت» ـ پوشش سیاسی سازمان ـ نیز ادعا نمود که «اطلاعات دقیق گردآوری شده در داخل ایران، از طرف سـتادهای مـقاومت در ۲۵۰۰ حـوزه رأی‌گیری و در بیش از یکصد شهر، مبین آن است که حداکثر ۵.۶میلیون نفر به پای صندوق‌های رأی رفته‌اند»![1]

---

۱. شورای ملی مقاومت، اطلاعیه ۳ خرداد ۱۳۷۶.

□ دستپاچگی و بحران

شوک وارد شده بر سازمان و شورای رجوی پس از اعلام نتایج هفتمین انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ایران، موجب شد تا مواضع رسمی و عریان شورای ملی مقاومت ـ قبل و بعد از اعلام آرا ـ سرشار از تناقضات فاحش و گزاره‌های ناهمخوان باشد. در این قسمت، این مواضع مرور می‌شود.

○ پیش از اعلام آرای انتخابات هفتم

شورای مزبور در اول اردیبهشت ۱۳۷۶، تحت عنوان «مسئول شورای ملی مقاومت تحریم نمایش انتخابات ریاست جمهوری رژیم را اعلام کرد»، مواضع و نظرات رسمی خود را در نشریه ایران زمین انتشار داد که اهم مطالب آن به قرار زیر است:

> **حکومت ... از انتخابات آزاد ریاست جمهوری دم می‌زند، غافل از اینکه به صحنه آوردن بازیگرانی مانند وزیر پیشین ارشاد ـ که سال‌ها در رأس دستگاه دروغ‌پردازی و سانسور رژیم قرار داشته است... با مطرح کردن پاسداران سیاسی رژیم از قبیل ابراهیم یزدی، پیمان و عزت سحابی و مأمورین جیره‌خوار وزارت اطلاعات در داخل و خارج کشور، هرگز نمی‌تواند به انتخابات رونق و اعتبار بدهد.**
>
> **... بدیهی است مردم ایران این بار هم نمایش انتخابات ریاست جمهوری حکومت آخوندی را به طور کامل تحریم می‌کنند و به این مناسبت باز هم برای تمام دنیا تأکید و تکرار می‌کنیم که راه‌حل همانا تنها جایگزین مردمی و دموکراتیک، یعنی شورای ملی مقاومت ایران و کلید پیروزی همانا ارتش آزادی بخش ملی است. ... تحریم نمایش انتخاباتی رژیم ... یک وظیفه ملی و میهنی است. مرعوب صحنه‌سازی‌ها و تهدیدهای رژیم ... نشوید.**
>
> **آخوندها و پاسداران سیاسی و نظامی‌شان در برابر عکس‌العمل عمومی ناتوان و زبون‌اند. به افشای توطئه‌های دشمن برخیزید. پیام مقاومت برای تحریم خیمه شب‌بازی انتخاباتی را در سراسر کشور به آگاهی عموم برسانید.**[1]

---

۱. نشریهٔ ایران زمین، ش ۱۳۶، ۷۶/۲/۱: صص ۳ و ۱۰.

پس از اعلام تأیید صلاحیت آقایان محمدی ری‌شهری، خاتمی، ناطق نوری و زواره‌ای (کاندیداهای هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری)، توسط شورای نگهبان، رجوی چنین اظهار داشت:

این تصمیم شورای نگهبان بار دیگر همه کسانی را که به تغییراتی در درون رژیم چشم دوخته بودند، کور نمود و ثابت کرد [که] هرگونه دل بستن به تغییرات، سرابی بیش نیست؛ و تنها راه‌حل، سرنگونی رژیم توسط ارتش آزادی‌بخش ملی و جایگزینی رئیس جمهور مریم رجوی است. شورا در گذشته نیز با آمدن مریم رجوی در کنار مرزهای جمهوری اسلامی اعلام داشته بود که بر اساس نظر سنجی‌های مشخص در داخل کشور، رئیس جمهور مقاومت اکثریت مطلق آرا را [به دست] خواهد آورد.[1]

○ پس از اعلام آرای انتخابات

به دنبال اعلام مجموعه آرای شرکت کنندگان، به رغم تأیید همراه با ابراز شگفتی همه جریان‌های اپوزیسیون، اظهارنظرها و اعلام مواضع شورا و سازمان، مصداق کامل «مخالف خوان» بود؛ چرا که در نخستین واکنش‌ها، ابتدا چنین نوشتند:

در خاتمه نمایش انتخابات ریاست جمهوری رژیم آخوندی، حقایق مسلم و بسیار مهمی درباره وخامت اوضاع رژیم ... و بر هم خوردن تعادل درونی آن برملا می‌شود که مبیّن تغییر دوران و فرا رسیدن مرحله تعیین سرنوشت و عبور حاکمیت از یک نقطه عطف سیاسی است.[2]

□ ادامهٔ بحران: گسست‌های جدید

دوم خرداد ۱۳۷۶ بخش‌های وسیعی از اپوزیسیون خارج از کشور را منفعل کرد و به واکنشی تأمل‌برانگیز واداشت. در این میان، عده‌ای از وابستگان نهاد پوششی سازمان ـ یعنی «شورای ملی مقاومت» ـ نیز واکنشی قابل پیش‌بینی نشان دادند.

---

۱. رجوی، تحلیل وضعیت رژیم...: ص ۱۰.

۲. شورای ملی مقاومت، متن اطلاعیه سوم خرداد (جزوه ـ رقعی).

هدایت‌الله متین دفتری، یکی از وفادارترین یاران شورای مزبور و رجوی، از جمله افرادی بود که عکس‌العمل دیرهنگام وی بالاخره به جدایی و تعبیر درست‌تر «اخراج» از شورا منجر شد.

جدایی **متین دفتری** از شورای مقاومت، حتی به زعم همفکران سابقش نیز بسیار دیر اتفاق افتاد. هر چند برخی از منفردان و یا وابستگان به جریان‌های اپوزیسیون خارج از کشور، به هر حال، از این امر استقبال کردند، لیکن برای عده‌ای دیگر این پرسش مطرح شد که چرا او نیز در کنار افرادی چون **بهمن نیرومند، ناصر پاکدامن، مهدی خانبابا تهرانی، حسن ماسالی، عبدالکریم لاهیجی، عبدالرحمن قاسملو و ابوالحسن بنی‌صدر** «شانه از زیر بار رهبری رجوی خالی نکرد و اقامت خود را در دستگاه رجوی آن‌چنان به درازا کشاند که سرانجام رجوی با سیاست فرار به جلو، بر او سبقت گرفت و حکم اخراج او را صادر کرد»؟[1]

آنچه در مجموع از مقاله‌ای **متین دفتری** بعد از انتخابات نوشت، این بود که وی واقعیت حضور مردم در انتخابات و رأی ۲۰ میلیونی آقای خاتمی را پذیرفته است و این پذیرش، به معنی قبول شکست استراتژی و بی‌بنیاد بودن تحلیل‌های مجاهدین خلق ـ به خصوص شخص رجوی ـ و عدم مقبولیت آنان در میان مردم است.

در تبیین این واقعیت که چرا **متین دفتری** دیرتر از دیگران از شورا بیرون آمد، بسیار گفته‌اند ولی اغلب این گفته‌ها به یک علامت تعجب و تکرار «چراها» می‌رسد. مسئله این است که ـ به تعبیر برخی صاحبنظران مخالف سازمان ـ «مسخ شدگان»، «فریب خوردگان»، «فرصت طلبان» و «نوکرصفتان» قادر به تغییر مواضع خویش نیستند؛ چرا که اراده‌ای ندارند. دیگری به جای آنها می‌اندیشد، اختیار می‌کند و تصمیم می‌گیرد. در این فاصله ۱۷ ساله (۷۷ ـ ۱۳۶۰) آیا متین دفتری «عمیقاً» به «آزادی اندیشه، بیان و انتقاد» باور داشته است؟! آیا پیش از حرکت اخیر و جریان

---

۱. نشریهٔ پیوند، (ویژه‌نامه)، سال دوم، ش ۳، شهریورماه ۱۳۷۷: ص ۱۳.

اخراج یا خروج، مجاهدین و شخص رجوی هرگز «بر محوری‌ترین پایه دموکراسی یعنی آزادی بیان» خط بطلان نکشیده بودند و در «آزمایش انتقادپذیری، بردباری سیاسی و تحمل‌گرایی» توفیق داشتند؟! به گفته یکی از چهره‌های معروف اپوزیسیون، که از قضا در ضدیت با جمهوری اسلامی نیز کارنامه پر و پیمانی دارد، این که چرا متین دفتری در کنار افرادی چون بنی‌صدر و نیرومند و پاکدامن و خانبابا تهرانی و قاسملو و ماسالی، «شانه از زیر بار رهبری رجوی خالی نکرد و اقامت خود را در دستگاه رجوی آن چنان به درازا کشاند که سرانجام رجوی با سیاست فرار به جلو بر او سبقت گرفت و حکم اخراج او را صادر کرد.»، سؤالی است که پرسش‌های مقدر دیگری را نیز به همراه می‌آورد:

آیا در آن سال‌ها، متین دفتری شیوه‌های عمل رجوی را در داخل «شورای ملی مقاومت» و سازمان مجاهدین تأیید می‌کرد؟[1] آیا اصولاً متین دفتری شیوه تفکر و مایه فرهنگی و عقلی و روحی و کردار و عملکرد سیاسی و اجتماعی و اخلاقی رجوی را با مقولات مربوط به آزادی، دموکراسی، تسامح و حرمت و حیثیت شئون انسانی هماهنگ می‌دانست؟ آیا متین دفتری تصور می‌کرد که ذهن و شعور او در قضاوت نسبت به اعمال رجوی در شورا و در سازمان، نسبت به ذهن و شعور کسانی که عضویت در شورا را همزمان با او پذیرفتند اما پس از مدتی، یکی پس از دیگری، فرار را برقرار ترجیح دادند و از گردن نهادن به مسئولیت و رهبری رجوی سر برتافتند، هشیارتر و عقلانی‌تر و منطقی‌تر است؟ آیا متین دفتری، به عنوان عضو «شورای ملی مقاومت»، از نظر اخلاقی و انسانی و عقلانی، بر این همه سیلاب فحش و ناسزا و تهمت و هتک حرمتی که رجوی و دستگاه تبلیغاتی او علیه منتقدان خود در این سال‌ها سرازیر کرد، صحه می‌گذاشت و رجوی را ـ چه در رهبری سازمانی و چه در

---

۱. نظیر ازدواج ایدئولوژیک، تئوری سه طلاق، جدایی کودکان از خانواده‌ها، همکاری تنگاتنگ با عراق، گسیل جوانان عضو سازمان برای درگیری با پاسداران در مرزها و کشتارهای جمعی آنان، تلاش برای ایجاد رابطه با آمریکا، منابع درآمدها و مخارج سازمان، شورا و... .

مسئولیت شورا ـ در تمسک به این گونه شیوه‌های خودکامگی و در تحویل و تبدیل سازمان و شورا به صورت یک فرقه متعصب مذهبی و جدا از مردم محق می‌دانست؟ و...[۱]

یکی دیگر از شخصیت‌های سیاسی اپوزیسیون، یکی از ابعاد نقش و شخصیت متین دفتری[۲] در طول حضورش در کنار رجوی را بدین گونه تبیین می‌کند:

... یکی از موارد غم‌انگیز این نقش آقای متین دفتری زمانی بود که «سازمان نگهبان حقوق بشر» رهبری مجاهدین را متهم کرده بود که اعضای جداشده خود را زندانی کرده است و تقاضا داشت که ازبازداشتگاه‌های مجاهدین در عراق دیدن کند. آقای متین دفتری با نوشتن نامه‌ای به «سازمان نگهبان حقوق بشر» رفتارخصمانه مجاهدین را با اعضای ناراضی و دگراندیش تکذیب کرد و مدعی شد که اتهامات وارده به سازمان مجاهدین بی‌اساس است. این امر که چرا آقای متین دفتری هجده سال وقت می‌خواست تا قانع شده که «شورای ملی مقاومت» نقشی خارج از اراده رهبری مجاهدین ندارد، سؤالی است که فقط شخص ایشان می‌تواند بدان پاسخ گوید.[۳]

واقعیت این است که عکس‌العمل آقای هدایت‌الله متین دفتری و جبهه دموکراتیک ملی، در مقابل عملکرد رجوی سکوت محض بوده است. اینها در واقع «دکوری در تجمع شورای ملی مقاومت بودند که ۱۶ سال آزگار به صورت ابزاری در خدمت سیاست‌های به غایت ارتجاعی و ضدملی آن تشکیلات قرار داشتند.» گوینده این اظهارات، سنگ محکی نیز برای تشخیص صداقت متین دفتری و جبران گذشته‌ها به میان می‌اندازد و می‌گوید:

اگر آقای متین دفتری علاقه دارد که گفتار ایشان در رابطه با «دفاع از آزادی بیان و کثرت‌گرایی و مخالفت با هرگونه شایعه‌پراکنی، برچسب زنی، افترا و

---

۱. همان ـ پیشین؛ اقتباس از متن گفتگوی دکتر علی‌اصغر حاج سید جوادی: ص ۱۳. نیز فراز و فرود...: صص ۶۷ـ ۶۹.

۲. منظور استفاده از وجهه متین دفتری به عنوان نوه دکتر مصدق است.

۳. همان، ش ۴، دی ماه ۱۳۷۷، گفتگوی دکتر منصور فرهنگ: ص ۴۵. نیز فراز و فرود...: صص ۱۶۸ ـ ۱۶۹.

هتک حرمت» جدی تلقی شود، قبل از هر چیز ضروری است تا مواضع خود را در رابطه با سیاست و عملکرد شورای ملی مقاومت، سازمان مجاهدین خلق و مسعود رجوی، در مدت ۱۶ سال همکاری، روشن نماید و از روابط پشت پرده با صدام حسین و حزب بعث عراق، سازمان‌های جاسوسی کشورهای غرب و کشورهای عربی و سناتورهای استعمارگر آمریکا پرده بردارد و در رابطه با حبس و شکنجه آن عده از مجاهدین، که به خاطر مخالفت با سیاست‌ها و عملکردهای شورای ملی مقاومت و سازمان مجاهدین خلق در زندان‌های دولتِ ـ به اصطلاح ـ مقاومت مریم خانم قجر عضدانلو در عراق گرفتارند، سکوت را بشکنند.»[1]

شاید گویاترین تمثیلی که می‌تواند خروج یا اخراج متین دفتری را از شورا تبیین کند، مطلبی است که یکی از هم‌جبهه‌ای‌های سابق وی بیان کرده است:

در زبان آلمانی ضرب‌المثلی است مبنی بر اینکه «موش‌ها از کشتی‌ای که دارد غرق می‌شود، می‌گریزند»، جدایی متین دفتری از «شورای ملی مقاومت» نیز جز این نیست. استعفای ایشان شبیه به کار آدمی است که پس از سوار شدن در اتوبوس و به ایستگاه آخر رسیدن و پیاده شدن اتوبوس باز هم به راه خود ادامه خواهد داد؛ اما پس از مدتی انتظار، پی می‌برد که به آخر خط رسیده است و باید از آن پیاده شود![2]

---

۱. همان، پیشین، اقتباس از گفتگو با دکتر منصور بیات‌زاده: ص ۱۲؛ با تلخیص.

۲. همان، گفتگو با مهندس منوچهر صالحی: ص ۴۳. نیز فراز و فرود...: ص ۱۶۳.

فصل پنجاه‌وسوم

بن‌بست استراتژیک و بحران موجودیت

□ سردرگمی و بحران استراتژیک اپوزیسیون

واقعیت این است که بستر وجودی مجاهدین خلق، انسداد سیاسی و شرایط بسته پلیسی است. سازمان نمی‌تواند بدون اتکا به سلاح و خشونت به زندگی خود ادامه دهد. رشد و حیات سازمان مجاهدین خلق تنها در فضای بسته، غیرشفاف و خفقان‌آلود ممکن خواهد بود. شرایط جدید پس از دوم خرداد، چنان که پیشتر گفته شد، اپوزیسیون را به رویکرد مسالمت و رفرم راند؛ لیکن برای مجاهدین خلق خارج شدن از مدار مبارزه قهرآمیز و جنگ مسلحانه «آزادی‌بخش» به معنی مرگ و نیستی بود. رجوی، که جز قدرت‌طلبی و تمامیت‌خواهی، انگیزه دیگری نداشت، راه گریز از وضعیت جدید در ایران را دست یازیدن به اقدامات تروریستی تشخیص داد تا فضای موجود کشور را خشونت‌آمیز کرده مسئولان را به اقدامات متقابل وادارد. واکنش خشونت‌بار نظام، دو گزینه را پیش روی می‌آورد:

۱ـ جنگ و گریز بین معدود نیروهای سازمان یا آشوب‌طلبان و نیروهای نظامی و انتظامی که نهایتاً کنترل شدید امنیتی و فضای بسته پلیسی را به همراه داشت. در چنین صورتی، شعارهای آقای خاتمی و وعده ایجاد جامعه مدنی و برقراری آزادی رنگ می‌باخت و نظام به هر دو بحران مشروعیت و مشارکت دچار می‌شد.

۲ـ واکنش عجولانه نیروهای مسلح و مسئولان جمهوری اسلامی در حمله به قرارگاه‌های سازمان در عراق که طبق تحلیل آنها همراه با هجوم به مرزها و

ایجاد برخورد و درگیری بین نیروهای ایرانی و عراقی بود و نهایتاً آتش جنگی دوباره میان دو کشور زبانه می‌کشید.

به دنبال آن شکست‌ها و بر اساس این تحلیل‌ها، سازمان از روز ۱۲ خرداد ماه ۱۳۷۷ دست به سلسله عملیاتی زد که در عین تنوع و پراکندگی در اهداف حملات و نیز معروفیت چهره‌هایی که ترور شدند، نه تأثیری بر جامعه و شرایط عمومی کشور گذاشت و نه توانست وضعیت نامساعد و بحرانی سازمان را بهبود بخشد.

□ فاز جدید تخریب و ترور

روز سه‌شنبه ۱۲ خردادماه ۱۳۷۷، یعنی ده روز پس از سالگرد دوم خرداد ۷۶، سازمان یک سری عملیات تخریبی جدید را از طریق بمب‌گذاری و خمپاره‌اندازی در سه نقطه تهران با عنوان «سرآغاز مقاومت مسلحانه انقلابی»[1] صورت داد.

○ بازتاب‌ها و واکنش‌های رسمی سیاسی

در پی این رخدادهای تخریبی، سیل محکومیت آن از سوی دولت‌ها و مجامع بین‌المللی و داخلی به راه افتاد. در وهله نخست، وزارت امور خارجه آمریکا طی بیانیه‌ای انفجارهایی که مسئولیت آن را سازمان به عهده گرفت، محکوم کردند. در این بیانیه آمده است:

> ... دولت ایالات متحده اقدامات تروریستی را در تهران شدیداً محکوم می‌کند و به بازماندگان این حادثه تسلیت می‌گوید. دولت آمریکا هرگونه اقدام تروریستی ـ در هر نقطه از جهان ـ را محکوم می‌کند و یادآور می‌شود که سازمان مجاهدین خلق در فهرست سازمان‌های تروریستی خارجی قرار دارد...[2]

از سوی دیگر، یک سخنگوی وزارت امور خارجه بریتانیا طی اظهاراتی این

---

۱. نشریهٔ مجاهد، ش ۳۹۲، ۱۳۷۷/۳/۱۹: ص ۱.

۲. بخش فارسی رادیو B.B.C، ۷۷/۳/۱۲.

عملکرد را محکوم کرد. ناگفته نماند که وزارت خارجه این کشور اطلاعیه‌ای رسمی در این مورد در اختیار رسانه‌ها قرار نداد. سخنگوی وزارت خارجه بریتانیا از جمله اظهار داشت:

... بریتانیا خبر غم‌انگیز این انفجار را با تأسف شنید و ضمن ابراز همدردی با مردم ایران درحادثهٔ اخیر، تسلیت خود را به‌خانواده‌های قربانیان این حادثه تقدیم کرده است... ما حرکات تروریستی را ـ در هرکجا که انجام گیرد و با هر انگیزه‌ای که باشد ـ محکوم می‌کنیم... بریتانیا به عنوان ریاست دوره‌ای اتحادیه اروپا به تشویق راه‌های مؤثر علیه تروریسم ادامه می‌دهد.[۱]

کلاوس کینکل وزیر امور خارجه آلمان نیز چند روز پس از حادثه انفجار در تهران، طی اعلامیه‌ای این حرکت را که تعدادی بی‌گناه در آن کشته و مجروح شدند، شدیداً محکوم کرد. در این اطلاعیه همچنین ـ ضمن ابراز همدردی با قربانیان این سوءقصد ـ آمده است:

... تروریسم ابزار برخورد سیاسی نیست و آلمان فدرال با هر نوع پدیده تروریسم مخالفت می‌ورزد و بر تصمیم خود برای مبارزه جدی با آن ـ در هر کجا که پدید آید ـ تأکید می‌نماید...[۲]

دولت استرالیا نیز با انتشار بیانیه‌ای رسمی، مجموعه عملیات خشونت‌آمیز سازمان مجاهدین خلق را به شدت محکوم نمود و عاملان انفجارهای تهران را تروریست نامید. الکساندر داونر وزیر امور خارجه استرالیا، در این بیانیه، بمب‌گذاری را که منجر به کشته شدن سه تن و زخمی شدن تعدادی دیگر شد، محکوم کرده با خانواده قربانیان بی‌گناه این حوادث ابراز همدردی نمود. وزیر امورخارجه استرالیا، با توجه به پذیرش مسئولیت این اقدامات توسط مجاهدین خلق، تصریح کرده است که «استرالیا این گروه را تروریست قلمداد کرده و اقدامات آنها را محکوم می‌کند».[۳]

---

۱. همان.

۲. روزنامه‌ها، ۷۷/۳/۱۶.

۳. نشریهٔ ایران آینده (ویژه نامه)، خردادماه ۱۳۷۷/ژوئن ۱۹۹۸، [چاپ و پخش در] هلند ـ فرانسه: ص ۲۰.

علاوه بر واکنش‌های سیاسی از سوی دولت‌ها، مجامع رسمی و غیررسمی نیز نسبت به عملیات خشونت‌بار این گروه موضع‌گیری کردند. اظهارات خانم الهه هیکس سخنگوی «سازمان نظارت بر حقوق بشر» از جمله این موضع‌گیری‌ها بود. وی اعلام داشت: «سازمان نظارت بر حقوق بشر، کشته شدن سه نفر و زخمی شدن عده‌ای را که بر اثر انفجار یک بمب در محل دادگاه انقلاب اسلامی تهران اتفاق افتاده است، به شدت محکوم می‌کند.»[۱]

□ ترور لاجوردی[۲]

روز دوشنبه اول شهریور ماه ۱۳۷۷، «سید اسدالله لاجوردی» - رئیس سابق سازمان زندان‌های کشور و دادستان اسبق دادگاه‌های انقلاب اسلامی تهران - در حجرهٔ خود در بازار تهران توسط دو تروریست به شهادت رسید. این ترور زمانی صورت گرفت که آقای لاجوردی از ریاست سازمان زندان‌ها استعفا داده به حرفه اصلی خود در بازار بازگشته بود و هیچ محافظتی از وی به عمل نمی‌آمد. از این‌رو می‌توان گفت این ترور فاقد هرگونه ارزش سیاسی و نظامی بود.

در همان روز، سازمان طی اطلاعیه‌ای اعلام کرد که این ترور توسط یکی از

---

۱. بخش فارسی رادیو B.B.C - پیشین.

۲. اسدالله لاجوردی در سال ۱۳۱۴ هق در تهران به دنیا آمد. وی تحصیلات دروس رسمی و حوزوی را همزمان آغاز کرد و بعدها برای کسب معاش در بازار تهران مشغول به کار شد. لاجوردی در اوایل دهه چهل به عضویت شورای مرکزی جمعیت‌های مؤتلفه اسلامی درآمد و در سال ۱۳۴۳ بدلیل مرتبط بودن با اعدام حسنعلی منصور دستگیر شد و دو سال به زندان افتاد. وی در سال ۱۳۴۸ بار دیگر دستگیر شد و شکنجه‌های فراوانی دید. او از عوامل اصلی انفجار دفتر هواپیمایی اِل عال اسرائیل بود. آخرین بار در سال ۱۳۵۳ دستگیر و به ۱۸ سال زندان محکوم شد. با پیروزی انقلاب اسلامی از زندان آزاد شد. اولین سمت لاجوردی، دادستانی انقلاب اسلامی تهران بود. او سال‌ها ریاست سازمان زندان‌های کشور را بر عهده داشت. لاجوردی در تاریخ اول شهریور ماه سال ۱۳۷۷ در حالی که محافظی نداشت، در مغازهٔ محل کارش در بازار تهران توسط دو تروریست اعزامی سازمان به شهادت رسید.

تیم‌های عملیاتی آنان صورت گرفته است.[۱] واکنش‌های مختلف نیروهای سیاسی داخل و خارج، برخلاف تصورات و گمان‌های رهبری سازمان، در این موردِ به خصوص نیز سمت و سوی محکومیتِ این اقدام را داشت. کسانی که ـ حتی ـ خود زمانی در جرگه مجاهدین خلق بودند نیز واکنشی محکوم‌کننده داشتند. یکی از جداشدگان سازمان، این عمل را «نه یک ترور سیاسی بلکه یک انتقام‌گیری» برآورد نمود و نوشت:

... جنایتکاران و دشمنان مردم که خود باید در یک دادگاه خلقی محاکمه شوند، حق ندارند به وکالت از جانب مردم، نقش قاضی را بازی کنند... مبارزه یک امر اجتماعی و در نتیجه منطقی و عقلایی است.

مبارزه برای ارضای حس انتقام‌جویی و تسکین احساسات فردی و شور و نشورهای نوعِ مجاهدینی نیست؛ و ابزارها و وسایل نیل به هدف باید از جنس هدف باشد و نه در تضاد با آن.

... مجاهدین با تحلیلی مشابه تحلیل عملیات «فروغ جاویدان»، که به قول خودشان جلو تحولات اجتماعی پس از آتش‌بس را گرفتند، دوباره می‌خواهند فضایِ به وجود آمده که مردم وارد صحنه مبارزات شده‌اند را خراب کنند و ـ به‌اصطلاح ـ این بارهم «میز لیبرال‌ها» را به هم بزنند؛ اما این موجودات منزوی و مطرود آن قدر در خواب وخیال‌های خرگوشی خود فرو رفته‌اند که فکر می‌کنند اوضاع همان اوضاع ده سال پیش است.[۲]

○ شرح حادثه توسط تروریست

«علی‌اصغر غضنفرنژاد جلودار»، یکی از دو تروریستی که مرحوم لاجوردی را به شهادت رساند، ماوقع را بدین نحو بیان کرده است که هنگام خروج از عراق برای این عملیات، سازمان به وی دو قرص سیانور، دو نارنجک و دو کلت «برتا» و «برونینگ» (با شش خشاب) و یک «کلاشینکوف» (با خشاب‌های اضافی) داد. این دو پس از

---

۱. نشریهٔ مجاهد، ش ۴۰۳: ص ۱.

۲. نشریهٔ پیوند، ش ۳، شهریور ماه ۱۳۷۷: ص ۹؛ مقاله هادی شمس حائری.

خروج از بصره و ورود به مرز ایران، ابتدا به آبادان رفتند و از آنجا روانهٔ اهواز شدند. مسیرهای بعدی آنها ایذه، بروجن، اصفهان، گلپایگان، اراک و تهران بوده است.

تروریست‌ها صبحگاه دوشنبه اول شهریور، با راهنمایی کروکی ویژه‌ای که حفظ کرده بودند، از مسجد به سمت بازار رفتند؛ ولی به دلیل خلوت بودن محل منصرف شدند و عمل را به تأخیر انداختند:

فکر می‌کردیم داریم شهید می‌شویم و به بهشت می‌رویم. ... ما می‌خواستیم کارمان خارق‌العاده و خیلی بهتر از تیم‌های قبلی باشد. رفتیم و از مغازه بغلی‌اش آینه خریدیم. چک کردیم و دیدیم [که شهید لاجوردی در محل موردنظر] هست.

تروریست‌ها به خیابان ۱۵ خرداد باز می‌گردند و پس از یک ساعت توقف در یک مسافرخانه دوباره به بازار می‌روند:

داخل بازار رفتیم و چند بار دور زدیم. از او [= شهید لاجوردی] پرسیدیم: «مغازه معافی و رحمانی کجاست؟» به ما گفت که این آدم‌ها آدم‌های سرشناسی هستند. بعد، از مغازه رو به رویش روسری خریدیم. شهید لاجوردی با دو سه نفر دیگر نشسته بود. سمت چپ شهید لاجوردی به ما بود. وقتی روسری را می‌خریدیم، شکم‌بند رضا مشکل پیدا کرد و آن را داخل ساکش گذاشت. کلاشینکوف رضا مسلح بود و دستش روی ماشه بود. روسری خریدیم و برگشتیم. من به رضا گفتم: «اول تو رگبار ببند.» به هر جهت کلت را درآوردم. فاصله نزدیک بود. تیر اول را من زدم. دو تا تیر زدم که به سرش خورد. چون صدا خفه کن داشت، متوجه نشدم [بعداً] چند تیر زدم. بعد از من رضا رگبار گرفت. بعدش من می‌دویدم و تیرهوایی شلیک می‌کردم که مردم کنار بروند؛ چون فکر می‌کردیم این کار را برای مردم می‌کنیم، نمی‌خواستیم مردم را بزنیم. به ما گفته بودند: «اگر کسی خواست شما را بگیرد، تیر بزنید.» من پشت سر هم صدای تیراندازی و رگبار می‌شنیدم... بعداً شنیدم که [بجز شهید لاجوردی] یک نفر دیگر در آنجا تیرخورده و شهید شده... [1]

---

۱. گفتگوی علی‌اصغر غضنفرنژاد جلودار، پاییز ۱۳۷۷.

□ حمله خمپاره‌ای به یکی از مراکز بسیج

در دوم فروردین ماه ۱۳۷۸، سازمان طی اطلاعیه‌ای اعلام نمود که مرکز مخابرات ستاد فرماندهی بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را با خمپاره مورد حمله قرار داده است و با لحنی تبلیغی، وانمود کرد که این خمپاره‌زنی را به مردم کردستان ـ در پاسخ به عملکرد جمهوری اسلامی ـ «تقدیم» نموده است![1] سازمان در راستای سیاست تشنج‌آفرین خود می‌پنداشت با چنین اظهاراتی، موفق به تحریک احساسات قومی مردم کردستان بر ضد جمهوری اسلامی خواهد شد، اما در این زمینه هم پاسخ مثبتی دریافت نکرد.

□ ترور سرلشکر صیاد شیرازی[2]

شهید صیاد شیرازی از فرماندهانی بود که نظامیان عراقی کینه و عداوتی خاص

---

۱. نشریهٔ مجاهد، ش ۴۳۴: ص ۲.

۲. امیر سپهبد علی صیاد شیرازی در سال ۱۳۲۳ شمسی در شهرستان درگز در استان خراسان به دنیا آمد و پس از تحصیلات دبیرستان، وارد دانشگاه افسری شد. وی در سال ۱۳۴۶ موفق به اخذ درجه کارشناسی از دانشگاه افسری گردید و پس از طی دوره تخصصی توپخانه، به عنوان استاد در مرکز آموزش توپخانه اصفهان مشغول به تدریس شد. او از مخالفان رژیم شاه بود تا جایی که توسط عوامل آن رژیم دستگیر و زندانی شد.

شهید صیاد شیرازی نقش حساسی در عدم توفیق تجزیه‌طلبان در کردستان و آزادسازی خرمشهر ایفا نمود و حضور او در هشت سال دفاع مقدس، پیروزی‌های متعددی را برای کشور اسلامی به همراه داشت. وی در تیرماه ۱۳۶۵ به فرمان امام به عضویت شورای عالی دفاع منصوب شد و در اردیبهشت ۱۳۶۶ به درجه سرتیپی ارتقاء یافت. سپهبد صیاد شیرازی در سال ۱۳۶۸ به سمت معاونت بازرسی ستاد ارتش، در شهریور ۱۳۷۲ به سمت جانشین رئیس ستاد کل ارتش و در فروردین ۱۳۷۸ از طرف مقام معظم رهبری به درجه سرلشکری نائل آمد که این درجه با افتخار شهادت به سپهبدی ارتقاء یافت. سرانجام امیر سپهبد صیاد شیرازی، جانشین ستاد کل نیروهای مسلح در بامداد بیست و یکم فروردین ۱۳۷۸ به دست عوامل گروهک تروریستی مجاهدین خلق در تهران به شهادت رسید و در تشییعی باشکوه، با حضور رهبر معظم انقلاب اسلامی و انبوه مردم در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

نسبت به وی داشتند و به خصوص صلابت و شجاعت او را در جریان جنگ تحمیلی و دفاع مقدس از یاد نمی‌بردند؛ از این رو برنامه شهادت این قهرمان را ضمن «امریّه»ها و «فرمان»های ویژه خود از گروه رجوی خواستار شدند. سرانجام سرلشکر بسیجی صیاد شیرازی در صبحگاه ۲۱ فروردین ماه ۱۳۷۸، طی عملیاتی که مجاهدین خلق نام آن را «طلوع» نهادند، توسط این گروه به شهادت رسید. گروه رجوی طی اطلاعیهٔ مخصوص این عملیات مدعی شدهِ بود که این اقدام در منطقه‌ای «به شدت حفاظت شده» در شمال شهر تهران صورت گرفته است.[1] و در حالی این ادعا مطرح شد که مرحوم صیاد شیرازی نیز ـ همچون مرحوم شهید لاجوردی ـ حتی یک محافظ و گارد شخصی نداشت. واکنش سراسریِ داخلی و خارجی نسبت به این اقدام شدیداً محکوم کننده بود و انزجار و نفرت عمومی را بازتاب می‌داد؛ و از آنجا که صیاد شیرازی یک نظامی وطن دوست و پای‌بند به آرمان‌ها و ارزش‌های دینی و ملی شناخته می‌شد و قهرمانی‌های وی هرگز رنگ و بوی خاص سیاسی و گروهی نداشت، شهادتش به دست تروریست‌های شناخته شده تأثر و همدردی کم‌نظیری را در میان مردم کشور و همه اقشار و طیف‌های اجتماعی به دنبال داشت. به گونه‌ای که حتی کاردار عراق در ایران نیز این عمل را تروریستی و ناجوانمردانه خواند و محکوم کرد.

□ «عقب‌نشینی تاکتیکی»: طرح جبهه همبستگی

بن‌بست‌های مکرر و بحران‌های زنجیره‌ای از یک سو و شرایط بین‌المللی و منطقه‌ای از سوی دیگر، رجوی و نزدیکانش را در جریان پوشش «شورای ملی مقاومت» به نوعی «عقب نشینی تاکتیکی» واداشت. البته ناگفته نماند که این «عقب‌نشینی» را از یک بُعد نمی‌توان «تاکتیکی» فرض کرد؛ چراکه عدول از همه آن شعارها و فریادهایی بود که بیش از ۲۰ سال سرداده بودند.

---

۱. همان، ش فوق‌العاده، ۱۳۷۸/۱/۲۱: صص ۱ و ۸

ماجرا از این قرار بود که مسعود رجوی، به عنوان مسئول «شورای ملی مقاومت» در ۱۳ آبان ماه ۱۳۸۱ طرحی را رسماً اعلام نمود که طبق تصریح وی، در سه ماده و یک تبصره به تصویب جملگی اعضای شورای مزبور رسیده بود و عنوان آن چنین بود: «طرح جبهه همبستگی ملی برای سرنگونی استبداد مذهبی».

در ماده یک مصوبه جدید، «شورای ملی مقاومت» ـ ضمن تأکید بر التزام اعضای خود در قبال برنامه شورا و دولت موقت و طرح‌ها و مصوبات و ساختار سیاسی شورا[1] ـ آمادگی خود را برای همکاری با «دیگر نیروهای سیاسی» در چارچوب «جبهه همبستگی ملی...» اعلام می‌نمود. ماده دو مشتمل بر بیان شرایط عضویت در جبهه مزبور بود؛ یعنی:

ـ جمهوری‌خواه بودن؛

ـ التزام به نفی کامل نظام ولایت فقیه (با همه جناح‌ها و دسته‌بندی‌های درونی آن)؛

ـ اعتقاد به استقرار یک نظام سیاسی دموکراتیک، مستقل و مبتنی بر جدایی دین از دولت؛

در بیانیه شورا که امضای مسعود رجوی پای آن به چشم می‌آمد، دو خط قرمز نیز ترسیم شده و آن را «محک تشخیص دوست و دشمن و معیار تنظیم رابطه با کلیه افراد و جریانات» بیان نموده بودند؛ خطوط قرمز اینهاست:

ـ تبلیغ به سود حکومت ... و هر یک از جناح‌های آن؛

ـ مذاکره و برقرار کردن رابطه با آنها؛

در انتهای مصوبه، ضمن تبصره‌ای، آمده بود که «دبیرخانه شورای ملی مقاومت، تدارک برگزاری اولین گردهمایی جبهه را برعهده دارد.»[2]

این «تغییر موضع» یا «عقب‌نشینی تاکتیکی»، ظاهراً بازتابی بود در قبال

---

۱. همان‌طور که روشن است، «برنامه شورا و دولت موقت» از جمله بر لزوم حتمی «مبارزه مسلحانه» و تشکیل «دولت دموکراتیک اسلامی» مبتنی است؛ دیگر طرح‌ها و مصوبات و... نیز مغایرت اساسی با ادعاهای مصوبه مزبور دارد!

۲. متن بیانیه منتشر شده توسط شورا. نیز هفته‌نامه پیوند (کانادا)، ش ۴۵۷.

بحران‌ها و بن‌بست‌های مکرری که رجوی و گروه وی با آن مواجه بودند. علاوه بر وجود آینده‌ای نامعلوم در عراق و تشکیک از وابستگان و هواداران سازمان نسبت به وعده‌های سرنگونی، به دنبال تحلیل‌های مختلف گروه‌های اپوزیسیون در خصوص آینده اصلاح‌طلبی در ایران، اغلب این گروه‌ها ادعاهایی درباره لزوم وحدت نیروهای مخالف جمهوری اسلامی عنوان نمودند. در این میان، رجوی و گروه وی که ایزوله شده بودند، به فکر چاره افتادند. چاره‌ای که با موجودیت و حیات آنها در تضاد است!

شاید در تاریخ گروه‌ها و فرقه‌های سیاسی و مذهبی نمونه‌ای مثل سازمان مجاهدین خلق وجود داشته باشد؛ که گروهی با ادعای خدمتگزاری به میهن و مردم همان میهن،... متجاوز به همان میهن و مردم به همکاری همه‌جانبهٔ سیاسی و اطلاعاتی و نظامی برخیزد؛ و این خوش‌خدمتی را به دولت متجاوز آنقدر گسترش دهد که حتی پس از برقراری صلح و رفع تجاوز، در صدد ارضای انگیزه‌های انتقام‌جویانهٔ سران کشور متجاوز برآید. ترور شهید صیاد شیرازی از برجسته‌ترین این نمونه‌هاست: همه می‌دانند که ارتش ایران چه در قبل از انقلاب و چه در بعد از انقلاب، ارتشی کاملاً غیرسیاسی بوده است. همه می‌دانند که در کارنامهٔ زندگی شهید صیاد شیرازی هیچ چیزی خدمت صادقانه در ارتش وجود ندارد. بخش اعظم این خدمت، شامل تلاش‌های صادقانه جانبازانهٔ او برای آزادسازی خاک میهن و جنگیدن با متجاوزان بوده است. اصولاً فلسفه وجودی ارتش و سرباز در هر کشوری، همین است. صیاد شیرازی نه عضو حزب و گروه و سازمان بود؛ و نه شخصیتی سیاسی. بنابراین ترور او را نمی‌توان جز در چارچوب (تشفی خاطر» و «انتقام‌گیری» شکست خوردگان از او در میدان‌های جنگ تفسیر کرد. این همه خوش‌خدمتی در «سازمان مجاهدین خلق ایران» به متجاوز شکست خورده، در حالیست که همهٔ گروه‌های مخالف نظام جمهوری اسلامی ایران، حتی سلطنت‌طلبان که مستقیماً از انقلاب اسلامی ضربه خورده بودند. حداقل در ظاهر هم که شده، تجاوز عراق به ایران محکوم کردند؛ و بعضی‌هاشان برای عوام‌فریبی و کسب محبوبیت، از ارتشیان و سپاهیان و بسیجیان به عنوان مدافعان خاک میهن، تعریف و تمجید هم کردند.

فصل پنجاه‌وچهارم

تغییرات مواضع در قبال آمریکا

□ مواضع متلّون

در آذر و دی ماه ۱۳۵۸، مطبوعات و خبرگزاری‌ها از نامهٔ «سناتور ادوارد کندی» به امام خمینی(ره) خبر دادند که در جهت تلاش برای آزادی گروگان‌های سفارت آمریکا در تهران ارسال شده بود. مجاهدین خلق با تیتر طنزآلود «کندی حامی اسلام می‌شود!!»، طی مقاله‌ای در نشریهٔ رسمی خویش، وی را مورد حمله قرار دادند. سوتیتر مندرج در صدر این مقاله چنین بود: «در پشت پردهٔ همهٔ توطئه‌های علیه ایران، دست سرمایه‌داران و کارتل‌ها، تراکت‌ها، و کورپریشن‌های عظیم امپریالیستی نهفته است.»

در این مقاله، پس از اشاره به فرازهایی از نامهٔ «ادوارد کندی» که ضمن آن نوشته بود: «ما صددرصد حامی جمهوری اسلامی هستیم.
من خون خود را به خاطر شما خواهم داد. من هم مانند شما و به راه شما می‌اندیشم...»، ضمن نامگذاری حرکت کندی تحت عنوان «سیاست مزوّرانه»، آمده است:

> **... آیا تعجّب‌آور و حتّی مضحک نیست که یک سناتور امپریالیست خود را حامی جمهوری اسلامی قلمداد کند؟... زمانی «ماهیت» اقدامات انسان دوستانهٔ آقای کندی روشن می‌شود که وقتی تیرش به سنگ خورد، به یکباره منکر حتّی تقاضای ملاقات و نوشتن نامه به امام خمینی می‌گردد.**[1]

---

۱. نشریهٔ مجاهد، ش ۱۶: ص ۹.

○ تکذیب مواضع و عملکردهای ضدآمریکایی

سازمان و پوشش سیاسی آن، «شورای ملی مقاومت»، در جواب شتابزده و عجولانه‌ای که به گزارش وزارت خارجهٔ آمریکا داده است، ادّعا و اصرار دارد که این سازمان در دوران فعالیت خویش ـ بخصوص دوران ۲۸ ماههٔ فاز سیاسی از بهمن ۱۳۵۸ تا خرداد ۱۳۶۰ ـ نه‌تنها در جبههٔ ضدّآمریکا قرار نداشته که حتی در تقابل با جریان‌های ضدّآمریکایی بوده است!

> **از سال ۱۹۷۹، سیاست ایران به دو جریان اصلی تقسیم شد که اهداف و شعارهای آنها مغایر یکدیگر بود.**
>
> **در یک طرف [امام] خمینی و متّحدانش قرار داشتند که شامل «حزب توده» و طرفداران شوروی و «فدائیان» (سازمان مارکسیستی طرفدار شوروی) می‌شد. به نظر آنها مسئلهٔ اصلی ایران، مبارزه با آمریکا بود و بزرگ‌ترین تهدید داخلی نیز لیبرالیسم محسوب می‌شد. این خط، در نهایت، منجر به تصرّف سفارت آمریکا و حذف رقبای داخلی آخوندها، مثل «بازرگان» یعنی اوّلین نخست‌وزیر رژیم مزبور، شد.**
>
> **در طرف دیگر، «مجاهدین»، «آیة‌الله طالقانی» (یک روحانی مهم ضد [امام] خمینی و هوادار مجاهدین) و متّحدان آنها قرار گرفته بودند. این جناح اصرار داشت که مسئلهٔ اصلی در ایران، آزادی‌های سیاسی است...[1]**

تلاش گروه رجوی در زدودن «اتّهام ضدّآمریکایی» از سازمان، به حدّی منفعلانه و از موضع ضعف صورت گرفته است که بی‌شک همهٔ کسانی را که در سال‌های پیش شاهد «سوپر رادیکالیسم» سازمان در برخورد با مقولهٔ امپریالیسم بوده‌اند، به حیرت می‌اندازد.

> **در تیر ماه ۱۳۵۸ «برادران عسکری»، از هواداران فعال مجاهدین در استان فارس، به اتّهام فعالیت به نفع امپریالیسم، به دستور حاکم شرع ... دستگیر و بعداً اعدام شدند. درست به دلیل همین پافشاری بر آزادی‌های سیاسی بود که رهبران «حزب توده» همواره مجاهدین را «پایگاه لیبرالیسم و امپریالیسم**

---

۱. بال شکسته: ص ۸۵ همین مضمون با تفصیل و بسط بیشتر در کتاب دموکراسی خیانت شده: صص ۱۲۳ ـ ۱۲۴ آمده است.

معرفی می‌کردند ... بی‌جهت نبود که توطئه شمارِ «حزب توده» اقدام‌های مجاهدین را در آن‌سال‌ها، یکی بعد از دیگری، توطئهٔ آمریکایی معرفی می‌کرد. همه می‌دانند که زمانی هم که مجاهدین گروه گروه اعدام می‌شدند، اتّهام آنها «عوامل آمریکا» بود و آنها را در پرچم آمریکا دفن می‌کردند.[1]

۱. همان: صص ۸۵ ـ ۸۶.

فصل پنجاه‌وپنجم

تعمیق استبداد فرقه‌ای

□ قدرت‌طلبی

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، سازمان همهٔ توان خود را ـ آن هم با شدت هر چه بیشتر و نادیده گرفتن اخلاق ـ برای کسب قدرت به کار گرفت. بیش از همه روی نسل جوان و نوجوان سرمایه‌گذاری کرد و سازماندهی خود را بر روی دو پایه دانش‌آموز و دانشجو بنا نهاد تا برای هر چه سریع‌تر به قدرت رسیدن، برنامه‌ها و مانورهایش را دنبال کند.

در راه رسیدن به قدرت، ملاکِ رشد تشکیلاتی و ارتقای سازمانی در این دو عامل خلاصه شد: فعال‌تر عمل کردن؛ و سازمان‌پذیری و حل‌شدگی در تشکیلات؛ و در واقع بیشتر به تشکیلات وابسته شدن.

○ اطاعت‌طلبی: ساز و کار روابط درون سازمان

اطاعت‌طلبی از اعضا، روی دیگر سکهٔ قدرت‌طلبی رهبران سازمان است. قدرت‌طلبی و جاه‌طلبی سیاسی، مبنای ساز و کار روابط میان فرادستان و فرودستان در درون سازمان شد و باعث گردید تا یک تشکیلات سیاسی به یک شبکهٔ مخوف تروریستی و مجموعه‌ای از افراد مسخ شده تبدیل شود. رابطه اعضا و هواداران سازمان با رهبری آن، رابطه‌ای است مبتنی بر «حقارت مطلق» در برابر «قدرت مطلق».

در چنین سازمانی، هیچ اصلی جز سرسپردگی و خاکساری اعضا و هواداران

نسبت به رأس سازمان، حاکم نیست.
اکنون نیز [مجاهدین] در پرتو رهبری مسعود در آستانه جهش ایدئولوژیک عظیم دیگری قرار دارند که آثار گسترده استراتژیکی و اجتماعی و سیاسی آن به موقع خود به منصه ظهور خواهد رسید.[۱]

○ **گرفتن «خویشتن» و «خودآگاه» افراد**

در انسان‌شناسیِ فرقه‌ایِ سازمان مجاهدین خلق، نه تنها آزادی و دموکراسی نیاز طبیعیِ انسان نیست، بلکه مانع رشد وی و اتصالش به رهبری خاص‌الخاص می‌شود؛ چرا که فکر و ذهن انسانِ غیررهبر، قاصر و ناتوان است. نتیجه این می‌شود که دموکراسی فسادآور است نه صلاح آفرین. صلاحیت ـ که مقوله‌ای ایدئولوژیک است ـ فقط خاصّ «مراد» است و از این منبع است که فیض‌اش به مریدان می‌رسد.
مریم رجوی در نشستی عمومی (در فرقه) گفته است:

> **هرکس در طول زندگی خود، خصلت‌ها و بدآموزی‌های فردی و طبقاتی به دورِ خود تنیده، که مانع از کسب فیض از رهبرِ خارج از خود می‌شود.**
> **هرکس خود را پیشوا و رهبر خود بداند، در قبر اندیشه‌های خود است. باید این سنگ قبر را بردارید و خود را به نقطه‌ای در خارج از خود وصل کنید؛ [یعنی خود را به رجوی وصل کنید و او را پیشوا و امامِ خود بدانید.] دوشاخه خود را به پریزِ رهبری وصل کنید و از او انرژی بگیرید.**[۲]

این تعبیر **فهیمه اروانی** که «هر کس باید با پایِ مریم و با سرِ مسعود راه برود»[۳]، بدین معنی است که اگر یک لحظه رابطه «مرید» با «مراد» قطع شود، سقوط وی حتمی است.
به فکر و اندیشه خود نباید اعتماد کرد؛ چرا که فکر و اندیشه مستقل و منقطع از رهبری، همواره خطاکار است.

---

۱. اقتباس از نشریهٔ مجاهد، ش ۲۴۱: ص ۱۷.
۲. شمس حائری، ارتجاع مغلوب...: صص ۱۰۱ ـ ۱۰۲.
۳. همان.

○ **سلب استقلال فردی**

افرادی که با انگیزه‌ها و علل مختلف و گاه متضاد به یک فرقه می‌پیوندند، دچار این تصور می‌شوند که دوباره متولد شده‌اند، در پیکر واحدی ذوب گشته‌اند و دارای هویت و حیات تازه‌ای هستند که هیچ پیوند و سنخیتی با گذشته آنها (و در واقع «خودشان») ندارد. احساس می‌کنند که زندگی آنها به نظم و هدف نوینی گره خورده است. فرد، در یک تشکیلات فرقه‌ای، باید باور کند که همه زندگی‌اش فقط در چارچوب تشکیلات معنا خواهد یافت. در چنین وضعی، فرد همه چیز خود، حتی خوابش را در جهت اهداف متعالی تشکیلات و «کاری» برای کسب انرژی و شروع بهتر فعالیت در خدمت تشکیلات می‌داند. میزان گسستن فرد از گذشته و وابستگی شدید وی به رهبری و تشکیلات، موجبات رشد وی را تعیین می‌کند.

○ **تسرّی استبداد به همه سطوح تشکیلات**

نفوذ و اعمال قدرت رهبر درون یک تشکیلات توتالیتر و یک فرقه بسته، فقط از اختیارات ارزشی و اصولی وی ناشی نمی‌شود؛ منشأ آن بیشتر صفات شخصی او مانند تفاهم، قابلیت انعطاف، روح خودخواهی، خویشتن‌پرستی و تمامیت خواهی است. در چنین وضعی است که ناگهان استبداد همه سطوح تشکیلات را در بر خواهد گرفت.

□ **جلوه‌های الیناسیون**

مصادیقی از تملّق‌ها و تئوری‌سازی‌های برخی از کادرهای سازمان مجاهدین خلق، با سمت و سوی جاانداختن تقدس بی‌حد و منت‌های مسعود رجوی (و بعد مریم رجوی)، که گونه‌شناسی شفافی از نمونهٔ انسان‌های ساخته و پرداختهٔ سازمان و سطح بینش و منش آنها را نیز به نمایش می‌گذارد، در گفتار و نوشتار این افراد تبلور دارد. شاهد مثال در این زمینه فراوان است؛ فقط به عنوان مشتی نمونهٔ خروار به چند مورد زیر توجه کنید:

○ مهدی ابریشمچی

در سازمان مجاهدین خلق، اندیشهٔ مسعود است که به لحاظ ایدئولوژیک راه‌گشایی می‌کند و مرزهای عقیدتی را تعیین می‌کند.[۱]

○ مهدی خدایی‌صفت

مجاهدین قبل از هر چیز از نعمتی برخوردارند که واقعی‌ترین واقعیت آنهاست: برخورداری از «حضور» و «وجودِ» شخص «مسعود»، که سیمای این رهبری در او تبلور یافته و مریم در انقلاب درونی مجاهدین و با حضور مبارکش در رهبری نوین سازمان و انقلاب جایگاه اخص او را به ما شناسانده. کسی که لحظات ما، لحظات مجاهدین و لحظات انقلاب نوین ایران، از اندیشه او بارور می‌شود... راه‌ها را بر ما می‌گشاید و در سخت‌ترین تنگناها فریادرس ماست. الگوی تمام عیار ماست، کعبه دل‌های ماست...[۲]

○ دفتر سیاسی و کمیته مرکزی

... فردا، در جریان سقوط محتوم رژیم... و در جریان نوسازی و بنای ایران دمکراتیک، همگان با آثار و عوارض و ابعاد این قدم مهم تاریخی بیشتر آشنا خواهند شد... بر همین روال، آثار عظیم ایدئولوژیکی و سیاسی و اجتماعی رهبری مسعود و مریم در طول زمان به ظهور خواهد رسید.[۳]

○ شورای مرکزی سازمان

«مریم‌هایی» راهگشای همه استعدادات همه مجاهدین است. با قرار گرفتن مریم در موضع مسئول اول سازمان انقلاب ایدئولوژیک درون سازمان به اوج و کمال

---

۱. نشریهٔ مجاهد، ش ۲۵۲ و ۲۵۳: سخنرانی مورخ ۶۴/۳/۱۱

۲. نشریهٔ مجاهد، ش ۲۴۱، ص ۲۹ ـ ۳۰.

۳. نشریه مجاهد، ش ۲۴۱: ص ۲۵.

شایسته خود می‌رسد و سرچشمه خیرات و برکات بس عظیم‌تر برای مـجاهدین و خلق محبوبشان می‌گردد.[۱]

○ **فهیمه اروانی**

مقایسه بین او [رجوی] و سایر شخصیتهای ملی و تاریخی، کاری خـنده‌دار و عبث است؛ زیرا او نه به اندازه یک سر و گردن بلکه کیلومترها با سـایر رهـبران و بزرگان فاصله دارد. همه کارهای او تاریخ‌ساز است.

ما به مریم وصلیم. مستقیماً نمی‌توانیم به خود مسعود وصل بشویم. ما نمی‌دانیم که مسعود به چه کسی وصل است و با چه کسی نشست می‌گذارد و از چه کسی خط می‌گیرد[!!؟؟]... مبادا خودتان مستقیماً بخواهید به مسعود برسید.... من در اینجا... تأکید می‌کنم [که] به واقع از خودم چیزی نـداشـته و نـدارم و هـر آنـچه هست از سرچشمه فزایندگی و بالندگی‌های مجاهدین یعنی از خود مریم است.[۲]

---

۱. همان، فوق‌العاده، پاییز ۱۳۷۰.

۲. همان.

فصل پنجاه‌وششم

استبداد همه جانبه

□ گام به گام تا برکشیدن زنان

خط اساسی سازمان در ارتباط با دختران هوادار، دادن هویت مردانه یا مشابه مردان به آنها بود که در چنین عباراتی بیان می‌شد: «زنان ما باید قید و بندها را پاره کنند و با نابود کردن تبعیضات، تحقیر تاریخی‌ای را که به زنان روا داشته شده، از بین ببرند و به برابری با مردان ـ که خواست برحق آنهاست ـ دست یابند.»[1]

پس از فرار سران سازمان از ایران، به دنبال اعلان رسمی جنگ مسلحانه با نظام جمهوری اسلامی، **مسعود رجوی** با عملکرد خود نشان داد که نقشی ابزاری برای زن قائل است. ازدواج نخست او با **اشرف ربیعی**، یک ازدواج نمادین بود. ازدواج دوم او، با **فیروزه**، دختر ۱۹ـ ۱۸ ساله **بنی‌صدر**، پس از کشته شدن **اشرف ربیعی** و **موسی خیابانی**، وحدت تاکتیکی «بنی‌صدر ـ رجوی» را (آنچنان که بنی‌صدر می‌پنداشت) یا «رجوی ـ بنی‌صدر» را (آنچنان که در واقع رخ داده بود) کامل می‌کرد. ازدواج سوم رجوی با همسر دوستش **مهدی ابریشمچی** نیز در جهت حل بحران‌ها و بن‌بست‌ها انجام شد. **مریم قجر عضدانلو** «همردیف مسئول اول» معرفی گردید؛ این ازدواج «انقلاب نوین ایدئولوژیک» نام گرفت؛ رجوی هم تا سطح امامت و نبوت و الوهیت بالا کشیده شد... چرا که باید بحران ریزش نیرو و کمبود رهبری کاریزماتیک ـ به زعم سازمان ـ برطرف گردد.

---

۱. جمع‌بندی یکساله...: ص ۱۸۰.

همان طور که یرواند آبراهامیان نیز یادآور شده، نتایج چنین ازدواجی کاملاً روشن بود. انزوای بیشتر مجاهدین خلق از جهان بیرون و تصفیه‌ای وسیع و هدفدار در تمام سطوح تشکیلات. اما در سطوح بیرونی، علاوه بر پیامدهای ملامت‌بار چنین حرکتی از نظر عموم ـ به خصوص مسلمانان شیعه ایرانی ـ تأثیرات منفی شدیدی بر اقشار روشنفکر غیرمذهبی و حتی نیروهای مخالف نظام داشت.[۱]

رجوی که عادت کرده بود بحران‌ها را با بحرانی جدیدتر حل کند، پس از رودررویی با شکست عملیات موسوم به فروغ، «نشست‌های طلاق» را به راه انداخت و آخرین مأمنی را که دو تن عضو سازمان می‌توانستند در آن از کنترل تشکیلات بیرون باشند، یعنی حریم خانواده، تصرف یا حذف نمود. محور اصلی «انقلاب طلاق» تصاحب قلب‌ها بود.

حرکت‌های نمایشی بعدی و مانور حضور زنان و دختران در «ارتش آزادی‌بخش»، به راستی از سوی هیچ جریان سیاسی و هیچ دولت و یا ارگان حقوقی بین‌المللی جدی گرفته نشد. در کنار دولت عراق زیستن، جریان‌های نمایشی ترتیب دادن، نمایش قدرت با تانک‌های صدام حسین و... . اعلام پی در پی تفویض و «تعویض» مسئولیت‌ها به زنان و دختران، می‌توانست نیروهای سازمان را انگیزه دهد و آنان را در انزوای کامل، به دور از هر نوع زندگی آرام و عادی اجتماعی، همچنان دست به سینه و مطیع رهبری نگه دارد.

روندی که رجوی و تشکیلات وی، از هفتم بهمن ۱۳۶۳ با اعلام همردیفی مریم قجر عضدانلو آغاز کردند، مثل یک سریال دنباله‌دار ادامه یافت:

ـ اعلام رهبری نوین مریم و مسعود؛

ـ ازدواج «ایدئولوژیک» مسعود و مریم؛

ـ معرفی مریم به عنوان مسئول اول سازمان؛

ـ اعلام حضور ۲۴ زن در شورای رهبری سازمان؛

---

۱. آبراهامیان، ترجمه دست نویس: ص ۱۹۳.

ـ انتخاب مریم به ریاست جمهوری (توسط مسعود)؛
ـ معرفی فهیمه به عنوان مسئول اول و معرفی شهرزاد و مهوش و عذرا و حمیده و محبوبه به عنوان همردیف‌های مسئول اول؛
ـ معرفی شهرزاد به عنوان مسئول اول؛
ـ معرفی فهیمه به عنوان هماهنگ کننده دفاتر رئیس جمهور؛
ـ معرفی مهوش سپهری به عنوان مسئول اول؛
ـ معرفی بهشته شادرو به عنوان مسئول اول؛
ـ اخیراً معرفی مژگان پارسایی به عنوان مسئول اول و معرفی فائزه و ثریا و زهره به عنوان همردیف‌ها و معاونان مسئول اول.

□ شکنجه: از عملیات مهندسی تا زندان‌های عراق

در مردادماه ۱۳۶۱ افراد سازمان در تهران سه پاسدار به اسامی طالب طاهری، محسن میرجلیلی و طهماسبی را ربوده، به خانه امنی بردند و آنها را برای گرفتن اقرار و به قصد انتقام‌جویی تا سرحد مرگ شکنجه کردند. اعضای سازمان ناخن‌های این پاسداران را با انبردست کشیدند. پشت و شکمشان را با اتو داغ کردند. بعد هم جسدشان را به آتش کشیدند. در این خصوص اما صدایی از جایی به‌گوش نرسید و کسی پیدا نشد که این عمل فجیع را محکوم کند. برخی گفتند: اگر رژیم می‌کشد و شکنجه می‌کند، پس سازمان هم حق دارد چنین کاری را بکند. کسی به این چراغ سبز دادن‌ها برای شکنجه انسان‌ها اعتراضی نکرد و نتیجه همین شد که این روزها شده است. سازمان تا وقتی چاردیواری نداشت و به لحاظ زیست محیطی (در محیط اروپا) در مضیقه بود، نتوانست ماهیت اصلی خود را در خصوص برخورد با منتقدین ـ چه در درون سازمان و چه در بیرون آن ـ نشان دهد. ولی از همان آغاز ورود به عراق، زندان‌های بزرگی برپا کرد. تا این اواخر در قرارگاه اشرف که بزرگترین و اصلی‌ترین پایگاه مجاهدین در عراق است بخشی به نام «قضایی» مسئولیت زندان‌های متعدد سازمان را بر عهده دارد.

این بخش ـ که مسئول نادر رفیعی‌نژاد است ـ همه‌گونه مشخصات یک مجموعه قضایی را دارد. متهم که همان ناراضی و متقاضی خروج از سازمان است، ابتدا به انفرادی فرستاده می‌شود. پس از مدتی به «دادگاه» فراخوانده می‌شود. در این «دادگاه» که نقش رئیس و دادستان و بازجو را یک نفر بازی می‌کند، متهم نمی‌تواند وکیل مدافع داشته باشد.

در این دادگاه متهم موظف است فرمی را امضا کرده، از «رهبری» سازمان طلب مغفرت کند. اگر متهم این فرم را امضا نکرد، به دستور رئیس دادگاه توسط گروه ضربت که اعضای آن نیز جزو مسئولین سازمان هستند، مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرد.

این کتک زدن تا مرحله امضا گرفتن از متهم و زندانی ادامه پیدا می‌کند. برخی از برخوردهای گروه ویژه ضربت بخش «قضایی» سازمان با افراد منتقد و خواستار جدایی، به قرار زیر است:

۱) رجوی خود شخصاً به عنوان رهبر مذهبی فتوای «سیلی زدن» را صادر کرده است. وی در نشست «طلاق» روز ۲۷ شهریور ۱۳۷۰ در قرارگاه اشرف گفته است: «بریده آزاد است هر کاری بکند. هر حرفی بزند؛ اما اگر بریده‌ای بخواهد خمینی‌گرایی را مبلغ باشد، از جانب من دو سیلی محکم بر بناگوش او بنوازید»

۲) شلاق زدن شیوه مرسوم در همه زندان‌های سازمان به خصوص از تابستان ۱۳۷۰.

۳) حبس در سلول انفرادی.

سلول‌های ساخته شده برای زندانیان به شکلی است که برای هر زندانی یک فضای کوچک جهت هواخوری در مقابل سلولش ساخته‌اند، تا با سایر زندانیان ارتباط نگیرد و زندانیان از وجود یکدیگر بی‌خبر بمانند. با این شیوه هر زندانی گمان می‌کند که تنها اوست که زندانی است.

۴) تحمیل گرسنگی به زندانیان.

۵) قطع آب گرم حمام در زمستان.
۶) از کار انداختن سیستم‌های تهویه و خنک کننده در گرمای بالای ۵۰ درجه بغداد و دیگر شهرهای عراق.
۷) حبس در سلول مملو از پشه، سوسک و...
۸) ناسزا، توهین، کتک زدن.
۹) دست‌های فرد را از پشت می‌بندند و با همین حال، او را از روی زمین بلند کرده و در حالی که بغل گوش زندانی نعره‌های گوش خراش می‌کشند، چند نفری با مشت و لگد و پوتین‌های نظامی بر سر زندانی ریخته، او را به باد کتک و سیلی می‌گیرند. به عنوان نمونه می‌توان از **محمدحسین سبحانی** نام برد که توسط **ابراهیم ذاکری، نادر رفیعی‌نژاد و حسن محصل** در تیرماه ۱۳۷۸ تحت وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها قرار گرفته بود.
۱۰) شلاق زدن با کابل برق.
۱۱) «معبد» یا کتک زدن تیمی با مشت و لگد.
۱۲) «اتاق فوتبال» که در آنجا تعداد ۶ نفر در دو تیم ۳ نفره، زندانی را مثل توپ فوتبال با مشت و لگد به هم پاس می‌دهند. در صورت بیهوش شدن زندانی، با ریختن یک سطل آب روی سر و صورتش، او را به هوش آورده، مجدداً شکنجه را از سر می‌گیرند.
۱۳) «دهلیز قبر» این گونه است که زندانی را بین دو سطح چوبی قرار داده و به وسیله چرخاندن اهرم‌های آن و در نتیجه نزدیک کردن این دو سطح، فشار کشنده‌ای به همه اعضای بدن زندانی وارد می‌کنند.
۱۴) «کفن پیچ یا پتو پیچ» که زندانی را در پتو پیچیده و می‌چرخانند.

محاکمات درون سازمانی بسته به اینکه سازمان چه هدفی را از محاکمه فرد دنبال می‌کند، معمولاً به دو صورت انجام می‌گیرد: فردی و جمعی.

این محاکمات در یک محیط دربسته با حضور متهم و چند نفر به عنوان قاضی یا در یک سالن بزرگ چند صد نفره با حضور چندین متهم صورت می‌گیرد.

افرادی که مورد محاکمه فردی قرار گرفته‌اند، گزارش‌هایی از بدرفتاری، تحقیر، کتک و آزار بدنی داده‌اند. در مواردی این افراد از جانب قاضی نیز مورد هتاکی و ضرب و شتم قرار گرفته‌اند.

حکم صادره در تمامی این دادگاه‌های بسته اعدام بوده است که اجرای آن را به دلائل سیاسی مقدور نمی‌دانند. اجرای این حکم تا زمان به قدرت رسیدن **مسعود رجوی** معلق می‌ماند.

از افرادی که تا به حال حکم اعدامشان در این دادگاه‌ها صادر شده و توانسته‌اند آن مناسبات را ترک کرده، به افشاگری بپردازند، می‌توان از **اردشیر پرهیزکاری**، **فرهاد جواهری یار**، **محمدحسین سبحانی** و **جمشید طهماسبی** نام برد.

فصل پنجاه‌وهفتم

فرجام سقوط و از هم‌پاشیدگی

□ سازمان در آستانه حمله آمریکا به عراق

زمزمه شروع جنگ آمریکا علیه عراق و سرنوشت این کشور که با سرنوشت مجاهدین در پیوند بود، بر تشدید وضعیت به هم ریختهٔ نیروها افزوده بود. مسعود رجوی در سال ۱۳۸۱ قبل از جدی شدن موضوع جنگ، سلسله نشست‌هایی را با نام «طعمه» برگزار کرد و به همه نیروها گفت: اگر بخواهند بروند و از سازمان جدا شوند، به ایران تحویل خواهند شد ولی اگر می‌خواهند بمانند باید همه پل‌های بازگشت را خراب کنند. مثلاً پاسپورت، پول، برگ اقامت (مربوط به کشورهای اروپایی و یا...) را تحویل دهند و با نوشتن نامه به آشنایان، خانواده و فامیل و فحاشی به آنها، امکان بازگشت خود را از بین ببرند. این اقدام به نوعی آماده‌سازی برای شرایط سخت بود.

در اسفند ماه ۱۳۸۱ ـ چند روز مانده به حملهٔ آمریکا و ائتلاف همراهش به عراق ـ مریم رجوی ابتدا در معیّت مسعود رجوی به اردن رفت و بعد، از آنجا به اتفاق ۱۶۵ تن از کادرها و اعضای نزدیک به خود راهیِ فرانسه شد. مسعود رجوی نیز با انبوهی از مشکلات و بحران‌ها در نزدیکیِ مرز عراق ـ اردن (و البته در خاک اردن) منتظر ماند. شرایطی که مسعود رجوی و سازمان مجاهدین خلق اکنون با آن دست به گریبان بودند، با وضعیت زمان جنگ اول خلیج فارس تفاوت بسیار داشت. در سال ۱۳۷۰ مجاهدین خلق به دنبال سرکوبِ کُردهای مخالف صدام حسین و عده‌ای از مبارزان شیعی در نخلستان‌های اطراف «کوت» و «العماره»، از صدام جایزه گرفتند و به ارقام

بالایی از امتیازات مالی و نظامی دست یافتند.[1]

وضعیت اخیر به کلی با گذشته فرق داشت.

«همهٔ امتیازات نظامی و مالی‌شان را که طی سال‌ها در عراق به دست آورده بودند، یک شبه از دست دادند. آنان در این سرفصل، بحرانی‌ترین سال‌های عمر سازمان را به چشم دیدند. ضربات نظامی، سیاسی، امنیتی، مالی و غیره را ـ از بالا به پایین ـ متحمل شدند ولی به سبکِ همیشگی به دنبال این بودند که با بحران‌سازی‌های خطرناک خارجی، اولاً شکست را به گردن مخالفانِ داخلی خود بیندازند و ثانیاً از طریق بحران‌سازی فرعی بتوانند مهارِ اوضاع ـ به ویژه بحران نیرویی ـ را در غیابِ راه‌حل بدون جنگ، باز به دست گیرند. این راه حلِ خطرناک، فرمانِ قتل ۲۵ تن از اعضای جدا شده و ناراضی مجاهدین در کشورهای اروپایی بود! این فرمانِ رهبری را مریم عضدانلو می‌بایست به پیش می‌برد تا از طریق زهرِ چشم گرفتن و ترساندنِ اپوزیسیون، ضمنِ در لاکِ دفاعی بردن اپوزیسیونِ برون مرزی ایران و مخالفان و اضداد خود در خارج از کشور، زبان اعتراض منتقدانِ داخلی را ببُرد و مهارِ نیرویی را دوباره به دست گیرد.»[2]

دیگر مأموریت‌های بحران‌زای همسر رجوی و نیروهایش بدین قرار بود:

۱) حمله به سفارتخانه‌های جمهوری اسلامی ایران در کشورهای اروپایی؛

---

۱. چند ماه قبل از شروع جنگ عراق به طور تمام عیار (سیاسی ـ دیپلماسی و نظامی) آماده مقابله با آمریکا شد. گردان‌های قدس برای آموزش مردم و استفاده از آنها برای حمله احتمالی در هر شهر و روستا تشکیل شده بود. مقادیر زیادی سلاح سبک و نیمه سنگین و مهمات با کمک شیوخ عشایر بین مردم تقسیم شد. در هر محله‌ای سنگرهای لازم برای دفاع در مقابل حملات هوایی تدارک گردید و دستگاه تبلیغاتی صدام و رادیو و تلویزیون به تهییج مردم برای مقابله با آمریکا پرداخت. علی شیمیایی برای بررسی وضعیت دفاعی، از قرارگاه‌های سازمان در جنوب (منطقه بصره) بازدید کرد. فرمانده لشگر سوم عراق نیز از قرارگاهی موسوم به حبیب متعلق به سازمان واقع در ۱۵ کیلومتری بصره بازدید نمود و حتی عزت ابراهیم نیز رجوی را برای ملاقات فراخواند تا هماهنگی لازم را با آنان صورت دهد.

۲. خوشحال، شانتاژ؛ صص ۹ ـ ۱۰؛ با اندکی تصرف.

شوند. این مواضع همان طور که توضیح داده شد، در نزدیکی مواضع اختفا اتخاذ شده بود. (جاده‌ای که به فرودگاه متروکه شمال قرارگاه اشرف منتهی می‌شد و در ۲۰ کیلومتری از قرارگاه واقع شده بود، محور خانقین به اشرف، محور خالص به اشرف و ارتفاعات حمرین در مسیر کرکوک ـ خالص از جمله این مواضع بود).

مرحله سوم: مرحله تهاجم بود که شرط تحقق آن، به هم ریختن اوضاع عراق یعنی فقدان نیروهای عراقی بازدارنده بود.

در این مرحله بحث مخالفت آمریکایی‌ها با انجام بمباران‌های احتمالی بر روی نیروی پیش‌رونده نیز مورد توجه واقع شد که رجوی در پاسخ گفت: از جنبه سیاسی، قطعاً آمریکایی‌ها برای برخورد با سازمان به این منطقه نیامده‌اند ولی از جنبه نظامی با توجه به اینکه نیروهای آمریکایی از شمال، جنوب و یا غرب عراق وارد خواهند شد، محور شرق در مواجهه با نیروی آمریکایی نخواهد بود لذا راه برای نیروهای سازمان باز است.

نهایتاً رجوی در جمع‌بندی گفت: اگر به هر دلیلی امکان اجرای مرحله سوم نبود، با آمریکایی‌ها وارد مذاکره خواهیم شد و از قبل نیز پیام داده‌ایم که ما بی‌طرف هستیم. در واقع آنچه که رخ داد همین امر بود و نشان می‌داد که از قبل بر روی آن اتفاق شده بود.

○ نشست عاشورا

یازده روز قبل از روز عاشورا (در سال ۱۳۸۱ عاشورا مصادف بود با ۲۳ اسفندماه) یعنی در تاریخ ۸۱/۱۲/۱۲ (به فاصله ۱۷ روز از حمله آمریکا) نشست عمومی با نام نشست عاشورا قرارگاه «اشرف» برگزار شد. رجوی در این نشست به کار تبلیغی و تهییجی پرداخت و وانمود کرد که امروز (آن روز) عاشورا است و حتی زیارت عاشورا را خواند.

در آن موقع افراد حاضر در نشست نمی‌دانستند که رهبری سازمان قصد فرار را دارد و نشست به همین دلیل ۱۱ روز زودتر برگزار شده است. منتهی با این هدف که

فیلم آن، روز عاشورا پخش شود. بعدها نیروها می‌گفتند: در نشست عاشورا چراغ‌ها را خاموش کردند و وقتی روشن شد هیچ کس نرفته بود الّا رجوی و مریم قجر.

○ جانبداری سازمان از رژیم بعثی تا آخرین روزها

پس از شروع حمله آمریکا اخبار سیمای مجاهدین و موضع‌گیری‌های آنان تا آخرین روزهای جنگ نیز جانبدارانه و به نفع صدام و تقریباً تکرار همان ادعاهای رژیم بعثی مبنی بر شکست نیروهای اشغالگر بود. (مانند سقوط هلی‌کوپترهای آپاچی - مصاحبه‌های سعید الصحاف وزیر تبلیغات عراق و...).

○ پیام ۱۲ ماده‌ای رجوی پس از سقوط صدام

پس از سقوط صدام و پایان بمباران مواضع سازمان، رجوی برای نیروها پیامی ارسال نمود که توسط فرماندهان قرارگاه‌ها به نیروهای تحت امر ابلاغ گردید. در این پیام رجوی به بمباران محل استقرار خود و مریم قجر اشاره نمود و حتی اعلام نمود که در اثر بمباران، میز کار و تخت‌خواب وی منهدم شده است. قسمت‌هایی از پیام به شرح زیر است:

با تشکر و قدردانی از زحمات تک تک نیروهای ارتش آزادی‌بخش از اینکه در هر شرایطی فرمان‌پذیری داشتید و گوش به فرمان فرماندهان بودید، و علیرغم اینکه به شما تیراندازی شد ولی مقاومت و صبر پیشه کردید و به سمت کسی شلیک نکردید، مراتب سپاس خود را از یکایک شما تقدیم و توجهتان را به موارد زیر جلب می‌کنم:

۱- زمانی که لنین در روسیه پیروز شد و نماینده خود را جهت مذاکره نزد آلمانی‌ها فرستاد، آلمانی‌ها برخورد توهین‌آمیزی با نماینده لنین داشتند. هنگامی که وی جریان برخورد آلمانی‌ها و درخواست‌های آنها را مطرح می‌کند لنین به او می‌گوید: اگر به شما گفتند دامن هم بپوشید، بپوشید. امروز ما در یک موقعیت تاریخی حساس قرار گرفته‌ایم لذا به خاطر نجات خلقمان اگر لازم باشد ما هم دامن می‌پوشیم.

۲- رژیم هنوز در ساعت «سین» (ساعت سرنگونی) قرار دارد و از این شرایط

خارج نشده است.

۳ـ تنها تضاد ما رژیم است. ما تنها با رژیم در جنگ هستیم و با هیچ گروه و کشوری سرجنگ نداریم.

۴ـ در مورد جنگ «لب پر» [تشبیه به لبه ظروف چینی که پس از ضربه خوردن می‌پرد] نخورید، معامله‌ای است که رژیم با انگلیس کرده بود تا قرارگاه‌های ما را صفر صفر کنند. [منظور این است که آمریکایی‌ها نقشی نداشتند]

۵ـ ما اکنون «سرقله» هستیم و چشم تمام دنیا به ما است.

۶ـ ما ازجناح قدرت هستیم و دنیا و آمریکا نیز به قدرت ما پی برده و روی ما حساب بازکرده. ما امروز روی میز پنتاگون هستیم و آنها در آمریکا درباره ما صحبت می‌کنند. پس باید با قدرت بیشتری برای حفظ تشکیلات خود بکوشیم.

۷ـ ما چاشنی نابودی رژیم و تنها آلترناتیو قدرتمند آن می‌باشیم.

۸ـ ارتش آزادی‌بخش امید خلق قهرمان ایران می‌باشد و نیرویی است که باید مریم را به تهران ببرد.

۹ـ امروز همان روزی است که همه باید وفاداری خود را به سازمان ثابت کنند زیرا سازمان افراد را در روزهای سخت و دشوار می‌خواهد نه فقط در روزهای شادی و پیروزی.

۱۰ـ عملیات جاری ناموس مجاهدین است. نشست‌های عملیات جاری را فعالتر برگزار کنید.

۱۱ـ فرمانپذیری و گوش به فرمان بودن از فرماندهان خود را هرگز فراموش نکنید.

۱۲ـ «انا فتحنا لک فتحاً مبینا» نام این عملیات را فتح‌المبین انتخاب کردیم، چون از شرّی عظیم خیری عظیم گرفتیم.

در تشریح بند آخر پیام نادر رفیعی‌نژاد از مسئولین سازمان می‌گوید:

«در این جنگ ما باید صفر صفر (نابود) می‌شدیم ولی رهبری بار دیگر سازمان را از مرگ حتمی نجات داد.»

این پیام صرفاً جهت روحیه دادن به نیروها و آرام سازی و آماده‌سازی آنها برای همکاری با آمریکا به عنوان حاکم بلامنازع عراق و جانشین صدام بود و در آن هیچ

اشاره به ادعاهای قبلی مبنی بر اینکه اعلام کرده بودند که تحت حملات ایران قرار داشتند نشده بود.

بعد از این پیام و یک پیام دیگر به مناسبت دستگیری مریم قجر که اشاره خواهد شد، دیگر هیچ خبری از رجوی نشد و مسئولین سازمان در پاسخ به سؤال نیروها از سرنوشت وی اعلام می‌کردند که، سئوال از وضعیت رجوی خط سرخ سازمان است و بوی رژیم می‌دهد (شیوه معمول سازمان برای سرکوب سؤالات افراد). همچنین موارد زیر در پرسش‌های بی‌پایان نیروها از سوی مسئولین و فرماندهان مجاهدین خلق مطرح می‌شد.

۱ـ الآن تهدید ما (سازمان) تحلیل کردن است. «واو شدن» [انفجار و بریدگی، وادادن] و محفل زدن است. امروز درسازمان از این نوع سؤالات حرام است. فقط و فقط خود را به رهبری بسپارید.

۲ـ تحلیل کردن و سؤال کردن حرام و مرز سرخ است. مسعود [رجوی] هر موقع لازم باشد و صلاح بداند خودش پیام می‌دهد.

۳ـ ارتش پابرجاست و آمریکایی‌ها هم می‌دانند ما تروریست نیستیم.

○ دستگیری مریم رجوی و همراهانش در فرانسه

پلیس ضد تروریست فرانسه، در ۱۷ ژوئن ۲۰۰۳، با حمله به ۱۳ پایگاه سازمان و دستگیری مریم رجوی و ۱۶۵ تن از کادرهای بالای سازمان مزبور ـ که کنترل عمده‌ترین مراکز و پایگاه‌های آنها در اروپا و آمریکا را به عهده داشتند ـ برنامه‌های تدارک دیده شدهٔ همسر مسعود رجوی را در اروپا خنثی کرد. روزنامهٔ «فیگارو»، اهداف مجاهدین خلق در اروپا و نقشه ترور ۲۵ تن از جداشدگان آنان را فاش کرد.

فرماندهان سازمان به زیر ضرب رفتند، شیوه‌های پول‌شویی افشا و ردیابی شد، بحران‌سازی از طریق حمله به سفارتخانه‌های ایران کنسل شد، حمل و نقل رهبری سازمان وجا به جایی اسناد و مدارک منتفی شد و شکست پشت شکست برای مجاهدین خلق پیش آمد.[1]

---

۱. همان، ص ۱۰.

انعکاس این واقعه سریع بود و رسانه‌ها به تحلیل علت آن پرداختند. روزنامهٔ «نیویورک تایمز» انگیزهٔ دولت فرانسه از این اقدام را «جلوگیری از انتقال کانون سیاسی ـ عملیاتی سازمان مجاهدین خلق از عراق به فرانسه» عنوان کرد. پی‌یر دوبوسکه مسئول سازمان اطلاعاتی فرانسه، در مصاحبه با روزنامهٔ مزبور اظهار داشت:

سازمان‌های اطلاعاتی فرانسه از پاییز گذشته متوجه ورود شمارِ روزافزونِ مجاهدین خلق و پس از [آغاز] جنگ عراق، متوجه ورود شمارِ زیادی از سربازانِ آن به فرانسه شدند... مجاهدین [خلق] یک کارخانهٔ تولید رنگ را در شهر «سنت کوئن لامون» اجاره کردند و ضمن راه‌اندازی یک استودیوی تلویزیونی و نصب بشقاب‌های ماهواره‌ای، در حال تبدیل کردن آن به یک مرکز ارتباطات بودند...

مجاهدین برای حمله به سفارتخانه‌های ایران و سایر منافع این کشور در اروپا و ترور ۲۵ نفر از اعضای سابق خود برنامه‌ریزی کرده بودند... این [سازمان] به هیچ‌وجه یک جنبش سیاسی و یک جنبش دموکراتیک و سیاسی نیست. این گروه خود را برای احیای دموکراسی در ایران آماده نمی‌کند. اینها گروهی کاملاً افراط گرا هستند. فرقه‌ای تندرو، فاقد هرگونه نظام دموکراتیک؛ فرقهٔ کیش شخصیت در پیروی از رهبر.[۱]

به دنبال این ضربهٔ غیرمنتظره و واکنش‌های منفی گسترده، جمعی از اعضای جدا شدهٔ سازمان ـ که نام‌شان در لیست ترورهای برنامه‌ریزی شدهٔ مسعود و مریم رجوی بود ـ تحت عنوان حقوقی «انجمن سیاسی ـ فرهنگی ایران پیوند» اطلاعیه‌ای صادر و بر تداوم اقدامات حقوقی و قانونی علیه این سازمان و سران آن تأکید نمودند.

○ دستور تشکیلاتی خودسوزی

ماجرای فرانسه، سران سازمان را دستپاچه کرد. نامعلوم بودن تصمیم و حکم دادگاه، احتمال استرداد مریم رجوی و برخی دیگر از کادرهای دستگیر شده به ایران،

---

۱. همان: صص ۷۵ ـ ۷۶؛ به نقل از: WWW. newYork times./2003/6/30.

و از همه مهمتر به هم ریختن تمهیدات و تدارکاتِ ـ به دقت ـ طراحی شده، سازمان را به این اندیشه واداشت که واکنشی متناسب با ماهیت فرقه‌ای خود بروز دهد. ده تن از وابستگان سازمان مجاهدین خلق، در اعتراض به دستگیری مریم رجوی و جمعی از همراهان وی، دست به خودسوزی علنی زدند! نتیجه نخستین، مرگ ۳ تن به نام‌های علی ملک، مرضیه باباخانی، ندا حسنی و سوختگی‌های شدید بقیه بود. تصور رهبری سازمان این بود که این اقدامِ وحشتناک باعث تأثیرگذاری روی افکار عمومی در اروپا و آمریکا و... خواهد شد و دولت فرانسه را به تجدیدنظر وادار خواهد ساخت. یکی از سران سازمان در سایت «ایران لیبرتی» اعلام نمود:

> صدها نفر خود را در لیست خودسوزی قرار داده و اگر دولت فرانسه به توطئه‌های مشترک‌اش با رژیم ... پایان ندهد، مصمم‌اند که خود را به آتش بکشند.[1]

بنا به نقل روزنامهٔ «پاریسین»، قبل و بعد از خودسوزی، از سوی عناصر مجاهدین با تلفن همراه چند خبرنگار تماس گرفته شد و سخنگوی روابط خارجی «شورای ملی مقاومت» (محمد سیدالمحدثین) هم نام شخص خودسوزی کننده را اعلام کرده است.

برخی از جداشدگان سازمان در عراق (در واقع گریختگان و پناه برندگان به گروه جلال طالبانی) نیز قراین و شواهدی ارائه کرده‌اند که حاکی است: پس از دستگیری مریم رجوی و نزدیکانش در پاریس، بنا به تکلیف مسئولان و فرماندهان سازمان در «قرارگاه اشرف» در عراق ـ که تحت کنترل نیروهای نظامی آمریکا قرار دارند ـ هر عضو یا نیرو تقاضای «داوطلبانه»ی خودسوزی را کتباً نوشته و به دست فرماندهان خود داده است.[2]

زمانی که این اقدام نتیجهٔ معکوس داد و برخلاف پیش‌بینی و گمان رهبران گروه، افکار عمومی و مردم اروپا و دیگر کشورها واکنش منفی نشان دادند و موجی از انزجار

---

۱. همان: ص ۵۰؛ نام این عضو سازمان، منصور قدرخواه است.
۲. خوشحال، ویران‌سازی نیرو...: ص ۷۰.

و تنفر و تعجب برانگیخته شد، سازمان و رهبر آن مدعی شدند که این حرکت‌ها به صورت خودجوش و خود به خودی صورت گرفته و اعضای آنها با دستور تشکیلاتی دست به خودسوزی نزده‌اند!

□ جمع‌بندی وضعیت تحت اشغال

پس از استقرار نیروهای آمریکایی در «قرارگاه اشرف»، اضطراب و تشویش بر همهٔ اعضای سازمان چیره شد. افراد، ناراحت و مضطرب بودند و گاه ابراز خشم می‌کردند. مسئولان سازمان از این مسئله مطلع شده شروع به برخورد با نیروها کردند. از طریق نشست‌های لایه‌ای با افراد یا برخوردهای انفرادی می‌خواستند به نیروها تفهیم کنند که «هیچ مشکلی پیش نیامده است و در حال حاضر نیز آمریکایی‌ها با سازمان همکاری می‌کنند و قصد بهره‌برداری از سازمان علیه رژیم ایران را دارند».

موضوع دریافت کارت و انگشت‌نگاری، یکباره تمام تلاش‌های انجام شده را خنثی نمود، تشویش‌ها باز ظاهر گشته حتی ـ نسبت به قبل ـ شدیدتر شدند. مجدداً همهٔ افراد را وارد نشست‌هایی کردند که حدود دو هفته طول می‌کشید. مبنای توجیه افراد و تکیه اصلی در این مرحله بیشتر این قضیه بود که هدف، حفاظت بچه‌های سازمان و نیز کنترل ترددهاست و به موقعیت بد سازمان ربطی ندارد.

این اولین بار بود که چه در هنگام نشست و چه پس از آن، همه متوجه می‌شدند که هیچ‌کس تحت‌تأثیر قرار نگرفته است! پیش از این، هر چند ممکن بود افراد بفهمند که سازمان دروغ تحویل آنها می‌دهد! اما دست کم در همان نشست یا چند روز پس از آن، تحت‌تأثیر قرار می‌گرفتند و هدف نشست تأمین می‌شد اما این بار به این صورت نبود و وضع فرق می‌کرد.

افراد بسیاری با صراحت و جرأت مطرح می‌کردند که تمام اطلاعات سازمان با این کار فاش می‌شود بچه‌هایی که در ایران ترور و عملیات داشته یا در جریان هواپیماربایی‌ها بوده‌اند، لو می‌روند و تروریست شناخته می‌شوند.

تنها راهکارِ پیشنهاد شده از سوی مسئولان سازمان این بود که «به هیچ وجه راجع به این چیزها حرفی نزنید و اسم اصلی خود را هم ندهید. هیچ اجباری در دادن اسم اصلی نیست»! بخوبی معلوم بود که ترس از ایران، علت این تشویش‌هاست. مسئولان تأکید می‌کردند که «به آمریکایی‌ها بگویید: ما تروریست نیستیم. حرف‌هایتان را بزنید ولی تأکید کنید که اطلاعاتی از مجاهدین به ایران ندهند»!

واقعاً این توهم حاکم بود که آمریکا هم برای رژیم کار می‌کند! از بس که در این چند سال، هر کس و ناکسی را که حرفی ـ ولو کوچک و بی‌اهمیت ـ بر علیه سازمان می‌زد به رژیم وصل می‌کردند، به طور اتوماتیک‌وار، افراد کارهای آمریکا را در ارتباط با رژیم می‌دیدند و این، هم دردناک بود که تا چه اندازه این نیروها از همه چیز بی‌خبر هستند و هم خنده‌دار که آمریکا را هم مزدور رژیم ایران می‌دانستند.[1]

خطدهی‌ها و رهنمودهای مسئولان هیچ اثری نداشت و همه متوجه شدند که تازه آغاز ماجراست! ماجرایی که آنچه در چشم‌انداز آن قابل پیش‌بینی است، یا همکاری با ارتش آمریکا (جهانخوار سابق) است و یا زندانی شدن. تناقضات، گسترده و دامنگیر شده بود. از این رو تشکیلات نیاز داشت که مجدداً وارد پروژه‌های «عملیات جاری» و بازگویی تناقضات شود. همان چیزی که در این شرایط، دیگر تنفرآمیز شده بود و افراد بسیاری از آن فرار می‌کردند.

نشست‌های لایه‌ای باز شروع شد و هیچ‌کس تمایل نداشت که در چنین مراسم ملال‌آوری شرکت کند. «واقعیت این است: تا زمانی که چارچوب تشکیلات برقرار است، هیچ اختیاری وجود ندارد.»

وضعیت جدید بدین قرار است که نیروهای آمریکایی به راحتی در قرارگاه تردد می‌کنند و دیگر احتیاط‌های امنیتی روزهای نخست را به کار نمی‌برند. تیپ یکم از لشکر پنجم آمریکا در منطقهٔ غرب «قرارگاه اشرف» در مجاورت روستای «نامن» مستقر شده‌اند و سازمان به خاطر «تقرب» به آنها و پذیرفته شدن به عنوان

---

۱. مجاهدین در جنگ سوم...، صص ۳۶ـ ۳۷؛ با اندکی تصرف.

«دوست»، هتلی را که در گذشته در اختیار افسران استخبارات بود، مرتب نموده در اختیار آمریکایی‌ها قرار می‌دهد.

در اینجا به سربازان آمریکایی به طور مرتب رسیدگی می‌شود و جریان مهمانی‌ها نیز از همین جا آغاز می‌گردد. البته سربازان آمریکایی بدشان نمی‌آید که در میان آتش و دودِ تهدیداتی که در عراق در برابر آنهاست، تنوع و سرگرمی نیز داشته باشند. روایت درونی این سرگرمی بدین شرح است:

نکته جالب توجه و البته ناراحت کننده این بود که تشکیلات بسیاری از مهمانی‌ها را در قرارگاه یکم که زنان [در آنجا] بودند، برگزار می‌کرد و آمریکایی‌ها رغبت فراوانی برای این کار نشان می‌دادند. چند جلسه در «پارک مریم» ـ که در برابر جایگاه ساخته شده است ـ آنها را آوردند و زنان برای آنها برنامه‌هایی داشتند.[1]

اضطراب‌ها و فشارها و دلهره‌ها زیاد شده و پاسخ‌های کلیشه‌ای تشکیلات نیز همچون گذشته قانع کننده نبود. وقایع سال ۷۰ دوباره اتفاق می‌افتاد. عده‌ای درخواست جدایی کردند و باز سرکوبگران تشکیلات به صحنه آمدند و با ضرب و شتم معترضان، آنان را در میان جمع «خائن» خواندند. این بار سازمان نگرانی نداشت؛ زیرا با هر کس که اتمام حجت می‌کردند، به او می‌گفتند: «ما فعلاً در اینجا هیچ امکانی برای خروج افراد نداریم و می‌بینید که درها را بر روی ما هم بسته‌اند؛ و ما جز اینکه شما را تحویل نیروهای آمریکا بدهیم، چاره‌ای نداریم».

این جریان (تحویل اعتراض کنندگان به آمریکایی‌ها) مطابق خواست سازمان پایان یافت؛ چرا که «مسئله‌دار»ها از خواستهٔ خود کوتاه نیامدند. نیروهای حفاظت ارتش پنجم آمریکا نیز آنها را به کمپی که خود در «قرارگاه اشرف» ساخته بودند منتقل کردند.

این توضیح ضروری است که مکان‌های ساخته شده توسط آمریکایی‌ها، شامل دو قسمت است: در ضلع شمال «قرارگاه اشرف»، کمپی با ۱۵ عدد بنگال (اتاق‌های

---

۱. همان: ص ۳۸.

پیش ساخته) ساخته شده است که به «جدا شده‌ها» و معترضان اختصاص می‌یابد و کمپ بسیار بزرگی هم در سمت جنوبی همین کمپ وجود دارد که با نیروهای متعدد، سه هفته روی آن کار کرده و آن را بسیار مستحکم و دارای چندین حصار و چهار برج مراقبت ساخته‌اند، که فرار از آن را بسیار مشکل یا محال می‌سازد. درون کمپ (با وسعت ۱۰۰۰ متر مربع) چادر زده شده است و ظاهراً برای بازداشت عراقیان اسیر شده، در نظر گرفته‌اند. چند هفته پس از این تحولات، اف.بی.آی نیز وارد «قرارگاه اشرف» شد. اینان با باور و نگاهی آمده بودند که سازمان انتظارش را نداشت. آنها برای بهره‌برداری هرچه بیشتر از سازمان، سخت‌گیری و اعمال فشار را مفید می‌دانستند و گوش‌شان هم به بازی‌های عاطفی و مظلوم‌نمایی‌های آنان بدهکار نبود. فرماندهٔ نیروی اف. بی. آی، سازمان مجاهدین خلق را دقیقاً می‌شناخت و با دست پر به آنجا آمده بود.

به دنبال ورود این نیروها به «قرارگاه اشرف»، سطح حفاظت بالا رفت و ترددهای پنهانی مجاهدین خلق به بغداد و سایر نقاط ـ تقریباً ـ منتفی شد. گشت‌زنی مجدداً در سطح قرارگاه آغاز شد و در هر ضلع آن، یک دسته تانک، ۲۴ ساعته حفاظت آنجا را به عهده داشتند. کنترل و حفاظت درِ اصلی قرارگاه نیز توسط گروه دیگری از نظامیان آمریکایی صورت می‌گرفت. همهٔ زوایای «قرارگاه اشرف» بازرسی دقیق می‌شد و درست در موقعیتی که چند ماه از خلع سلاح و تحویل مهمات مجاهدین خلق گذشته بود، نظامیان آمریکایی موفق شدند یکی از سوله‌های به ظاهر متروک را ـ که مسقّفات نامیده شدند و پر از سلاح و مهمات بودند ـ کشف کرده بر آن دست یابند! ناگفته نماند که سازمان در زاغه‌های «مروارید» (واقع در «جلولا») نیز به اندازهٔ کافی مهمات و سلاح دارد ولی آمریکایی‌ها بر روی آن حساس نیستند و صرفاً «قرارگاه اشرف» را می‌بینند.

سلاح‌های کمری و آلات دقیقه‌ای مانند دوربین «دید در شب» و «جی. پی. اس» نیز در دست کادرهای بالای سازمان است که از آنها به عنوان وسایل شخصی نگهداری می‌کنند. از جمله اتفاقات غیرمنتظره و جالب، که نشان می‌دهد،

مریدسازی «فرقهٔ رجوی» صرفاً در حصارهای بستهٔ تشکیلات کاربرد داشته است و ذهنیت پرداخته شدهٔ تحت فشار، هرگز نمی‌تواند با ثبات باشد، تغییر مذهب برخی از مجاهدین خلق در دوران اسارتشان به دست آمریکایی‌هاست. روایت بی‌واسطهٔ این جریان به شرح زیر است:

در همین موقعیت، در کمپ جدا شده‌هایی که برای رساندن پیام خود حاضر به اعتصاب غذا شده بودند، اتفاق جالبی افتاد و آن هم مسیحی شدن تعدادی از افراد بود... به آنها وعده داده شده بود که برای گرفتن پناهندگی از آمریکا و کشورهای اروپایی به آنها کمک می‌شود. البته نمی‌توان گفت که این امر به عنوان یک وظیفه از سوی نیروهای آمریکایی اعمال می‌شد. آن گونه که می‌گفتند، اتفاقاً استارت آن از سوی یکی از همین‌جداشدگان به نام «دکتر پرنس» که از نیروهای سازمان در انگلستان بود، زده شد. وی به افراد جدا شده گفته بود که اگر مسیحی شوند، برای آنها خوب است. [این امر] با استقبال نیروهای آمریکایی نیز مواجه شده بود تا جایی که یک کشیش مسیحی را با درجهٔ سرگردی برای دادن غسل تعمید داوطلبان مسیحیت آورده بودند! آنها داخل وان آب می‌شدند و پدر مسیحی اورادی را برای آنهامی‌خواند... بدین ترتیب، با تغییر نام خود، به آیین مسیحیت درمی‌آمدند. ...

آمریکایی‌ها در این مسئله مستقیماً دخالت نداشتند و مسئله مورد علاقهٔ آنها چیز دیگری بود؛ آن هم بیشتر از سوی مأموران اف. بی. آی (یا کسانی که با عنوان اف. بی. آی شناخته می‌شدند و وابستگان سیا بودند) دنبال می‌شد؛ و آن، گرفتن مأمور از داخل سازمان و یاجداشدگان بود. به راحتی می‌شد در چشم‌های آنها دید که با ولع خاصی به این همه امکان آماده و تدارک دیده شده می‌نگریستند! «گلن» فرماندهٔ این نیروها، با چند نفر برخورد کرده و قول داده بود که تمام مشکلات قانونی آنها را برای شهروندی آمریکا حل نماید و حتی به بعضی گفته بود که درخانهٔ خود از آنها پذیرایی خواهد نمود! حسن داعی‌الاسلام، حسین ربوبی، فتح‌الله فتحی، تراب، وحید حسن ونـد، کـریم شیخی، فرانسیس (که از انگلیس آمـده بـود) و چـند تـن دیگـر، از جـمله اشخاصی بودند که با آنها صحبت‌هایی شده بود. حتی یکـی از آنـها بـرای جذب پری بخشایی نیز ابراز تمایل کرده بود!

[آمریکایی‌ها] خود را در مورد وضعیت مسعود رجوی به تجاهل می‌زدند و

گاهی از افراد سؤال می‌کردند که «فکر می‌کنید مسعود کجا باشد»! گاهی به شوخی می‌گفتند: «فکر نمی‌کنید در قرارگاه اشرف باشد؟!» آنچه مسلم بود، هیچ‌گاه به طور جدی مایل نبودند در مورد این سؤال که «وی کجاست»، با کسی صحبت کنند...[آمریکایی‌ها با این گونه برخوردها] به نوعی، اطمینان خاطر خود را از وضعیت وی نشان می‌دادند.[1]

---

۱. همان: صص ۴۰ـ ۴۲؛ با اندکی تصرف و تلخیص.

فصل پنجاه‌وهشتم

فروپاشی سازمان و تحت‌الحمایگی بازماندگان

□ اعضای سازمان در میان «عراقی‌ها» و «آمریکایی‌ها»

از جمله برخوردهای دوگانه‌ای که آمریکایی‌ها در عراق نسبت به مجاهدین خلق در پیش گرفتند، آزادی تحرکات و ترددهای مکرر و پیوستهٔ اعضای گروه در زمینه‌ها و حوزه‌های مختلف است. با توجه به قراین و شواهد قطعی، ادعای سازمان مبنی بر حمایت اقشاری از مردم عراق (به خصوص عشایر) از ایشان، بعید نیست آمریکایی‌ها را فریفته و از دوراندیشی و تدبیر دور کرده باشد.

نشریهٔ «الحیاة» ـ چاپ لندن ـ در یکی از شماره‌های خود، اظهارات یکی از اعضای «شورای شیوخ قبایل عراق را درج کرده بود که ضمن اعلام حمایت خود از سازمان، ادعا می‌کرد مجاهدین خلق «خواستار دموکراسی و صلح»اند. از جمله فعالیت‌هایی که سازمان صورت می‌داد و مسئولان تازهٔ عراقی نیز از فعل و انفعالات آن بی‌خبر نبودند، سرمایه‌گذاری آنها روی برخی از گروه‌ها، احزاب و نحله‌های سیاسی بود تا پس از انتقال دایمی قدرت در عراق،[1] بر حکومت جدید فشار آورند تا دستور اخراجشان از این کشور را لغو نمایند. از جمله تحرکات دیگری که ـ آن هنگام به صورت گسترده ـ گروه رجوی در عراق صورت می‌داد، تلاش در توجیه سیاسی برای ابقای مجاهدین خلق در خاک عراق بود.[2] در این میان، برخی از قبایل و عشایر

---

۱. این اتفاق در ژوئن ۲۰۰۴ روی داد.

۲. نقل از «الحیاة» چاپ لندن؛ سایت ایران دیدبان، مورخ ۲۴ خرداد ۱۳۸۳/ ۱۳ ژوئن ۲۰۰۴.

حامی صدام، که پیش از این در جریان نقل و انتقالات عمومی نیروهای سازمان و نیز مقارن انتفاضهٔ شیعیان و شورش کردها در سال ۱۹۹۱ (پس از جنگ اول خلیج فارس) ـ به تأسی از صدام حسین و دستگاه مخابرات و در اجابت امر آنها ـ از سازمان حمایت می‌کردند، زمزمه‌هایی دال بر حمایت مجدد ساز کردند. یکی از این حامیان شیخ دحام مطلک بود که گوشه‌ای از اظهاراتش به نقل از نشریهٔ «الحیاة» لندن آورده شد.

در مجموع، مخالفت‌ها بر حمایت‌ها غلبه داشت؛ چرا که نقش و حضور گروه رجوی در عراق، خاطرات تلخی را برای مردم عراق تداعی می‌کرد. دکتر احمد چلبی، رئیس «کنگرهٔ ملی عراق» که در شورای حکومت انتقالی نیز حضور داشت، بر ضرورت اخراج این گروه تروریستی از خاک عراق تأکید کرد و گفت:

شورای حکومت انتقالی عراق، به طور اجماع، به رسمیت شمردن این گروه تروریستی را غیرقانونی اعلام کرد و تصمیم گرفت که اموال و دارایی‌های آنها را مصادره و ایشان را از این کشور اخراج کند. گروه مجاهدین و سرکردگان آن باید به دادگاه ویژه تحویل داده شوند؛ زیرا آنها در زمان حکومت صدام رئیس جمهوری سابق عراق، با وی برای سرکوب انتفاضهٔ «شعبانیه» سال ۱۹۹۱ در جنوب عراق همکاری کرده و مرتکب جرم و جنایت ضدبشری زیادی در حق این مردم شدند. هرگونه وقت‌کشی در اجرای تصمیم شورای حکومت انتقالی و سکوت مقامات دولت موقت عراق در مورد حضور این گروه در عراق و وضعیت غیرقابل قبول امنیتی عراق، درست نیست و به اقدام جدی نیاز دارد. [۱]

در پی اظهارات دکتر احمد چلبی، حیدر الموسوی ـ معاون وی و عضو ارشد کنگرهٔ ملی عراق ـ طی یک گفت و گو با خبرنگار خبرگزاری عصر اظهار داشت:

حکومت عراق، از همان نخستین روز، از حضور گروه مجاهدین خلق در عراق اظهار ناخشنودی کرد؛ چرا که این گروه تروریست است و علیه دو ملت ایران و عراق فعالیت کرده و تا آخرین روز نیز هم پیمان رژیم بعثی بوده است.

پس از تشکیل حکومت موقت عراق، که برخلاف اولتیماتوم قبلی و حتی

اخطارهای مکرر، اخراج سازمان از خاک عراق تحقق نیافت، **حامد البیاتی** ـ معاون هوشیار زیباری وزیر امور خارجه عراق ـ در یکی از نخستین اظهارنظرهای رسمی، گفت: عراق مایل است که این گروه داوطلبانه از عراق خارج شود. وی یادآور شد که تمامی افراد و گروه‌های سیاسی رسمی عراق بر این نکته اتفاق‌نظر دارند که عراق باید عاری از وجود گروه‌های نظامی و شبه نظامی باشد. البیاتی اظهار داشت:

> **تعداد مجاهدین خلق که در محدودهٔ «قرارگاه اشرف» در شمال بغداد، در نزدیکی کرکوک، تحت نظارت ارتش آمریکا به سر می‌برند، به چهار هزار نفر می‌رسد که تاکنون، نه این گروه تمایلی به خروج از عراق نشان داده است و نه هیچ کشور خارجی علاقه‌ای به پذیرفتن آنها دارد... حتی فرانسه، که پذیرای تعدادی از رهبران این گروه بوده، تعدادی از رهبران آنها را در سال گذشته دستگیر کرد...**
>
> **ایران به آنها عفو عمومی خواهد داد و اعلام کرده است که بخش بزرگی از مجاهدین خلق را خواهد پذیرفت؛ به خصوص آنهایی را که اسیران جنگی بوده‌اند و به آنها (مجاهدین) پیوسته‌اند، ایران تضمین می‌کند که در صورت بازگشت این گروه، خطری متوجه آنها نباشد... اما آنهایی که از دید دولت ایران، جنایتکار محسوب می‌شوند و در حمله علیه مقامات دولت ایران دست داشته‌اند، نمی‌توانند به ایران بازگردند...**
>
> **شاید بعضی از کشورهای اروپایی آنها را بپذیرند اما دولت عراق از آنها می‌خواهد از عراق خارج شوند تا مانعی در روابط ایران و عراق ایجاد نشود.**[1]

حازم شعلان وزیر دفاع وقت عراق نیز، طی یک مصاحبهٔ مطبوعاتی با روزنامهٔ کویتی «الانباء» صریحاً اظهار داشت که چون عراقی‌ها می‌خواهند در صلح و ثبات زندگی کنند، مجاهدین را اخراج خواهند کرد. وی، در ادامهٔ اظهارات خود، ضمن اشاره به این موضوع که مسئله حضور مجاهدین خلق در عراق یک مسئله داخلی است، افزود:

---

۱. روزنامهٔ کیهان ۸۳/۴/۱۷: ص ۱۸.

مجاهدین خلق را ما به وجود نیاورده‌ایم؛ بلکه ما از مخالفین این سازمان به شمار می‌رویم. اینها گروهی بودند که در زمان صدام حسین با ما جنگیدند؛ ولی باید به ما فرصت بدهید که دولت عراق زمام امور را در دست بگیرد. در آن زمان ما اقدام به اخراج این گروه خواهیم کرد؛ زیرا می‌خواهیم در صلح و ثبات زندگی کنیم.

وزیر دفاع عراق در انتهای اظهارات خود، مطلب مبهم و عجیبی عنوان کرد؛ بدین مضمون که البته اگر ایران و آمریکا به توافق برسند که مجاهدین خلق را در خاک عراق از بین ببرند، یک کار کاملاً غیرانسانی انجام داده‌اند![1]

از سویی دیگر، عبدالعزیز حکیم، رئیس مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق، طی مصاحبه‌ای با شبکه ماهواره‌ای آمریکایی «الحرّة» (عرب زبان)، حمایت عجیب آمریکا از مجاهدین خلق را نشانه عدم صداقت آمریکا در وعده‌اش نسبت به واگذاری قدرت به مردم در عراق برشمرد. وی در پاسخ به سؤال خبرنگار «الحرّة»، که نظر حکیم را درباره تصمیم واشنگتن به حمایت از مجاهدین خلق پرسیده بود، اظهار داشت:

در کنفرانس گروه‌های مخالف رژیم صدام، که در لندن تشکیل شده بود، تصمیم گرفتیم که تمامی سازمان‌های تروریستی در عراق را از بین ببریم. رژیم صدام، در آن زمان، عراق را تبدیل به چراگاه تروریست‌ها کرده بود. خصوصاً گروه مجاهدین خلق و حزب پ. ک. ک.

گروه مجاهدین خلق رفتار بسیار بدی نسبت به مردم عراق داشته‌اند. ما در عراق گورهای دسته‌جمعی زیادی داریم که توسط مجاهدین خلق به وجود آمده است؛ ولی سیاست آمریکا، که عامل بسیاری از مشکلات کنونی نیز هست، در خصوص این گروه اشتباه است. آمریکا باید پیامد و مسئولیت حمایت از این گروه را بر عهده بگیرد. من بار دیگر تأکید می‌کنم که این عمل، یک امر ناپسند به شمار می‌رود و نشان می‌دهد که آمریکایی‌ها در واگذاری قدرت و استقلال به مردم عراق صادق نبودند... من چند ماه پیش اعلام کرده بودم که اگر گروه‌های تروریستی در عراق باقی بمانند، کم کم این

---

۱. ایران دیده‌بان، به نقل از سایت انوار آن لاین، ۸۳/۵/۲۴ ـ ۱۴ اوت ۲۰۰۴.

تروریست‌ها خود را به کشورهای مجاور خواهند رساند و لذا کشورهای همسایه همواره نگران وضعیت آینده سیاسی عراق هستند و این نگرانی، از دولت و مردم عراق نیست... این است که مبادا عراق به یک انبار سلاح و پناهگاه تروریست‌ها و جنایتکاران تبدیل شود.[۱]

عادل عبدالمهدی معاون رییس جمهور عراق و مرد شماره ۲ مجلس اعلای عراق نیز در مصاحبه‌ای با روزنامهٔ الحیات می‌گوید:

این سازمان یک سازمان غیرقانونی است و قطعنامه‌ها و اعلامیه‌های رسمی بین‌المللی بر ماهیت تروریستی این سازمان و ضرورت ممانعت از فعالیت آن تصریح دارند و ما نیز باید این قطعنامه‌ها را اجرا کنیم. ما به دنبال ایجاد دولتی قانونگرا هستیم و از نظر ما مجاهدین خلق یکی ازسازمان‌های تحت فرمان صدام حسین علیه مردم عراق بوده است. این سازمان تروریستی است و قطعنامه‌هایی بین‌المللی و عراقی علیه این سازمان وجود دارد که باید اجرا شود.[۲]

از جمله واکنش‌های اعتراضی علیه حضور مجاهدین خلق در خاک عراق، تظاهرات و راهپیمایی جمع کثیری از اهالی شهر «خالص» (از توابع استان «دیاله» واقع در ۶۰ کیلومتری شمال شرقی بغداد) علیه این گروه بود. شعارهای مکتوب و شفاهی این تظاهرات از این قرار بود:

- «سازمان مجاهدین خلق تروریست است»؛
- «مجاهدین خلق! از کشور ما بیرون بروید»؛
- «دولت [عراق] باید این غده سرطانی ترور و وحشت را از کشور بیرون کند»؛
- «مجاهدین خلق باید محاکمه شوند»؛
- «منافق، برو گم شو!»
- «منافق، هرگز هرگز»

---

۱. متخذ از سایت مجلس اعلای عراق، ۸۳/۵/۱۰ ـ ۳۱ ژوئیه ۲۰۰۴.

۲. روزنامهٔ شرق ۱۳۸۴/۱۱/۲۳، شماره ۶۹۶: ص ۹ به نقل از روزنامهٔ الحیات.

ـ«جیره‌خوار صدام! از کشور ما بیرون بروید».[1]

□ اعلام تحت‌الحمایگی

روز چهارشنبه ۲۱ ژوئیه ۲۰۰۴/ ۳۱ تیرماه ۱۳۸۳، سرلشکر جی. د. میلر، معاون فرماندهی نیروهای آمریکایی در عراق، طی یادداشتی که به برخی از رسانه‌ها تسلیم گردید، اظهار داشت: به اعضای سازمان مجاهدین خلق در عراق، از جانب ارتش آمریکا موقعیت «تحت‌الحمایه» اعطا گردیده و به آنها حقوق جدیدی داده شده است. اعلام این خبر به صورت مبهم، سؤالاتی ایجاد می‌نمود که چند روز بعد مجاهدین خلق بدان‌ها پاسخ دادند.[2]

روز یکشنبه ۲۵ ژوئیه ۲۰۰۴/چهارم مردادماه ۱۳۸۳، از سوی دبیرخانه «شورای ملی مقاومت ایران» اطلاعیه‌ای انتشار یافت که با حیرت و شگفتیِ صاحب‌نظران و رسانه‌های گروهی جهان مواجه شد. مفاد این اطلاعیه حاکی از این بود که فرماندهی نیروهای چند ملیتی در عراق، طی بیانیه‌ای خطاب به ساکنان «قرارگاه اشرف»، موقعیت حقوقی جدید آنها را اعلام نموده است.

در این بیانیه، ایالات متحده آمریکا تأیید کرده است که نیروهای سازمان مستقر در «اشرف»، افراد حفاظت شده مشمول کنوانسیون ۴ ژنو می‌باشند. بر این اساس، کنترل و محدودیت‌های اعمال شده بر مجاهدین برطرف خواهد شد و در عین حال حفاظت از «قرارگاه» اشرف ـ کماکان ـ بر عهده نیروهای آمریکایی خواهد بود. در این بیانیه قید شده بود که این موضوع در تاریخ ۲ ژوئیه ۲۰۰۴/ ۱۲ تیر ۱۳۸۳ به اطلاع کمیته بین‌المللی صلیب سرخ، کمیساریای پناهندگان ملل متحد و دولت عراق رسیده است. پس از این بیانیه، موافقت‌نامه‌ای تحت عنوان «موافقت‌نامه برای نفرات سازمان مجاهدین خلق ایران در اشرف» امضا شد. موافقت‌نامه مزبور

---

۱. سایت بازتاب، ۲۱ خرداد ۱۳۸۳/ ۱۰ ژوئن ۲۰۰۴.

۲. نشریهٔ مجاهد، ش ۶۷۸: ص ۳.

دارای سه بند بود که توسط نمایندگان ساکنان «قرارگاه اشرف» و مقامات ذی‌ربط آمریکایی به امضا رسید. در بندهای سه گانه این موافقت‌نامه تأیید و گواهی شده بود که امضاکننده:

الف) حمایت و مشارکت در تروریسم را رد می‌کند؛

ب) تسلیحات خود را سال گذشته تحویل داده است؛

ج) خشونت را رد نموده، به طور غیرقانونی مسلح نخواهد شد؛ در هیچ عمل خصمانه‌ای درگیر نخواهد شد؛ و از قوانین عراق و قطعنامه‌های ذی‌ربط ملل متحد ـ تا زمانی که در عراق حضور داشته باشند ـ تبعیت خواهند کرد.

بر اساس موافقت‌نامه مزبور و در جهت تعیین تکلیف یکایک افراد، گزینه‌های مختلفی در برابر آنان قرار گرفت تا یکی از این موارد را انتخاب کنند:

۱) بازگشت به ایران؛

۲) پذیرفته شدن در کشور ثالث؛

۳) درخواست پناهندگی از سازمان‌های بین‌المللی مانند کمیساریای عالی پناهندگان ملل متحد؛

۴) استمرار اقامت در عراق (باقی ماندن در «قرارگاه اشرف»).

اطلاعیه دبیرخانه «شورای ملی مقاومت» مدعی شده بود که در پی قرارگرفتن نیروهای سازمان در برابر گزینه‌های فوق، حدود ۲۰۰ نفر خروج از عراق را انتخاب کردند و تحت کنترل نیروهای آمریکایی به خروجی «قرارگاه اشرف» رفتند؛ ولی حدود ۳۴۰۰ تن از نیروها استقرار در «اشرف» (بند چهارم از چهار گزینه یعنی استمرار اقامت در عراق) را برگزیدند.

○ واکنش متناقض وزارت امور خارجه آمریکا

یک روز پس از انتشار اطلاعیه «شورای ملی مقاومت»، آدام ارلی، سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا، در جلسه مطبوعاتی روزانه، در خصوص تصمیم جدید

آمریکا (و به بیان دقیق‌تر، تصمیم نیروهای مسلح آمریکا) به سؤالات خبرنگاران پاسخ گفت. از مجموع مصاحبه آدام ارلی چنین استنباط می‌شود که در پاسخ به خبرنگاران چندان مسلط نیست یا اطلاعات وی ناقص است. وی در توضیح «موقعیت تحت حفاظت» چنین اظهار داشت:

کسی که از موقعیت حفاظت شخصی برخوردار است، به این معناست که تحت حفاظت کنوانسیون ژنو قرار می‌گیرد. ... این یک موقعیت حفاظتی است که مشمول افراد است و نه گروه‌ها وسازمان‌ها. تغییر زیادی پیش نیامده است و اعضای مجاهدین خلق در «اردوگاه اشرف» در کنترل نیروهای چند ملیتی محدود هستند. نیروی چندملیتی تضمین می‌کند که اعضای این گروه‌ها نتوانند تهدیدی نسبت به افراد در داخل و خارج عراق ایجاد کنند. ما با سازمان‌های بین‌المللی و دولت عراق همکاری می‌کنیم تا نهایتاً موقعیتی برای بازگشت این افراد به کشورهای متبوع خود ایجاد شود.[1]

آدام ارلی در جواب به سؤالی مبنی بر اینکه اگر این گروه از نظر ایالات متحده تروریستی تشخیص داده شده است، چرا این موقعیت برای آنها در نظر گرفته شده است؛ با توجه به اینکه باگروه‌های تروریست دیگر، به عنوان نظامیان دشمن، بسیار متفاوت رفتار می‌شود؟ باز پاسخ متشتت و متناقض دیگری داده است:

... این موقعیت حفاظت شخصی مربوط به دخالت آنها به عنوان غیرمتخاصم در جنگ بین ائتلاف و عراق به آنها داده شده است. بنابراین تشخیص داده شد که آنها متخاصم نیستند و به عنوان غیرمتخاصم ـ با توجه به اختلافات در عراق ـ در این طبقه‌بندی قرار می‌گیرند. این به عضویت آنها در یک گروه تروریستی مربوط نمی‌شود.

مجاهدین خلق همچنان یک گروه تروریست خارجی است. ما با افرادی که تشخیص دهیم در اقدامات تروریستی مجاهدین خلق دخالت داشته‌اند، مطابق با قوانین موجود رفتار خواهیم کرد...[2]

---

۱. سایت خبرگزاری جمهوری اسلامی (ایرنا)؛ متخذ از «آژانس اطلاعاتی وزارت خارجه آمریکا»، مورخ ۲۶ ژوئیه ۲۰۰۴/پنجم مردادماه ۱۳۸۳.

۲. همان.

□ ماهیت حقوقی «تحت‌الحمایگی»

سازمان از برخوردار شدن ماهیت تحت‌الحمایگی استقبال کرده و اظهار مسرت نمود و این مطالب در مصاحبه‌های مختلف سیدالمحدثین مسئول ارتباطات خارجی آنان منعکس شده است.

در توضیح وضعیت تحت‌الحمایگی سازمان و شمول کنوانسیون چهارم ژنو بر این گروه، باید گفت که کنوانسیون چهارم ژنو وظایف و حقوق دولت اشغالگر را در سرزمین اشغالی تعیین می‌کند. بر اساس این کنوانسیون، که بیشتر بر رفتار با غیرنظامیان در زمان جنگ نظارت دارد، «افراد تحت‌الحمایه» کسانی هستند که تحت کنترل یک قدرت اشغالگر یا یک کشور درگیر مخاصمه قرار گرفته‌اند. از مهمترین حقوقی که به این افراد تعلق می‌گیرد، این است که از حمایت اشغالگر در برابر مجازات جمعی و اخراج برخوردارند. تناقضی که در توافق‌نامه پنتاگون (یا فرماندهی نیروهای آمریکا در عراق) و سازمان وجود دارد، این است که در آخر ژوئن ۲۰۰۴ نقش آمریکا به عنوان اشغالگر در خاک عراق تمام شده است؛ یعنی از روزی که فرماندار آمریکایی عراق، **پل برمر**، مسئولیتش را به نخست‌وزیر دولت موقت، **ایاد علاوی** واگذار نمود، آمریکا دیگر نقش حقوقی خود را به عنوان «اشغالگر» ـ طبق همان کنوانسیون ژنو ـ از دست داد. این تناقض ـ البته ـ می‌تواند مفهوم مستتر دیگری را به ذهن متبادر کند و آن این است که آمریکا ـ در واقع امر ـ هنوز خود را «اشغالگر» می‌داند. امّا روند اوضاع در عراق جدید و استقرار مرحله به مرحلهٔ دولت مردمی که در مقابل همسایه رنجدیده و بزرگوار خود ایران، احساس تعهد و دوستی عمیق دارد، آخرین روزنه‌های اندک باقیمانده برای خارج ساختن سازمان از وضعیت مرگ و فروپاشی تدریجی را کاملاً محو نمود. بعد از دو دهه پیوند عمیق و همه جانبه سرنوشت رژیم صدام و سازمان رجوی، دیگر نمی‌توان امکان حیات مستقلی برای این گروه از هم پاشیده و متلاشی، متصور بود. سازمان مجاهدین خلق، به فرجام تاریخی خود رسید و میراثی از درد و رنج و خون و عبرت برای تاریخ ایران معاصر بر جای گذارد.

فهرست اعلام

چ.ح

ز

فهرست منابع و مآخذ

آبراهامیان، یرواند، اسلام رادیکال، ترجمه اینترنتی.

آشوری، داریوش، دانشنامهٔ سیاسی، تهران، انتشارات مروارید، چاپ سوم، ۱۳۷۳ (ویرایش جدید).

آغاز تا پایان سیری در جنگ ایران و عراق، محمد درودیان، پژمان، ۱۳۷۶

ابرار (نیمه رسمی) (روزنامه)

اپورتونیست‌های راست منحط، مجاهدین خلق ایران [یعقوبی و...]، [چاپ اروپا:] ۱۳۷۲.

اسدی، رضا، واپسگرا، هلند، بی‌نا [ناشر: مؤلف]، بی‌تا [احتمالاً ۱۳۷۲].

اسناد منتشره سازمان مجاهدین خلق ایران: مدافعات، تنظیم و تکثیر از سازمان دانشجویان مسلمان ایرانی ـ اروپا [احتمالاً ۱۳۵۴؛ تکثیر ایران، احتمالاً ۱۳۵۷].

اطلاعات (رسمی)

اظهارات تقی شهرام، متن موجود در آرشیو دادستانی انقلاب.

اعترافات محمدجواد قائدی، [تاریخ نگارش احتمالاً نیمهٔ اول سال ۱۳۶۲]، موجود در «مرکز اسناد انقلاب اسلامی ایران».

الحیات (عربی)

امیرانتظام، آن سوی اتهام، ج ۱.

انجمن (نشریهٔ اتحادیه انجمن‌های دانشجویان مسلمان خارج از کشور).

اندیشه رهایی [حکمت] (وحدت کمونیستی)

انقلاب اسلامی (بنی‌صدر) روزنامه
ایران آزاد (جبهه ملی خارج از کشور ـ قبل از انقلاب)
ایران آینده (جمعی از جداشدگان سازمان مجاهدین خلق ـ هلند و فرانسه)
ایران زمین (شورای ملی مقاومت و سازمان مجاهدین خلق ـ هزارخانی و توحیدی)
باختر امروز (جبهه ملی خارج از کشور ـ قبل از انقلاب)
بازرگان، مهدی، یادداشت‌های روزانه، تهران، انتشارات قلم، چاپ اول، ۱۳۷۶.
بازوی انقلاب (سازمان مجاهدین خلق ایران)
بال شکسته، بیانیهٔ دولت آمریکا دربارهٔ سازمان مجاهدین خلق ایران، بی‌نا، [افست خارج از کشور]، ۱۳۷۳/ ۱۹۹۴.
بحران در خطمشی [نگاهی به انقلاب نوین ایدئولوژیک س.م.خ.ا]، [منسوب به دکتر حبیب‌الله پیمان]، نسخهٔ زیراکسی از چاپ اروپا، [احتمالاً تابستان ۱۳۶۴].
برای قضاوت تاریخ، متن مذاکرات مسعود رجوی با مسئولین اطلاعاتی عراق (در زمان حکومت صدام)، انگلستان، ایران اینترلیک، چاپ اول تابستان ۱۳۸۳.
بررسی اطلاعاتی عملیات فروغ جاویدان، پایان‌نامهٔ تحصیلی دورهٔ کارشناسی دانشگاه امام باقر(ع)، تابستان ۱۳۷۷، موجود در آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.
بررسی امکان انحراف مرکزیت دموکراتیک، یا تفاوت شک علمی و غیرعلمی در امر تشکیلات، سازمان مجاهدین خلق ایران، تهران، ۱۳۵۸.
بررسی تخلیهٔ تلفنی توسط منافقین، پایان نامهٔ کارشناسی، دانشکدهٔ امام باقر(ع)، تاریخ رساله ۱۳۷۴.
بشیر، رخدادهای سمخا (۶۲ـ ۱۳۵۹) و بررسی منافقین در دو فاز سیاسی و نظامی، جلد ۱ و ۲، مستند به اسناد داخلی، [با تایپ آی.بی.ام]، بی‌نا، بی‌تا، موجود در آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.
بنی‌صدر، ابوالحسن، خاطرات ابوالحسن بنی‌صدر [گفت و گو]، به کوشش حمید احمدی، انجمن مطالعات و تحقیقات تاریخ شفاهی ایران (برلین)، برلین، انتشارات

انقلاب اسلامی، چاپ اول، شهریور ۱۳۸۰.
بولتن کمیته مشترک ضد خرابکاری ساواک و شهربانی. ۱۳۵۵، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی
بیانیهٔ اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران، [منسوب به تقی شهرام]، اروپا (قطع جیبی)، چاپ سوم، ۱۳۵۵.
پایان جنگ، از مجموعهٔ «سیری در جنگ ایران و عراق»، جلد ۵، محمد درودیان، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸.
پژواک (پژواک آرا: کانون فرهنگی ـ اجتماعی دماوند / اغلب از جداشدگان سازمان مجاهدین خلق ایران)
پیام انقلاب (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) نشریه
پیام خلق (سازمان مجاهدین خلق ایران) نشریه
پیام دانشجو (جبهه ملی خارج از کشور ـ قبل از انقلاب) نشریه
پیام مجاهد (نهضت آزادی خارج از کشور ـ قبل از انقلاب) نشریه
پیکار (سازمان پیکار در راه آزادی طبقهٔ کارگر)
پیوند (کانون سیاسی ـ فرهنگی پیوند / اغلب از جداشدگان سازمان مجاهدین خلق ایران)
تاریخ و فرهنگ معاصر ایران (بنیاد ـ تاریخ‌نگاری معاصر در حوزهٔ انقلاب)، تهران، زمستان نشریه
تحلیل آموزشی بیانیهٔ اپورتونیست‌های چپ‌نما، سازمان مجاهدین خلق ایران، تهران، ۱۳۵۸.
تحلیلی بر تغییر و تحولات درونی سازمان مجاهدین خلق ایران ۵۲ ـ ۵۴، سازمان پیکار در راه آزادی طبقهٔ کارگر، تهران، از انتشارات سازمان پیکار، چاپ دوم، خرداد ۱۳۵۹.
تروریسم ضدمردمی، تهران، [تدوین و انتشار توسط] سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱.

جابانی، مسعود، روانشناسی خشونت و ترور (کنکاشی در سازمان مجاهدین خلق ایران)، انگلستان، ایران اینترلیک، چاپ اول ۲۰۰۵ [۱۳۸۴].
جزییات شکنجه سه پاسدار کمیته انقلاب اسلامی
جعفریان، رسول، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی سیاسی ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی و پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۸۳.
جمهوری اسلامی (رسمی)
چه باید کرد؟، جمعی از جداشدگان از سازمان مجاهدین خلق، سوئد، بی‌نا، بی‌تا.
حجاریان، سعید، جمهوریت؛ افسون‌زدایی از قدرت، تهران، طرح نو، ۱۳۷۹.
حق‌جو، علی [= اسدالله بادامچیان]، تحلیلی بر سازمان مجاهدین خلق ایران، تهران، انتشارات اوج، بی‌تا (تاریخ مقدمه: خرداد ۱۳۵۸).
خاطرات احمد احمد، به کوشش محسن کاظمی، تهران، حوزهٔ هنری سازمان تبلیغات اسلامی ـ دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹.
خلاصهٔ پرونده‌های زندانیان سیاسی رژیم پهلوی ـ بر اساس اسناد ساواک و دادرسی ارتش، محفوظ در مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
خوشحال، مهدی، کنترل نیرو (داستان دگردیسی انقلاب و انسان در عصر کنونی)، بی‌جا، بی‌نا، چاپاول ۱۹۹۶/ [۱۳۷۵].
خوشحال، مهدی، مبارزه با استبداد، بی‌جا [خارج از کشور]، نشر نیما، بی‌تا.
خوشحال، مهدی، ویران‌سازی نیرو ـ متدهای ویران‌سازی نیرو در سازمان‌ها و احزاب دموکراسی خیانت شده، ترجمه فارسی متن انگلیسی، تدوین سیدمحمد سیدالمحدثین، فرانسه، دبیرخانهٔ شورای ملی مقاومت ایران، ۱۳۷۴.
دو ماهنامه چشم‌انداز ایران
رئیسی [رئیس‌طوسی]، رضا ـ رفیعی، حسین ـ نوحی، حمید، روند جدایی، تهران، انتشارات موعود، ۱۳۵۹.
راستگو، علی‌اکبر، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ، جلد ۱، هلند، انجمن سیاسی فرهنگی ایران پیوند، چاپ اول، بهار ۱۳۸۲.

راه آزادی (چاپ خارج از کشور)
[رجوی، مسعود]، تحلیل وضعیت رژیم آخوندی پس از سه سالگی و موقعیت مقاومت، بی‌جا، بی‌نا [افست خارج از کشور]، ۱۳۷۷.
رجوی، مسعود، جمع‌بندی یکسالهٔ مقاومت مسلحانه (گزارش داخلی مسئول اول و فرماندهی عالی سیاسی ـ نظامی سازمان مجاهدین خلق ایران)، آلمان غربی، انجمن دانشجویان مسلمان، ۱۳۶۱.
روحانی، سیدحمید، نهضت امام خمینی، ۳جلد، جلد ۱ـ چاپ اول، افست از چاپ بیروت، ۱۳۵۶، و چاپ پانزدهم، مؤسسه چاپ و نشر عروج، ۱۳۸۱، جلد ۲ ـ واحد فرهنگی بنیاد شهید، ۱۳۶۵، جلد ۳ ـ مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲.
روزنامه تایمز لندن
آسوشیتدپرس
روزنامه شرق
روزنامه صبح امروز
ری‌شهری، خاطره‌ها، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی
زندگی‌نامهٔ مجاهدین خلق مسلمان ایران، هواداران سازمان در اروپا، [تکثیر افست در ایران]، بی‌تا [تاریخ مقدمه: آذرماه ۱۳۵۷].
سازمان مجاهدین خلق از درون، (خاطرات دکتر محمدمهدی جعفری)، گفت و گو از: قاسم حسینی، تهران، نشر نگاه امروز، چاپ اول، ۱۳۸۳.
سبحانی، محمدحسین، روزهای تاریک بغداد، جلد ۱، کلن، کانون آوا، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۳.
سجادی، خورشیدواره، ص ۱۳۸.
شانتاژ [مجموعهٔ مقالات]، گردآوری مهدی خوشحال، هلند، انجمن سیاسی ـ فرهنگی ایران پیوند، چاپ اول، بهار ۱۳۸۳.
شاه: دشمن خلق دشمن مجاهدین، [تهران]، انتشارات اتحادیه انجمن‌های دانشجویان مسلمان دانشگاه‌ها و مدارس عالی، بهمن ماه ۱۳۵۹.

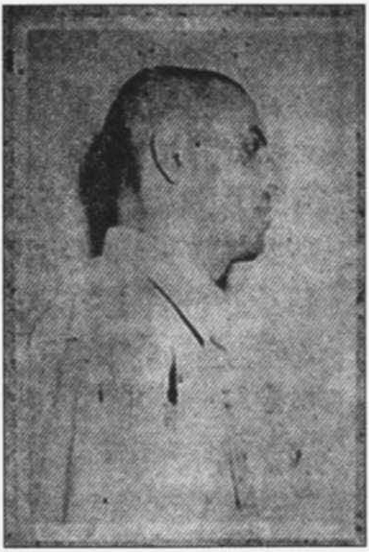
شرح تأسیس و تاریخچهٔ وقایع سازمان مجاهدین خلق ایران از سال ۱۳۴۴ تا سال ۱۳۵۰، سازمان مجاهدین خلق ایران، تهران، چاپ اول، تیر ۱۳۵۸.
شرح و تحلیل مجموعهٔ حوادث و ملات‌های بخش‌ها و نهادهای سازمان مجاهدین خلق ایران ـ از بدو انقلاب تا شهریور ۱۳۶۰، سه مجلد، [کپی دست‌نویس]، [تاریخ نگارش:] بهار ۱۳۶۱. موجود در آرشیو مرکز مطالعات راهبردی.
شمس حائری، هادی، ارتجاع مغلوب در رقابت با ارتجاع غالب (گزارشی مستند از روابط درونی فرقهٔ رجوی)، [چاپ هلند]، آبان ۱۳۷۱.
شمس حائری، هادی، مرداب، جلد دوم «ارتجاع مغلوب در رقابت با ارتجاع غالب»، [چاپ خارج از کشور]، پاییز ۱۳۷۵.
شهید مطهری پیرامون انقلاب اسلامی، تهران، صدرا
صحیفهٔ نور: مجموعهٔ رهنمودهای امام خمینی(ره)، جلد ۱ تا ۲۲، مرکز مدارک فرهنگ انقلاب اسلامی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۷۱ ـ ۱۳۶۱.
عابدینی، قاسم، تاریخچهٔ فعالیت و تحولات سازمان مجاهدین خلق تا پیکار و بعد از آن، متن دستنویس، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.
عدالتیان، محمدرضا، نفوذ [به درون فرقه رجوی]، خاطراتی از محمدرضا عدالتیان، تهران، مؤسسه نشر نگرش، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۴.
عنایت، حمید، اندیشهٔ سیاسی در اسلام معاصر، ترجمهٔ بهاءالدین خرمشاهی، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ سوم، ۱۳۷۲.
عنوان کلی نوار و متن پیادهٔ شدهٔ گفت و گوی همکاران این پژوهش با: احمد احمد، محمود اشجع، بهمن بازرگانی، جمعی از خواهران (اعضای اسبق س. م. خ. ا.)، مسعود حقگو، هادی خانیکی، حجةالاسلام سیدهادی خسروشاهی، کریم رستگار، عبدالله زرین‌کفش، کیوان صمیمی بهبهانی، علی فراستی، مصطفی قنادها، احمدرضا کریمی، احمد لقمان دربانی، عبدالله محسن، محمد محمدی گرگانی، عزت‌الله مطهری، مصطفی ملایری، جواد منصوری، مهدی مهروانی بهبهانی، بهزاد نبوی، صادق نوروزی. [ارجاع اختصاصی به هر یک از گفت وگوها با ذکر نام مخاطب

مشخص شده است.]
غائله چهاردهم اسفند ۱۳۵۹ ـ ظهور و سقوط ضدانقلاب، تهران، پدیدآورنده و ناشر: دادگستری جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۴.
فارسی، جلال‌الدین، زوایای تاریک [خاطرات سیاسی]، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات حدیث ـ با همکاری حوزهٔ هنری سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، بهار ۱۳۷۳.
فراز و فرود شورای ملی مقاومت ـ مجموعه مصاحبه‌های سیاسی، هلند، انجمن سیاسی ـ فرهنگی ایران پیوند، بهار ۱۳۸۱.
فرازهایی از سوابق انقلابی کاندیداهای سازمان مجاهدین خلق ایران در انتخابات مجلس شورای ملی، سازمان مجاهدین خلق ایران، تهران، اسفند ۱۳۵۸.
فروغ بی‌دروغ ـ دروغ بی‌فروغ، پیروان راه موسی [منشعب از سازمان مجاهدین خلق]، [چاپ اروپا]، ۱۹ بهمن ۱۳۶۷.
فصلنامه مطالعات تاریخی، مؤسسه مطالعات پژوهشهای سیاسی.
قدیریان، خاطرات، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی
قسمتی از دفاعیات سازمان مجاهدین خلق ایران، [زیرنظر رضا رضایی]، تهران، بی‌نا، ۱۳۵۱.
قنبری (تهرانی)، خسرو، ساخت روانی و جامعه‌شناسانهٔ سازمان مجاهدین خلق ایران با نگاه به مباحث تکنیکی (پایان نامه)، تهران، دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۷۲.
کودتای نوژه، ج ۴: صص ۱۷۷ ـ ۱۷۸.
کوزیچکین، ولادیمیر، کا. گ. ب در ایران، ترجمهٔ اسمعیل زند، دکتر حسین ابوترابیان، تهران، نشر حکایت، چاپ چهارم ۱۳۷۶.
گزارش دستگیری محمدرضا سعادتی و حمّاد شیبانی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، تهران، خرداد ۱۳۵۸.
گفتگو با دکتر منصور بیات‌زاده
گفتگو با مهندس منوچهر صالحی

گفتگوی دکتر علی‌اصغر حاج سیدجوادی
گفتگوی دکتر منصور فرهنگ
گفتگی علی‌اصغر غضنفرنژاد جلودار
گفت و گویی با امیرحسین احمدیان، گروه نبرد برای رهایی طبقه کارگر، تهران، تیرماه ۱۳۵۸.
لنین، چه باید کرد؟.
مجاهد (سازمان مجاهدین خلق ایران) نشریه
مجاهدین در جنگ سوم خلیج فارس، [یکی از اعضای جدا شدهٔ سازمان مجاهدین خلق ایران]، هلند، انجمن سیاسی ـ فرهنگی ایران پیوند، بهار ۱۳۸۳.
مجموعه اعلامیه‌ها و موضعگیریهای سیاسی مجاهدین خلق ایران
مجموعه یادداشت‌های منظم حسین احمدی‌روحانی در بیان تاریخچهٔ س. م. خ. ا. و سازمان پیکار (دست‌نویس)، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران (دوره دو جلدی)
مطالعات سیاسی، کتاب اول، ص ۳۱۰. مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی
منافقین خلق...: ص ۸۷.
موسوی آشان، زندگی‌نامه آیت‌الله علی قدوسی: صص ۱۲۵ ـ ۱۲۶.
میثمی، لطف‌الله، آنها که رفتند، (خاطرات لطف‌الله میثمی) جلد ۲، تهران، نشر صمدیه، ۱۳۸۲.
میثمی، لطف‌الله، از نهضت آزادی تا مجاهدین، (خاطرات لطف‌الله میثمی)، جلد ۱، تهران، نشر صمدیه، چاپ سوم، بی تا [تاریخ پیشگفتار ۷۸/۹/۴].
میرطاووسی، سید شجاع‌الدین، شهید محمدعلی رجایی، جلد ۱ و ۲، تهران، انتشارات نهضت زنان مسلمان، تیر ۱۳۶۱.
میزان (نهضت آزادی)
نجات حسینی، برفراز خلیج‌فارس: خاطرات محسن نجات‌حسینی عضو سازمان مجاهدین خلق ایران نشر نی، ۱۳۸۵ (۱۳۴۵ ـ ۱۳۵۵ ه ش)

نراقی، احسان، از کاخ شاه تا زندان اوین، ترجمهٔ سعید آذری، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول، ۱۳۷۲.
نشریهٔ اتحادیه، ش ۵۲، مقاله جمع‌بندی یکساله مقاومت مسلحانه: ص ۲۱.
نشست پژوهشی با سعید حجاریان، ص ۱۲.
نشست فرانکفورت / ۹ دسامبر ۱۹۹۴، میزگرد در دانشگاه فرانکفورت، بی‌نا، بی‌تا، [چاپ سوئد].
نفاق یا کفر پنهان، [ویراستهٔ] محمدکاظم نیکنام، بی‌نا، بی‌تا، [مجموعه‌ای از سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های شخصیت‌های جمهوری اسلامی پیرامون سازمان مجاهدین خلق ایران در تابستان ۱۳۵۹.]
نگاه (جداشدگان و منتقدان سازمان مجاهدین خلق ایران)
نوری، ن، روشنفکری وابسته در ایران و قضاوت تاریخ، از مجموعهٔ «بررسی نقش احزاب چپ در تاریخ معاصر ایران / بخش سوم: چپ نو ـ سازمان مجاهدین خلق ایران (ریشه‌های انقلاب ایدئولوژیک)، جلد سیزدهم، بی‌نا، بی‌تا. [بخشی از این کتاب به صورت سلسله مقالاتی در روزنامه ابرار به چاپ رسیده است].
نیابتی، بیژن، نگاهی دیگر به انقلاب درونی مجاهدین، اندکی از درون، اندکی از برون، (نسخه اینترنتی)
نیویورک تایمز (انگلیسی)
وال استریت ژورنال
هاشمی رفسنجانی، اکبر، عبور از بحران، به اهتمام یاسر هاشمی، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب، چاپ هشتم، ۱۳۷۸.
هفته‌نامه «امت»
یادداشت‌های وحید افراخته. (آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی)
یادداشت‌های وحید افراخته.
یعقوبی، پرویز، جمع‌بندی دوساله از انحرافات رهبری سابق سازمان مجاهدین خلق ایران، پاریس، ۱۳۶۴.

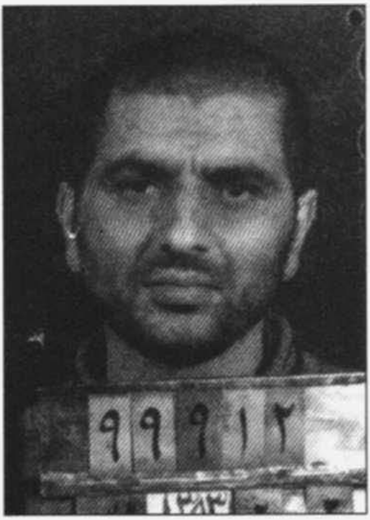
عکس‌ها



سعید محسن



محمد حنیف نژاد



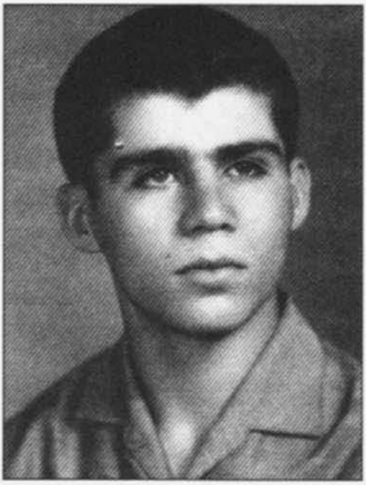
عبدالرضا نیک بین رودسری



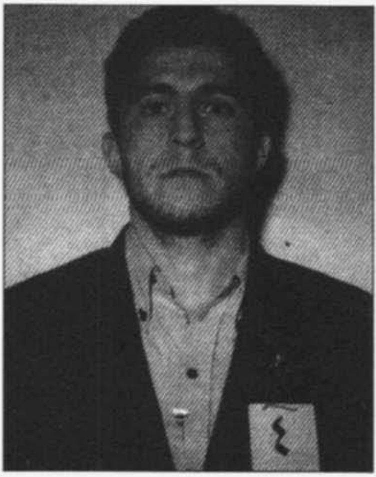
اصغر بدیع زادگان



علی باکری



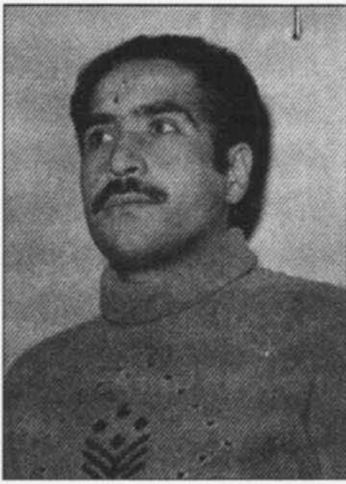
ناصر صادق



محمد بازرگانی



محمود عسگریزاده



علی میهن‌دوست



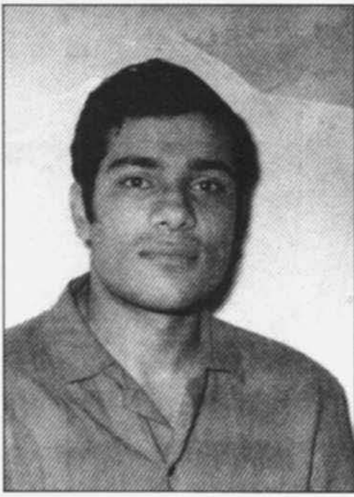
حسین احمدی روحانی



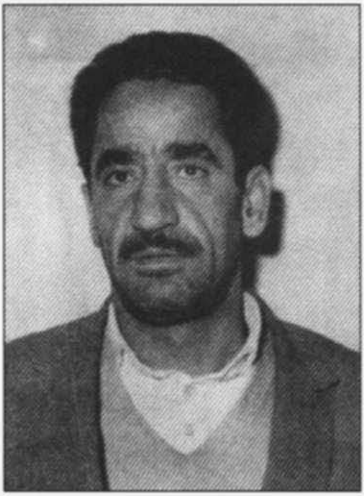
مرتضی حق‌شناس



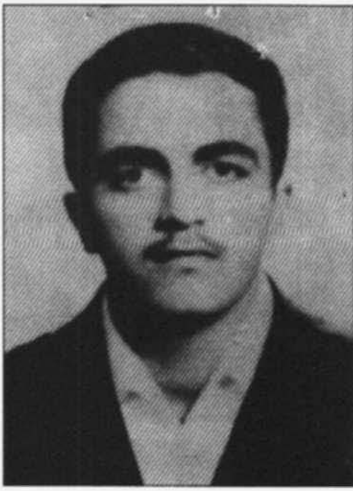
منصور بازرگان



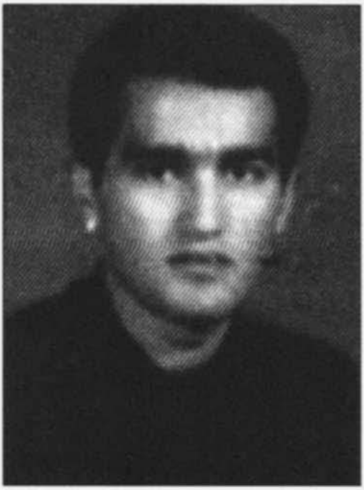
محمدباقر عباسی



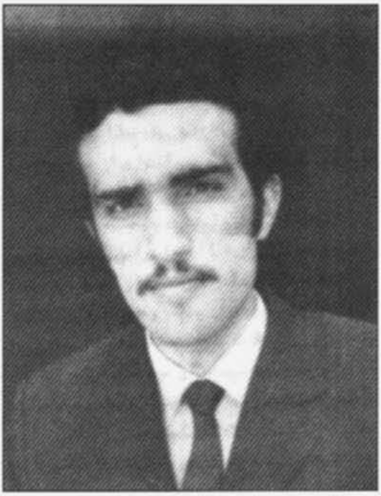
شاهمراد دلقانی



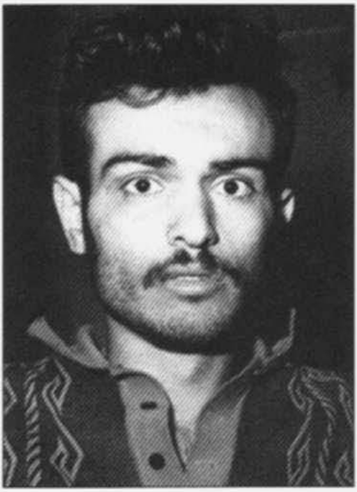
محمد مفیدی



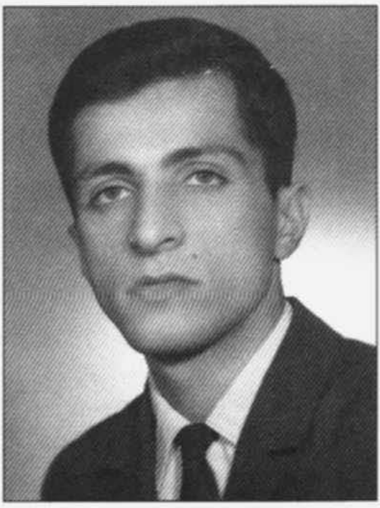
احمد رضایی



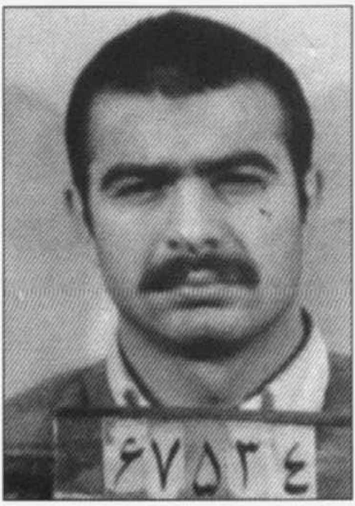
رضا رضایی



مهدی رضایی



محمود شامخی



تقی شهرام



پوران بازرگان



منیژه اشرف‌زاده کرمانی



لیلا زمردیان



فاطمه امینی

فرزند ۵ ساله سرهنگ هاوکینز هنوز از قتل پدرش اطلاعی ندارد

اظهارات همسایگان، شهود حادثه و مستخدم خانه در باره:

جزئیات واقعه ترور مستشار امریکائی در تهران

همسر هاوکینز پس از مشاهده جسد شوهرش که غرق در خون بود از حال رفت

یکشنبه ۱۲ خرداد ۲۵۳۲ ـ ۲ ژوئن ۱۹۷۳ ـ شماره ۸۹۶۸

کیهان



یکی از آخرین عکسهای سرهنگ لوئیس ـ ل ـ هاوکـ

خانم هاوکینز مرتبا نام دو فرزند بزرگتر خود را که در امریکا هستند به زبان میاورد و میگوید «نمیدانم با اطلاع از مرگ پدرشان چه حالی خواهند داشت»

سرهنگ هاوکینز سه پسر دارد که کوچکترین آنها ۵ سال دارد و در تهران است.

ریچارد هلمز سفیر امریکا ترور سرهنگ هاوکینز را «جنایت بی‌معنی» خواند.

موتورسواران مسلح، مستخدم سرهنگ هاوکینز را نیز تهدید بمرگ کردند.

سرهنگ هاوکینز در همان لحظه اول به علت اصابت گلوله به مغز درگذشت.

کودک ۵ ساله سرهنگ هاوکینز را صبح امروز به محل دیگری منتقل کردند



موتورسواران کلاه آهنی بر سر و عینک دودی به چشم داشتند و گلوله‌ها را یکی از آنها به سر سرهنگ هاوکینز نشانه روی کرده است

تروریست های موتورسوار در پیچ کوچه خود را مخفی کرده و منتظر خروج سرهنگ هاوکینز بودند

تعداد و مهلت سئوالات کنکور

گروه طبیعی : ۲۹۲ سؤال و ۲۴۵ دقیقه مهلت .
گروه ریاضی : ۳۰۶ سؤال و ۲۶۵ دقیقه مهلت
گروه ادبی : ۳۶۶ سؤال و ۲۱۰ دقیقه مهلت .
آزمون شناسی : با توجه به سئوالات و مهلتی که دارید اقدام به تقسیم وقت کنید .

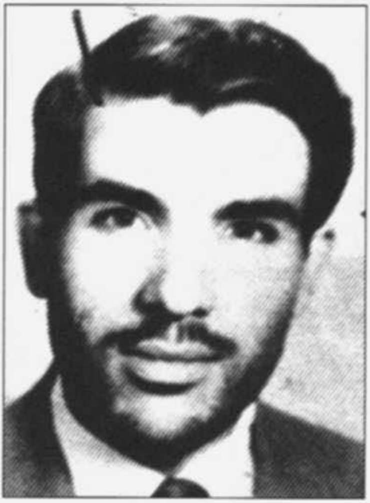
صفحه ۴

دفتر بیمه فر

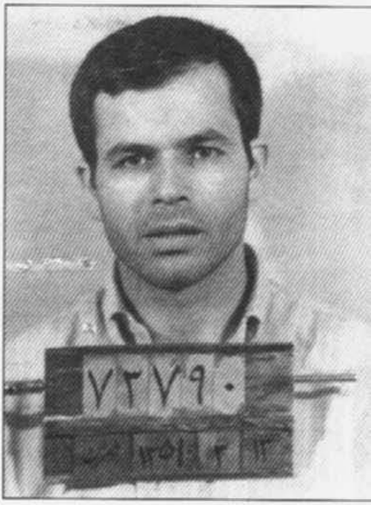
انعکاس خبر ترور سرهنگ لوئیز هاوکینز



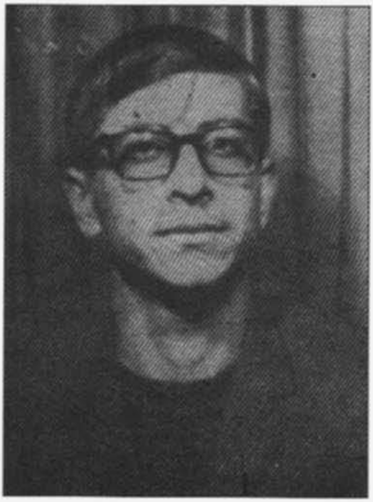
مرتضی هودشتیان



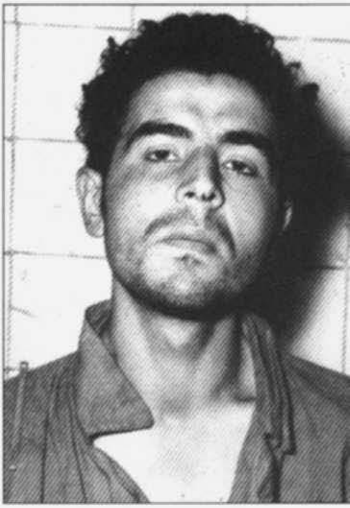
جواد سعیدی



لطف‌الله میثمی



محسن فاضل



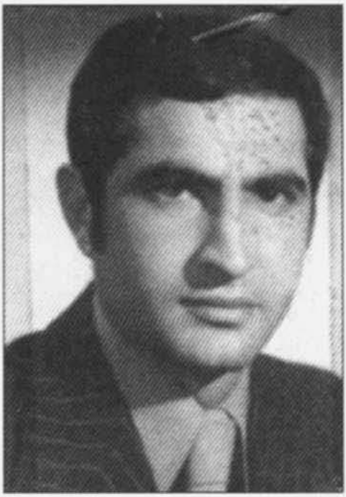
مصطفی جوان خوشدل



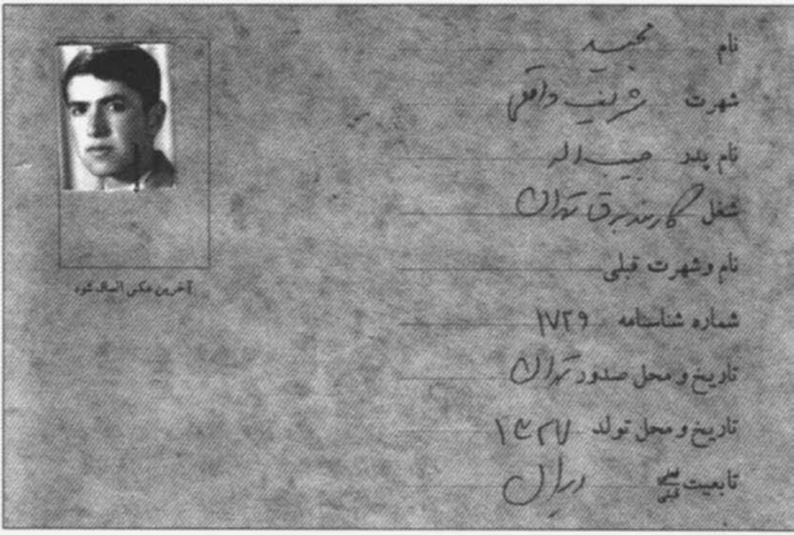
سیمین صالحی



کاظم ذوالانوار



حسن حسنان



نام مجید

شهرت شریف واقفی

نام پدر حبیب‌الله

شغل کارمند برق تهران

نام و شهرت قبلی

شماره شناسنامه ۱۷۲۹

تاریخ و محل صدور تهران

تاریخ و محل تولد ۱۳۲۷

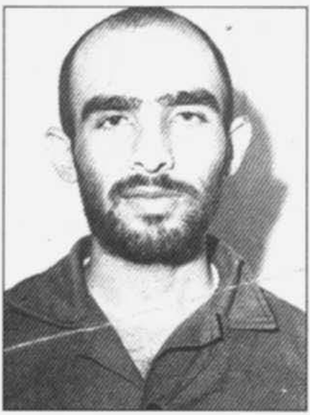
تابعیت فعلی ایران

آخرین عکس الصاق شود

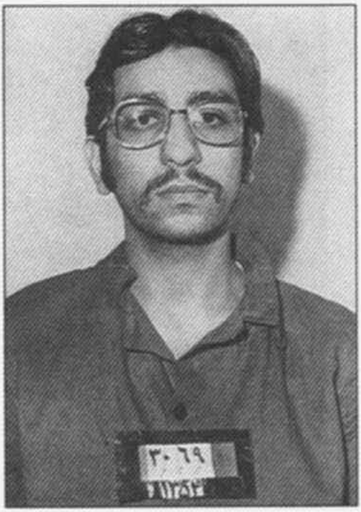
مجید شریف واقفی



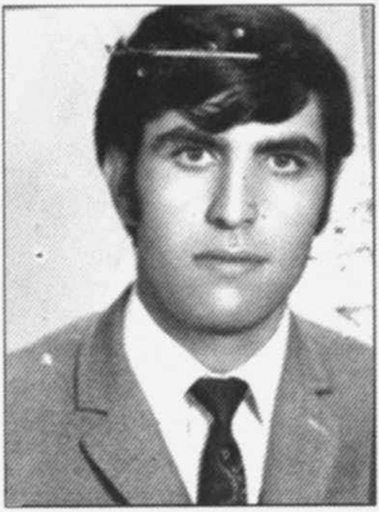
محسن خاموشی



مرتضی صمدیه لباف



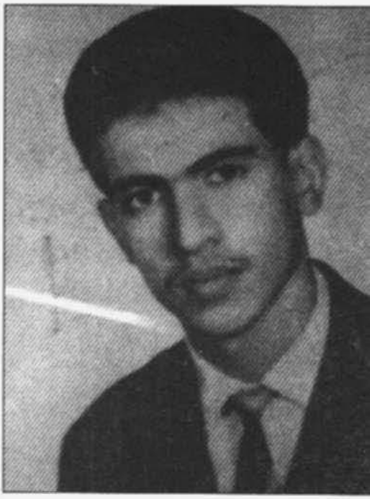
وحید افراخته



عبدالرضا منیری جاوید



دکتر مرتضی لبافی نژاد و همسرش پروین سلیحی



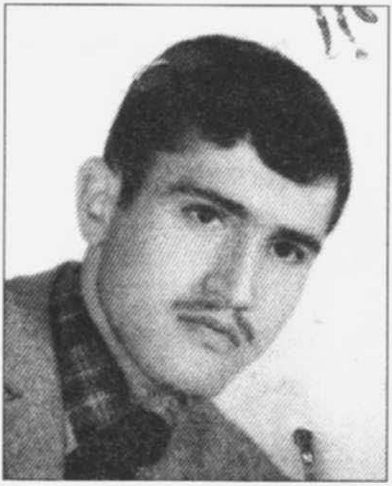
جمال شریف‌زاده شیرازی



فاطمه فرتوک‌زاده

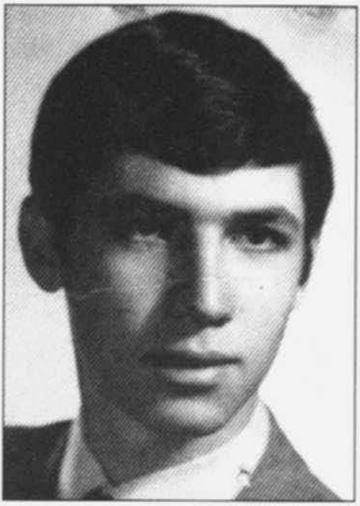


طاهره میرزا جعفر علاف

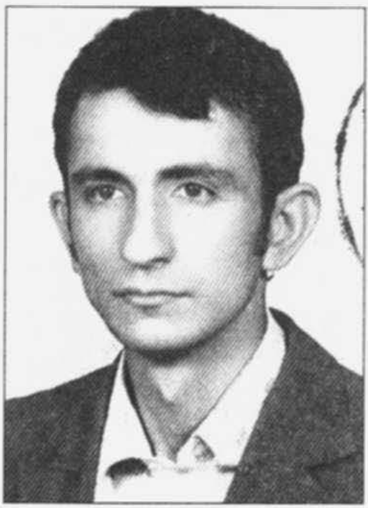


مهدی موسوی قمی

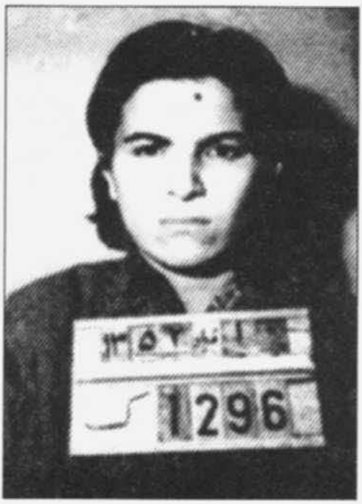




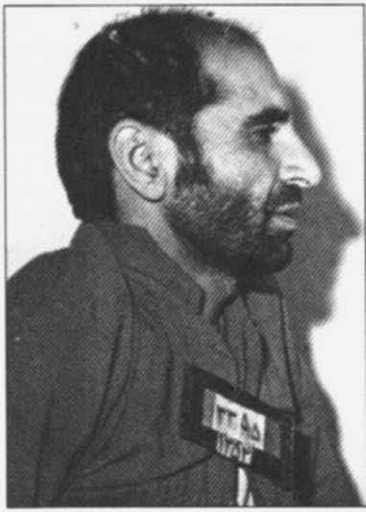
بهرام آرام



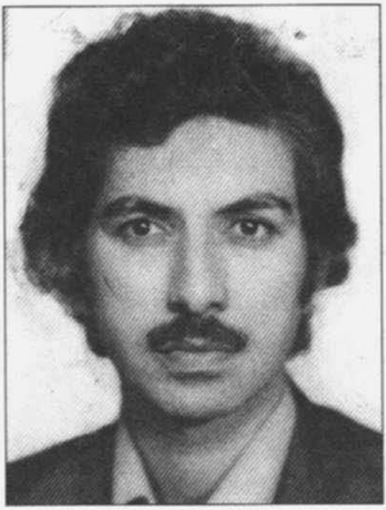
علی‌اکبر نبوی نوری



محبوبه متحدین



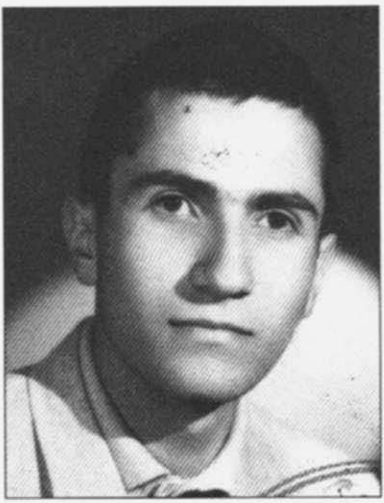
محمدحسن ابراری جهرمی



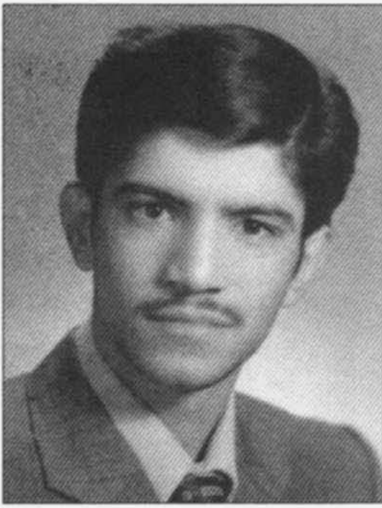
حسن آلادپوش



محمدحسین اکبری آهنگر



سیدمرتضی سیدخاموشی


محمد خوشبختیان


محسن طریقت منفرد


علی میرزاجعفر علاف


علی اصغر میرزا جعفر علاف



محمّد یقینی



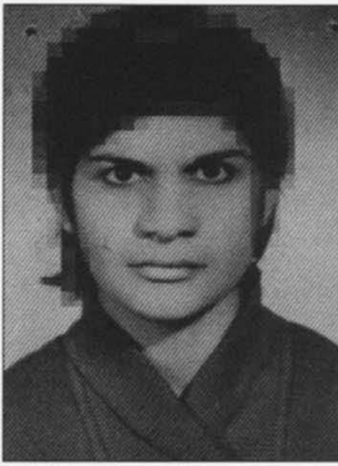
علی محبّی



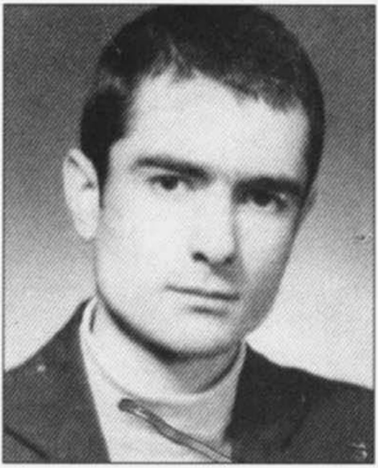
فاطمه میرزا جعفر علاف



عبدالله زرین کفش



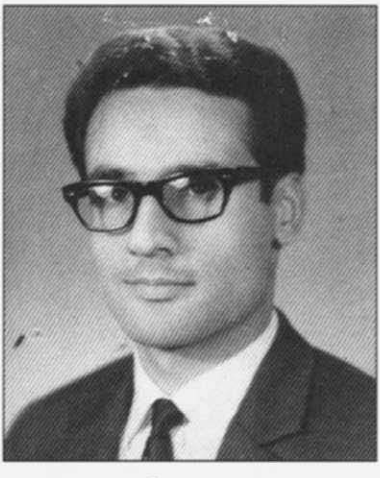
رفعت افراز



حسین سیاه کلاه



محبوبه افراز



علیرضا سپاسی آشتیانی



مسعود رجوی



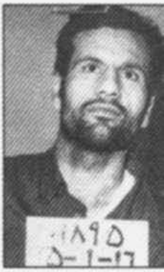
موسی خیابانی



عباس داوری



مهدی ابریشمچی



احمد حنیف‌نژاد



علی محمد تشیّد



محمد حیاتی



محمدعلی جابرزاده انصاری



محمود احمدی



قاسم باقرزاده رفسنجانی



محمود عطایی



ملاقات مسعود رجوی و موسی خیابانی با امام خمینی



کیهان

تکشماره- ۱۵ ریال

مذاکرات امام بارهبران سازمان مجاهدین خلق

● امام در ملاقات یکساعته با مجاهدین گفت
اسلام بیشتر از هرچیز به آزادی عنایت دارد

کلیه ملاقاتهای امام
۶ روز متوقف شد

دیدار امام با کارکنان صنعت نفت

امام: اگر ترور
شوم نهضت
به راه خود
ادامه میدهد

انتقاد

ملی شدن صنایع
سنگین و ادغام بانکها
در یک سازمان
زیر نظر دولت
پیش بینی شده

در هر استان
گارد ملی
جمهوری
تشکیل میشود

...کومت نظامی

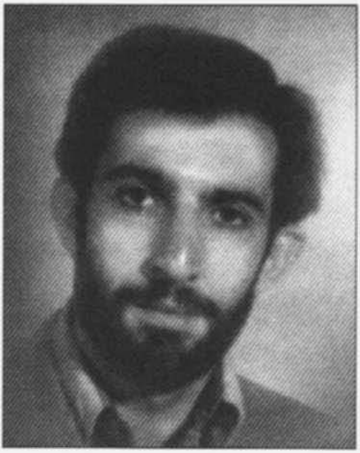
...ست

...یشنهادی

...اساسی جدید



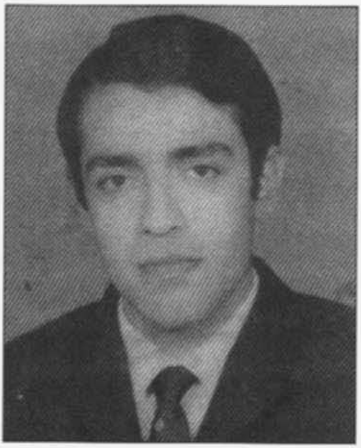
محمدجواد قائدی



محمد کچویی



محمدرضا سعادتی

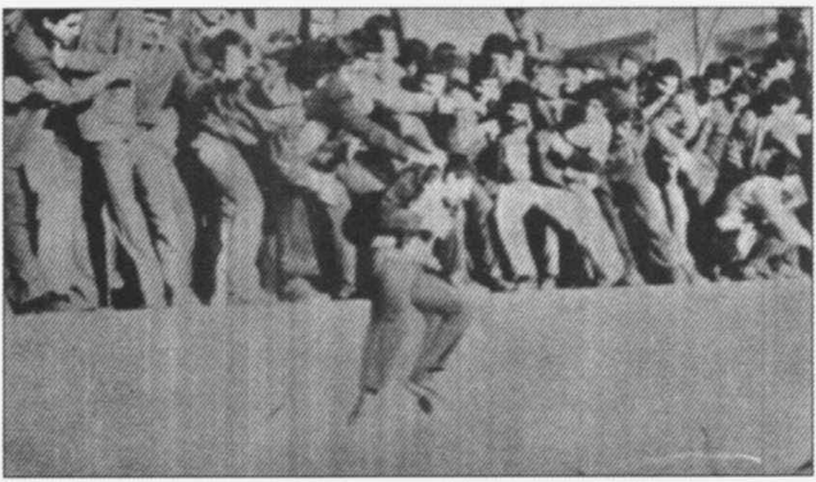


محمدرضا سعادتی





ماجرای چهاردهم اسفند





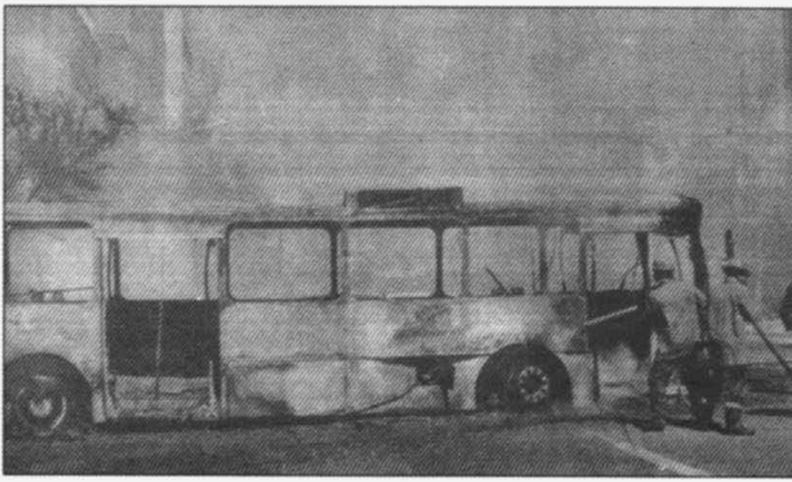
اخبار کشور

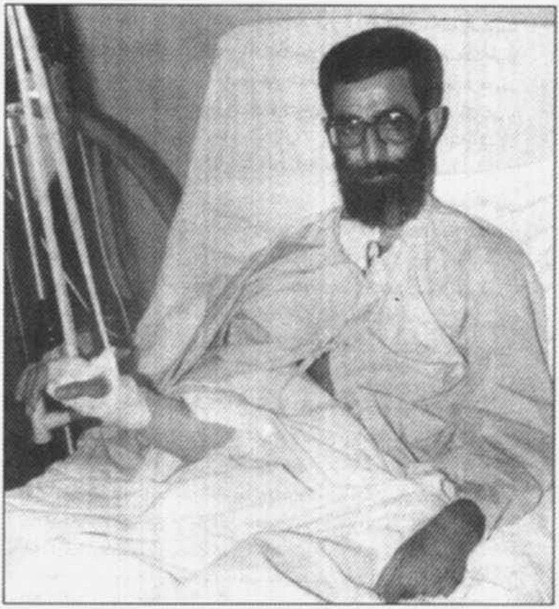
هجوم مسلحانه «مجاهدین خلق» به‌مردم، با خشم انقلابی توده‌های مسلمان مواجه شد

اطلاعیه سیاسی- نظامی مجاهدین

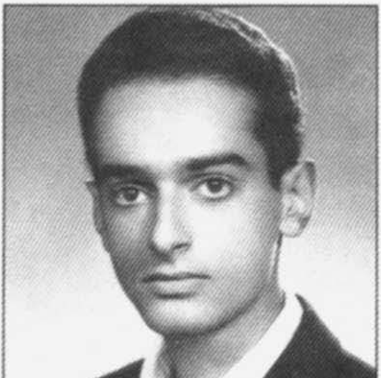
هواداران بختیار درلندن ممنوعیت تظاهرات درایران را محکوم کردند

۳۰ خرداد





آیةالله خامنه‌ای پس از ترور



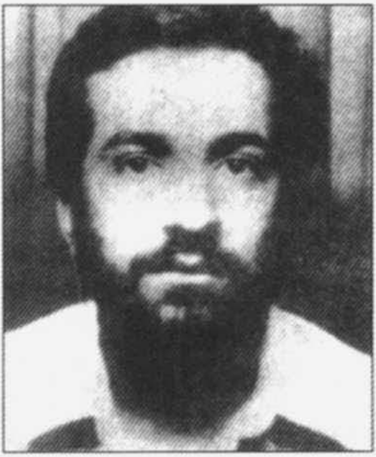
محمدجواد قدیری کفرایی (عامل ترور)



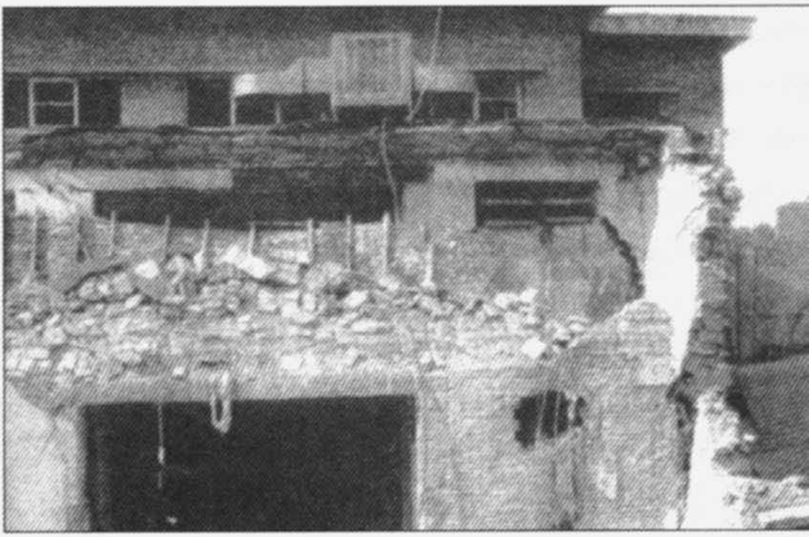
محل انفجار حزب



تشییع جنازه شهدای هفتم تیر

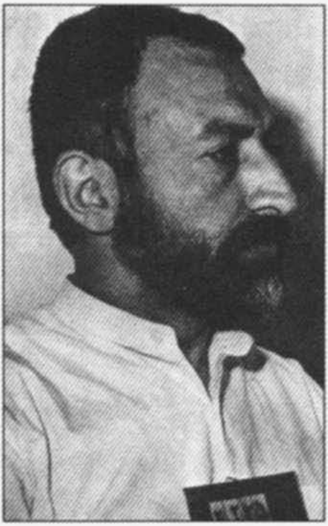


محمدرضا کلاهی (عامل انفجار حزب جمهوری اسلامی)





مردم در بُهت از کشتار جمعی از خدمتگزاران کشور

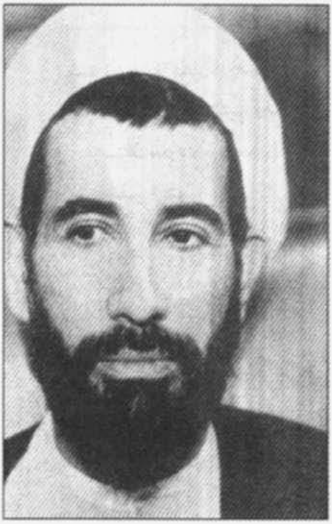


آیة‌الله سید‌محمد حسینی بهشتی





ابوالحسن بنی‌صدر و مسعود رجوی بعد از فرار به پاریس



دکتر محمدجواد باهنر نخست‌وزیر



محمدعلی رجایی رییس جمهوری





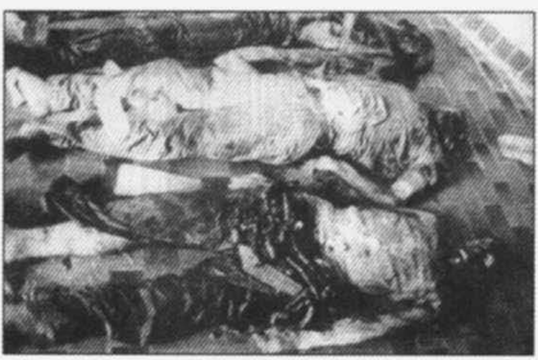
محسن (مجید) میر جلیلی



شاهرخ طهماسبی



طالب طاهری



عملیات مهندسی



علی اکبر علیرضانژاد
سن : ۵۰ سال
کشاورز



عزت الله هیرمی
سن : ۵۱ سال
سماورساز



علی جعفری
سن : ۵۰ سال
چوپان



شکرالله بهاری
سن : ۵۰ سال
حلوکنانی



محمود افتخاری
سن : ۵۱ سال
فروشنده لوازم الکتریکی



محمدباقر عربی
سن : ۵۰ سال
مبل فروش



ابوالقاسم سپهری
سن : ۵۱ سال
خیاط



شاهگلای الیاسی
سن : ۵۰ سال
دامدار



ابوالقاسم عابدینی
سن : ۵۰ سال
راننده



محمدعلی ساجدیان
سن : ۵۰ سال
بنگاه‌دار معاملات ملکی

تصاویر شماری از قربانیان ترور



محمد مهدی نیکروش
سن : ۱۸ سال
دانش‌آموز



ابوالفضل علی‌اکبری
سن : ۱۷ سال
دانش‌آموز



سعید کیکانیان
سن : ۲۰ سال
دانشجو



ایرج کوزه‌گر
دانش‌آموز



تقی غروری
سن : ۱۹ سال
دانش‌آموز



اکبر سالاری
سن : ۱۹ سال
عضو جهاد سازندگی



بهمن اکبری
سن : ۲۰ سال
دانش‌آموز



مجید جان‌نثار
سن : ۱۹ سال
دانش‌آموز



نعمت‌الله یعقوبی
سن : ۱۹ سال
عضو جهاد سازندگی



مناف کوه‌زارع
سن : ۱۸ سال
دانش‌آموز

شماری از قربانیان ترورهای سازمان مجاهدین خلق



ثریا تشکیلی
سن : ۵۲ سال
خانه دار



عشرت اسکندری
سن : ۲۶ سال
خانه دار



زهرا آشرکی
سن : ۴۵ سال
خانه دار



عزیزآقا نورالدینی
سن : ۱۵ سال
دانش آموز



زینب (میترا) کمالی
سن : ۱۵ سال
خانه دار



بتول صفدری
خانه دار



انیس نوری
سن : ۲۵ سال
خانه دار



مهناز محمرانسورد
سن : ۱۹ سال
خانه دار

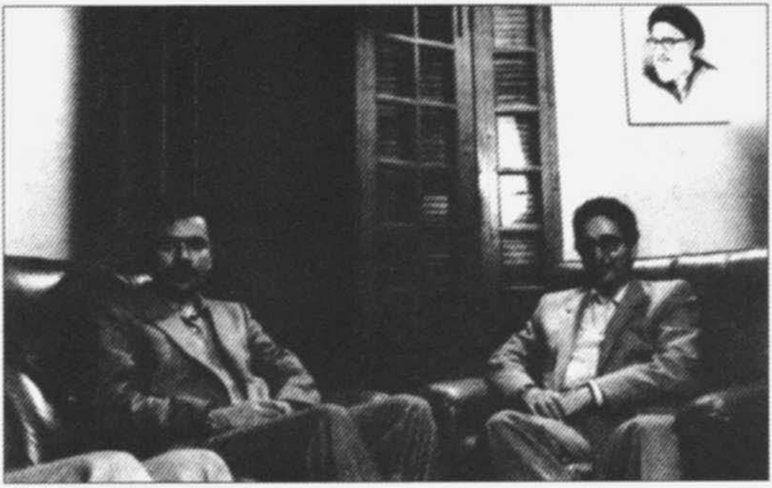


منیر سیف
سن : ۲۲ سال
خانه دار



فاطمه عشریه
سن : ۱۷ سال
خانه دار

شماری از قربانیان ترورهای سازمان مجاهدین خلق



بنی صدر و رجوی در شورا

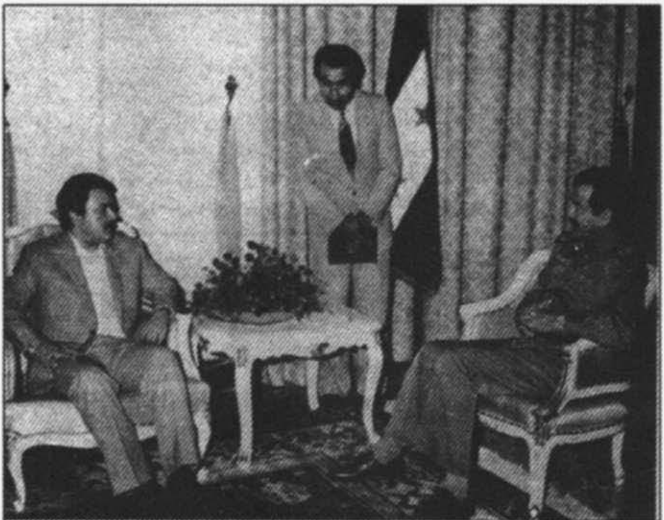


ازدواج تشکیلاتی یا انقلاب ایدئولوژیک



مریم حسینی، صدیقه شاهرخی





الجمهورية

جريدة يومية سياسية

Al-Jumhuriya

بدعوة من الرئيس القائد، عقد اجتماع لمجلس قيادة الثورة والقيادة القطرية للحزب

العراق يوقف قصف المدن الايرانية مدة اسبوعين

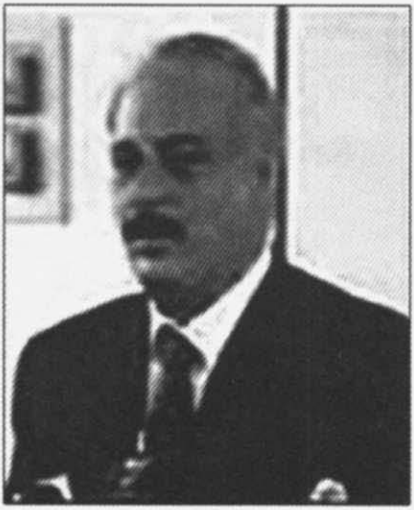
- السيد الرئيس يستقبل مسعود رجوي ويتلقى رجاء بالتوقف عن قصف المدن الايرانية
- سنعاود القصف بشدة اذا ما قصف الخمينيون مناطقنا السكنية او اذا قاموا بعدوان جديد
- توقف القصف لا يشمل الاهداف العسكرية والاقتصادية وتلك المرتبطة بالمجهود الحربي العدواني
- هذا التوقف مؤقت وهو مرتبط بموقف النظام الايراني من قضية السلام



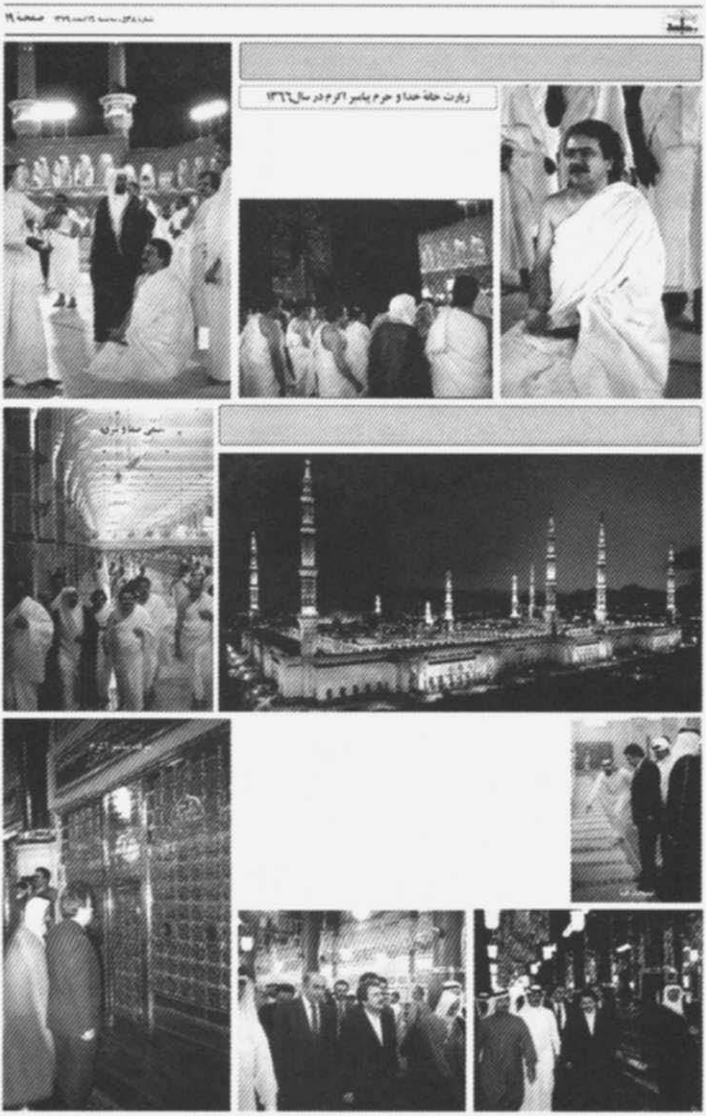




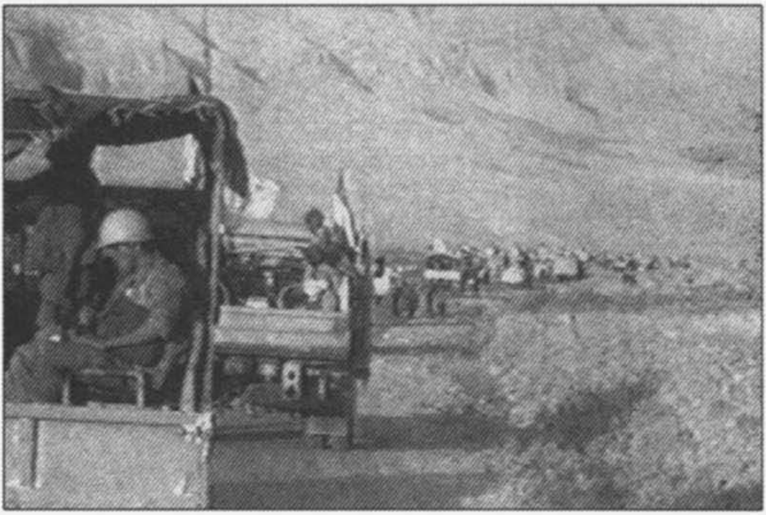
صابر الدّوری و رجوی



طاهر جلیل حبّوش

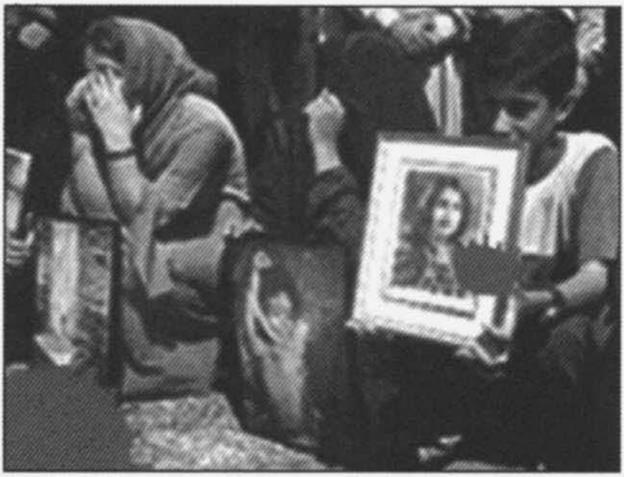


سیزده سال تأخیر انتشار خبر سفر محرمانه رجوی به مکه (سال ۱۳۶۶) در روزنامه مجاهد شماره ۵۳۸ - ۱۶ اسفند ۱۳۷۹ صفحه ۱۹



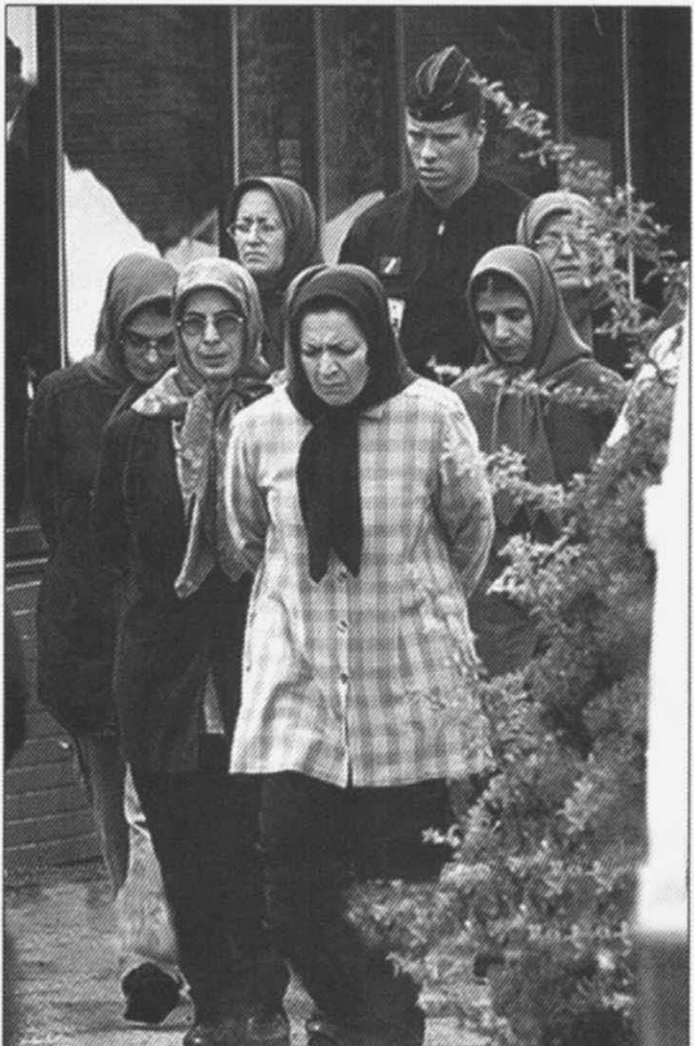
عملیات مرصاد



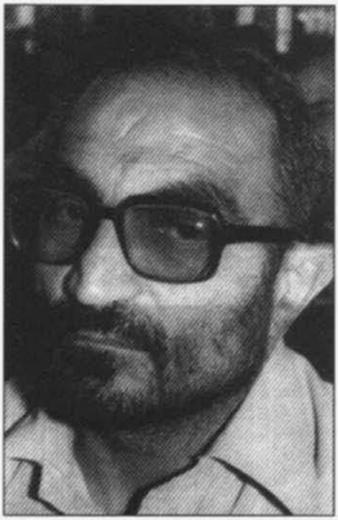


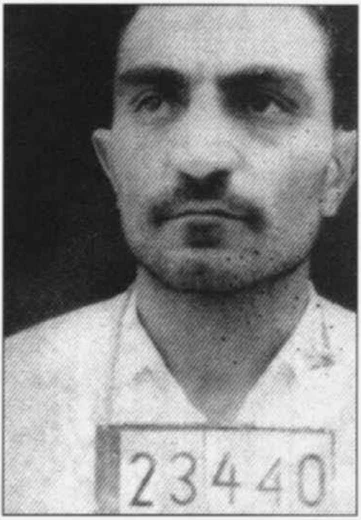
کُرد کُشی توسط مجاهدین خلق (۱۳۷۱)



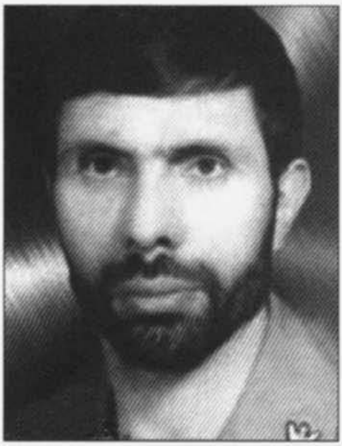


بازداشت مریم قجر عضدانلو در فرانسه



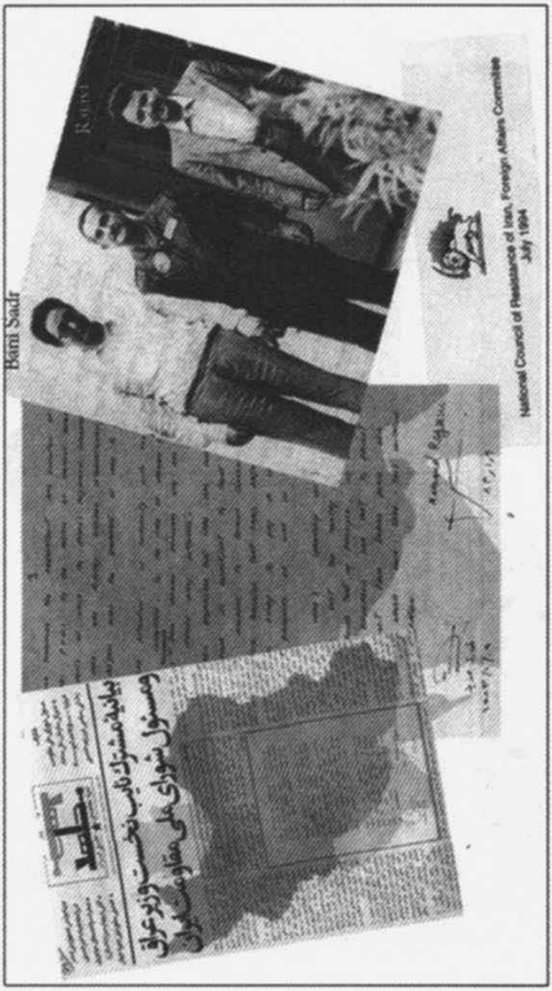


سید اسدالله لاجوردی





امیر سپهبد علی صیادشیرازی



بنی‌صدر و رجوی و بیانیه مشترک طارق‌عزیز و رجوی



حمله آمریکا به قرارگاه مجاهدین خلق در عراق





خود سوزی علی ملک

